

مجموعه‌ی افضل الجهاد (۱)

# استیضاح رهبری

ارزیابی کارنامه‌ی بیست و یک ساله‌ی

رهبر جمهوری اسلامی ایران

در نامه‌ی سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری  
همراه با واکنشهای آن

محسن کدیور



مجموعه افضل الجهاد (۱)

# استيضاح رهبری

ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله  
رهبر جمهوری اسلامی ایران

در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری  
همراه با واکنش‌های آن

محسن کدیور



## شناسنامه کتاب

---

عنوان کتاب: استيضاح رهبری  
ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران  
در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری  
همراه با واکنش های آن  
عنوان مجموعه: افضل الجهاد (۱)  
نویسنده: محسن کدیور (۱۳۳۸)  
تاریخ انتشار نوبت اول: ۲۶ تیر ۱۳۸۹، وبسایت نویسنده و جرس  
تاریخ انتشار نوبت دوم (در قالب کتاب الکترونیکی): اردیبهشت ۱۳۹۳  
ناشر: وبسایت رسمی محسن کدیور  
تعداد صفحات: ۴۱۸ صفحه



<http://kadivar.com>  
[Kadivar@kadivar.com](mailto:Kadivar@kadivar.com)



## فهرست

- پیش‌گفتار ..... ۷
- قسمت اول. متن استیضاح رهبری ..... ۱۵
- مقدمه ..... ۱۷
- بخش اول. نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری ..... ۲۷
- فصل اول. عدم اطلاع‌رسانی به مردم ..... ۲۸
- فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم ..... ۲۹
- فصل سوم. عدم نظارت خبرگان بر بقای شرایط و عملکرد رهبری ..... ۳۷
- فصل چهارم. خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸ ..... ۴۷
- بخش دوم. استبداد و دیکتاتوری ..... ۵۱
- فصل پنجم. امارات استبداد و شواهد دیکتاتوری ..... ۵۳
- فصل ششم. نقض آزادی‌های عمومی ..... ۶۱
- بخش سوم. ظلم و جور ..... ۷۵
- فصل هفتم. امارات ولایت جائر ..... ۷۶
- فصل هشتم. شواهد نقض عدالت قضائی در قانون اساسی ..... ۷۹
- بخش چهارم. قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی ..... ۹۵
- فصل نهم. براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی قانون اساسی ..... ۹۶
- فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ..... ۱۰۱
- بخش پنجم. وهن اسلام ..... ۱۳۳

## ۶ استیضاح رهبری

- فصل یازدهم. به نام اسلام، علیه اسلام..... ۱۳۴
- فصل دوازدهم. نقض "موازین اسلام" در قانون اساسی..... ۱۴۱
- خاتمه. سقوط فهری ولایت بدون حاجت به عزل..... ۱۴۵
- قسمت دوم. واکنش‌ها به استیضاح رهبری..... ۱۴۹
- باب اول. نقد استیضاح رهبری..... ۱۵۰
- باب دوم. بررسی استیضاح رهبری..... ۳۴۰
- باب سوم. پاسخ به استیضاح رهبری..... ۳۶۶
- خاتمه. حذف آخرین ناهماهنگ..... ۳۸۷
- فهرست تفصیلی..... ۳۹۳
- به همین قلم..... ۳۹۹
- مقدمهٔ انگلیسی..... ۴۰۳

## پیش‌گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

۱

نظارت بر عملکرد زمامداران، انتقاد و پرسش از آنان از بایسته‌های اخلاقی، تعالیم اسلامی، حقوق شهروندی و وظایف ملی است. اگر زمامداران خود را در برابر موکلان‌شان یعنی آحاد ملت پاسخ‌گو بدانند و نظارت نهادینه و حسابرسی قانونی بر عملکرد خود و رعایت حقوق و آزادی‌های ملت را شرط زمامداری سالم بدانند، با تأسی به سیره محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَام از استیضاح و پرسش استقبال می‌کنند، که آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. ادواری و موقت بودن دوران زمامداری، فعالیت آزادانه احزاب سیاسی، گردش آزاد اطلاعات، نشریات آزاد و به دور از سانسور و اعمال فشار حکومت از اولیات یک زمامداری سالم در دوران ماست.

مطالبات حداقلی فوق در اهداف انقلاب اسلامی قابل مشاهده است. جمهوری اسلامی، اما از همان آغاز و به تدریج با این موازین فاصله گرفت. عوامل متعددی در این انحراف بنیادین دخیل بوده است، اما نتیجه مجموعه این عوامل، فاصله گرفتن از آن موازین و بازتولید استبداد دیرپای ایرانی با توجیه دینی و شرعی است. ابزاری بودن قانون، قضاوت در خدمت سیاست، نظارت‌ناپذیری و مادام‌العمر بودن رأس هرم قدرت، محدود کردن آزادی‌های قانونی، و استفاده ابزاری از دین برای حفظ نظام سیاسی و غفلت از اصول حقوق ملت در قانون اساسی از آفات نظام جمهوری اسلامی بوده است.



اگر مجلس خبرگان رهبری به وظیفه قانونی و شرعی خود عمل می‌کرد، یعنی بر عملکرد رهبری نظارت می‌کرد، به خود حق پرسش و حسابرسی می‌داد، و در مواقع لازم استیضاح می‌کرد، نیازی به استیضاح رهبری از سوی شهروندان نبود. اما مجلس خبرگان با نظارت استصوابی شورای نگهبان منصوب رهبر از دست نشانندگان رهبری مهره‌چینی شد و به تدریج مجلسی تقریباً یکدست از وعاظ السلاطین گرد آمد که به گفته رئیس فعلی آن «وظیفه‌اش نظارت حراستی! است یعنی مراقبتی که منشأ حفظ رهبری باشد. نگذاریم کارهای خلاف یا حملاتی در مملکت واقع شود یا ایشان مورد هجوم قرار گیرد. خود ما باید سینه‌ها را سپر کنیم و حفظ کنیم که تنها به میدان نیاید و صحبت کند. ما باید از جایگاه رهبر حراست کنیم.»<sup>۱</sup>

۲

کتاب استیضاح رهبری از یک پیش‌گفتار، دو قسمت و یک خاتمه تشکیل شده است: قسمت اول «استیضاح رهبری: ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری» است که در ۲۶ تیر ۱۳۸۹ در وبسایت نویسنده و جرس منتشر شد و اکنون با تصحیح اغلاط تایپی عیناً در این کتاب درج شده است. چکیده این قسمت به شرح زیر است:

«من به‌عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله آقای سیدعلی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام متهم می‌کنم. اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی بازآفرینی کرده است.

۱. محمدرضا مهدوی کنی، ۲۶ خرداد ۱۳۹۱، خبرآنلاین.

**ثانیاً**، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی‌الحقوق، "ولایت جائر" را محقق کرده است.

**ثالثاً**، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی به‌ویژه در حوزه تقنین و اجرا، بزرگ‌ترین قانون‌شکنی را دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

**رابعاً**، از آنجاکه این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و براندازی را به‌نام اسلام و مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام و جانشینی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شین مذهب شده است.

و بالاخره، با توجه به از دست دادن شرائط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی‌آنکه نیازی به عزل داشته باشد.

نامه با نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری آغاز می‌شود. بخش دوم نامه به شرح مستدلّ اتهام استبداد و دیکتاتوری اختصاص دارد. بخش سوم عهده‌دار مباحث و مصادیق ظلم و جور رهبری و تشریح تحقق ولایت جائر است. در بخش چهارم موارد قانون‌ستیزی مقام رهبری و اتهام براندازی جمهوری اسلامی تشریح شده است. در بخش پنجم مدّعی وهن اسلام و ضرباتی که عملکرد سوء ایشان به اسلام و تشیع وارد کرده توضیح داده شده است. در خاتمه سقوط ولایت به دلیل نقض شرائط لازم ضمن عقد بدون نیاز به عزل نتیجه‌گیری شده است.»

صورت گرفته است. این واکنش‌ها در سه باب تنظیم شده است. طولانی‌ترین باب نقدهایی است که بر استیضاح رهبری صورت گرفته است. بیش از ده نقد کوتاه و بلند بر استیضاح رهبری منتشر شد. مفصل‌ترین نقد توسط حجت‌الاسلام علی ذوعلم در کتابی ۴۰۰ صفحه‌ای با عنوان «تقدقال» صورت گرفته که معرفی و خلاصه آن در این باب آمده است. اگر متن کتاب در فضای اینترنت موجود بود متن کامل آن درج می‌شد.

نقدهای بعدی به ترتیب تفصیل متعلق به آقایان دکتر مسعود رضائی شریف‌آبادی (هفته‌نامه پنجره)، حجت‌الاسلام سید محمود نبویان (وبسایت برهان)، وبلاگ ساندیس خور، مسعود محمدی (شبکه ایران)، دکتر بهزاد حمیدیه (روزنامه رسالت)، وبسایت شبه‌نیوز، مهدی عامری (روزنامه رسالت)، حسین شریعتمداری (روزنامه کیهان)، و محمد رحمانی (وبسایت خودنویس) است. از کلیه منتقدان با هر زبان و سطحی تشکر می‌کنم.

پنج مورد از انتقادات با اسم مستعار یا فاقد اسم نویسنده است. منتقدان (به جز یک مورد) متعلق به ابواب جمعی رهبری هستند و بودجه ناشر کاغذی و اینترنتی از بیت‌المال ملت فراهم می‌شود. نیمی از انتقادات در رسانه‌های کاغذی منتشر شده‌اند. نقدها به ترتیب تاریخ انتشار در کتاب آمده‌اند. بسیاری از نقدها جرح و ترور شخصیت نویسنده استیضاح هستند، و موازین ادب و نقد علمی را رعایت نکرده‌اند. سطح اکثر آن‌ها به قدری نازل است که نیازی به پاسخ ندارند. اینکه کسانی بپندارند پرسش مؤدبانه از رهبری هتاک و بدعت است و استیضاح قانونی وی فتنه‌گری، و با مشت محکم باید به دهان منتقد کوبید و او را به هر قیمتی ولو با دروغ و بهتان و افترا لجن مال کرد سیمای واقعی جمهوری اسلامی است. استیضاح رهبری حق است چرا که مهم‌ترین مدافعان وی با چنین ادبیات سخیفی از وی دفاع می‌کنند و این‌گونه ناجوانمردانه بر منتقدان وی می‌تازند و موازین اخلاقی و دینی و مدنی را نقض می‌کنند. این جرح‌های تخریبی عیناً درج شد، بی آنکه

حتی در پاورقی متعرض دروغ و دغل‌ها و مغالطات آن‌ها شوم، حیف وقت که در مجادله تلف شود. این نقدها هرچه هستند صدای واقعی نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند، و به همین دلیل درج شده‌اند.

در باب دوم بررسی‌های استیضاح رهبری گردآوری شده است. مصاحبه‌ای از سراج‌الدین میردامادی، مقاله‌ای از حسن یوسفی اشکوری و یادداشتی از احسان سلطانی مطالب این باب است.

باب سوم به پاسخ‌های استیضاح رهبری اختصاص دارد. مصاحبه شبکه ایران (متعلق به روزنامه دولتی ایران) با سیدهاشم بوشهری عضو مجلس خبرگان رهبری و تعجب وی از سکوت هاشمی رفسنجانی در برابر نامه استیضاح، اعلام آمادگی نویسنده برای مناظره با اعضای مجلس خبرگان درباره استیضاح رهبری در مصاحبه با جرس، اظهار نظر مدیر مسئول روزنامه رسالت و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در این زمینه، و خبر جرس درباره پاسخ هاشمی رفسنجانی به معترضین هیأت رئیسه مجلس خبرگان از مطالب این باب است. مطلب پایانی این باب یادداشتی از نویسنده است با عنوان «حفظ نظام با اسرائیلیات». نظامی که برای حفظ خود به هر قیمت، حتی دروغ و بهتان و افترا به منتقد را مجاز می‌داند، قبل از هر چیز سند عدم مشروعیت خود را امضا کرده است.

کمتر از هشت ماه بعد از انتشار استیضاح رهبری در نامه به هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس خبرگان رهبری وی در اسفند ۱۳۸۹ از سمت خود کنار گذاشته شد. خاتمه کتاب یادداشت نویسنده به این مناسبت است: حذف آخرین ناهماهنگ.

اکنون چهار سال از زمان نگارش استیضاح رهبری گذشته است و وی در تدارک بیست‌وپنجمین سال زمامداری خود است. یک ربع قرن تحمیل سلیقه

شخصی بر اراده ملی زمان کمی نیست. کلیه مطالب استیضاح سال ۸۹ به قوت خود باقی است. امیدوارم در فرصتی دیگر مفاد استیضاح بعدی فراهم شود. سوگوارانه، در این چهار سال انحراف رهبری از موازین قانونی، اخلاقی، شرعی و حقوق بشری نه تنها اصلاح نشده که در مواردی افزایش یافته است.

مجموعه افضل‌الجهاد برگرفته از سخن منسوب به رسول خدا ﷺ است: «افضل‌الجهاد کلمة عدل عند امام جائر» (با فضیلت‌ترین جهاد ابراز عدالت در پیشگاه زمامدار ستمکار است). این مجموعه در پی نقد ولایت جائر است؛ تحلیل انتقادی استبداد دینی براساس موازین مسلم اسلامی از قرآن کریم، سنت نبوی، سیره ائمه، قواعد شرعی، موازین اخلاقی و هنجارهای حقوقی. «استیضاح رهبری: ارزیابی کارنامه بیست‌ویک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری همراه با واکنش‌های آن» نخستین دفتر این مجموعه است. دفتر دوم «بتدال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت رهبر جمهوری اسلامی ایران حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای» است. دفترهای دیگری در این مجموعه منتشر خواهند شد. ان‌شاءالله.

در این کتاب الکترونیکی متن استیضاح و نقدهای آن در کنار هم در مرأی و منظر خوانندگان قرار گرفته و قضاوت به خود آن‌ها واگذار شده است. نقدهای استیضاح رهبری آزادانه در کشور منتشر شده‌اند. اما استیضاح رهبری و دیگر آثار جدید نویسنده از زمستان ۱۳۸۸ امکان انتشار در کشور ندارند. نویسنده از نقد و بررسی آراء خود استقبال می‌کند، اما خواننده باید بداند این نقدها متوجه کدام اثر است و چه رأی و نظری دارد نقد می‌شود. امیدوارم روزی برسد که کتاب ممنوع‌الانتشار افسانه شده باشد و شاهد تحقق شعار آزادی و اجرای اصول معطله قانون اساسی باشیم.

تدوین، صفحه‌بندی و طرح جلد این کتاب را همچون دیگر کتاب‌های

### پیش‌گفتار ۱۳

الکترونیکی دو نفر از جوانان عزیز داوطلبانه انجام داده‌اند. مقدمه کتاب را یکی از اساتید محترم دانشگاه به انگلیسی ترجمه کرده است. از آن‌ها صمیمانه سپاسگزارم. افسوس که به دلایل امنیتی از بردن نام‌شان معذورم.

اردیبهشت ۱۳۹۳، سالروز میلاد مسعود امام علی علیه السلام

محسن کدیور



قسمت اول  
متن استيضاح رهبری





باسمه تعالی شانه

ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری  
حضرت آیت الله آقای هاشمی رفسنجانی

سلام علیکم

این نامه سرگشاده، (در یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائم در پاورقی) در استیضاح مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، آیت الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، به جناب عالی و نمایندگان محترم مجلس خبرگان رهبری تقدیم می‌شود.

مقدمه

۱. مخاطب این نامه، مردم، ریاست مجلس خبرگان رهبری و نمایندگان آن هستند. این نامه را سرگشاده برای شما ارسال می‌کنم، تا مردم ایران - مخاطبان واقعی این نامه - نیز شاهد این دادخواهی باشند. با شما به دو گونه می‌توان سخن گفت؛ یکی در مقام فردی با سِمَت حقوقی ریاست مجلس خبرگان رهبری، تنها نهاد قانونی کشور که قرار بوده از سلطه رهبری بیرون باشد و بر بقای شرائط و حُسن عملکرد ایشان نظارت کند.

و دیگری، به‌عنوان فردی که همواره یکی از ارکان جمهوری اسلامی بوده، لذا در تمام خوب و بد آن شریک است، همواره دوّمین مقام مؤثر آن بوده، ده بار خود را در معرض انتخاب مردم قرار داده، هشت بار انتخاب شده و بار ماقبل آخر هم از جفائی که در حَقّش شده به خدا پناه برده است،

چون پناه‌رسی جز او نیافته است. شما در دو سال اخیر با نمونه‌هایی از قبیل نامه سرگشاده مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ و یادداشت مورخ ۶ تیر ۱۳۸۹ نشان دادید که نیم‌نگاهی به مردم و مطالبات‌شان دارید.

کارنامه شما با همه فراز و فرودش نشان می‌دهد که به دو امر بنیادی انتخاب و رضایت شهروندان ایرانی از یک‌سو، و نظارت بر رهبری از سوی دیگر فی‌الجملة باور دارید، و تنها عضو هیئت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که پذیرفته‌اید کشور حداقل در چهارده ماه اخیر با "بحران" مواجه بوده است و معترضان سبز ایرانی "فتنه‌گر" نیستند، آن‌ها به دنبال رأی، بلکه "حق گمشده" خود هستند، و راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است و اجرای اصول مغفول قانون اساسی.

نویسنده از محدودیت‌ها و تضییقاتی که اکنون متوجه شماست بی‌اطلاع نیست، اما معتقد است اگر شما و معدود نمایندگان مجلس خبرگان رهبری - که سوگند خود را نقض نکرده‌اید - از قبیل آیت‌الله دستغیب شیرازی هر چه سریع‌تر به وظیفه قانونی خود عمل نکنید، در پیشگاه ملت مسئول خواهید بود. مسامحه در چنین امر مهمی که به کیان نظام و کشور بستگی دارد، خطای جزئی از سر قصور قلمداد نخواهد شد، خطائی فاحش از سر تقصیر شمرده خواهد شد.

۲. چرا این مطلب در قالب یک نامه سرگشاده به شما منتشر می‌شود؟

جای اصلی طرح این مطلب مجلس خبرگان رهبری است، اما زمانی که خبرگان به وظائف قانونی خود عمل نمی‌کنند، احزاب مخالف دولت برخلاف قانون منحل شده‌اند، رسانه‌های مستقل و منتقد برخلاف قانون توقیف و تعطیل شده‌اند، فعالان سیاسی منتقد برخلاف قانون بازداشت و به حبس‌های طویل‌مدت محکوم شده‌اند، دفاتر علما و مراجع تقلید منتقد

توسط مأموران لباس شخصی و بسیج برخلاف قانون مورد تخریب و غارت قرار گرفته است، تنها راهی که باقی می‌ماند این است که در تبعید، نامه سرگشاده نوشت، نامه‌ای که جز در فضای مجازی خارج از ایران امکان انتشار ندارد!

این نامه برای ثبت در تاریخ نوشته نمی‌شود. به قصد تأثیری ولو اندک در فضای فعلی کشور به رشته تحریر در می‌آید. نویسنده در فضائی انتزاعی به دنبال ایده‌آل‌ها و اثبات ذهنیاتش نیست. با در نظر گرفتن مقدمات و امکانات به دنبال برون‌رفت جامعه از بحرانی است که به شدت خسارت‌زاست و رفع آن وظیفه عاجل همه کسانی است که به اعتلای ایران می‌اندیشند. اگر شما به عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری از اهرم‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این مخمصه راهی بیندیشید، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: "جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح‌ناپذیر است."

۳. صادقانه بگویم: نویسنده نامه هنوز از اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی) دفاع می‌کند، اگرچه در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ با الگوئی شبیه پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفت، اما از نزدیک بیست و پنج سال پیش به نظام جمهوری اسلامی انتقاد جدی دارد، اگرچه به قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸ رأی مثبت و به بازنگری آن در آذر ۱۳۶۸ به دلیل ورود ولایت مطلقه رأی منفی داده، و براساس موازین فقه استدلالی منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن است، اما در این نامه با شما بر مبنای همین "قانون اساسی" احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی مبنای نظم عمومی در ایران است.

علی‌رغم همه ستم‌هایی که دستگاه‌های تحت امر جناب آقای خامنه‌ای در حق نگارنده روا داشته، کوچک‌ترین کینه شخصی نسبت به ایشان در خود احساس نمی‌کنم. دو بار در سال‌های ۶۰ و ۶۴ به وی به عنوان رئیس‌جمهور

رأی داده‌ام. همه انتقاد من از ایشان به دلیل عملکرد سوء‌اش در سِمَت رهبری در حقّ مَلّت ایران است. این نامه یک شهروند جمهوری اسلامی به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان درخصوص استیضاح مقام رهبری است. ۴. نامه استیضاح رهبری ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی و ملی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین و نظارت یکی از صاحبان حقّ مشاع بر متصدیان حوزه عمومی. وظیفه اخلاقی است از باب مسئولیت وجدانی هر انسانی در برابر ظلم و بی‌عدالتی. وظیفه ملی است از باب مسئولیتی که هر شهروند ایرانی در قبال بی‌اعتنائی به مصالح ملی احساس می‌کند، و این بی‌اعتنائی و ندانم‌کاری ایران را درگیر بحران‌های بین‌المللی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کرده است.

اگرچه استیضاح رهبری حق شرعی و اخلاقی نویسنده است، اما برای آن‌ها که با هاله‌ای از قداست رهبر را فراتر از پرسش و مسئولیت و استیضاح می‌پندارند، به‌عنوان ایضاح عباراتی از پیامبر خدا ﷺ و امام علی علیه السلام، در جواز، بلکه لزوم استیضاح شاهد می‌آورم:

الف: پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم وقتی معاذ بن جبل را به‌عنوان حاکم به یمن اعزام کرد، به او چنین فرمان داد: «فرمان خدا را در بین آن‌ها جاری گردان و نسبت به فرمان و مال او از هیچ‌کس واهمه نداشته باش، چرا که نه ولایت از آن تو است و نه مال... در هر موضوع که گمان می‌بری مورد اشکال و ایراد قرار می‌گیری دلیل اقدام و عملت را به مردم توضیح بده، تا تو را نسبت به آن کار معذور دانسته و اتهامی متوجه تو نگردد.»<sup>۱</sup>

ب. امام علی علیه السلام در عهدنامه‌اش به مالک اشتر متذکر می‌شود: «مردم در کارهای تو تأمل می‌کنند همان‌گونه که تو در کارهای فرمانروایان پیشین نظر

می‌کنی، و درباره تو آن می‌گویند که تو درباره آنان می‌گویی». امیرالمؤمنین علیه السلام آنگاه از مالک اشتر می‌خواهد که "پاسخ گو بودن" در برابر پرسش‌ها و اعتراضات مردم را جدی بگیرد و از اعتراضات آنان با بی‌اعتنائی عبور نکند: «و إِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأُصْحِرْ لَهُمْ بَعْدَ رَكِّ، وَ اغْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رَفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيهِمْ عَلَى الْحَقِّ» "اگر ملت بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را آشکارا به آنان توضیح بده، و با چنین بیان شفافی بدبینی‌شان را از خود دور ساز، بی‌تردید با پیش‌گرفتن چنین شیوه‌ای هم خود را (با تحمل انتقاد بر مدار عدالت) ساخته‌ای، و هم با ملت مدارا کرده‌ای، و هم عذری نزد خدا خواهی داشت که اگر هدف تو برپا داشتن و رشد دادن ملت در طریق حق باشد، برآورده خواهد شد."<sup>۱</sup>

ج. امام علی علیه السلام خود را موظف می‌دانست که مردم را در جریان امور گذاشته و گزارش مسائل را - در غیر اسرار نظامی - به آن‌ها ارائه کرده، آنگاه توقع اطاعت از مردم داشته باشد: «أَلَا وَ إِنْ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أُخْتَجَرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أُطَوَى دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَ لَا أُؤَخَّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ وَ لَا أُقْفَبَ بِهِ دُونٌ مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَ جَبَّتْ لِي عَلَيْكُمْ النَّعْمَةُ وَ لِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ» "بدانید، حقی که شما بر عهده من دارید، این است که چیزی را از شما مخفی ندارم، جز اسرار جنگ را و کاری را بی‌مشورت شما نکنم، جز اجرای حکم خدا را. و حقی را که از آن شماست از موعد خود به تأخیر نیفکنم و تا به انجامش نرسانم از پای ننشینم و حق شما را به تساوی دهم. چون چنین کردم، بر خداست که نعمت خود بر شما عنایت کند و بر شماست که از من فرمان بپذیرد."<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. پیشین، نامه ۵۰.

مراد من از استیضاح طلبِ وضوح کردن یا توضیح خواستن است. استیضاح وزیران و رئیس‌جمهور در اصل هشتادونهم قانون اساسی بررسی شده است. بر همان سیاق مجلس خبرگان رهبری (براساس اختیارات اصل یکصد و هشتم قانون اساسی در اجرای مفاد اصل یکصد و یازدهم) حق استیضاح رهبری دارد. اگر خبرگان به این وظیفه قانونی خود عمل نکردند، هر شهروندی حق بازخواست رهبر خواهد داشت. من در این نامه از تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری مقام رهبری بازخواست کرده‌ام. اسلام به ما آموخته است که عظمت موهوم رهبران و حقارت شهروندان از دید حکومت‌ها هیچ‌کدام مانع نصیحت و ابراز حق نیست:

"فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِحِّ فِي ذَلِكَ، وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ، ... وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حَقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةَ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَ لَيْسَ أَمْرٌ - وَ إِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزَلَتُهُ، وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَ لَا أَمْرٌ - وَ إِنْ صَغُرَتْهُ النَّفُوسُ، وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بَدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ."<sup>۱</sup>

«پس بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق (متقابل مردم و حکومت) نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمایید... آری از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانائی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگانش کوشش کنند، و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند (و نیز توجه داشته باشید) هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را یافت - هرچند در مقام و منزلت، بزرگ باشد و سابقه‌دار در دین - در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به کمک نداشته باشد. و همچنین هرگز کسی را نتوان پیدا نمود - هرچند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت وی را بنگرند - که در کمک کردن به حق، یا کمک به او در انجام حق، از او

بی‌نیاز باشند.»

۵. ارزیابی و نقد کارنامه بیست‌ویک ساله رهبری به معنای بی‌عیب و نقص بودن دهه اول جمهوری اسلامی نیست. برخی از این نارسائی‌ها (و البته نه همه آنها) ریشه در شیوه زمامداری بنیانگذار جمهوری اسلامی دارد. تفاوت شیوه زمامداری دو رهبر جمهوری اسلامی در بخش چهارم همین نامه به اجمال تحلیل شده است. نقد حال کردهام شاید فرجی در کار ملت پیش آید. نقد گذشته را در فرصتی مناسب‌تر می‌توان انجام داد.

بار این نامه سرگشاده تنها بر دوش نویسنده آن است. اگر عزیزانی می‌پندارند سقف اعتراض مردم هنوز به بلندای استیضاح رهبری نرسیده است و این میوه هنوز کال است و متعرض ایشان شدن تندروری است، یا دیگرانی چنین اقداماتی را تلاش مذبوحانه برای حفظ نظام جمهوری اسلامی و به تأخیر انداختن براندازی کامل استبداد دینی قلمداد می‌کنند، آرائی متفاوت و البته محترم دارند. اما نویسنده کوشیده است در چهارچوب قانون اساسی نشان دهد رهبر به چه میزان تخلف کرده و تا چه حد مسئول بحران عمیق امروز ایران است. تمام مسئولیت این نامه متوجه نگارنده آن است. کسی مجاز نیست به دلیل دیدگاه‌های مطرح شده در این نامه رهبران محترم جنبش سبز یا فعالان اصلاح طلب را در داخل کشور تحت فشار قرار دهد. من در این نامه هیچ‌کس را نمایندگی نمی‌کنم.

۶. چکیده نامه استیضاح رهبر جمهوری اسلامی به شرح زیر است:

من به عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله آقای سیدعلی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام متهم می‌کنم.

اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی بازآفرینی کرده است.



**ثانیاً،** بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی الحقوق، "ولایت جائر" را محقق کرده است.

**ثالثاً،** معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی به ویژه در حوزه تقنین و اجرا، بزرگترین قانون شکنی را دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

**رابعاً،** از آنجاکه این استبداد و ظلم و قانون شکنی و براندازی را به نام اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شین مذهب شده است.

و بالاخره، با توجه به از دست دادن شرائط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی آنکه نیازی به عزل داشته باشد.

نامه با نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری آغاز می شود. بخش دوم نامه به شرح مستدلّ اتهام استبداد و دیکتاتوری اختصاص دارد. بخش سوم عهده دار مباحث و مصادیق ظلم و جور رهبری و تشریح تحقق ولایت جائر است. در بخش چهارم موارد قانون ستیزی مقام رهبری و اتهام براندازی جمهوری اسلامی تشریح شده است. در بخش پنجم مدعای وهن اسلام و ضرباتی که عملکرد سوء ایشان به اسلام و تشیع وارد کرده توضیح داده شده است. در خاتمه سقوط ولایت به دلیل نقض شرائط لازم ضمن عقد بدون نیاز به عزل نتیجه گیری شده است.

۷. مقام رهبری یا وکلای ایشان بی شک حق دارند نسبت به اتهامات وارده در این نامه از خود دفاع کنند. اگر در لایحه دفاع رهبری بر من مبرهن شد، ایشان را به خطا به خلافتی متهم کرده ام، یا برخی از اتهامات چهارگانه

به ایشان وارد نیست، من علناً سخن خود را پس خواهم گرفت و رسماً از ایشان عذرخواهی خواهم کرد. اگر مفاد این نامه امکان طرح در مجلس خبرگان یا کمیسیون تحقیق آن را یافت، که امیدوارم چنین باشد، خدا را سپاس می‌گویم که در این نظام هنوز گوش شنوایی هست. اگر خبرگان به وظیفه قانونی خود در قبال این نامه عمل نکردند - که قرائن از این گزینه حکایت می‌کنند - نویسنده دادخواهی را از طریق افکار عمومی دنبال خواهم کرد.

بی‌شک این نامه امکان شرح و بسط و ارائه شواهد فراوان‌تری دارد. این ویرایش اول آن است. اگر توفیقی نصیب شد ویرایش‌های بعدی گام اول را تکمیل خواهد کرد. امیدوارم حقوق‌دانان هموطن مرا یاری کنند و خطاها و کاستی‌های این وجیزه را متذکر شوند. نگارنده پیشاپیش به انتقادات صاحب‌نظران خوش‌آمد می‌گوید.



## بخش اول

### نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری

#### خبرگان منصوب!

قبل از پرداختن به اصل استیضاح لازم می‌دانم به اختصار مجلس خبرگان رهبری را به دلیل ضعف مفرط و قصور و تقصیرهای متعدد در انجام وظائف قانونی و خطای فاحش، در چهار فصل مورد انتقاد قرار دهم. مجلس خبرگان رهبری براساس قانون اساسی، وظائف انتخاب، نظارت و عزل رهبری و وضع قوانین مربوط به وظایفش را بر عهده دارد. این مجلس در تمامی وظایفش تقصیر کرده است.

## فصل اول

### عدم اطلاع‌رسانی به مردم

میزان اطلاعاتی که از عملکرد مجلس خبرگان در دست است بسیار اندک است. مصوبات آن در روزنامه رسمی منتشر نمی‌شود. مشروح مذاکرات جلسات رسمی مجلس خبرگان هرگز منتشر نشده است. به استثنای جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالیانه، کلیه جلسات آن غیرعلنی است. اطلاعاتی که از این مجلس منتشر شده منحصر است به خلاصه‌ای از نطق‌های پیش از دستور اعضا، گزارش جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالیانه، بیانیه پایانی اجلاس‌های سالیانه، برخی مصاحبه‌های دبیرخانه خبرگان با برخی اعضا به مناسبت انتخابات خبرگان و برخی اطلاعات قطره‌چکانی که بسته‌گریخته در مجله حکومت اسلامی (مجله دبیرخانه مجلس خبرگان) به ندرت درج می‌شود.

بر اساس بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های آن، خبرگان مجلسی فرمایشی و دست‌نشانده است که انگار جز مدح و ثنای رهبری وظیفه‌ای ندارد. تصویری که این بیانیه‌ها و نطق‌های قبل از دستور در اذهان عمومی ترسیم کرده است، "مجلس ثنا" (و نه حتی ثنا) نئی است که خاطره تلخ "وعاظ السلاطین" را در ذهن تداعی می‌کند.

## فصل دوم

### عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم

بر اساس اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، "قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آن‌ها و آیین‌نامه داخلی جلسات آنان ... و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است." تأمل در این اصل قانون اساسی نشان می‌دهد: اولاً، قانون اساسی غیر از مجلس شورای اسلامی، در حوزه وظایف و امور مربوط به خبرگان، مجلس خبرگان را به عنوان قانونگذار به رسمیت شناخته است. ثانیاً، در حوزه یاد شده، مجلس خبرگان هم مقنن و هم مجری است. ثالثاً، قوانین مصوب خبرگان نیازی به تصویب رهبر و نظارت شورای نگهبان منصوب وی را ندارد، حال آن‌که قانون مصوب شورای نگهبان در همین زمینه در دور اول نیازمند تصویب رهبر بوده است. رابعاً، مجلس خبرگان رهبری تنها نهاد قانونی مستقل از رهبری است. مجلس خبرگان در عمل به این اصل چند نقیصه جدی دارد. در زمان آقای خامنه‌ای چند تغییر معنی‌دار در راستای نفی استقلال مجلس خبرگان انجام شده است:

اول. دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان

در هشتمین اجلاس سالیانه دوره اول خبرگان در تاریخ‌های ۲۴ و

۲۵ تیر ۱۳۶۹ مادهٔ دوم «قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری و آیین‌نامهٔ داخلی آن مربوط به اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (مصوب ۱۳۵۹ و تغییرات ۱۳۶۱ شورای نگهبان) تغییر یافت. مفاد ماده در دورهٔ آیت‌الله خمینی: "خبرگان منتخب مردم باید دارای شرایط زیر باشند:... ب: آشنایی کامل به مبانی اجتهاد با سابقهٔ تحصیل در حوزه‌های علمیهٔ بزرگ در حدی که بتوانند افراد صالح برای مرجعیت و رهبری را تشخیص دهند. تبصرهٔ ۱: تشخیص واجد بودن شرایط، با گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه می‌باشد. تبصرهٔ ۲: کسانی که رهبر صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده است و کسانی که در مجامع علمی و یا نزد علمای بلد خویش شهرت به اجتهاد دارند نیازمند به ارائهٔ گواهی مذکور نمی‌باشند." در زمان آقای خامنه‌ای مصوبهٔ فوق این‌گونه تغییر یافت: «مادهٔ ۳: خبرگان منتخب مردم باید دارای شرایط زیر باشند: ب: اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشند و بتوانند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهند. تبصرهٔ ۱: مرجع تشخیص دارا بودن شرایط فوق، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می‌باشند. تبصرهٔ ۲: کسانی که رهبر معظم انقلاب صریحاً یا ضمناً اجتهاد آن‌ها را تأیید کرده باشد، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهند داشت.»

اجتهادِ خبرگانِ دورِ اول با گواهی سه نفر از اساتید معروف درس خارج، شهرت در مجامع علمی و نزد علمای بلاد احراز می‌شد. اجلاسیهٔ هشتم دورهٔ اول خبرگان پس از وفات آیت‌الله خمینی، فقهای شورای نگهبان را مرجع تشخیص شرایط داوطلبان مجلس خبرگان قرار داد. در بین خبرگان دورِ اول از نمایندگان سلیقه‌های مختلف سیاسی نشانی بود.

فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم ۳۱

اما در اثر تغییر یاد شده و با تنگ‌نظری شورای نگهبان در دوره‌های بعدی خبرگان، مجلسی یک‌دست و تک‌صدایی را نتیجه داد. اکثریت قریب به اتفاق پذیرفته‌شدگان از یک سلیقه خاص بودند. انتخابات دوره‌های دوم تا چهارم مجلس خبرگان سردترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی ایران بوده است و مشارکت مردمی در آن در پائین‌ترین سطح قرار داشته است. فقهای شورای نگهبان منصوب رهبرند. منصوبین رهبر نمی‌توانند مرجع تشخیص صلاحیت خبرگانی باشند که انتخاب، نظارت و عزل رهبر را به عهده دارند. «دور باطل» در این زمینه کاملاً مشخص است.

آنچه گفته شد تنها تخلفات رهبری یا خبرگان، در زمینه تغییر مرجع احراز صلاحیت اجتهاد متجزی بود، اشکال عمومی نظارت استصوابی به کلیه انتخابات، به انتخابات خبرگان به طریق اولی وارد است و در این زمینه منصوبان رهبری در شورای نگهبان، مجلس "خبرگان منصوب" تشکیل داده‌اند که حضرات آقایان سالی دو روز جمع می‌شوند و در فضائل و مناقب حضرت رهبری داد سخن می‌دهند. آقای خامنه‌ای استقلال مجلس خبرگان رهبری را مخدوش کرده است. از مجلس خبرگان تحت امر نمی‌توان و نباید انتظار انجام وظایف قانونی داشت.

### دوم. منصوبان رهبر ناظران عملکرد وی

تبصره ۲ ماده اول هیئت تحقیق موضوع اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب دوره اول خبرگان چنین بود: «افراد هیئت باید فراغت کافی را برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند.» در نخستین اجلاس خبرگان در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، تبصره فوق



این گونه تغییر یافت: «به منظور اعمال نظارت‌های فوق و به موجب آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، کمیسیونی با عنوان "کمیسیون تحقیق" تشکیل شده که اعضای آن مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر علی‌البدل برای مدت دو سال با امکان انتخاب مجدد انتخاب می‌گردند. اعضای کمیسیون تحقیق باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و از بستگان نزدیک سببی و نسبی رهبر نباشند»<sup>۱</sup>.

شرط مهم منصوب رهبر نبودن از عضویت کمیسیون تحقیق حذف شد. شرط منسوب رهبری نبودن نیز به منسوب نزدیک (اقربای درجه اول) تنزل یافت. براین اساس اقربای غیردرجه اول و منصوبین مقام رهبری امکان عضویت در این کمیسیون را یافتند. بعد از اصلاح این تبصره کلیه اعضای کمیسیون تحقیق از منصوبین مقام رهبری در سیمت‌های مختلف قضائی، شورای نگهبان، امامت جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف هستند و هیچ‌یک در معاش و شغل مستقل از رهبر نیستند.<sup>۲</sup> به لحاظ حقوقی افراد غیرمستقل از رهبری صلاحیت

۱. آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، ماده ۳۱ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن.

۲. کمیسیون تحقیق، موضوع اصل یکصد و یازده قانون اساسی «ماده ۳۱ به منظور اجرای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کمیسیونی مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر عضو علی‌البدل برای مدت ۲ سال انتخاب می‌گردند». متخبین کمیسیون تحقیق در این اجلاسیه (اول و دوم اسفند ۱۳۸۵، نخستین اجلاسیه چهارمین دوره مجلس خبرگان) عبارتند از: حضرات آقایان سید محمود هاشمی شاهرودی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمد یزدی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمدعلی موحدی کرمانی (نماینده سابق ولی فقیه در سپاه پاسداران)، احمد جنتی (عضو فقهای شورای نگهبان)، ابوالقاسم خزعلی (رئیس بنیاد الغدیر، عضو سابق فقهای شورای نگهبان)، سیداحمد خاتمی (امام جمعه موقت تهران، عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت)، مرتضی مقتدایی (مدیر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، دادستان اسبق کل کشور)، عبدالنبی نمازی (امام جمعه کاشان، قاضی شرع سابق دادگاه های انقلاب)، محسن مجتهد شبستری (امام جمعه تبریز)، محی‌الدین حائری شیرازی (استاد اخلاق دولت، امام جمعه سابق شیراز)، سیدهاشم حسینی پوشهری (امام جمعه موقت قم، مدیر سابق مرکز مدیریت حوزه علمیه قم). همچنین حضرات آقایان سیدمحمدعلی موسوی جزایری (امام جمعه اهواز)، سیدابراهیم رئیسی (معاون اول قوه قضائیه، رئیس سابق بازرسی کل کشور)، غلامعلی نعیم‌آبادی (امام جمعه بندرعباس)، ابوالقاسم وافی (تولیت مسجد جمکران، مشاور رئیس قوه قضائیه در امور ائمه جمعه) به عنوان اعضای

فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم ۳۳

نظارت بر وی را ندارند. به لحاظ فقهی نیز منصوبان فرد ولو متّصف به ملکه عدالت باشند، در موضع تهمت بوده نمی‌توانند ناظران منصفی باشند.

### سوم. انحصار انتخاب رهبر به فقها، مگر قرار است مرجع تقلید انتخاب شود!؟

مجلس خبرگان رهبری می‌باید با صفات و شرایط لازم رهبری تناظر و سنخیت داشته باشد. همچنان‌که شورای نگهبان قانون اساسی از دو قسم اعضای فقیه و اعضای حقوق‌دان برای احراز عدم مغایرت با شرع و سازگاری با قانون اساسی تشکیل شده است، هکذا مجلس خبرگان رهبری نیز می‌باید از دو قسم اعضای مجتهد برای احراز شرط اجتهاد در رهبری و اعضای خبره در علوم اجتماعی و انسانی (سیاست، حقوق، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و...) برای احراز شرط بینش سیاسی و مدیریت و ارزیابی تدبیر رهبر تشکیل شود.

مجلس خبرگان عهده‌دار انتخاب رهبر مدیر و مدبّر و نظارت بر عملکرد وی است، اگر قرار بود مجلس خبرگان مرجع تقلید جامع الشرائط انتخاب کند شرط اجتهاد برای تمامی اعضای خبرگان موجه بود، اما در انتخاب و نظارت بر رهبری که مهم‌ترین شرط آن تدبیر جامعه براساس تعالیم دین است، دو تخصص در مجلس خبرگان لازم است: یکی فقاقت، دیگری علوم اجتماعی. مجلس برآمده از فقها و مجتهدان، تنها در انتخاب و نظارت در شرط اول خبره است. از این مجلس نظارت بر حُسن انجام وظایف رهبری ساخته نیست، آن‌چنان‌که

---

علی‌البدل این کمیسیون برگزیده شدند. (مجله حکومت اسلامی، شماره ۴۴، تابستان ۸۶، ص ۲۱۱ و ۲۱۲). مشاغل آقایان در پرانتز از پایگاه مجلس خبرگان استخراج شده است. راستی کدام‌یک از اعضای محترم کمیسیون تحقیق منصوب مقام رهبری نیستند!؟

در این زمینه نیز بسیار ضعیف عمل کرده‌اند. بر خبرگان لازم است برای رفع این نقیصه بنیادی در انجام سه وظیفه اصلی تعیین و نظارت و عزل رهبری شرط الزامی اجتهاد متجزی را از عضویت خبرگان برداشته به صاحب نظران رشته‌های مختلف علوم اجتماعی اجازه ورود به این مجلس عالی دهند. گفتنی است هیچ منع شرعی و قانونی برای عضویت بانوان در مجلس خبرگان رهبری هم در دست نیست.

### چهارم. موقت بودن دوران زمامداری و ادواری بودن رهبری

در قانون اساسی نه تنها هیچ دلیلی برای مادام‌العمر بودن رهبری پیش‌بینی نشده، بلکه نفی مؤکد استبداد و خودکامگی در مقدمه قانون اساسی و اصول دوم و سوم و تأکید بر حق حاکمیت ملی در اصول ششم و پنجاه و ششم، این اجازه را به خبرگان می‌دهد که با توقیت دوران زمامداری مثلاً به ده سال (قابل تمدید به یک دوره) راه را بر هر نوع استبداد و مردابی شدن قدرت سیاسی ببندند. مبنای قرار گرفتن همه‌پرسی و رفراندوم و انتخابات در اداره کشور دلالت بر تلاش برای جلوگیری از حاکمیت استبداد است. با توجه به اصل حقوقی «توجه به موضوع و هدف» قانون یا سند در تفسیر متون حقوقی تردیدی در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی‌ماند.

به علاوه کلیه سِمَت‌های انتخابی قانون اساسی مدت‌دار است: ریاست جمهوری چهار سال قابل تمدید، یک دوره متصل، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای شهر چهار سال. مدت عضویت در شورای نگهبان شش سال است. دیگر سمت‌های انتصابی قانون اساسی با این که مدت نداشته در احکام رهبری همگی مدت‌دار شده است: ریاست قوه قضائیه، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ریاست

سازمان صداوسیما، هر یک پنج سال با یک‌بار تمدید حداکثر ده سال؛ عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام به مدت پنج سال. مجلس خبرگان دوران عضویت خود را هشت سال قرار داده است. اکنون پرسیدنی است وقتی کلیه سِمَت‌های قانونی موقت هستند، به چه دلیل سِمَت رهبری با اختیارات گسترده‌اش مادام‌العمر باشد؟!

رئیس مجلس خبرگان بر اینکه تقنین در این باره از موارد اعمال اصل ۱۰۸ قانون اساسی است و هیچ منع شرعی و قانونی ندارد، تصریح دارد.<sup>۱</sup> دبیر شورای نگهبان نیز در برخی شقوق مسئله نظری مساعد دارد.<sup>۲</sup> ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ده سال قابل یک‌بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست.

گفتنی است جناب آقای خامنه‌ای در پنج قرن اخیر تاریخ ایران به لحاظ طول زمامداری در میان ۳۳ زمامدار در ردیف دهم و در حال رقابت با شاه اسماعیل اول (۸۸۰-۹۰۲) هستند (پس از شاه طهماسب، ناصرالدین شاه، شاه عباس، محمدرضا شاه پهلوی، فتحعلی شاه،

---

۱. هاشمی رفسنجانی: در قانون اساسی هیچ منعی برای زمان دار کردن رهبری وجود ندارد و نامحدود کردن رهبری با تصمیم و رأی خبرگان بوده است. سوال: آیا محدود کردن زمان رهبری جزو اختیارات خبرگان است که بتواند تصمیم‌گیری بکند؟ هاشمی رفسنجانی: فکر می‌کنم چنین کاری را می‌تواند انجام بدهد. در همان قانون‌هایی که می‌گذارند می‌تواند چنین کاری انجام بدهد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، صفحه ۴۱ و ۴۲).

۲. احمد جنتی: طبق مبنای انتخاب، که حق هم همین است، دو صورت دارد: یکی آن که یک نفر را پس از تحقیق و بررسی به‌خاطر داشتن ویژگی‌هایی از دیگران برتر می‌دانند و برای او نسبت به بقیه ارجحیت قائلند و او را انتخاب می‌کنند، در این صورت نباید محدودش کنند. برای اینکه براساس ضوابط او را ارجح تشخیص دادند. به‌عنوان مثال آیا پس از گذشت پنج سال هم ارجحیت باقی است یا نه؟ آیا شرایط یک‌مرتبه از بین می‌رود؟ یا اگر شخص دیگری برتر از او پیدا شد چه کنند؟ در این فرض ممکن است دیگری انتخاب شود. ولی اگر شرایط به قوت خود باقی است، نمی‌توان کاری کرد و غیر ارجح را به جای شخص ارجح قرار داد. فقط در یک صورت قابل تصور است و آن صورتی است که چند فقیه دارای شرایط رهبری مساوی باشند و هیچ کدام بر دیگری مزیتی نداشته باشند. در این فرض چون به همه آنان نمی‌توان رأی داد و باید یک نفر را از میان آن‌ها انتخاب کرد، به نظر من در اینجا اشکالی ندارد که مدت رهبری محدود شود. البته تا به حال چنین موردی اتفاق نیفتاده است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، صفحه ۶۲).

شاهسلطان حسین، شاهسلیمان، شاهعباس دوم). میانگین طول زمامداری در پنج قرن اخیر یعنی در دوران حکومت‌های ملّی و از آغاز صفویّه ۱۴/۶ سال است. یعنی ایشان فعلاً هفت سال بیش از میانگین حکومت زمامداران پنج قرن اخیر ایران حکومت کرده‌اند.

ایشان در دو قرن اخیر در میان ۱۰ زمامدار پس از ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۲۷-۱۲۷۵)، محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷) و فتحعلی‌شاه قاجار (۱۱۷۶-۱۲۱۳) در مقام چهارم هستند. میانگین طول دوران زمامداری در دو قرن اخیر ۲۱ سال است و ایشان از سال جاری بیش از میانگین حکومت دو قرن اخیر زمامداران ایران حکومت می‌کنند. اما در سدهٔ اخیر آقای خامنه‌ای در میان ۷ زمامدار ایران به لحاظ طول سنوات حکومت نفر دوم هستند. تنها رقیب قدر ایشان محمدرضاشاه پهلوی است و ایشان در قرن حاضر همهٔ زمامداران ایران به استثنای شاه یاد شده را، پشت سر گذاشته‌اند (به ترتیب طول زمامداری: احمدشاه، رضاشاه، مظفرالدین‌شاه، مرحوم آیت‌الله خمینی، و محمدعلی‌شاه). میانگین طول زمامداری در سدهٔ اخیر ۱۵/۵ بوده است. و از زمان استقرار مشروطه تا آغاز حکومت آقای خامنه‌ای میانگین زمامداری ۱۳/۸ سال است. به‌هرحال آقای خامنه‌ای در سدهٔ اخیر تا زمان حاضر بیش از هشت سال از میانگین زمامداری بیشتر حکومت کرده است.

## فصل سوم

### عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی مقرر کرده است: "هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصدوهشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند."

عزل رهبر به دلیل ناتوانی از انجام وظایف قانونی، یا فاقد شدن شرائط لازم، یا فاقد بودن از آغاز، نیازمند نظارت دائمی مجلس خبرگان است. این نظارت اگرچه "نظارت بر بقای شرائط" است اما نظارت بر بقای شرائط بدون "نظارت دائمی بر عملکرد" ممکن نیست. "عملکرد" بزرگ‌ترین و مطمئن‌ترین اماره بقا یا زوال شرائط است. مجلس خبرگان رهبری برای انجام وظیفه قانونی نظارت، کمیسیونی به نام کمیسیون تحقیق موضوع اجرای اصل ۱۱۱ پیش‌بینی کرده است.

اطلاعات اندکی که در خلال برخی مصاحبه‌های معاریف خبرگان به بیرون درز کرده است مشخص می‌کند که:

یک. مجلس خبرگان قائل به نظارت استصوابی بر عملکرد رهبری،

دفتر رهبری و کلیه نهادهای منصوب رهبری (از قبیل شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، سازمان صداوسیما، قوای مسلح و...) بوده<sup>۱</sup> و مصوباتی نیز در این زمینه داشته است.<sup>۲</sup>

۱. هاشمی رفسنجانی: خبرگان اگر اطلاع نداشته باشند نمی‌توانند قضاوت کنند. چون کسی که از اختیارات وسیعی برخوردار است و در امور دخالت دارد و امر و نهی می‌کند، باید در عمل با آن شرایطی که گفته شد منطبق باشد، طبعاً خبرگان باید کاری را که مقدم‌اتش واجب است انجام دهند. لذا "نظارت استصوابی" اگر یک جا معنا داشته باشد همین‌جا است، که اگر خبرگان مطلع شدند، رهبری این شرایط را ندارد، می‌تواند اقدام کنند. الآن نظارت استصوابی شورای نگهبان هم همین‌طور است که اگر کسی شرایط نمایندگی را نداشت صلاحیت او را تأیید نمی‌کنند. لکن اختلافی که بین وزارت کشور و شورای نگهبان است این است که وزارت کشور می‌گوید: شما فقط عدم صلاحیت شخص را به ما اطلاع بدهید تا ما تصمیم بگیریم. در اینجا هم نظارت استصوابی است و خبرگان باید بپذیرند که شرایط استمرار دارد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۳۸ و ۳۹).

محمد یزدی: نظارت در طبع خودش بیان‌کننده ماهیت خودش هست. وقتی می‌گوییم یک دستگاه وظیفه نظارتی دارد، اقتضای آن نظارت هم معلوم می‌شود، یعنی اگر خطا و اشتباهی رخ داد، ناظر باید توان اثرگذاری داشته باشد. اگر قرار باشد تنها نظارت بکند و خطای صددرصد را ببیند ولی امکان جلوگیری نداشته باشد، این اصلاً نظارت به حساب نمی‌آید. از این جهت باید گفت هر جا در قانون اساسی و یا حتی در قانون عادی وظیفه نظارت برعهده فرد یا نهادی گذاشته شده معنایش "نظارت استصوابی" است و معنای استصواب این است که بگوید صواب و درست است تا کار پیش برود و یا این که بگوید خطا است و باید اصلاح شود. این طبیعت کلمه نظارت است. در مورد نظارت مجلس خبرگان هم معنایش این است که اگر در جایی دیدند که در شرایط رهبر نقضی پیدا شده کمیسیون تحقیق باید بی‌درنگ به خبرگان اطلاع دهند تا اگر مشکل جدی بود فوراً اقدام کنند. البته قبل از خبرگان باید با رهبری در میان بگذارند، ممکن است رهبری دلیلی داشته باشد یا سندی ارائه کند که قانع‌کننده باشد. این معنای "نظارت استصوابی" است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۸۰)

احمد جنتی: منظور "نظارت استصوابی" است. در اینجا "نظارت استطلاعی" معنا نمی‌دهد و در خیلی از موارد چنین است. این شبهه‌ای بود که در قضیه انتخابات مجلس و مسئولیتی که شورای نگهبان در نظارت بر انتخابات بر عهده دارد هم مطرح بود که البته چنین شبهه‌ای در ابتدا مطرح نبود، ولی به مرور ایجاد شبهه کردند که این نظارت استطلاعی است که ما ناچار به تفسیر قانون اساسی شدیم و این تفسیر هم براساس این مبنا است که اصل اولی در نظارت «استصوابی بودن است» بدین معنا که اگر اشتباهی رخ داده، مرجعی برای جلوگیری باشد و اگر صحیح بوده، تأیید کند. وگرنه صرف اطلاع داشتن که نتیجه‌ای ندارد. در اینجا هم همین‌گونه است اگر بنا باشد که خبرگان فقط کسب خبر کنند و بررسی کند که آیا شرایط وجود دارد یا نه؟ فایده‌ای ندارد. کار شبه لغوی است که قانون اساسی برعهده مجلس خبرگان گذاشته است، البته در همین اصل است که «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است.» نتیجه این اصل "نظارت استصوابی" است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۳).

مرتضی مفتابانی: از مجموعه این‌ها که گفتیم استصوابی بودن این نظارت روشن می‌شود، چون اگر فقط صرف اطلاع باشد و اختیاری نداشته باشند با اختیاری که این اصل به خبرگان داده منافات خواهد داشت، زیرا

دو. زمانی که مجلس خبرگان نظارت خود را بر برخی نهادهای منصوب رهبری آغاز می‌کند و مسئول آن نهاد را جهت دادن گزارش به مجلس خبرگان دعوت می‌کند، این مسئله با مخالفت دفتر رهبری مواجه می‌شود و مشخص می‌شود از نظر مقام رهبری نظارت بر مجموعه تحت امر ایشان جزء وظائف خبرگان نیست!<sup>۲</sup>

سه. در شرف‌یابی اعضای کمیسیون تحقیق و هیئت‌رئیس خبرگان، طی دو - سه جلسه مقام رهبری تلقی خود را از اصل ۱۱۱ به اطلاع خبرگان می‌رساند و تصریح می‌کند که از اصل ۱۱۱ بیش از نظارت بر بقای شرائط اصل ۱۰۹ به‌دست نمی‌آید. ایشان با نظارت بر عملکرد

---

این اصل به مجلس خبرگان اختیار و اجازه داده است که عدم صلاحیت رهبری را به مردم اعلام کنند و این یعنی "نظارت استصوابی". سوال: این‌طور که شما فرمودید، نظارت مجلس خبرگان عمدتاً ناظر به احراز و تداوم صلاحیت رهبری است، آیا این مجلس بر عملکرد رهبری هم نظارت دارد؟ جواب: شکی نیست که این نظارت، نظارت بر عملکرد هم باشد به جهت این که گفته شد در اصل یکصدویازده آمده: «اگر رهبر از ایفای وظایف خود ناتوان شود...» تشخیص این ناتوانی، با اشراف بر عملکرد معلوم می‌شود. بنابراین خبرگان عملکرد را حتی در عزل و نصب‌ها هم در نظر می‌گیرند که آیا این عزل یا نصب ملاک صحیحی داشته یا از روی حبّ و بغض شخصی بوده است. (حکومت اسلامی، پانز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۷۰).

۱. رضا استادی: ما همین اواخر هم مصوبه‌ای داشتیم که مجلس خبرگان بتواند در بعضی از نهادهای زیرمجموعه مقام معظم رهبری با اجازه خود ایشان نظارت‌هایی داشته باشد (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۷۰ و ۷۱).

۲. هاشمی رفسنجانی: مجلس خبرگان فرضش بر این بود که هر چیزی که به رهبری مربوط می‌شود را پیگیری کند مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام، صداوسیما، نیروهای مسلح و هر چه که تحت امر رهبری است. اینها به مجلس خبرگان فراخوانده شوند و گزارش کارهای خودشان را به خبرگان بدهند و خبرگان هم سؤال کنند و آن‌ها هم توضیح بدهند و احیاناً اگر اشکال و ایرادی هم بود، در همان جلسه مطرح شود تا همه در جریان قرار بگیرند، این به‌صورت قانون در آمد. اما وقتی بعضی از این نهادها دعوت شدند که در جلسه خبرگان حضور پیدا کنند تا گزارش عملکردهای خودشان را بدهند، دفتر رهبری مانع حضور آن‌ها در خبرگان شد و اظهار داشتند که رهبری نظرشان این است که این موضوع جزء وظایف خبرگان نیست. ایشان گفته بودند: «مگر دولت از این نهادها مستثنی است؟ همه چیز زیر نظر رهبری است. بله، اگر شک کنید به اینکه رهبری در نصب مسئولین درست عمل نکرده است، شما می‌توانید این کار را بکنید.» به‌خاطر اینکه نظر رهبری تأمین بشود، فقط کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری انجام می‌شود. اما اینکه از آن‌ها دعوت بشود برای گزارش به خبرگان بیابند، چنین چیزی نیست، چون این قبیل مسائل می‌توانست تبعات سیاسی خودش را داشته باشد، لذا چنین کاری صورت نمی‌گیرد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۳۶).



خود، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری به شدت مخالفت کردند. اما این را وظیفه خبرگان دانستند که درباره مقامات منصوب ایشان با اجازه ایشان تحقیق کنند تا اطمینان یابند نصب این مقامات به شرایط لازم فقاهت، عدالت و تدبیر ایشان خدشه‌ای نزده است.<sup>۱</sup> ایشان

۱. احمد جنتی: یکی از آنها کمیسیون تحقیق بود و نامش در آن زمان هیئت تحقیق بود که من هم در آن عضویت داشتم و پنج - شش نفر از دوستان همچون آقای موحدی، مهدوی کنی و... در آن عضو بودند. در آن کمیسیون راجع به همین موضوعی که شما سؤال کردید، بحث شد که چه باید کرد؟ نهادهای زیادی زیر نظر مقام معظم رهبری است. به عنوان مثال بررسی کنیم که تدبیر و مدیریت ایشان چگونه است؟ آیا این نهادها درست عمل می‌کنند یا نه؟ اگر درست عمل می‌کنند معلوم می‌شود که رهبری با تدبیر است و تأییدشان کنند. و اگر احیاناً خطایی بکنند تذکر بدهند و جلوی آن‌ها را بگیرند.

قرار شد بررسی شود که چند نهاد و مرکز زیر نظر رهبری است و برای هر نهاد افراد کارشناسی انتخاب شوند. به عنوان مثال اگر قرار است درباره نیروهای مسلح بررسی شود که با تدبیر عمل می‌کنند یا نه؟ و مدیریت صحیح اعمال می‌شود یا نه؟ هیئتی از کارشناسان مسائل نظامی باشند که آن‌ها نظارت و بررسی کنند. همچنین نسبت به قوه قضائیه و صداوسیما و... همین گونه عمل شود. مدتی روی این موضوع بحث و بررسی شد. جلساتی در دفتر من در شورای نگهبان تشکیل می‌شد و دوستان بحث می‌کردند که چه کار کنیم؟ با آقای هاشمی رفسنجانی هم صحبت کردیم، ایشان هم این نظر را تأیید کردند که باید هیئت‌های متعددی داشته باشیم که هر یک درباره یک نهاد تحقیق کند، سپس به هیئت تحقیق گزارش بدهند. هیئت تحقیق هم گزارش‌ها را به خبرگان ارائه کند و آن‌ها تصمیم بگیرند که آیا واقعاً درست عمل می‌شود یا نه؟ شرایط لازم باقی است یا نه؟ این مباحث بیش‌ترین مسائلی بود که وقت هیئت تحقیق و مجلس خبرگان را گرفت.

البته ما در زمان حضرت امام اصلاً به خود اجازه ندادیم که وارد قضیه شویم، چون شأن ایشان اجل از این بود که بخواهیم با ایشان در این خصوصیات صحبت کنیم و هیچ تردیدی در صفات و ویژگی‌های لازم در ایشان نبود و احتیاجی به تحقیق نبود. بنابراین در آن زمان قضیه را پیگیری نکردیم. ولی پس از رحلت حضرت امام (قدس سره) مسأله دوباره مطرح شد که چه کنیم؟ هرگاه مجلس خبرگان جلسه تشکیل می‌داد، از هیئت تحقیق سؤال می‌شد که شما چه اقدامی انجام داده‌اید؟ راجع به این قضیه بحث کردیم. نظر عده زیادی از اعضای خبرگان بر این بود که باید هیئت تحقیق در نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری تحقیق و بررسی کند که آیا درست اداره می‌شود یا نه؟ در صورت مثبت بودن مدیریت به قوه خود باقی است، در غیر آن صورت تذکر بدهند یا سؤال کنند که چرا این گونه است؟ نظر اکثریت بر این بود.

تا اینکه موضوع را با مقام معظم رهبری در میان گذاشتیم. چندین جلسه صحبت شد، ایشان با این نظر موافق نبودند. بحث هم شد و صرف این نبود که ما بگوییم این کار را انجام می‌دهیم و ایشان مخالفت کنند. بلکه بحث‌های مفصلی شد که آیا اصولاً از قانون اساسی چنین مطلبی استفاده می‌شود یا نه؟ چون باید بدانیم که قانون اساسی چه اختیاری به ما داده و بر عهده ما گذاشته است؟ آیا مفاد اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی این است که از هر نهاد و مرکزی که با رهبری ارتباط دارد حتی دفتر رهبری تحقیق کنیم که آیا طبق وظایف‌شان عمل می‌کنند یا نه؟ بعد هم در صورت تخلف آن را به حساب رهبری بگذاریم؟

ایشان خیلی مستدل و منطقی و مستند و طی یک بحث نسبتاً طولانی فرمودند که اصل یکصد و یازدهم این را نمی‌گوید. بلکه این اصل در این مقام است که شرایطی که در اصل یکصد و نهم برای رهبری آمده وظیفه خبرگان است که بررسی کنند که آیا وجود دارد یا نه؟ پس شما باید عملکردها را بررسی کنید. عملکرد ما

## فصل سوم. عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری ۴۱

بزرگواری فرموده به دفتر خود دستور دادند در چهارچوب یاد شده هر چه خبرگان خواستند در اختیارشان بگذارند.<sup>۱</sup>

**چهار. امور نظامی (و ملحقات آن از قبیل انتظامی و امنیتی) از دائرهٔ نظارت خبرگان مطلقاً بیرون است و به نظر مقام رهبری هیچ کس حق**

---

با عملکرد این تشکیلات فرق می‌کند، به‌عنوان مثال رئیس قوهٔ قضائیه را نصب می‌کنم و یا رئیس صداوسیما را نصب می‌کنم. این انتصاب‌ها را بررسی کنید که آیا به عدالت من خدش‌های وارد می‌کند یا نه؟ پس اگر خدشه وارد کند، در آن حرفی نیست و شرط از بین رفته، اگر به تدبیر و مدیریت من ضربه می‌زند، معلوم می‌شود که من تدبیر ندارم و این کار من خلاف تدبیر و مدیریت است، دراین صورت شما می‌توانید اقدام کنید.

اما قوهٔ قضائیه قضات زیادی دارد، تشکیلات دارد، کارمندانی دارد که در سراسر کشور فعالیت دارند، اگر کسی در بخشی اقدام خلافی کرد، مسئولیتش با رهبری نیست. درمورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای اینکه در نیروهای مسلح امکان اینکه کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ دراین صورت فرمانده نمی‌تواند کار کند. به‌هرحال طی دو - سه جلسه‌ای که با ایشان داشتیم و بحث‌های زیادی شد، با این موضوع مخالفت کردند.

البته نظر برخی دوستان در هیئت تحقیق این بود که ما حق داریم بر دستگاه‌های زیر نظر رهبری نظارت کنیم، استدلال می‌کردند و دلایل خود را می‌گفتند. ولی نتیجه این شد که مقام معظم رهبری فرمودند: اگر بنا بر بررسی و سؤال و اقدامی است، با دفتر من در ارتباط باشید و از دفتر سؤال کنید، ببینید من دربارهٔ این تشکیلات چه کرده‌ام. دربارهٔ مرکزی که زیر نظر من است، چگونه عمل کرده‌ام. از اقدامات من سؤال کنید، آن‌ها به شما پاسخ می‌دهند، چون من به آن‌ها دستور می‌دهم که شما هر سؤالی داشتید، اطلاعات را در اختیار شما قرار دهند. آن وقت اگر دیدید کارهایی که انجام داده‌ام به یکی از شرایط لازم در رهبری خدشه وارد می‌کند، جای این است که اقدام بکنید، درغیرآن‌صورت ربطی به رهبری ندارد.

به‌هرحال بحث در اینجا تمام شد و همه هم قبول کردند. ما هم گزارش را به مجلس خبرگان ارائه کردیم و آن‌ها هم پذیرفتند، حال ممکن است بعضی از خبرگان نظر دیگری داشتند، اما در مجموع خبرگان این نظر را پذیرفت. (مجله حکومت/ اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شمارهٔ ۴۱، ص ۵۵ تا ۵۷).

۱. مرتضی مقتدائی: مجلس خبرگان برای انجام این وظیفه کمیسیونی متشکل از ۱۵ عضو تشکیل داده که حداقل هر ماه یک مرتبه جلسه دارند تا بر اعمال، رفتار و اقدامات رهبری اشراف کامل داشته باشند. خود مقام معظم رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدودهٔ کار قانونی تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تاکنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صداوسیما هم پخش نشده، برای کمیسیون فرستاده شده است. به‌هرحال کمیسیون کار خود را با دقت انجام می‌دهد و مٌخبر آن هم نتایج بررسی‌ها و تحقیقاتی را که انجام شده در اجلاس‌های مجلس خبرگان به اطلاع دیگر اعضا می‌رساند. هرچند مواردی وجود دارد که چون اعلام آن‌ها از نظر مسائل امنیتی به صلاح نیست مخفی می‌مانند و به مقتضایشان اقدام می‌شود. درنتیجه اکنون می‌توانیم به‌طور قاطع بگوییم که بحمدالله رهبری با کمال قدرت و اقتدار وظیفهٔ خودشان را انجام می‌دهند. (حکومت/ اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شمارهٔ ۴۱، ص ۷۴)

نظارت در این بخش را ندارد.<sup>۱</sup> در دوره دوم، خبرگان علاوه بر امور نظامی، از نظارت در امور سیاسی هم منع شدند.<sup>۲</sup> مشخص نیست که در دوره‌های سوم و چهارم این منع (نظارت خبرگان در امور سیاسی رهبری) برداشته شد یا نه.

**پنج.** نظارت خبرگان بر نهادهای تحت امر رهبری، تنها با اجازه خاص ایشان، و صرفاً از طریق دفتر رهبری در حد اطلاع از انتصاب‌ها و اوامر رهبری به مدیر آن نهاد مجاز است. خارج از این محدوده، از نظر مقام رهبری، خبرگان حق نظارت ندارند. خبرگان مجاز به احضار رؤسای نهادهای تحت امر رهبری و گرفتن گزارش از آن‌ها نیستند و عملکرد آن نهادها ارتباطی با بقای شرایط رهبری ندارد.<sup>۳</sup>

**شش.** خبرگان عملاً نظر رهبری را پذیرفته و هیچ نظارتی بر عملکرد رهبر، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری (به استثنای نصب مسئول اصلی هر نهاد و اوامر صادره به وی در ارتباط با بقای شرایط رهبری) ندارد. به گفته صریح رئیس مجلس خبرگان رهبری «خبرگان تحت الشعاع رهبری هستند».<sup>۴</sup>

۱. احمد جنتی: درمورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح امکان اینکه کسی تحقیق و سؤال کند، نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت فرمانده نمی‌تواند کار کند. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۶).

۲. نائب رئیس مجلس خبرگان و عضو کمیسیون تحقیق آیت الله ابراهیم امینی روز ۷ مهر ۱۳۷۷ در دانشگاه تهران مطالب مهمی در این زمینه مطرح کردند: "دوستان درمورد اینکه "خبرگان درمورد مسئله نظارت بر رهبری کوتاه آمدند و خوب عمل نکردند" انتقاد نکنند، آنچه که ما انجام دادیم این بوده است که مقام محترم رهبری فرمودند: «در مسائل نظامی و سیاسی، خبرگان دخالت نکنند» و ما هم دخالت نکردیم و مسئله نظارت ما خارج از مسائل سیاسی و نظامی بوده است." (روزنامه سلام، پنجشنبه ۹ مهر ۱۳۷۷).

۳. سخنان هاشمی رفسنجانی و احمد جنتی، پیشین.

۴. هاشمی رفسنجانی: به هر حال کسانی که نظارت می‌کنند تحت الشعاع رهبری هستند، چه در زمان امام و چه در حال حاضر، با نظارت‌های دیگر تفاوت دارد. (ص ۴۷) اخیراً رهبری به خبرگان پیشنهاد کرده‌اند که علاوه بر بیانیه، قطعنامه هم بدهند و خبرگان درصدد است برای اعتبار قطعنامه سازوکاری تهیه نمایند. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۴۹).

هفت. در مجموع، می‌توان به قاطعیت گفت که مجلس خبرگان در اِعمال نظارت موضوع اصل ۱۱۱ اِهمال کرده است. تفسیر رهبری از این اصل، حتی برخلاف نظر دبیر شورای نگهبان منصوب وی است. خبرگان می‌باید در این امر مهم به تشخیص خود عمل کنند نه اینکه چون رهبر اجازه نداده از اعمال نظارت خودداری کنند. مگر خبرگان منصوب رهبری یا تحت ولایت و نظارت وی است؟! جالب اینجاست که رهبر، نظارت منصوبانش را بر منتخبان ملت استصوابی می‌داند، اما نظارت خبرگان بر خود را حتی استطلاعی هم نمی‌داند، یعنی خود را ملزم به اطلاع دادن به ایشان هم نمی‌داند. ایشان به "نظارت استصلاحي" خبرگان بر بقای شرائط رهبری قائلند، یعنی تا آنجا که خود صلاح بدانند، و معلوم است آن مقدار صلاح می‌دانند که به زعامت‌شان آسیبی وارد نیاید.

به زبان دقیق‌تر، ایشان مجلس خبرگان را نیز تحت ولایت مطلقه خود حساب می‌کنند و هر جا صلاح بدانند و مصلحت تشخیص دهند به آن‌ها اطلاعات می‌دهند، حتی در دائره این مصلحت‌اندیشی هرگاه مجاز دانستند می‌توانند از تشکیل جلسه این مجلس نیز ممانعت کنند.<sup>۱</sup> اینکه مجلس خبرگان تسلیم این‌گونه تفاسیر مستبدانه و خلاف قانون رهبری می‌شود، ناشی از انتخابات مهندسی شده آن است که جداگانه به آن خواهم پرداخت. این مجلس تحت امر هرگز توان اجرای اصل ۱۱۱ را ندارد. کمیسیون تحقیق یک‌بار در طول تاریخ مجلس خبرگان اطلاعیه‌ای داد<sup>۲</sup> که نسخه مطابق اصل خطبه‌های نماز جمعه سفارشی

---

۱. محمد یزدی: رهبر حق انحلال مجلس خبرگان را ندارد، ولی می‌تواند بگوید برگزاری اجلاس خبرگان در فلان زمان به مصلحت نیست و بهتر است برگزار نشود! به عبارت دیگر شعاع ولایتش در شعاع مصالح است. (حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۸۲).

۲. متن کامل گزارش کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان به هفتمین اجلاس خبرگان به امضای رئیس آن محسن مجتهد شبستری به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۹:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعدد فوق‌العاده تشکیل می‌دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم شرائط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می‌نماید اینک قرار شد با موافقت هیئت محترم رئیسه خلاصه‌ای از نتایج جلسات ویژه اخیر در رابطه با تدبیر و مدیریت مقام معظم رهبری خدمت سروران معظم و خبرگان محترم ملت تقدیم گردد.

در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ‌کدام از اوصاف و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد بلکه هر مقدار زماناً جلوتر می‌رویم صفات لازم مزبور درخشان‌تر مخصوصاً درایت و مدیریت در حده اعلی در ایشان متجلی می‌شود و بی‌اختیار آیه شریفه الله اعلم حیث يجعل رسالته در ذهن انسان تداعی می‌نماید چون هدف گزارش عملکرد و بحث از مدیریت بیست ساله مقام رهبری فعلاً مطرح نیست فقط به علت حساس بودن مقطع ده ماهه اخیر و حوادث بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری توضیحی در این قسمت معروض می‌گردد.

در شرایطی که طبق مستندات معتبر و واضح و اعترافاتی که شمه‌ای از آن در سیمای جمهوری اسلامی ایران و در رسانه‌های خارجی منتشر شد، حقیقت جریان، توطئه براندازی بود که توسط بیگانگان و مزدوران داخلی آن‌ها طراحی شده بود از سرویس‌های جاسوسی موساد رژیم صهیونیستی و سازمان سیاسی آمریکا گرفته تا سفارتخانه پیر استعمار دولت انگلیس از منافقین محارب و سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا آنان که از بیت‌العدل دستور می‌گرفتند با استفاده از بسترسازی فریب‌خوردگان و فتنه‌گران و آشوب‌طلبان داخلی که با ایجاد بلوا و آتش سوزی و آشوب در روزهای قدس و ۱۳ آبان و ۱۶ آذر با شعارهای انحرافی که حکایت از حذف اسلامیت و جمهوریّت و اهانت به مقام والای امام عظیم‌الشان قدس سره و مقام شامخ ولایت می‌نمود و بالاخره وقاحت را به جایی رساندند که به قرآن مجید و عاشورای حسینی و عزاداران سیدالشهدا علیهم‌السلام هتاکي کردند و مصدوم نمودند و سائر فجایعی که برادران بزرگوار مستحضرید.

لازم به یادآوری است اولین برنامه معارضین، القاء تقلب در انتخابات و دومین مرحله، طرح ابطال انتخابات بود و در نتیجه نادیده گرفتن قانون‌مندی، ایجاد تفرقه و تشّت در بین آحاد ملت، ایجاد التهاب در کشور و پایمال کردن خون مقدس شهدا است که استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی برای کشورمان به ارمغان آورده بود.

با تفصّلات الهی و مدیریت عالی و درایت رهبر معظم انقلاب در وهله اول و بصیرت علما متعهد به انقلاب و مردم ولایتمدار در وهله بعدی همه این توطئه‌ها خنثی گردید و با راه‌پیمایی عظیم و پرشور ملت سلحشور ایران در هشتم و نهم دی ماه و محکوم نمودن این هتاکي‌ها و قداست‌شکنی‌ها نقشه شوم دشمنان اسلام و ولایت و مقدّسات اسلامی نقش بر آب شد.

مقام معظم رهبری با آن ذکاوت و تیزهوشی که دارند در اول فروردین ۸۸ در سخنرانی مشهد مقدس در مورد احتمال وجود توطئه‌ها و القاء شبهات در انتخابات هشدار دادند. سپس در آستانه انتخابات از روشنگری‌ها و هدایت‌های بصیرت‌آمیز، به طور مرتب مردم را برخوردار می‌فرمودند مخصوصاً روی جمهوریّت و اسلامیت نظام با بیانات مختلف تأکید داشتند و بعد از انتخابات و مسائل اردوکی‌های خیابانی که عمدتاً در تهران و تاحدی در بعضی شهرستان‌ها پیش آمد. علاوه بر ایراد خطبه‌ها و سخنرانی‌های حکیمانه عمومی، بعضی از کاندیداها و اعضاء اصلی ستادهای آنان را در جلسات خصوصی کراراً خواسته و نصایح لازم مخصوصاً اصل قانون‌مندی را گوشزد فرمودند و ضرورت توبه و برگشتن به آغوش ملت را یادآور شدند.

شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه است. این شیوه نظارت، ریشخند قانون و استهزاء نظارت است.

---

گاهی با یادآوری بصیرت عمّار و ضرورت دشمن‌شناسی و در کمین بودن دشمنان قَسَم‌خورده اسلام و لزوم مقابله با آنان به درایت مردم می‌افزودند. از مظاهر منادی وحدت بودن ایشان همین بس که می‌فرمود باید جلب حداکثری و دفع حداقلی محقق شود گاهی از فتنه‌هایی که به وسیله بنی‌صدر و خارجی‌ها در زمان حضرت امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه پیش آمد سخن به میان می‌آورد.

از مسجد ضرار و سوءاستفاده از عناوین مذهبی را یادآوری می‌فرمودند و به طور خلاصه در برخورد با فتنه و تبیین حقایق و ترمیم مسائل تلاش وافر مبذول می‌داشت و در ایجاد آرامش و برقراری وحدت در بین آحاد ملت و رعایت احترام مسئولین عالی کشور و انسجام و همدلی بین قوای سه‌گانه و پیشرفت مادی و معنوی کشور تأکید فراوان داشته و دارند تا اینکه بحمدالله تعالی با این تدابیر خردمندانه در حدّ زیادی فتنه‌ها خاموش گردید این که عرض شد تا حدّ زیادی برای اینکه طبق اخبار موثّق هنوز اطاق فکری در خارج کشور با عضویت چند نفر که مشکل اعتقادی دارند، برقرار می‌شود و همچنین در برنامه‌های اینترنتی مشاهده می‌شود که به داخل کشور مشغول القائات مطالب شیطانی و تداوم دادن خط توطئه بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

ولی آنچه جای خوشحالی است داشتن بصیرت و روحیه ولایت‌مداری و اطاعت محض از رهنمودهای مقام شامخ ولایت در اکثریت قریب به اتفاق ملت است و خوشبختانه افراد منحرف تعداد بسیار قلیل است و شاهد زنده این معنی راه‌پیمایی بسیار گسترده و بی‌سابقه ۲۲ بهمن در سراسر کشور بود که ملت با حماسه بی نظیر خود و شعارهای ولایت‌مدارانه، دنیا را مبهوت و دشمنان را دچار سردرگمی نمود فلذا جای بسی تقدیر و سپاسگزاری است مقام معظم رهبری علاوه بر پیام تشکری که صادر فرمودند در دیدار جمعی از مردم آذربایجان به مناسبت سالروز قیام ۲۹ بهمن تبریز تفصیلاً از هوشیاری و حضور در صحنه ملت ایران قدردانی فرمودند ضمناً هشدار به سردمداران استکبار دادند فرمودند: جمهوری اسلامی ایران از موضع خود که سخن دل‌ملت‌ها و بسیاری از دولت‌ها است کوتاه نخواهد آمد اما به هیچ وجه از این مخالفت‌ها و تهدیدها نیز نمی‌هراسیم و با صراحت اعلام می‌کنیم ما با استکبار و نظام سلطه و تسلط چند کشور به جهان مخالفیم و با آن مبارزه می‌کنیم و نخواهیم گذاشت این چند دولت با سرنوشت دنیا بازی کنند. در خاتمه از خداوند متعال دوام سایه پر برکت رهبر حکیم و دیدبان شجاع فرزانه بر سر میهن عزیز ایران بلکه جهان اسلام و سربلندی ملت قهرمان و آگاه ایران و تمام مسلمین جهان مورد مسئلت است.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

پایگاه اطلاع‌رسانی مجلس خبرگان رهبری.



## فصل چهارم

### خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸

اصل یکصدونهم قانون اساسی می‌گوید: "شرایط و صفات رهبر: اول، صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ دوم، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ سوم، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری". اصل سابق (مصوب ۱۳۵۸) چنین بود: "صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت".

اصل یکصدوهفتم قانون اساسی تعیین رهبر پس از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مرحوم آیت‌الله خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، را به عهده خبرگان منتخب مردم می‌داند. به بیان دیگر خبرگان فردی را به رهبری انتخاب می‌کنند. "رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت." بنابراین اصل قانون اساسی، رهبر منتخب مجلس خبرگانی است که نمایندگان آن مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند.

فاصله علمی آقای خامنه‌ای تا رهبری آن قدر بود که هرگز در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید روزی رهبر شود. دستگاه امنیتی کشور در دهه شصت همراه با برخی مراکز قدرت (که بحث از آن، مقال و مجال دیگری می‌طلبد) مقدمات عزل مرحوم آیت‌الله منتظری را با هدف



مهندسی آینده رهبری فراهم کرد. چیزی که در انتخاب مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ سهم اساسی داشت، نقل جناب عالی از مرحوم آیت الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی بود با این مضمون که ایشان آقای خامنه‌ای را برای رهبری صالح دانسته‌اند.

نقلی که توسط رئیس وقت قوه قضائیه و رئیس دفتر رهبر فقید انقلاب مرحوم حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی هم تأیید شد. علاوه بر آن جناب عالی در نفی مدیریت شورائی و قبولاندن مدیریت فردی نقش اصلی را ایفا کردید. با توجه به جوئی که برای خبرگان ترسیم شد (آمادگی صدام و دیگر دشمنان برای حمله قریب‌الوقوع به کشور و لزوم تعیین فوری رهبر) جناب آقای خامنه‌ای با اکثریت آراء به‌عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شد.

با توجه به عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای که در همین نامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، تردیدی در عدم صحّت این انتخاب باقی نمی‌ماند. امروز، بزرگ‌ترین مانع استقرار قانون، دموکراسی، عدالت و آزادی در ایران، منش و روش استبدادی آقای خامنه‌ای است. بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی، ساقط‌کننده رکن جمهوریت و مایه وهن اسلامیت نظام، شیوه مدیریت ناصواب ایشان است. آن‌ها که این روزها را پیش‌بینی نکردند و برای مهارش به شکل قانونی نیز قدمی برنمی‌دارند، چه پاسخی به ملت دارند؟

مرحوم آیت الله خمینی در وصیت‌نامه‌اش چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، بلکه به صراحت نوشته بود انتساب مطالب به وی بعد از وفاتش بدون نوشته کتبی به تأیید کارشناسان یا مدرک صوتی - تصویری معتبر پذیرفته نیست. حتی اگر چنین هم گفته باشد و آقای خامنه‌ای را صالح برای رهبری ارزیابی کرده باشد، شرعاً و قانوناً هیچ حجّتی در آن

نیست، چراکه وصایت و ولایت‌عهدی در ولایت فقیه قانوناً و شرعاً نقشی ندارد. ولی فقیه حق ندارد برای پس از وفاتش تعیین تکلیف کند. استناد جناب‌عالی و دیگر خبرگان به نقل شفاهی ایشان کاری عجولانه و عوامانه بوده است.

اگر مرحوم آیت‌الله خمینی چنین نظری داشته‌اند، این خطای محض بوده است. جناب آقای هاشمی اجازه فرمائید با صراحت خدمت شما عرض کنم پس از انقلاب دو خطای بزرگ اتفاق افتاد: یکی ورود ولایت فقیه به قانون اساسی بود، که مجلس خبرگان قانون اساسی مرتکب شد و مرحوم استاد آیت‌الله منتظری در آن نقش وافر داشت. با گذشت زمان ایشان نظر خود را تعدیل کرد و با صراحت از ملّت عذر خواست و گفت که آنچه ما می‌خواستیم این نبود. مردم هم با آن تشییع جنازه باشکوه و قدرشناسی صمیمانه صداقت او را تأیید کرده، عذرش را پذیرفتند.

خطای فاحش دوم تعیین مصداق دومین ولی فقیه است که توسط مجلس خبرگان رهبری انجام شد و شما معمار اصلی آن بنای کج بودید. با همان صراحتی که خدمت استاد عرض شد به جناب‌عالی عرض می‌کنم: اکنون تا دیر نشده این خطای فاحش خود را چاره‌جویی کنید. اطمینان داشته باشید این خطا به قدری سهمگین است که اگر سریعاً برای تدارکش فکری نکنید بر کلیه خدمات شما سایه خواهد انداخت.



## بخش دوم

### استبداد و دیکتاتوری

#### استبداد دینی و سلب آزادی‌ها

اتهامات چهارگانه استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی و بالاخره وهن اسلام و شین تشیع درهم تنیده، مرتبط و متداخل است، و درواقع بیان یک بلیه از چهار منظر مختلف است. استبداد و دیکتاتوری نگرشی از منظر فلسفه سیاسی و نقد قدرت خودکامه؛ ظلم و جور نگاه از زاویه فلسفه حقوق و نقد بی‌عدالتی قضائی؛ قانون‌شکنی و براندازی نظام نگرشی از منظر حقوق اساسی و نقد نقض حق بنیادی تعیین سرنوشت؛ و وهن اسلام و شین مذهب ارزیابی از منظر تعالیم اسلامی است. هر یک بحران پیش آمده را تحلیل می‌کنند و بالمآل به مقصد واحدی منتهی می‌شوند.

برای نظم بیشتر بحث در فصل اول هر بخش، مقوله مورد نظر (استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و وهن اسلام) را به‌طور عام مورد بحث قرار داده، فصل دوم هر بخش را به قسمت اهم اصول نقض شده قانون اساسی مرتبط با آن مقوله (و نه همه اصول نقض شده) پرداخته‌ام. در بخش دوم به نقض اصول مرتبط به حقوق شهروندی و آزادی‌ها، در بخش دوم به نقض اصول مرتبط با آیین دادرسی و قوه قضائیه، در بخش سوم به نقض اصول مرتبط با قوه مقننه و اجرائیه و بالاخره در بخش

پنجم به نقض اصول مرتبط با اسلام اشاره شده است. این بخش شامل دو فصل است. فصل اول به امارات استبداد و دیکتاتوری به طور عام اختصاص دارد. فصل دوم تنها به شرح یکی از امارات استبداد؛ یعنی نقض آزادی‌های بنیادی از جمله حقوق شهروندی مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی پرداخته است.

## فصل پنجم

### امارات استبداد و شواهد دیکتاتوری

محو استبداد و دیکتاتوری یکی از اهداف اصلی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. مطالبه آزادی فریاد بلند ملت بود علیه دیکتاتوری کهنسال ایرانی. قانون اساسی در بندهای ششم تا هشتم اصل سوم خود، نظام جمهوری اسلامی را موظف به تحقق امور ذیل کرده است: "محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛ تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی... و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش".

اکنون در سال سی و دوم استقرار جمهوری اسلامی نه تنها استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی محو نشده بلکه با قوت تمام تشدید شده است. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نه تنها تأمین نشده بلکه به شکل نهادینه شده نقض شده است. مردم در مواردی که رهبر صلاح نمی‌داند از مشارکت در تعیین سرنوشت خود عملاً محرومند (هرچند به لحاظ شکلی و حقوقی ظواهر امر رعایت می‌شود). انتخابات آزاد و به دور از دخالت و مهندسی رهبر و مأمورانش به تدریج رو به انقراض کامل است. در فرصت‌هایی که سال گذشته مردم امکان ابراز نظر یافتند، در خیابان و پشت بام پس از الله اکبر از مقام رهبری به عنوان دیکتاتور ابراز انزجار کردند، آن چنان که از شاه قبل از انقلاب تبری می‌جستند و از او

می‌خواستند صدای اعتراض مردم را بشنود و دست از استبدادِ رأی بردارد. شاه در اوج انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ طی سخنرانی تلویزیونی به این مضمون گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم. شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به‌پاخاستید من از آن آگاهم... تضمین می‌کنم که در آینده حکومت ایران براساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و ارادهٔ ملی و به دور از استبداد، ظلم و فساد خواهد بود.» من در این نامه به عنوان یکی از آحاد این مردم معترض ادگه و شواهد دیکتاتور شدن جناب آقای خامنه‌ای را به عرض شما می‌رسانم.

جناب آقای خامنه‌ای بندهای ششم تا هشتم اصل سوم قانون اساسی را مکرراً نقض کرده است. ایشان نه تنها به محو استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی اقدام نکرده‌اند، بلکه پس از بیست و یک سال به بزرگ‌ترین سمبل استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی در ایران تبدیل شده‌اند. ایشان نه تنها مساعی خویش را در طریق تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و... به‌کار نگرفته بلکه برعکس به بزرگ‌ترین مانع آزادی‌های مشروع ملت ایران تبدیل شده است. جناب آقای خامنه‌ای به‌جای ارتقای سطح مشارکت عامهٔ مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش مشارکت مردم را به امری درجه دوم و به سلائق تنگ خود محدود کرده است.

شواهد و ادگهٔ دیکتاتوری، استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی حضرت آقای خامنه‌ای به شرح زیر است:

اول. نخستین امارهٔ استبداد و دیکتاتوری حکومت مادام‌العمر، و موقت و محدود نبودن دوران زمامداری است. ادواری بودن و گردش بودن چرخهٔ قدرت، بزرگ‌ترین مانع دیکتاتوری و استبداد است. جناب آقای خامنه‌ای اگرچه با انتخاب و رأی غیرمستقیم مردم به قدرت رسیده

است، اما تا زمانی که حاضر نباشد برای بقایش بر سریر قدرت تن به رأی مردم دهد دیکتاتور خواهد بود. در حکومت آزاد و مردم‌سالار مقام مادام‌العمر جایی ندارد. به شرحی که خواهیم دید مادام‌الشرائط افسانه‌ای بیش نیست.

**دوم.** انتخاب یک‌بار برای همیشه نیست. واقعه‌ای است که هر چند سال یک‌بار باید اتفاق بیفتد تا از رضایت عمومی و اقبال مردم اطمینان حاصل شود. رضایت و اقبال مردم را با تظاهرات اتوبوسی و اجتماعات مهندسی شده نمی‌سنجند. این مهم را با صندوق رأی و انتخابات عادلانه و آزاد می‌سنجند. اگر این شیوه تظاهرات حکومتی می‌توانست کسی را نگاه دارد محمدرضا شاه را نگاه می‌داشت. تظاهرات خودجوش مردمی سال ۱۳۸۸ حکایت از ادبار عمیق عمومی نسبت به ایشان داشت. لازم است برای اطمینان خودشان هم که شده تن به آراء عمومی دهند. آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. مستبدان از تن دادن به "همه‌پرسی" می‌هراسند. از مردم، ولی‌نعمتان واقعی بپرسیم ایشان را به رهبری می‌پذیرند یا نه؟

**سوم.** بدون نظارت نهادینه، قدرت سیاسی به استبداد و دیکتاتوری می‌انجامد. حضرت آقای خامنه‌ای همه اقسام نظارت - اعم از نظارت قانونی، سیاسی، اجتماعی و مردمی - بر خود را بی‌اثر کرده است. نظارت افکار عمومی را می‌توان در آزادی انتقاد از رهبری ردگیری کرد. کدام منتقدی را از ایشان سراغ دارید که داغ و درفش و زندان ندیده باشد؟ دوّمین نوع نظارت، نظارت مطبوعات آزاد و مستقل بر عملکرد حکومت و دولت است. کدام روزنامه و مطبوعه آزاد و مستقلی سراغ دارید که به امر ایشان توقیف نشده باشد؟ سومین نوع نظارت، نظارت احزاب سیاسی و انجمن‌های مدنی غیردولتی است. کدام حزب سیاسی و انجمن



مدنی مستقلى را سراغ داريد كه به امر ايشان منحل نشده باشد؟ چهارمين نوع نظارت، نظارت نهاد مافوق بر عملکرد مقام مسئول است.

قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران، مجلس خبرگان رهبرى را به عنوان و با صلاحيت قانونى نظارت بر رهبر و عملکرد وي تاسيس نموده است. به تفصيلى كه گذشت جناب آقاى خامنه اى شأن خود و دفتر و نهادهائى تحت امرش را اجل از نظارت خبرگان دانسته است. مجلس خبرگان عملاً هيچ نظارتى بر عملکرد رهبرى، عملکرد دفتر رهبرى و عملکرد نهادهائى پر قدرت تحت امر رهبرى از قبيل قوه قضائيه، شورائى نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامى و نيروهاى نظامى و انتظامى، سازمان صداوسيمما، مجمع تشخيص مصلحت نظام، آستان قدس رضوى و سازمان اوقاف، بنياد مستضعفان، بنياد مسكن، بنياد پانزده خرداد، بنياد شهيد، كميتۀ امداد، شورائى سياست گذارى ائمه جمعه نداشته است، به استثنائى امكان سنجش انتصاب مسئولان اصلى با صفات رهبرى آن هم البته با اجازه رهبرى و از طريق دفتر رهبرى! مجلس شورائى اسلامى هم كه از تحقيق و تفحص در نهادهائى تحت امر رهبرى رسماً منع شده است. اگر "زاممدارى مادام العمر بدون نظارت" ديكتاتورى نباشد، پس ديكتاتورى چيست!؟

**چهارم.** استبداد با تن ندادن به حق تعيين سرنوشت آغاز مى شود. اين حق بنيادى را در خدمت منافع فرد يا گروهى خاص قرار دادن عين ديكتاتورى است. جناب آقاى خامنه اى حاكميت ملى ايران را در خدمت شخص خود و روحانيون حكومتى و سپاه پاسداران قرار داده است. حكومت روحانيون وابسته و ولايت نظاميان پاسدار كجا و جمهورى اسلامى موعود كجا؟

**پنجم.** نظام استبدادى با حفظ صورت انتخابات آن را به گونه اى

مهندسی می‌کند که منتقدانش امکان بیرون آمدن از صندوق رأی را نداشته باشند. شورای انتصابی نگهبان با تفسیر خلاف قانون خود نظارت خود بر انتخابات را به نظارت استصوابی تفسیر کرده مطابق امر رهبری کلیه نامزدهای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان را از این زاویه که ولایت مطلقه فقیه و مصداق آن را باور دارند یا نه گزینش می‌کند و افراد گزیده شده را به معرض انتخاب مردم می‌گذارد. جناب آقای خامنه‌ای عملاً کلیه انتخابات را دو مرحله‌ای کرده، مرحله اول احراز صلاحیت نامزدها توسط شورای نگهبان و مرحله دوم انتخاب توسط مردم. به علاوه به کار گرفتن امکانات دولتی اعم از بیت‌المال و امکانات نظامی برای نامزد مورد نظر ایشان با کدام مجوز قانونی صورت گرفته است؟ این گونه انتخابات مهندسی شده اختصاصی به مردم سالاری دینی مورد ادعای آقای خامنه‌ای ندارد، در دیگر کشورهای استبدادی خاورمیانه و آسیای میانه نیز رایج است.

اگر قانون‌گذار می‌خواست انتخابات دو مرحله‌ای باشد یقیناً به آن تصریح می‌کرد. مرحله اول انتخابات خبرگان به اهرم فشار دیگری به نام احراز اجتهاد توسط شورای انتصابی نگهبان محدود شده است. اکنون به جای مجلس خبرگان ناصب رهبری ما با مجلس خبرگان منصوب رهبری مواجهیم. مجلسی کاملاً دست‌نشانده و تحت امر که جز مداحی و ثنا توان دیگری ندارد. آن چنان که مجلس شورای اسلامی مهره‌چینی شده توسط رهبری توان استیضاح یک وزیر کشور هم ندارد چه برسد به رأی عدم اعتماد به ریاست‌جمهور بی‌کفایت.

**ششم.** استبداد، قضاوت را زائده و پیرو سیاست می‌کند. استقلال قوه قضائیه در نظام استبدادی مقدور نیست. مصلحت نظام که چندان تفاوتی با منفعت زمامدار ندارد برتر از قانون و عدالت می‌نشیند. قوه قضائیه

مستقل، دیکتاتوری را به چالش می‌کشد. عدم استقلال قوه قضائیه و فرمایشی بودن احکام دادگاه‌های سیاسی و مطبوعاتی از بزرگ‌ترین امارات استبداد است که آن را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنیم. به دلیل اهمیت، بخش مستقلی را به این مهم اختصاص داده‌ام.

**هفتم.** استبداد قانون را پاس نمی‌دارد. اراده دیکتاتور عین قانون بلکه مافوق قانون است. این زمامدار است که به قانون و نظام مشروعیت داده است. آنچه او صادر کند (حکم حکومتی) بلکه منویات و تمایلات وی، منزلتی بالاتر از قانون پیدا می‌کند. در چنین فضائی است که رئیس‌جمهور متقلب فرصت‌طلبی همچون محمود احمدی‌نژاد در مقابل مجلس دست‌نشانده گردن‌کشی می‌کند و مصوبات قانونی را به هیچ می‌انگارد. وقتی ایشان مستظهر به حمایت مطلق و بی‌دریغ رهبر است، به قانون مجلس چه نیاز؟!

**هشتم.** استبداد، نظامیان را به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی وارد می‌کند. نظامیان به دلیل قدرت اسلحه و پشتوانه امنیتی - اطلاعاتی، رقابت‌ناپذیرند. نظامیان به غولی می‌مانند که چون از شیشه بیرون آیند، دیگر کسی را یارای بازگرداندن‌شان نیست. نظامیان عامل اصلی فساد سیاست و اقتصادند. جناب آقای خامنه‌ای برخلاف قانون و حتی برخلاف وصیت و منش بنیانگذار جمهوری اسلامی برای جبران ضعف‌های ساختاریش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را مقابل مردم گذاشت و یکی از بزرگ‌ترین خطاهای سیاسی‌اش را مرتکب شد.

**نهم.** استبداد و دیکتاتوری بزرگ‌ترین دشمن آزادی‌های برحق عمومی است. در یک حکومت استبدادی قبل از همه چیز آزادی بیان و قلم، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی‌های سیاسی و فرهنگی نقض می‌شود. کارنامه جناب آقای خامنه‌ای در سلب آزادی‌های مشروع مصرح

در قانون اساسی بسیار سیاه است. ایشان در زمره دشمنان آزادی در جهان صاحب مقام بین‌المللی هستند، مقامی بسیار بالاتر از تمام مقامات ایران در رده‌های بین‌المللی.

به این امارات و شواهد می‌توان افزود. به برخی نکات مهم دیگر در ضمن سه اتهام بعدی اشاره خواهد شد. غرض ارائه مستندات و مصادیق استبداد و دیکتاتوری بود. در همین تعداد کفایت است، اگر گوش شنوایی باشد.



## فصل ششم

### نقض آزادی‌های عمومی

در این فصل از میان امارات پیش‌گفته استبداد، مورد اخیر را برگزیده‌ام، یعنی نقض آزادی‌های برحق. قانون اساسی جمهوری اسلامی در به رسمیت شناختن حقوق شهروندی و آزادی‌های بنیادی سندی ارزشمند است. جناب آقای خامنه‌ای کلیه این اصول را مکرراً و به صورت نهادینه نقض کرده است و با همین یک قلم شایستگی احراز لقب دیکتاتور را برای خود تضمین کرده است. در این مجال دوازده مورد آزادی‌های مشروع مردم مصرح در قانون اساسی که توسط جناب آقای خامنه‌ای عملاً نقض شده است، مورد بحث اجمالی قرار می‌گیرد.

#### اول. نقض اصل هشتم: تعطیل نهی از منکر اصلی

استبداد امر به معروف و نهی از منکر را برنمی‌تابد. مطابق اصل هشتم قانون اساسی "دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت". در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای دولت هر چه خواسته نسبت به مردم کرده است، اما ایشان باب هرگونه امر و نهی مدنی و مردمی را نسبت به دولت مسدود کرده است. بزرگ‌ترین نهی از منکر، نهی کردن زمامداران از استبداد و ظلم است.

تعطیل نهی از منکر نتیجه‌ای جز تسلط شرورترین افراد بر کشور ندارد که آنرا تجربه می‌کنیم.

از یاد نبرده‌ایم که جناب آقای خامنه‌ای بر استاد خود مرحوم آیت‌الله منتظری چه روا داشت. اعلم فقهای قم شاگردش را از ورود به وادی مرجعیت به دلیل نداشتن صلاحیت منع کرد. نزدیک شش سال حصر خانگی و بیش از بیست سال هتک آبرو و اسائه ادب. راستی خبر دارید محمد نوری‌زاد، احمد قابل، احمد زیدآبادی و محمد ملکی که برای رهبری نامه سرگشاده انتقادی نوشتند، هر کدام به چند سال زندان محکوم شدند و الان در کدام زندان تحت فشارند؟ یا عبدالکریم سروش که از ایشان علناً انتقاد کرد چند سال است آواره غربت تبعید است؟ یا درپی تذکر ملایم آیت‌الله دستغیب شیرازی در انجام وظیفه قانونی در همین مجلس خبرگان رهبری با مسجد و مدرسه علمیه وی چه کردند؟ در دوران زمامداری ایشان هزینه نهی از منکر و ادای "کلمه عدل عند امام جائر" آن‌قدر بالا رفته است که کمتر کسی هوس نصیحت به ائمه مسلمین و نهی از منکر می‌کند.

**دوم. نقض اصل نهم: سلب آزادی‌های مشروع به بهانه امنیت و**

**استقلال**

استبداد با آزادی در ستیز است. در آخر اصل نهم قانون اساسی آمده است: "هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند." کدام آزادی مشروع است که در زمان ایشان با وضع قوانین و مقررات یا حتی بدون آن نقض نشده باشد؟ آزادی بیان و قلم یا آزادی اجتماعات یا آزادی فعالیت احزاب و سندیکاهای و انجمن‌ها یا آزادی اقلیت‌های مذهبی

و قومی یا آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی؟ آنگاه رئیس‌جمهور منصوب رهبری با وقاحت ادعا می‌کند ایران آزادترین کشور جهان است! البته آزادی تجاوز به حقوق مردم، آزادی اطاعت و پیروی و مداحی و تملق رهبری.

جناب آقای خامنه‌ای نه تنها آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی را رعایت نکرده، بلکه با وضع قوانینی از قبیل قانون مجازات اسلامی و ممانعت از اصلاح قانون مطبوعات و شبه‌قانون‌هایی از قبیل مصوبات شورای انقلاب فرهنگی در عرصه کتاب و تولیدات فرهنگی و فعالیت اساتید دانشگاه‌ها و دانشجویان، از مصادیق بارز مانعان آزادی در این اصل است.

**سوم. نقض اصل نوزدهم: تبعیض در بهره‌مندی شهروندان از**

### **حقوق اقتصادی**

به موجب اصل نوزدهم قانون اساسی "مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود." استفاد از روح کلی و اصول متعدد قانون اساسی آن است که؛ مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و هیچ تبعیضی بر هیچ مبنایی نباید وجود داشته باشد. اما سیاست کلی مقام رهبری و نمایندگان ایشان که در تمامی نهادهای دولتی و عمومی حضوری پررنگ دارند و درحقیقت اداره همه نهادها براساس نظر ایشان صورت می‌پذیرد و همواره حق و توی تصمیمات ولو کارشناسی نهادها را دارند، رویه و روشی متضاد با این اصل مهم قانون اساسی است.

در تمامی استخدام‌های دولتی و عمومی، بهره‌گیری از امکانات دولتی و یا بهره‌مندی از کوچک‌ترین فرصت‌های شغلی وابسته به دولت، نه تنها



معیارها و ضوابط فراقانونی و غیرعقلانی حاکم است که از همه طلب التزام عملی به اصل ولایت فقیه می‌شود و در این وادی صرف اعتراف به محترم دانستن قانون اساسی کفایت نمی‌کند که داوطلب باید به روش‌های غیرمعمول توانسته باشد برای گزینش‌کنندگان و درحقیقت نمایندگان رهبری اثبات کرده باشد که عاشق و شیفته مقام ولایت فقیه و مصداق کنونی ایشان است و در غیر این صورت از دست یافتن به آن شغل یا حرفه یا فرصت محروم است. این آفت نه تنها بیماری ریا و نفاق را در جامعه گسترش داده است که فرهنگ عمومی جامعه ما را به فرهنگ منافقین تبدیل کرده است تا آنجا که بسیاری از مردم برای حل مشکلات عادی روزمره‌شان در ادارات دولتی و عمومی اقدام به نمایش‌های مذهبی می‌کنند و این اطوارها سکه رایج حل مشکلات در جامعه شده است. این سیاست عمومی رهبری و نمایندگان ایشان تبعیضی ناروا بر انسان‌های پاکی است که حاضر به دورویی و نفاق نیستند.

#### چهارم. نقض اصل بیست و دوم عدم مصونیت حیثیت و جان و

##### حقوق منتقدان

مطابق اصل بیست و دوم قانون اساسی "حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است". در زمان زعامت جناب آقای خامنه‌ای، مخالفان و منتقدانشان از هیچ مصونیتی برخوردار نبوده‌اند. هر که از وی انتقاد کرده به‌ویژه اگر نفوذ اجتماعی داشته باشد، بر ایادی رهبری ریختن آبرویش، اهانت و افترا و نسبت دروغ و سلب حقوق و گرفتن شغلش تا برسد به پرونده‌سازی و در مواردی گرفتن جان وی مباح می‌شود.

قتل نزدیک هشتاد دگراندیش از جمله داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمدجعفر پوینده، محمد مختاری، مجید شریف، محمد تفضلی و سوء قصد به سعید حجاریان و خودکشی! سعید امامی که همگی توسط مأموران امنیتی انجام شده به دستور چه کسی صورت گرفته است؟ هتک حیثیت آیت‌الله صانعی که بعد از ۱۶ سال انتشار رساله به فاصله چند ماه بعد از انتقاد از عملکرد سیاسی نظام صورت گرفت، در زمان طاغوت قبل از انقلاب هم بی سابقه است. کدام استاد منتقد رهبری در دانشگاه‌ها بازنشسته یا اخراج نشده است؟ کدام دانشجوی معترض در زمان ورود ستاره‌دار نشده و به کمیته انضباطی تحویل داده نشده است؟ کدام نماینده مجلس که به حکم قانون از تعقیب مصون است از نهادهای تحت امر رهبری انتقاد کرده و سلب مصونیت نشده است؟

در تلویزیون زیر نظر رهبری منتقدان قبل از محاکمه و محکومیت در دادگاه صالحه هتک حیثیت می‌شوند. در روزنامه‌ای که زیر نظر نماینده تام‌الاحتمار رهبری اداره می‌شود، هر نوع اتهام و افترا و توهینی به مخالفان ایشان مجاز است. در دوران سلطنت جناب آقای خامنه‌ای ارزان‌ترین کالا آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان ایشان بوده است. بحمدالله در بازار مکاره رهبری هر چهار فصل، آبرو و حیثیت خلاق به حراج گذاشته می‌شود. یک ملت شاهد است. خطبه‌های نماز جمعه‌های رهبری و منصوبینش از جمله صحنه‌های تصفیه حساب با مخالفان و منتقدان بوده است.

راستی آیا امکان ندارد انسان سالمی منتقد رهبری باشد؟ آیا لزوماً همه مخالفان رهبر معاند و منافق و ملحد و فاسد و مزدور و جاسوسند؟ آیا تاکنون به مخیله ایشان خطور نکرده چرا در انتقادات صورت گرفته از

وی از سوی مراکز تحت امرشان آنگام یاد شده بر پیشانی منتقد نگون بخت چسبانیده شده است؟ آیا می‌دانند این از اخلاق فراعنه و متکبران و دیکتاتورها است؟ آیا ایشان از اصول دین هستند که نشود گفت بالای چشمشان ابروست؟ آیا خبر دارند که در دادگاه‌های تحت امرشان انتقاد به ایشان با مؤدبانه‌ترین لحن بدون استثنا معادل توهین و اهانت به مقام رهبری شمرده می‌شود؟ این خصال حسنه امام علی (علیه السلام) است یا سنت سیئه معاویه ابن ابی سفیان؟

### پنجم. نقض اصل بیست و سوم: رویه مداوم تفتیش عقیده

بر اساس اصل بیست و سوم قانون اساسی "تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد." در زمان زعامت آقای خامنه‌ای تفتیش عقاید سیره رایج دستگاه‌های حکومتی بوده است. در زمان استخدام مشاغل دولتی، در زمان گزینش تحصیلی در دانشگاه‌ها، در زمان ثبت‌نام برای اقسام انتخابات، به‌ویژه و با تأکید تمام عرض می‌کنم بالاخص در زمان بازجوئی. دادگاه‌های جمهوری اسلامی و شورای نگهبان مهم‌ترین ناقضین این اصل شریف قانون اساسی بوده‌اند.

در جمهوری اسلامی افراد به صرف داشتن عقیده مورد تعرض و مؤاخذه قرار می‌گیرند. این استثنا نیست، قاعده و رویه کشورداری آقای خامنه‌ای بوده است. راستی با کدام دلیل شرعی و مستند قانونی در دوران ایشان در ارایش نعمت‌اللهی یا بهائیان را مجازات می‌کنند؟ بطلان عقیده عقوبت دنیوی ندارد. ایشان شرعاً و قانوناً مجاز نیستند هیچ شهروند ایرانی را به دلیل عقیده‌اش مورد تعرض و مؤاخذه قرار دهند.

### ششم. نقض اصل بیست و چهارم: خفقان، سرکوب آزادی بیان و

### توقیف مطبوعات منتقد

اصل بیست و چهارم قانون اساسی می‌گوید: "نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد." در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزاد نیستند. ایشان مطبوعات مستقل و آزاد را پایگاه دشمن اعلام کرد و با اشارهٔ ایشان دادستان سابق تهران که مستقیماً زیر نظر وی انجام وظیفه می‌کرد یک شبه با استناد به قانون اقدامات تأمینی که مربوط به اراذل و اوباش و چاقوکش‌ها است سی و چند روزنامه را توقیف موقت کرد. توقیف موقت مطبوعات در زمان ایشان معادل دوران زمامداریشان موقت و کوتاه است!

در زمان ایشان مطبوعات مستقل قبل از انتشار توسط مأموران حکومتی کنترل می‌شوند مبدا کلمه‌ای برخلاف میل مبارک همایونی نوشته باشند. مطبوعاتی که توسط نمایندگان تام‌الاختیار ایشان اداره می‌شوند مجازند که به منتقدان رهبری هر دشنام و اهانت و افترائی بزنند و به پشتوانهٔ حمایت مطلقهٔ رهبری از هر محکومیتی مصونند. اما مطبوعات مستقل و آزاد به کمترین بهانه‌ای توقیف می‌شوند. ایشان افتخار دارند که در دوران سلطنت‌شان بیش از یکصدوپنجاه روزنامه و مجله را بدون رعایت ضوابط قانونی توقیف کرده‌اند. معدود دادگاه‌های برگزار شده، فاقد هیئت منصفه بوده است. هیئت منصفهٔ منصوب و مأموران ایشان ریشخند انصاف بوده است.

یک سال پس از انتخابات ریاست‌جمهوری، دست‌کم ۱۷۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار از جمله ۳۲ زن بازداشت شدند. ۲۲ روزنامه‌نگار و وب‌نگار به ۱۳۵ سال زندان محکوم شده‌اند. ۸۵ روزنامه‌نگار و

وب‌نگار در انتظار دادگاه و یا حکم زندان خود به سر می‌برند. ۵/۲۳۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان از روزنامه‌نگاران زندانی وثیقه دریافت شده است. ۲۳ روزنامه توقیف و یا مجبور به توقف انتشار شده‌اند. ۳۷ روزنامه‌نگار و وب‌نگار هم اکنون در زندان به سر می‌برند. ایران پس از چین دومین زندان بزرگ جهان برای روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران است. ۱۰۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار مجبور به ترک کشور شدند.<sup>۱</sup>

آزادی قلم، بیان و مطبوعات در زمان ایشان به پائین‌ترین حد خود در یکصد سال اخیر رسیده است. دوران آقای خامنه‌ای تنها با زمان رضاشاه پهلوی و دوران استبداد صغیر محمدعلی‌شاه قاجار قابل‌مقایسه است. با این تفاوت که سایهٔ پُرزحمت ایشان علاوه بر رسانه‌های کاغذی، دامان رسانه‌های صوتی و تصویری و ماهواره‌ای و مجازی را هم گرفته است. خفقان رسانه‌ای در دوران ایشان به‌عنوان دورانی سیاه در تاریخ ایران به یادگار می‌ماند. در نبود مطبوعات سالم، فساد سیاسی و اقتصادی در حکومت ایشان بیداد می‌کند.

حکومتی که بزرگ‌ترین دشمنش روزنامه‌نگار و نویسنده و هنرمند است، تنها با زور و استبداد می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. حکومت‌های سالم خود را در اتاق شیشه‌ای می‌گذارند و با کمک رسانه‌های آزاد با هر فساد و ناهنجاری مبارزه می‌کنند. آقای خامنه‌ای هم با این شیوهٔ دیکتاتوری خود در قرن بیست‌ویکم، با حکومت بستهٔ چین در رقابت هستند. آزادی مطبوعات با زندانیانی همانند عیسی سحرخیز، بدرالسادات مفیدی، کیوان صمیمی، بهمن احمدی امویی، احمد زیدآبادی، ژیلای بنی‌یعقوب و... افسانه‌ای بیش نیست.

---

۱. گزارشگران بدون مرز.

## هفتم: نقض اصل بیست و پنجم: تجسس و شنود و تجاوز مستمر به حریم خصوصی شهروندان

اصل بیست و پنجم قانون اساسی می‌گوید: «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است». دقیقاً برخلاف اصل فوق شنود و سانسور و استراق سمع و بازرسی و تجسس رویه رایج مأموران دولت به عنوان قاعده است و استثنائاً ممکن است گاهی اتفاقی، به مفاد اصل فوق عمل شده باشد.

قوی‌ترین مستند دادگاه‌های جمهوری اسلامی شنود تلفن‌ها و ضبط ایمیل‌هاست. اولین طعمه مأموران امنیتی ضبط کامپیوتر شخصی مخالفان و تجسس در زندگی خصوصی ایشان است. ایرانیانی که سبک زندگی متفاوتی با شیوه رسمی داشته‌اند یا با آراء رهبری مخالفت کرده باشند یقیناً به اشکال مختلف مورد تجسس و تجاوز به زندگی خصوصی واقع شده‌اند. من یقین دارم هیچ نامه و تلگراف و پیامک و مکالمه تلفنی و ایمیل و حتی در ایران به دور از تجسس و استراق سمع مأموران حکومتی به مقصد نمی‌رسد. برای یک نمونه کافی است به نوار مقام امنیتی مشهور به مشفق (مسعود صدرالاسلام) در نیمه دوم آبان ۱۳۸۸ در مشهد مراجعه شود تا مشخص گردد شنود در کارنامه مأموران امنیتی ما چه نقشی بازی می‌کند؟ نام آقای خامنه‌ای با سانسور و حذف تلازم دارد.

## هشتم. نقض اصل بیست و ششم: انحلال احزاب و انجمن‌های مستقل و توقف فعالیت سیاسی منتقدان

اصل بیست و ششم قانون اساسی تصریح کرده است: "احزاب،

جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آن‌ها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن‌ها مجبور ساخت. "احزاب، تشکّل‌ها و انجمن‌ها مادامی که از رهبری انتقاد نکرده باشند آزادند، و به مجرد اینکه کمترین مخالفت قانونی با راه و روش ایشان ابراز دارند، منحل شده، رهبرانشان به اشدّ مجازات محکوم شده، همکاری با آن‌ها جرم شمرده شده، مورد پیگرد مأموران قرار می‌گیرند.

حکومت آقای خامنه‌ای هیچ حزب مستقلی را برنتابیده است. سرنوشت احزاب خوشنامی همچون نهضت آزادی ایران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی در دوران ایشان قابل ذکر است. راستی بهزاد نبوی، محسن میردامادی، مصطفی تاجزاده، محسن آرمین، فیض‌الله عرب‌سرخی در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟ نظام با امثال ابراهیم یزدی، عزت‌الله سبحانی، محمد توسلی، هاشم صباغیان، عماد بهاور و دیگر اعضای نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها چه کرده است؟

جناب آقای خامنه‌ای برای استمرار استبداد خود هیچ تحزبی را تحمل نکرده است. ایشان جامعه توده‌وار می‌پسندند و دشمن تشکیلات و حزب و انجمن هستند. انجمن‌های غیردولتی، تشکّل‌های صنفی و جنسیتی و قومی در دوران ایشان با بیش‌ترین فشار و محدودیت‌ها مواجه بوده‌اند. ایشان انجمن‌های غیردولتی (NGO) را لانه جاسوسی دشمن می‌داند و از مهندسی اجتماعی مثل همه دیکتاتورها لذت می‌برد و آرزو دارد همه شهروندان صفر باشند و ایشان یک. وی هیچ اندیشه

مستقل‌متشکلی را اجازه رشد و بالیدن نمی‌دهد. آخرین نمونه بارز نقض این اصل اظهارنظر عجیب رئیس‌جمهور منصوب رهبری درباره حزب واحد، حزب ولایت بود که تداعی‌کننده سیاست شاه قبل از انقلاب در انحلال احزاب آن زمان و تأسیس حزب فراگیر رستاخیز است.

**نهم. نقض اصل بیست‌وهفتم: ممانعت از اجتماعات و راه‌پیمایی**

**مسالمت‌آمیز معترضان**

اصل بیست‌وهفتم قانون اساسی می‌گوید: "تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن‌که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است". این حق ابتدائی مدنی توسط جناب آقای خامنه‌ای به شکل نهادینه نقض شده است. مردم در راه‌پیمایی‌های مسالمت‌آمیز مطالبات خود را اعلام می‌کنند. ایشان راه‌پیمایی و اجتماعات را حق موافقان و پیروان خود می‌داند. آقای خامنه‌ای همچون محمدرضا شاه پهلوی به اجتماعات مهندسی شده و اتوبوسی معتقد است. ایشان هم همانند وی، اجتماعات آرام و مسالمت‌آمیز مردمی منتقد دولت را توسط مأموران لباس شخصی به اخلال کشانید. البته ایشان با در دست داشتن نیروئی مثل بسیج به مراتب از طاغوت قبل از انقلاب در سرکوب راه‌پیمایی‌ها و اجتماعات، پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر عمل کرده است.

حملات مکرر مأموران حکومتی به تظاهرات دانشجویی و سرکوب وحشیانه دانشجویان در کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و نیز در ۱۸ تیر ۱۳۸۸ جناب آقای خامنه‌ای را به‌عنوان بزرگ‌ترین دشمن آزادی اجتماعات و راه‌پیمایی‌های مردمی و تظاهرات دانشجویی در ایران ثبت کرده است. راستی عمادالدین باقی از فعالان حقوق بشر، مجید توکلی از رهبران جنبش دانشجویی، منصور اسانلو از رهبران سندیکا‌های کارگری،



اسماعیل عبدی، علی اکبر باغانی و محمود بهشتی لنگرودی از رهبران انجمن صنفی معلمان، در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟

**دهم. نقض اصل بیست‌وهشتم: تبعیض در اشتغال و اخراج**

**منتقدان و مخالفان**

به موجب اصل بیست‌وهشتم قانون اساسی "هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید." اما رویه عملی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که مصونیت مندرج در اصل بیست‌وهشتم ویژه کسانی است که تابع محض ولایت مطلقه امر باشند و در غیراین صورت نه تنها جان و مال، که مسکن و شغل ایشان هم مصون از تعرض نیست.

برخورد غیرانسانی محاکم عمومی و انقلاب و سلب مالکیت اموال و نیز اخراج کارمندان، کارگران، اساتید و فناورانی که ابراز نظری غیر از مقام رهبری درخصوص امر انتخابات سال ۸۸ را داشتند نمونه‌ای بارز از نقض گسترده و سیستماتیک حقوق اقتصادی شهروندان است. وزیر علوم دولت دهم به صراحت عدم شرکت اساتید دانشگاه در راه‌پیمایی نهم دی‌ماه را برهانی قاطع برای عدم صلاحیت تدریس ایشان اعلام کرد. مشاغل دولتی در اختیار اهالی بسیج و دیگر ارادت‌کیشان رهبری است و اگر جایی ماند به دیگران می‌رسد. استخدام کسانی که احراز نشود موافق و تابع محض رهبری هستند، یقیناً با مشکل مواجه است.

### یازدهم. نقض اصل سی‌ام: محرومیت مخالفان و دگراندیشان از حق آموزش

به موجب اصل سی‌ام قانون اساسی " دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد." آموزش و پرورش تا پایان دوره متوسطه و امکان تحصیل بالاتر، حقوق همه آحاد ملت است. هیچ‌کس را نمی‌توان از این حق بنیادی محروم کرد. اخراج دانشجویان دگراندیش و معترض، تعلیق و محرومیت از تحصیل ایشان به سبب اعتراض به سیاست‌های ناصواب رهبری و مسلط ساختن افراد اطلاعاتی و نظامی بر دانشگاه‌ها و رفتار امنیتی با اساتید دانشگاه‌ها، محدود ساختن معلمان و اساتید دانشگاه و اخراج ایشان و ایجاد مانع در جهت جذب اساتید مستقل از حاکمیت از مهم‌ترین موارد نقض حقوق فرهنگی ملت ایران است که مسئول مستقیم آن‌ها نهادهای نمایندگی ولی فقیه و شخص رهبری نظام است. محروم کردن شهروندان بهائی از امکان ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها، به دستور رهبری نقض آشکار قانون اساسی و موازین شرعی (مطابق فتوای مرحوم آیت‌الله منتظری) است.

### دوازدهم. نقض اصل سی‌ویکم: سیاست‌های نابخراندانه اقتصادی و محرومیت بسیاری از ایرانیان از مسکن مناسب

به موجب اصل سی‌ویکم قانون اساسی "داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است، دولت موظف است با رعایت اولویت برای آن‌ها که نیازمندترند به‌خصوص روستانشینان و کارگران

زمینه اجرای این اصل را فراهم کند."

بی‌تردید سیاست‌های کلی اقتصادی به‌ویژه در دوره زعامت مشترک رهبر- رئیس‌جمهور بر امور اقتصادی و مشارکت و دخالت نهادهای نظامی و اطلاعاتی در امور اقتصادی و نادیده گرفتن اصول مسلم علم اقتصاد و به بحران کشاندن جامعه از حیث سیاسی- اقتصادی منجر به افزایش بی‌سابقه قیمت مسکن و رکود در بازار مسکن شده است که دستیابی به مسکن را برای بسیاری از اقشار جامعه آرزویی دور از ذهن کرده است.

سیاست‌های رهبری نظام در حوزه‌های مربوط به حق دستیابی به مسکن به موجب اصل سی‌ویکم را کاملاً مخدوش کرده است. بخشی از نابسامانی‌های اقتصادی در دو نامه پنجاه‌وسه اقتصاددان ایرانی منتشر شد. براساس تحلیل انتقادی این کارشناسان عالی، سیاست‌های اقتصادی نظام به دور از ضوابط علم اقتصاد و سوق‌دهنده کشور به سوی فاجعه ارزیابی شده است. داشتن مسکن مناسب بالاترین مشوق عملی اکثریت جوان جامعه ایران برای تشکیل خانواده است. ضرباتی که به واسطه سوءتدبیر و سیاست‌های غیرعلمی رهبری و رئیس‌جمهور پرمدعایش به اقتصاد و اقشار کم درآمد وارد آورده است، خود موضوع بحثی مستقل است. پرونده تجاوز به حقوق شهروندی به همین جا خاتمه نمی‌یابد. دیگر حقوق نقض شده که ارتباطی با عدالت قضائی دارند، در بخش بعدی ذیل عنوان ظلم و جور مورد تبیین قرار می‌گیرند.

بخش سوم

ظلم و جور

تحقق ولایت جائز و سقوط شرط عدالت

دومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای ظلم و جور است. این اتهام در اکثر موارد با اتهام استبداد و دیکتاتوری هم‌پوشانی دارد. از این رو در این بخش در فصل اول از منظر دینی به ظلم و جور نگریسته شده، شرایط تحقق ولایت جائز مورد تحلیل قرار گرفته است. در فصل دوم نیز با ملاک عدالت قضائی انواع ظلم و جور که در ایران شاهد آن هستیم براساس اصول قانون اساسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

## فصل هفتم

### امارات ولایت جائر

"جور، مخالفت عمدی با احکام شرع و موازین عقل و میثاق‌های ملی است که در قالب قانون درآمده باشد و کسی که متولّی امور جامعه است و بدین‌گونه مخالفت می‌ورزد جائر و ولایتش جائرانه است و تشخیص چنین ولایتی در درجهٔ اول بر عهدهٔ خواص جامعه یعنی عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوق‌دانان و آگاهان از قوانین می‌باشد که هم به احکام و موازین عقل و قوانین حاکم آشنایند و هم با قرائن و شواهد اطمینان‌آور به مخالفت عمدی با آن‌ها پی‌برده و می‌توانند آن را مستدلّ کنند. مشروط بر اینکه از هرگونه نفوذ حاکمیت و ملاحظات خطّی و سیاسی، آزاد و مستقل باشند. و در درجهٔ دوم بر عهدهٔ عموم مردم است که به اندازهٔ آگاهی خود از آن احکام و قوانین و با مرتکبات دینی و عقلی خود و رودرویی مستقیم با موضوعات و مشکلات دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مخالفت عمدی حاکمان را با شرع و قانون لمس کرده و احساس نمایند. بالاخره به‌طور اجمال عدالت یا بی‌عدالتی حاکمان امری ملموس در جامعه و آثار آن نمایان است، و چهره در نقاب ندارد.

ارتکاب همهٔ معاصی ذیل یا اصرار بر برخی از آن‌ها از بارزترین و گویاترین شواهد فقدان ملکهٔ عدالت و از مصادیق آشکار ظلم و

بی‌عدالتی است:

- الف- آمریت و تسبیب در قتل نفوس محترمه.
- ب- آمریت و تسبیب اقوی از مباشرت در ارباب و اخافه مسلحانه و ضرب و جرح مردم بی‌گناه در شوارع.
- ج- ممانعت قهرآمیز از اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از طریق انسداد کلیه مجاری عقلانی و مشروع اعتراض مسالمت‌آمیز.
- د- سلب آزادی و حبس آمران بالمعروف و ناهیان عن‌المنکر و ناصحان و اعمال فشار برای گرفتن اقرار بر امور خلاف واقع از آن‌ها.
- ه- ممانعت از اطلاع‌رسانی و سانسور اخبار که مقدمه واجب انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین است.
- و- افترا به معترضان خواهان اجرای عدالت مبنی بر اینکه (هر که با متصدیان امور مخالف است مزدور اجنبی و جاسوس خارجی است).
- ز- کذب و شهادت دروغ و گزارش‌های خلاف واقع در امور مرتبط با حق الناس.
- ح- خیانت در امانت ملی.
- ط- استبداد به رأی و بی‌اعتنایی به نصیحت ناصحان و تذکر عالمان.
- ی- ممانعت از تصرف مالکان شرعی در ملک مشاع سرنوشت ملی.
- ک- وهن اسلام و شین مذهب از طریق ارائه چهره‌ای بسیار خشن، غیرمعقول، متجاوز، خرافی و استبدادی از اسلام و تشیع در جهان.
- به راستی اگر این‌گونه معاصی موجب فسق و خروج آشکار از عدالت در نگاه عموم نباشد پس چه معصیتی است که انجام آن گواه ستم و بی‌عدالتی در انظار همگان است؟! و روشن است که هرگونه معصیتی

به‌ویژه معاصی نامبرده در صورتی که در قالب دین، عدالت، قانون انجام گیرد مفسده‌ای افزون دارد و بیش‌تر موجب خروج از عدالت شده و دارای مجازات دنیوی و اخروی شدیدتری خواهد بود، زیرا این‌گونه ارتکاب معصیت علاوه بر مفسده خودِ معصیت، مفسده فریب‌کاری و مفسده تخریب چهره دین، عدالت و قانون را نیز در بر دارد.<sup>۱</sup>

جناب آقای خامنه‌ای تمامی معاصی فوق را به‌ویژه در چند سال اخیر مرتکب شده است و بدون تردید ولایت جائر درمورد ایشان صادق است. در این زمینه در نامه‌ای مستقل بحث خواهم کرد.

---

۱. استفتای نگارنده و فتاوی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری، ۱۹ تیر ۱۳۸۸ با تلخیص.

## فصل هشتم

### شواهد نقض عدالت قضائی در قانون اساسی

ظلم و جور بالاترین امارهٔ عدم کفایت سیاسی است. آشکارترین نمودِ ظلم در عرصهٔ قضاوت است. اصلاح قضائی بر دیگر ابعاد اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تقدّم دارد. بند دوم اصل ۱۰۹ عدالت را شرط لازم تصدّی رهبری دانسته است. عدالت قضائی با رعایت اصول قانون اساسی مرتبط با آیین دادرسی و قوانین قوهٔ قضائیه قابل سنجش است. در این مجال به دوازده نمونه از نقض اصول قانون اساسی اشاره می‌شود.

اول. نقض اصل سی و دوم: بازداشت‌های غیرقانونی متقدّمان و

#### مخالفان

اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: "هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پروندهٔ مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود". در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای این اصل که پیش شرط یک آیین دادرسی عادلانه است



مکرراً و به صورت نهادینه نقض شده است. می‌توان از کلیه زندانیان سیاسی دوران زمامداری ایشان جويا شد که درباره کدامیک از آنها این اصل رعایت شده است.

در اکثر موارد متهم بعد از هفته‌ها بازداشت در می‌یابد که هیچ دلیل محکمه‌پسندی برای جلب وی در دست نیست و بازجو کوشش می‌کند از لابه‌لای آنچه از متهم شنیده، موضوع اتهام استخراج کند. در برگه احضار بسیاری از متهمان سال گذشته موضوع اتهام درج نشده بود. اکثر ضابطین قضائی هرگز آموزش حقوقی ندیده‌اند و از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی متهم بی‌اطلاعند. وقتی به دستور رهبری جوانان کم سن و سال بسیجی - که بسیاری از آنها سودای گرفتن برگ پایان خدمت و دیگر مزایا و امتیازات بسیجی بودن در سر دارند - ضابط قوه قضائیه شده‌اند، معلوم است که تکلیف حقوق شهروندی به کجا می‌رسد؟

**دوم. نقض اصل سی و دوم: عدم ترتیب‌اثر به دادخواهی منتقدان و**

### مخالفتان

اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: "دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد." در زمان زمامداری ایشان اگرچه می‌توان به دادگاه صالح دادخواهی کرد، اما هیچ تضمینی ندارد که دادگاه تشکیل شود و اگر تشکیل شد مطابق قانون و انصاف حکم کند.

یک نمونه‌اش شکایت نویسنده از نماینده رهبری در روزنامه کیهان آقای حسین شریعتمداری است. من در مرداد ۱۳۷۹ در زمان ریاست

شیخ محمد یزدی از نماینده رهبری به اتهام افترا و نشر اکاذیب با وکالت صالح نیکبخت شکایت کردم. اکنون یازده سال می‌گذرد و قوه قضائیه، سومین قاضی القضاات دوران آقای خامنه‌ای را تجربه می‌کند. شکایت از نماینده رهبری آزمونی برای قضاوت در این دوران است. در تاریخ آمده است که در زمان امام علی علیه السلام از ایشان شکایت می‌شد و قاضی بی‌هیچ تأثیر نفوذ سیاسی درباره ایشان حکم صادر می‌کرد. باور بفرمائید درست مثل دوران نورانی جناب آقای خامنه‌ای!

**سوم. نقض اصل سی و پنجم: وکلای تحمیلی و عدم برخورداری از حق داشتن وکیل در زمان بازجوئی**

اصل سی و پنجم قانون اساسی حق داشتن وکیل برای طرفین دعوی است. در دادگاه‌های جمهوری اسلامی در زمان بازجوئی که مرحله اصلی دادرسی است، متهمان با نظر قاضی می‌توانند از حضور وکیل بی‌بهره باشند. هیچ‌یک از متهمان سیاسی و مخالفان حکومت در زمان بازجوئی از حق داشتن وکیل برخوردار نبوده است. متهمان دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت تنها وکلای روحانی مورد تأیید دادگاه را می‌توانند انتخاب کنند که معنایش وکیل تحمیلی است نه حتی تسخیری. در جریان محاکمات سیاسی سال ۸۸ در بسیاری موارد متهم مجبور شد تحت فشار بازجویان وکلایش را عزل کند و به وکیل تحمیلی دادگاه تن دهد. نمونه‌اش وکیل سعید حجاریان.

**چهارم. نقض اصل سی و ششم: مجازات مرگ خارج از دادگاه**

اصل سی و ششم قانون اساسی می‌گوید: "حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد." در جریان قتل دگراندیشان در سال ۱۳۷۷ در برابر استناد من به همین اصل قانون

اساسی، از برنامه چراغ سیمای جمهوری اسلامی همواره تبلیغ می‌شد که این افراد به فتوای مراجع حذف شده‌اند. اینجانب با استناد به همین اصل قانون اساسی در سخنرانی خود و نیز در دفاعیه‌ام در دادگاه اظهار داشتم: "مگر ممکن است حکم قضائی را محرمانه و غیر علنی آن هم از دادگاه غیر رسمی صادر کرد؟"

روزنامه رسالت از زبان آقای محمدرضا بندرچی در نقد نامه دفاعیه اینجانب در سلسله مقالاتی به من آموخت که: "اگر رهبر تشخیص دهد که مصلحت در محاکمه، غیابی یا علنی نکردن حکم یا غیر علنی اجرا نمودن رأی باشد، قاضی و مجری خلافی نکرده‌اند و کارشان منطبق با قانون می‌باشد."<sup>۱</sup> و "کشتن مرتد و مفسد فی الارض به دستور فقیه جامع الشرائط ترور نیست، اجرای حدود است."<sup>۲</sup>

معنای این سخن جناب بندرچی که از مقامات عالی‌نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند این است که اولاً همچنان‌که در برنامه چراغ صداوسیما از سوی آقای روح‌الله حسینیان و بیانیه‌های سازمان پیروان اسلام ناب محمدی نواب اعلام شده بود افراد مقتول به فتوای فقهای جامع الشرائط مرتد و مفسد فی الارض و در نهایت مهدورالدم شده‌اند و مأموران تنها اجرای حدود الهی را بر عهده داشته‌اند، و از آنجاکه در حکومت اسلامی احکام جزائی یا باید از سوی ولی فقیه صادر شود یا توسط ایشان تأیید شود، بنابراین احکام مجازات این افراد یقیناً به شکل غیرعلنی از سوی ولی امر صادر شده یا به امضای حضرت ایشان رسیده است. اصولاً دادگاه چیزی جز حکم قاضی مأذون از ولی امر نیست. نتیجه منطقی مقالات روزنامه رسالت این بود که قتل دگراندیشان در

۱. روزنامه رسالت ۷۹/۶/۱۶.

۲. بندرچی، پیشین، ۷۹/۶/۱۷.

پاییز ۱۳۷۷ اجرای حدود الهی زیر نظر ولی فقیه بوده است. اتفاقاً آنچه من به واسطه سخنرانی خود در اصفهان با حکم مورخ ۷۸/۱/۲۵ دادگاه ویژه روحانیت به جرم نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی به ۱۲ ماه زندان (از ۱۸ ماه) محکوم شناخته شدم دقیقاً همین نتیجه روزنامه رسالت بود. تنها دو نکته باقی می ماند: یکی اینکه با توجه به توجیه فوق جایی برای اصل ۳۶ قانون اساسی باقی نمی ماند و دیگر اینکه مطابق توجیه نیکوی روزنامه وزین رسالت، در سخنرانی اصفهان نه تنها دروغی گفته نشده بلکه اعمال نظام ولایی تشریح شده بود!

### پنجم. نقض اصل سی وهفتم: همه منتقدان رهبری مجرمند مگر خلافش اثبات شود

اصل سی وهفتم قانون اساسی تصریح کرده است: "اصل، براءت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد". در دوران زمامداری آقای خامنه ای به ویژه در حوزه سیاسی نه تنها اصل بر براءت نبوده بلکه منتقدان و مخالفان ایشان مجرمند، مگر اینکه براءت خود را اثبات کنند. این سیره عملی کارگزاران حکومت بوده است. در دادگاه های تحت امر رهبری متهمان سیاسی مجرمند مگر بتوانند بی گناهی خود را اثبات کنند. این را به صراحت دادستان کل تهران درباره دستگیرشدگان روز عاشورا بر زبان راند.

شورای نگهبان منصوب رهبری به صراحت می گوید برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان اصل بر براءت نامزدها نیست، این شورای نگهبان است که باید صلاحیت آن ها را احراز کند و به آن ها اجازه شرکت در رقابت انتخاباتی را بدهد. رهبر،

کشور را مُلک طلق خود فرض کرده است و مردم که ذوالحقوق اصلی هستند را از میدان به در کرده است. با این برداشتِ صددرصد خلاف قانون منصوبین رهبری، این اصل به اصلی تشریفاتی و تزئینی تبدیل شده است.

### ششم. نقض اصل سی و هشتم: قاعدهٔ اعتراف تحت فشار و شکنجه

اصل سی و هشتم قانون اساسی تصریح می‌کند: "هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود." در زمان ریاست آقای خامنه‌ای اقسام شکنجه برای اقرار برخلاف واقع در زندان‌های جمهوری اسلامی در جریان بوده است. اگر در زمان طاغوت قبل از انقلاب متهمان سیاسی شکنجه می‌شدند تا به آنچه علیه رژیم شاهنشاهی انجام داده‌اند اقرار کنند؛ یا شکنجه می‌شدند تا اطلاعاتشان را از مبارزات بر علیه رژیم افشا کنند، بازجویان امنیتی یا پاسدار تحت امر رهبری، متهمان سیاسی و منتقدان و مخالفان را شکنجه می‌کنند (شکنجه‌های جسمی و روحی، فیزیکی و سفید) تا به آنچه نکرده‌اند اقرار کنند.

نامه‌های زندانیان سیاسی محمد نوری‌زاد، داود سلیمانی، عیسی سحرخیز و مجید توکلی را مطالعه نفرموده‌اید؟! فیلم همسر سعید امامی را چطور؟ مسئلهٔ شکنجهٔ زندانیان سیاسی برای اقرار به سناریوی مورد نظر رهبری سکهٔ رایج زندان‌های جمهوری اسلامی است. این را من تنها نمی‌گویم. اعلم فقهای قم مرحوم آیت الله منتظری به صراحت به رهبری تذکر داد. دو تن از مقامات اسبق قضائی و تقنینی که امروز در

عداد مراجع تقلیدند نیز بر بی‌اعتباری اقراریه تحت فشار در زندان‌ها فتوا دادند. و رهبر بی‌اعتنا به این همه بی‌قانونی و خلاف‌شرع، اقراریه متهمان سیاسی را به‌ویژه در جلو دوربین تلویزیون به شرط آنکه علیه دیگران نباشد مسموع دانست. حال آنکه اکثر قریب به اتفاق اقراریه زندانیان سیاسی تحت فشار و شکنجه اخذ شده است. این فشار نه تنها بر خود زندانی که در موارد عدیده‌ای بر خانواده زندانی صورت گرفته است.

شکنجه در حقوق جزائی تعریف مشخصی دارد. نمی‌توان تنبیه زندانی برای اخذ اطلاعات را تعزیر نام نهاد. نمی‌توان ماه‌ها رها کردن زندانی در زندان انفرادی، بی‌خبر نگاه داشتن خانواده زندانی از محل نگهداری زندانی و عدم امکان تماس با وی برای هفته‌ها، ضرب‌وشتم متهم در برابر چشم خانواده‌اش انجام داد و بعد وقیحانه ادعا کرد ایران گونتانامو و ابوغریب ندارد. زهرا کاظمی زیر شکنجه در زندان اوین کشته شد و حاکمیت خم به ابرو نیاورد. دکتر زهرا بنی‌یعقوب در بازداشتگاه همدان زیر شکنجه کشته شد و کسی محکوم نشد. حداقل چهار جوان با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در بیغوله‌ای به نام کهریزک توسط بازجویان نظام شهید شدند و اگر پدر یکی از شهدا از معتمدین رهبری نبود، هرگز این فاجعه علنی نمی‌شد. اگر روزی قرار شود قانون در کشور جاری شود رهبر به اتهام شکنجه مخالفان و منتقدانش باید محاکمه شود.

**هفتم. اصل سی‌ونهم: رویه مستمر هتک حیثیت و حرمت منتقدان**

**زندانی**

اصل سی‌ونهم قانون اساسی می‌گوید: "هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به‌هر صورت

که باشد ممنوع و موجب مجازات است." در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نه تنها آن‌ها که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده‌اند، هتک حرمت و حیثیت شده‌اند، بلکه حتی آن‌ها که هنوز قانوناً دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید نشده‌اند، نیز توسط مأموران رهبر، در صداوسیما تحت امر، در رسانه‌هایی که زیر نظر مستقیم نمایندگان رهبری اداره می‌شوند، هتک حرمت و حیثیت شده‌اند.

راستی استاد رهبری آیت الله منتظری در زمان زمامداری ایشان جز هتک حیثیت و حرمت چه دید؟ حتی بعد از وفاتش این هتک حیثیت و حرمت ادامه ندارد؟ راستی اهانت‌ها و بی‌احترامی‌هایی که توسط شخص رهبری و مأمورانش به‌عنوان نمونه در روزنامه کیهان نسبت به ایشان صورت گرفت مطابق کدام اصل قانون اساسی یا موازین شرعی قابل توجیه است؟ برنامه هویت، چراغ و اخیراً مستند فتنه در صداوسیما تحت امر رهبری آیا نقض صریح اصل مشارالیه قانون اساسی نیست؟ کدام یک از کسانی که در این برنامه‌ها مورد تحریف و ترور شخصیت، افترا و اهانت واقع شده‌اند، به موجب قانون به دلیلی که مورد اهانت و ترور شخصیت قرار گرفته‌اند، محکوم شده‌اند؟ و کدام قانون به رهبری و مأمورانش اجازه پخش چنین امور خلاف اخلاق و قانونی را می‌دهد؟

به‌عنوان نمونه همسر شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل و پخش اعترافات تحت فشار شوهر علیه همسر در کدام دین و آئینی مجاز است؟ پخش کیفرخواست‌هایی که نشان از بی‌سوادی منصوبان قضائی دارد از تلویزیون حکومتی مبتنی بر کدام مجوز قانونی بوده است؟ کدام منتقد سیاست‌های رهبری اعم از روحانی و دانشگاهی، زن و مرد، شیعه و سنی، مسلمان و نامسلمان در رسانه‌های زیر نظر رهبری چوب حراج

بر آبرو و حیثیتش زده نشده است؟ ارزان‌ترین کالا در این دوران عرض و آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان رهبری بوده است. کافی است به‌عنوان نمونه به شیوه روزنامه کیهان تحت اداره منصوب تام‌الاختیار رهبری، حسین شریعتمداری بیندازید تا بدانید هتک حیثیت و آبروی منتقدان و مخالفان رهبری قاعده رایج و رویه ثابت مدیریت آقای خامنه‌ای بوده است.

**هشتم. نقض اصل یکصد و پنجاه و هشتم: عدم استقلال قضائی در**

### **نظام ولائی**

در اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی آمده است: قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است. هیچ‌یک از مفاد اصل فوق در دوران آقای خامنه‌ای رعایت نشده است. یعنی اولاً قوه قضائیه در این دوران یقیناً قوه‌ای مستقل نبوده است. بخشی از قوه قضائیه که رسیدگی به جرائم سیاسی، مطبوعاتی و نیز جرائم کلان اقتصادی را به عهده دارد مستقیماً زیر نظر رهبری کار کرده و می‌کند. چه استقلالی؟! این بخش از قوه قضائیه نه از دولت، نه از نهادهای امنیتی از جمله وزارت اطلاعات، نه از نهادهای نظامی به‌ویژه سپاه پاسداران و نه از دفتر و بیت رهبری مستقل نبوده است.

دادستان تهران همواره توسط شخص رهبری منصوب شده و مستقل از رئیس قوه قضائیه مستقیماً مجری منویات رهبری بوده است. سعید مرتضوی - که سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق ملت ایران دارد - مطیع‌ترین و محبوب‌ترین چهره قضائی دوران رهبری آقای خامنه‌ای بوده



است. استقلال دادگستری زمان شاه به مراتب از استقلال قوه قضائیه زمان جمهوری اسلامی بیشتر بوده است. دادگستری زمان آقای خامنه‌ای بالاخص در سه حوزه سیاسی، مطبوعاتی و کلان اقتصادی مشابه دادگاه‌های نظامی قبل از انقلاب است.

ثانیاً قوه قضائیه در دوران آقای خامنه‌ای به‌ندرت "پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی" بوده است. مخالفین و منتقدین رهبری از اکثر قریب به اتفاق حقوق فردی و اجتماعی خود برخلاف قانون توسط قوه قضائیه محروم شده‌اند. قوه قضائیه در این دوران هرگز به دنبال نهادینه کردن و دفاع از حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی نبوده است. برخی لوایح تصویب شده در زمان آیت‌الله هاشمی شاهرودی از قبیل حقوق شهروندی هرگز عملی نشده است. یک تحقیق جدی می‌تواند به هر تردیدی در این زمینه خاتمه دهد و به شما اثبات کند که رهبر و قوه قضائیه تحت امرش هرگز پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران نبوده است.

ثالثاً قوه قضائیه در این دوران هرگز "مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع" نبوده است. دغدغه قوه قضائیه دوران آقای خامنه‌ای اجرای منویات وی بوده نه اجرای قانون و تحقق عدالت. قضات دادگستری در جرائم سیاسی و مطبوعاتی و کلای اقتصادی هرگز بی‌طرف نیستند. آن‌ها مطابق ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرای قانون گزینش و استخدام قضات (مصوب فروردین ۱۳۷۹) سوگند می‌خورند: «با تلاش پیگیر در مسند قضا در تحکیم مبانی جمهوری اسلامی و حمایت از مقام رهبری دین خود را به انقلاب اسلامی ادا نمایم». آیا چنین قاضی امکان قضاوت عادلانه خواهد داشت؟

رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی شیخ صادق لاریجانی (در گردهمایی سراسری معاونین و مدیران کل سازمان ثبت اسناد و املاک کل کشور، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹) اعلام کرد: دستگاه قضایی در راستای سیاست‌های کلان نظام عمل می‌کند. رئیس دستگاه قضا که منصوب رهبری است، به خود اجازه نمی‌دهد که برخلاف نظر ایشان کاری کند. خطوط کلی دستگاه قضا همانند دیگر قوا زیر نظر رهبری است. توصیه مقام رهبری به همه مسئولان قوا این بود که برخوردهایی که موجب تضعیف نظام می‌شود صورت نگیرد، این فرمایش کاملاً متینی است. قوه قضائیه هم در شناخت فتنه، هم سران فتنه، و هم در جرم آن‌ها اعلام نظر کرده است.

حاصل سخن فوق این است که دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام مجاز نیست برخلاف نظر رهبری عمل کند. قوه قضائیه زیر نظر رهبری از برخوردهائی که موجب تضعیف نظام می‌شود می‌باید خودداری کند. بنابراین زمانی که مقام رهبری قبل از محاکمه، برخی شهروندان معترض را فتنه‌گر خواند، رئیس قوه قضائیه که قانوناً آن هم در یک نشست قضائی موظف است واژگان حقوقی به کار ببرد، در اجرای منویات رهبری متهمان را قبل از محاکمه با واژه فتنه‌گر معرفی می‌کند که در هیچ‌یک از قوانین موضوعه ایران به عنوان جرم شناخته نشده است. واضح است که قاضی پرونده این‌گونه افراد کاری جز اجرای منویات سیاسی مقامات عالی‌تر ندارد، مقام رهبری قبل از همگان تشخیص داده است و مگر ممکن است ایشان در تشخیص خود خطا کند!؟

"احیای حقوق عامه، گسترش عدل و آزادی‌های مشروع" کلمات زیبایی است که هرگز در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای محقق نشده است. حکومت آقای خامنه‌ای در جهت اماتة حقوق عامه، زیر پا گذاشتن

عدالت و سلب آزادی‌های مشروع موقّق بوده است. کدام آزادی مشروع را شما سراغ دارید که از ملت سلب نشده باشد؟ آیا آزادی بیان و قلم مشروع نیست؟ رهبری نماد خفقان و سرکوب در نزد اهل قلم و فرهنگ و هنر شده است. آیا آزادی‌های مذهبی مشروع نیست؟ می‌توانید از دراویش و مسلمانان اهل سنت بپرسید. آیا حقوق شهروندی هم‌نوعان بهائی رعایت شده است؟ تنها آزادی این زمانه آزادی تملّق و مدّاحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

**نهم. نقض اصل یکصدوشصت و پنجم: پخش کیفرخواست علنی، دفاع متهمان سیاسی غیرعلنی**

اصل یکصدوشصت و پنجم قانون اساسی اعلام می‌دارد: محاکمات، علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد. اکثر قریب به اتفاق دادگاه‌هایی که حکومت برای مخالفان و منتقدان خود ترتیب داده بی‌آنکه محلّ نظم عمومی یا عفت عمومی باشد، علی‌رغم تقاضای متهمان غیرعلنی برگزار شده است.

دادگاه‌های معدودی هم که علنی بوده صندلی‌های محدود آن توسط مأموران لباس شخصی قبلاً پر شده است. رهبری معنی علنی بودن را با پخش از رادیو تلویزیون اشتباه گرفته است. کیفرخواست و اعترافات تحت فشار متهمان پس از انتخابات از تلویزیون سراسری برخلاف قانون پخش شد و دفاعیات متهمان در جلسات غیرعلنی برگزار شد. به این می‌گویند ریشخند قانون. رهبری بیست و یک سال است دارد به ریش قانون می‌خندد.

## دهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: احکام دادگاه‌های سیاسی مطبوعاتی، اسناد جهل قضائی صادرکنندگان

اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی اعلام می‌دارد: احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است. احکام دادگاه‌های صادره در حوزه جرائم سیاسی و مطبوعاتی هرگز مستدل نبوده است و استناد به مواد قانون و اصولی که براساس آن حکم صادر شده کاملاً بی‌ربط بوده است. احکام دادگاه‌های این دوران از جمله اسناد مهجوریت علم حقوق و دانش قضائی در قوه قضائیه شماسست.

به برخی از این احکام اشاره می‌کنم و می‌گذرم. به‌عنوان نمونه احکام دادگاه‌های عبدالله نوری، سعید حجاریان، سیدمصطفی تاجزاده، محمد نوری‌زاد، عزت‌الله سبحانی و خودم اشاره می‌کنم. ضعف مفرط استدلال و بی‌اعتباری مستندات قانونی فصل مشترک این احکام است. وقتی رؤسای قوه قضائیه هیچ‌یک نه درس خوانده علم حقوق‌اند نه تجربه کار قضائی داشته‌اند، و نه به ضوابط علم حقوق اعتقادی دارند طبیعی است که از کوزه همان برون تراود که در اوست.

## یازدهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: عدم تعریف جرم سیاسی بعد از سی و دو سال

در اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی آمده است: رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. هیچ‌یک از شرایط سه‌گانه این قانون در اکثر قریب به اتفاق جرائم سیاسی و مطبوعاتی رعایت نشده است. سی و دو سال از تأسیس جمهوری اسلامی گذشته و هنوز جرم سیاسی

تعریف نشده است. حکومت عمداً تعریف جرم سیاسی را به تأخیر می‌اندازد، چرا که عملکرد رهبری به وضوح نشان می‌دهد که هیچ اعتقادی به جرم سیاسی ندارد. آقای خامنه‌ای عملاً مخالفان و منتقدان خود را محارب و مفسد فی‌الأرض و فتنه‌گر می‌داند. چه جایی برای متهم و مجرم سیاسی باقی می‌ماند؟

زمانی که اکثریت مجلس به دست اصلاح‌طلبان بود، آن‌ها اصلاح قانون مطبوعات را که در شرایط اضطراری جنگ صورت گرفته بود، در دستور کار مجلس قرار دادند. آقای خامنه‌ای به رئیس وقت مجلس آقای کروبی پیغام فرستاد که این قانون ظالمانه را اصلاح نکنند. جرائم مطبوعاتی به ظالمانه‌ترین و ضدحقوقی‌ترین وجه ممکن قضاوت شده است. حتی هر جا هم کم آورده‌اند و با همین قانون ظالمانه هم امکان توقیف مطبوعات منتقد را نداشته‌اند با قانون اقدامات تأمینی قبل از انقلاب که مربوط به چاقوکشان و راهزنان است به قلع و قمع فله‌ای مطبوعات کمر همت بسته‌اند. نسبت آقای خامنه‌ای و مطبوعات مستقل و آزاد، نسبت جنّ و بسم‌الله است.

داستان هیئت منصفه هم یکی از قصه‌های پرغصه این دوران است. هیچ‌یک از جرائم سیاسی در دوران آقای خامنه‌ای با حضور هیئت منصفه برگزار نشده است. اگر روزی قانون و انصاف بر ایران حکمفرما شود از رهبری به عنوان بزرگ‌ترین مجرم سیاسی کشور به دادگاه شکایت خواهم کرد. یکی از اتهامات رهبر نقض نهادینه و مکرر این اصل قانون اساسی است. اکثر احکام مطبوعاتی اصولاً به دادگاه نرفته است و حکم توقیف موقت - که معادل طول زمامداری آقای خامنه‌ای است - به صورت غیرقانونی بدون طی تشریفات حقوقی انجام شده است.

اکثر دادگاه‌های مطبوعاتی بدون حضور هیئت منصفه برگزار شده

است. معدودی هم که با حضور هیئت منصفه بوده، هیئت منصوب حکومت و نماینده حکومت بوده‌اند، نه نماینده افکار عمومی. دشمن‌ترین شهروندان ایرانی عضو هیئت منصفه مطبوعات بوده‌اند و نتیجه آن، احکام درخشانی است که از این دادگاه‌ها صادر شده است: مطبوعات منتقد به اشد مجازات محکوم شده‌اند و مطبوعات مدّاح با نهایت تساهل و تسامح تبرئه شده‌اند. اوج ریشخند قانون و علم حقوق، دادگاه روزنامه کیهان بود. این دادگاه نمونه‌ای از بی‌عدالتی و بی‌ضابطگی قضاوت مطبوعاتی در این دوران است.

**دوازدهم. نقض اصول شصت و یکم، یکصد و هفتاد و دوم و نوزدهم:**

#### **دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت**

اصل شصت و یکم تصریح کرده است: "اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی پردازد". اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی نیز تنها "دادگاه ویژه" آن هم به عنوان بخشی از قوه قضائیه را محاکم نظامی تعیین کرده است. رهبری برخلاف نص این اصل قانون اساسی دستگاه عریض و طویل غیرقانونی به نام دادگاه ویژه روحانیت زیر نظر مستقیم خودش تأسیس کرده، که وظیفه اصلیش سرکوب شدیدتر منتقدان و مخالفان روحانی حکومت است. هیچ دلیل شرعی و قانونی تأسیس این دادگاه‌ها را تجویز نمی‌کند.

حتی ولایت مطلقه مندرج در قانون اساسی اجازه تأسیس نهاد پیش‌بینی شده در قانون اساسی را به رهبری نمی‌دهد. علاوه بر آن تأسیس دادگاه ویژه روحانیت نقض بین اصل نوزدهم قانون اساسی است که

تصریح می‌کند مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها - که یقیناً روحانی بودن از مصادیق آن است - سبب امتیاز نخواهد بود. هکذا این دادگاه نقض آشکار ذیل بند چهاردهم اصل سوم قانون اساسی است که تساوی عموم را در برابر قانون تصریح کرده است. این دادگاه‌ها چه امتیازی برای روحانیون بوده باشد و چه تشدید مجازات در هر دو صورت خلاف قانون اساسی و شریعت است.

## بخش چهارم

### قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی

#### سلطنت فقیه و استحالهٔ جمهوریت

در این بخش سوّمین اتهام جناب آقای خامنه‌ای یعنی قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی در دو فصل مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در فصل اول مفاد قانون‌ستیزی و براندازی تشریح می‌شود. در فصل دوم اصول قانون اساسی مرتبط با این اتهام توضیح داده می‌شود.



## فصل نهم

### براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی قانون اساسی

از زمانی که مرحوم میرزا یوسف مستشارالدوله کتاب "یک کلمه" را نوشت و جانش را نیز بر سر همان یک کلمه گذاشت، زعمای ایران از قاجاری و پهلوی و جمهوری اسلامی هنوز معنای آن "یک کلمه" را دریافته‌اند. و آن یک کلمه قانون است. با اینکه ایران نزدیک یکصدوپنچ سال است قانون اساسی دارد، و از نخستین کشورهای آسیائی در این امر محسوب می‌شود، اما ما هنوز از عدم عمل به قانون می‌نالیم. زمامداران تنها زمانی یاد قانون افتاده‌اند که به نفع‌شان بوده، اما هرگز در مواقعی که قانون محدودشان کرده تن به آن نداده‌اند، آن را دور زده‌اند، تحریف یا نقضش کرده‌اند.

همین تفکیک قوا و اینکه واضع قانون باید مجزای از مجری قانون و ناظر و داور آن باشد، قدم بلندی است. ما هنوز به همین نکته نیز واقف نشده‌ایم. زمامداران یا منصوبان‌شان قانون وضع می‌کنند، آن‌گونه که خود می‌پسندند قانون را تفسیر می‌کنند و قضات را موظف می‌کنند آن‌گونه که خود می‌پسندند حکم کنند. قانون‌ستیزی به چند صورت ممکن است:

اول، نقض صریح قانون. در بخش‌های قبلی به مواردی از این صورت اشاره شد. دوم، تفسیر ناصواب قانون به شیوه ای که اصول آمره قانون یا اهداف قانونگذار را زیر پا بگذارد. سوم، محدود کردن قوه مقننه

و منع آن از وضع قانون در برخی نواحی و درعوض سپردن غیرقانونی تقنین در این نواحی به برخی نهادهای منصوب تحت امر. چهارم، تصرف غیرقانونی در انتخابات مجلس قانونگذاری و مجلس عالی و فرستادن نمایندگان موردنظر و مطیع حاکمیت به جای منتخبان واقعی ملت به مجالس شورا و عالی.

هر مرحله از مرحله قبلی خطرناک‌تر و پیچیده‌تر است. در مرحله اول صریحاً به قانون عمل نمی‌شود. در مرحله دوم قانون تحریف می‌شود. در مرحله سوم قانونگذار محدود می‌شود و نهاد غیرقانونی قانون وضع می‌کند. در مرحله چهارم کلاً قانونگذار جعلی - گزیده‌های منصوبان حاکمیت - به جای قانونگذار اصلی که نمایندگان منتخب ملت باشند به مجلس شورا یا مجلس خبرگان فرستاده می‌شوند.

آقای خامنه‌ای هر چهار نوع قانون‌ستیزی را در کارنامه بیست‌ویک ساله خود دارد. مهم‌ترین اصول مرتبط با حقوق ملت و آزادی‌های مشروع را نقض کرده است. منصوبانش در شورای نگهبان در موارد متعددی برخلاف اصول امره قانون اساسی یا موازین اسلام، اصولی از قانون اساسی را تفسیر کرده‌اند، تفاسیری که قانون اساسی تازه‌ای است. ایشان مجلس شورای اسلامی را در حوزه فرهنگ و هنر و آموزش عالی از حق تقنین خود برخلاف قانون محروم کرده، افسار تقنین را در این حوزه به منصوبان خود در شورای عالی انقلاب فرهنگی سپرده است. مجلس شورای اسلامی در زمان زمامداری ایشان به واسطه مداخلات مکرر وی در امور تقنینی به مجالسی مطیع و تحت امر تبدیل شده است. آن‌چنان‌که رئیس مجلس اخیراً اظهار داشت: "این مجلس خامنه‌ای است!" مجلسی که بزرگ‌ترین فخرش در خط رهبر بودن است، و تحت نظر وی قانون وضع می‌کند و از تحقیق و تفحص چشم‌پوشی می‌کند،

عصارهٔ فضائل ملت نیست، خونابهٔ دل مردم است. و از همه تأسف‌بارتر ایشان انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان را دو مرحله‌ای کرده، در مرحلهٔ اول از میان نامزدها تنها کسانی گزینش می‌شوند که مراتب ارادت و تبعیت‌شان از مقام رهبری احراز شود یا حداقل در زمرهٔ منتقدان آن مقام نباشند. تنها کسانی که احراز صلاحیت شده‌اند اجازهٔ ورود به دایرهٔ انتخاب ملت را می‌یابند. در این صورت راه‌یافتگان به مجلس شورا یا مجلس خبرگان یا ریاست جمهوری کاملاً قابل اطمینان هستند که هرگز انتقاد از منویات مقام رهبری یا مخالفت با اوامر ایشان به مخیله‌شان هم خطور نخواهد کرد. البته اگر با همهٔ تمهیدات از صندوق انتخابات کسانی رأی آوردند که برخلاف مصلحت نظام بوده‌اند، مهندسی انتخابات انجام می‌شود، یعنی مصلحت نظام که اوجب واجبات است بر انتخاب مردم مقدم شده و اشتباه مردم در انتخاب غیراصح تصحیح شده و کسی را که مردم می‌"باید" انتخاب می‌کردند و غفلت کرده به وی رأی نداده بودند از صندوق به‌در آورده می‌شود. این فرایند پیچیده هرگز تقلب نیست، زیرا با إذن و امر ولیّ امر صورت گرفته که مشروعیت قانون اساسی و تمام نظام از ایشان است.

فرایند دو مرحله‌ای انتخابات غالباً با موفقیت انجام می‌شود و نیازی به اعمال مهندسی پیچیده نیست، یا به انجام حدّ رقیقی از مهندسی و به شکل جزئی، افراد مورد نظر مقام رهبری از صندوق به‌در می‌آیند آن‌چنان‌که در انتخابات مجلس هفتم و یا دور چهارم خبرگان یا دور نهم ریاست جمهوری انجام شد. اما در دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری مهندسی غلیظ‌تر و همه‌جانبه‌تری "مصلحت نظام" را تأمین کرد، تعجب از برخی افراد فاقد بصیرت است که آراء مردم را بر مصلحت نظام مقدم

کرده و در برابر ارادهٔ مقام رهبری جاهلانه مقاومت می‌کنند و غافلند که فرد موردنظر مقام رهبری همان کسی است که "باید" رأی می‌آورد و ایشان تفضّل کرده خطای مردم را قبل از اعلام تصحیح کردند. فتنه‌گران به جای تشکر از این مرحمت آشوب به پا می‌کنند.

این تبیین که شمه‌ای از آن گذشت، واقعیت "مردم‌سالاری دینی" از دیدگاه حضرت آقای خامنه‌ای است. مراد از مردم‌سالاری دینی جملهٔ دو قسمتی است "میزان رأی مردم است تا آنجا که ولی فقیه صلاح بداند"، و آنچه ولی فقیه به مصلحت بداند، همان باید رأی مردم باشد. مؤمن واقعی کسی است که صلاح‌دید ولیّ امر را بر صوابدید خود مقدم بدارد. واضح است که منصوب رهبری یا نامزد موردنظر ایشان بر منتخب تمام ملت رجحان دارد.

به نظر نگارندهٔ این سطور، این دیدگاه از بنیاد غیراخلاقی، خلاف شرع، منافی حق تعیین سرنوشت و خلاف قانون اساسی است. عنوان مردم‌سالاری بر چنین روند رسوائی نهادن جز تزویر نمی‌تواند باشد.

و اما براندازی جمهوری اسلامی (از نوع نرم و سخت) اتهامی است که جناب آقای خامنه‌ای منتقدان و مخالفان خود را به آن به کرات متهم کرده است. انتقاد از استبداد و دیکتاتوری، اعتراض به ظلم و جور، نقد قانون‌شکنی براندازی نیست. انجام وظیفهٔ ملی و دینی و اخلاقی است. براندازی جمهوری اسلامی به معنای واقعی کلمه دو رکن دارد، نادیده گرفتن حاکمیت ملی و زیر پا نهادن موازین اسلام، دو رکن اصلی جمهوری اسلامی.

کسی که مقابل ارادهٔ ملت می‌ایستد، به منتخبان ملت در مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان اجازهٔ نظارت به عملکرد خود و نهادهای تحت امرش را نمی‌دهد، آزادی‌های مشروع را نقض کرده است،

منصوبانش انتخابات را با غربال آن‌ها که منتقد رهبرند به دو مرحله تبدیل کرده، کشور را برخلاف قانون اساسی به شیوه استبدادی و خودکامگی اداره کرده است، حقیقتاً برانداز است.

کسی که به جای ملاک قرار دادن "موازین اسلام" بخشی از احکام فرعی ظاهری را آن‌هم با فهمی جزئی‌نگرانه و قشری تمام اسلام و تشیع پنداشته، با تضييع اصول و میدان دادن به برخی فروع پیش پا افتاده جوانان را نسبت به شریعت سهله سمحه و دین رحمت بدبین کرده است، آری چنین کسی حقیقتاً به براندازی جمهوری اسلامی اقدام کرده است.

کسی که با سیاسی کردن شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ این نهاد محافظه‌کار حقوقی را به ماشین قلع و قمع جمهوریّت نظام از طریق تفاسیر متضاد با روح قانون اساسی و متناقض با اصل بنیادی تعیین سرنوشت و محدود کردن کارگزاران نظام به ارادتمندان و چاکران رهبری تبدیل کرد، به فروپاشی و انهدام قانون اساسی و براندازی جمهوری اسلامی دست یازیده است.

به نظر راقم این سطور جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند. هیچ‌کس به اندازه ایشان آبروی جمهوری اسلامی را نبرده است. اینکه ایشان منتقدانش را به براندازی متهم می‌کند فرافکنی است.

## فصل دهم

### قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون

در این فصل اصولی از قانون اساسی که به حوزه حق تعیین سرنوشت، تقنین و اجرا مربوط می‌شود و توسط مقام رهبری به شکل نهادینه نقض شده در شانزده نمونه مورد بحث قرار می‌گیرد.

#### اول. نقض اصول ششم و پنجاه و ششم: نقض مستمر حاکمیت ملی

اصل ششم قانون اساسی می‌گوید: "در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضاء شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد". براساس ذیل اصل یکصد و هفتاد و هفتم این اصل غیرقابل تغییر است.

جمهوریت یعنی اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی. در زمان آقای خامنه‌ای اگرچه به ظاهر به این اصل عمل شده و ما هر سال یک انتخابات داشته‌ایم، انتخابات ریاست‌جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراها و خبرگان؛ اما همه بحث بر سر این است که این انتخابات تا چه حد متکی بر آراء عمومی بوده است؟ ما قبل از انقلاب هم انتخابات داشتیم اما هرگز در نظام شاهنشاهی کشور به اتکاء آراء عمومی اداره

نمی‌شد. ادارهٔ کشور به اتکاء آراء عمومی ضوابطی دارد.

فصل پنجم قانون اساسی "حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن" نام دارد. نخستین اصل این فصل یعنی اصل پنجاه و ششم می‌گوید: "حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرّقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند." این اصل حق حاکمیت ملّی را حقی الهی دانسته است که سلب شدنی نیست. احدی حق سلب این حق الهی را ندارد. به‌علاوه هیچ‌کس مجاز نیست این حق حاکمیت ملّی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

با توجه به دو اصل یاد شده، اصل پنجاه‌وهفتم قانون اساسی می‌باید تفسیر شود. این اصل که حاصل بازنگری سال ۶۸ است می‌گوید: "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوهٔ مقننه، قوهٔ مجریه و قوهٔ قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت برطبق اصول آیندهٔ این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند." این اصل تنها اصل قانون اساسی است که واژهٔ "ولایت مطلقه" در آن به کار رفته است. ولایت مطلقهٔ امر و امامت امت یا همان رهبر، مطابق نصّ اصل ششم قانون اساسی موظّف است کشور را با اتکاء به آراء عمومی اداره کند. مطابق نصّ اصل پنجاه‌وششم قانون اساسی، وی حق ندارد حق الهی حاکمیت ملّت را سلب کند یا آن را در خدمت منافع فرد (از جمله خودش) یا گروهی خاص (از جمله روحانیون یا پاسداران) قرار دهد.

جناب آقای خامنه‌ای متّهمند که طی بیست‌ویک سال با تمهید مقدّمات و برنامه‌ریزی دقیق اصول ششم و پنجاه‌وششم قانون اساسی را

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۰۳

نقض کرده‌اند و در اداره امور کشور به جای اینکه به آراء عمومی اتکا کنند، "استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی" (نقض مفاد بند ششم اصل سوم) و "ستمگری و سلطه‌گری" (نقض مفاد انتهای بند ششم اصل دوم قانون اساسی) پیشه کرده، حق حاکمیت ملی را سلب کرده به جای آن حکومتی شخصی و استبدادی برقرار کرده‌اند. ایشان حاکمیت ملی را در خدمت منافع شخصی خود و ارادتمندان و مطیعان درگاه‌شان درآورده‌اند، نظامیان پاسدار و روحانیون همسو را بر گرده مردم مسلط کرده‌اند.

معنای حقوقی ولایت مطلقه امر و امامت امت در این قانون اساسی این است که ایشان براساس حق حاکمیت ملت و با اتکاء به آراء عمومی کشور را اداره کنند. براین اساس رهبر موظف بوده که کلمه‌ای برخلاف حاکمیت ملت نگفته باشد و تصمیمی برخلاف آراء عمومی اتخاذ نکرده باشد. اختیارات و وظائف رهبری در اصل یکصدوده قانون اساسی احصاء شده است و ایشان خارج از آن وظائف هیچ اختیار قانونی دیگری ندارد. اینکه تفسیر فقهی یا تلقی شخصی وی یا دیگران از این دو واژه چه اقتضائی دارد، قانوناً هیچ اعتباری ندارد.

تعریف و محدوده وظائف و اختیارات این سیمت را خود قانون مشخص می‌کند نه هیچ مرجع و منبع دیگری. آن هم در اصلی که میزان اختلاف فقها در آن از نفی مطلق تا هم‌شأنی با رسول‌الله ﷺ در اداره جامعه در نوسان است. در مورد نظر خاص بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز ایشان در آخرین دیدگاه مکتوبش به صراحت به نمایندگان مجلس اظهار داشت از این به بعد بنا داریم براساس قانون اساسی عمل کنیم.

معنای صریح اصول ششم و پنجاه و ششم که از اصول امره قانون اساسی هستند این است که رهبر جمهوری اسلامی موظف بوده در صورتی که نظر شخصی‌اش با آراء عمومی در تعارض قرار گیرد، تن به



آراء عمومی و حق حاکمیت ملت دهد. اگر برعکس در چنین مواردی نظر شخصی و صلاحدید شخصی‌اش را بر آراء عمومی و حاکمیت ملت مقدم کرده باشد، معنای صریح حقوق‌ش استبداد، خودکامگی، انحصارطلبی، ستمگری و سلطه‌گری است که قانون اساسی به دقت وی را از آن برحذر داشته است.

## دوم. نقض اصول پنجاه‌هشتم و هفتادویکم: مصوبات غیرقانونی شورای عالی انقلاب فرهنگی

اصل پنجاه‌هشتم قانون اساسی می‌گوید: "اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد." معنای این اصل این است که قانون فقط در انحصار قوه مقننه است، و هیچ فرد یا نهاد دیگری مجاز به قانون‌گذاری نیست. دستور، امریه، مصوبه و حکم هیچ‌کس - بدون هیچ استثنائی - "قانون" نیست. قانون یک واژه کاملاً مشخص حقوقی است، تشریفات خاصی دارد و جز قانونگذار مجاز به وضع آن نیست. قانون اساسی اصطلاحی با عنوان "در حکم قانون" را نپذیرفته است. تنها به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.» فارغ از آن آنچه "در حکم قانون" خوانده می‌شود، از اساس غیرقانونی است.

براین اساس مقام رهبری و نهادهای تحت امرش از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی حق قانونگذاری ندارند و نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام که اهمّ وظایفش در قوه مقننه تعریف شده،

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۰۵

خارج از آن حق قانونگذاری ندارد.

احکام حکومتی، فرامین، دستورات و منویات مقام رهبری نه قانون است و نه در حکم قانون. حال آنکه شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی و قوه مجریه صریحاً منویات و احکام رهبری را در حکم قانون بلکه مهم‌تر از قانون اعلام کرده، عمل می‌نمایند. در این زمینه تنها به آخرین نمونه اشاره می‌کنم. موارد تخلف آقای خامنه‌ای و مجموعه تحت امرشان از مفاد همین یک اصل یک جلد کتاب است.

دادستان کل کشور غلامحسین محسنی اژه‌ای در تاریخ سی‌ویکم خرداد ۱۳۸۹ در نامه رسمی به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه در توقف حکم صادره قاضی درباره دانشگاه آزاد اسلامی نوشته است: «نظر به اینکه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در دایره وظایف و اختیارات آن شورا از بدو تأسیس در زمان امام راحل (ره) و در ادامه آن در دوران زعامت مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون بوده و آثار قانونی بر آن مترتب می‌باشد. علی‌هذا دستور موقت صادره به گونه‌ای که شامل تمام مواد اساسنامه باشد خلاف موازین شرعی بوده...». این تقاضای غیرقانونی در تاریخ اول تیر ۸۹ مورد موافقت رئیس قوه قضائیه قرار گرفت.

برخلاف نظر دادستان و رئیس قوه قضائیه، نه تنها مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون نیست و آثار قانونی بر آن بار نمی‌شود، بلکه اوامر ولی فقیه نیز در حکم قانون نیست و بار کردن آثار قانونی بر آن پیگرد قانونی دارد. مقام رهبری به استناد کدام مجوز قانونی قانونگذاری درباره دانشگاه‌ها و فرهنگ کشور را از حیطة وظایف قوه مقننه خارج و به نهاد انتصابی تحت امر خود سپرده

است؟ اگر به فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی استناد می‌شود، عین اشکال به ایشان هم وارد است، با این تفاوت که ایشان در سال ۱۳۶۷ در پاسخ اشکالات نمایندگان مجلس پذیرفت که آنچه انجام شده مقتضیات زمان جنگ بود و از آن به بعد بنا دارد براساس قانون عمل کند. فرمان ایشان درباره شورای عالی انقلاب فرهنگی با این نامه نسخ شده قابل استناد نیست.

با صراحت عرض می‌کنم مصوبات شورای انقلاب فرهنگی تا مورد به مورد به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسیده باشد، وجاهت قانونی ندارد. استناداً به اصل هشتادوپنج قانون اساسی مجلس نمی‌تواند حق قانونگذاری خود را کلاً و جزئاً به نهادی خارج از مجلس بسپارد. ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی یقیناً حق قانونگذاری ندارد و هیچ مستند قانونی برای اینکه منویاتش در حکم قانون باشد در دست نیست. جناب آقای خامنه‌ای متأسفانه بزرگ‌ترین ناقض اصول پنجاه‌هشتم و هفتادویکم قانون اساسی بوده است.

از سوی دیگر راستی آیا مجلس در حوزه آموزش عالی، که برخلاف قانون به شورای انتصابی عالی انقلاب فرهنگی سپرده شده حق قانونگذاری دارد؟ رئیس قوه قضائیه (۲ تیر ۸۹) اعتراف کرد که "در قانون دیوان عدالت اداری تصریح شده که مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مانند مصوبات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام حتی در دیوان عدالت اداری نیز قابل بررسی نیست" چراکه نهاد تحت امر رهبری است!

رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۷۸/۹/۲۳ گفته: «به نظر من این‌جا هیچ شبهه قانونی ندارد؛ من دارم قاطع می‌گویم. بنده، بی‌اطلاع از قانون اساسی نیستم، این‌جا برابر قانون است؛

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۰۷

چون امام این را تأکید و تصویب کرده و آن‌چه را که امام و رهبری تصویب بکند و قرار بدهد، طبق قانون اساسی، مُرّ قانون است و هیچ مشکلی ندارد. اگر در قانون اساسی و در مفهوم این معانی هم شبهه‌ای هست، از شورای نگهبان سؤال بکنید؛ قطعاً همین را پاسخ خواهند داد. شورای عالی انقلاب فرهنگی و شوراهای گوناگون دیگری وجود دارد که همه این‌ها یا به یک واسطه، یا بی‌واسطه، مصوبهٔ زمان امام "رضوان‌الله‌علیه" است؛ به‌رحال مصوبهٔ مقام رهبری هستند و از لحاظ قانونی، هیچ اشکالی ندارند. الآن مشکلات فراوانی برای دولت پیش می‌آید که از همین طریق حل می‌شود؛ باید هم حل بشود، هیچ اشکال قانونی هم ندارد». این تلقی غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی است.

مجلس شورای اسلامی برخلاف اصل هفتادویکم قانون اساسی مجاز نیست در قلمرو نهادهای تحت امر رهبری (از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، دادگاه ویژه روحانیت، مجمع تشخیص مصلحت نظام و...) قانون وضع کند مگر قبلاً در این زمینه تحصیل اذن خاص کرده باشد. رهبر "عموم مسائل" مصرّح در این اصل را نقض کرده، قلمرو ولایت وی از شمول قانون بیرون بوده است و حق قانونگذاری مجلس در این محدوده توسط رهبر سلب شده است.

**سوم. نقض اصل هفتادوششم: تحقیق و تفحص از نهادهای تحت**

**امر رهبری بدون اذن ایشان ممنوع!**

اصل هفتادوششم قانون اساسی مقرر داشته است: "مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد." در تمام امور کشور یعنی "تمام امور کشور" حتی قلمرو رهبری و نهادهای تحت امر وی. اما در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای یقیناً حق تحقیق و تفحص

مجلس شورای اسلامی توسط وی نقض شده است. مجلس نه تنها از تحقیق و تفحص در بیت رهبری محروم بوده است، بلکه تحقیق و تفحص در نهادهائی از قبیل صداوسیما و قوه قضائیه که مستقیماً توسط منصوبان رهبری اداره می‌شود بدون اجازه ویژه از محضر ایشان نیز ممنوع بوده است. تحقیق و تفحص هائی که استثنائاً از هفت خان رستم گذشته و عملی شده باشند اجازه قرائت در صحن علنی مجلس را نیافته‌اند. نمونه بارز آن تحقیق و تفحص درباره دو فاجعه حمله به کوی دانشگاه تهران در سال ۸۸ و تخلفات بازداشتگاه کهریزک در همان سال است.

در پی استفساریه مجلس شورای اسلامی از شورای نگهبان در خصوص اصل ۷۶ قانون اساسی این شورا در تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۷ و طی نظریه شماره ۳۳۴۴ اعلام داشت: «اصل ۷۶ قانون اساسی شامل مواردی از قبیل مقام معظم رهبری، مجلس خبرگان و شورای نگهبان که مافوق مجلس شورای اسلامی می‌باشند نمی‌شود.»

رئیس قوه قضائیه در نامه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ به رئیس مجلس شورای اسلامی ضمن اینکه تحقیق و تفحص از قوه قضائیه را خلاف قانون اساسی می‌شمارد متذکر می‌شود: «تفسیر شورای نگهبان نیز از اصل ۷۶ مورخ دوم دی ۱۳۷۲ که مواردی را از قبیل دستگاه‌های زیر نظر مقام معظم رهبری (مجلس خبرگان، شورای نگهبان و...) استثنا می‌کند، و دلالت روشن دارد که اصل ۷۶ شامل قوه قضائیه نیز نمی‌شود، زیرا قضاوت از شئون خاص ولایت فقیه و حاکم اسلامی بوده و با اذن و نصب او مشروعیت دارد و لهذا در قانون اساسی نیز تصریح شده است ریاست این قوه توسط مقام معظم رهبری از میان فقهای واجد شرایط منصوب می‌گردد. و شورای نگهبان نیز بر همین اساس در مجلس ششم

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۰۹

با مصوبه مجلس، نسبت به تحقیق و تفحص از سازمان صداوسیما بدون إذن و اجازه مقام معظم رهبری مخالفت نموده و آنرا خلاف قانون اساسی دانست به دلیل اینکه تنها رئیس سازمان مذکور از طرف مقام معظم رهبری منصوب می‌گردد که این مطلب در قوه قضائیه روشن‌تر و صریح‌تر است.» در نهایت تحقیق و تفحص مزبور به حوزه اداری مالی قوه قضائیه تنزل می‌یابد!

### چهارم. نقض اصول هشتاد و چهارم و هشتاد و ششم: انتقاد نمایندگان مجلس از رهبری عملاً ممنوع

اصل هشتاد و چهارم قانون اساسی می‌گوید: "هر نماینده در برابر تمام ملت مسئول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید." اصل هشتاد و ششم نیز مقرر می‌دارد: "نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رأی خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آن‌ها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد." در زمان آقای خامنه‌ای هر دو اصل نقض شده است. نمایندگان مردم در مجلس آزاد نیستند که خلاف نظرات رهبری سخن بگویند و اگر جرأت کرده و متفاوت با وی در مجلس سخن گفتند بلافاصله تعقیب و توقیف می‌شوند. نمونه‌های متعددی در این زمینه سراغ است. مشهورترین نمونه آن نامه نمایندگان متحصن مجلس ششم بود. سرنوشت محسن میردامادی و بهزاد نبوی و دیگر تهیه‌کنندگان آن نامه تاریخی باید که مایه عبرت خلایق گردد.

### پنجم. نقض اصل پنجاه و نهم: همه‌پرسی عملاً ممنوع

اصل پنجاه و نهم قانون اساسی تصریح کرده است: "در مسائل بسیار

مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد." در زمان بنیانگذار جمهوری اسلامی دو بار به آراء عمومی مراجعه شد، یک‌بار برای اصل نظام و دیگری برای قانون اساسی. وی فرمان همه‌پرسی سوم را هم برای بازنگری قانون اساسی صادر کرد، که قبل از انجام آن به سرای باقی شتافت.

از زمان آخرین همه‌پرسی بیست‌و یک سال می‌گذرد. در این فاصله به‌ویژه در سال گذشته مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتفاق افتاد که نیاز مبرم به مراجعه مستقیم به رجوع آراء مردم داشت. بحران ملی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ که رهبری آن‌را فتنه خواند و بسیاری از متقدمان آن‌را جنبش دانستند و فرمانده کل سپاه آن‌را خطرناک‌تر از جنگ هشت ساله با عراق ترسیم کرد، با درایت و رعایت ضوابط قانونی از جمله همین اصل قابل‌حل بود و هست. آیا مجلسی که شورای نگهبان تدارک دیده است هرگز به فکر استفاده از این حق قانونی می‌افتد؟ آیا شورای نگهبان بر فرض صدور چنین مصوبه‌ای از مجلس آن‌را خلاف شرع نمی‌شمارد؟ چرا که رهبری در هر امر ریز و درشتی فرمایشی کرده که به‌زعم منصوبان‌شان عین قانون بلکه بالاتر از قانون است.

راستی در چه مسئله‌ای می‌توانیم همه‌پرسی کنیم که مخالفتی با منویات و اوامر و احکام رهبری نداشته باشد؟ ملاحظه می‌فرمائید رهبری و برداشت خلاف قانون منصوبان ایشان در شورای نگهبان بزرگ‌ترین مانع اجرای این اصل مهم قانون اساسی است. راستی اگر در مسئله‌ای رهبر مخالف باشد آیا می‌گذارد همه‌پرسی برگزار شود؟ یک‌سال است

بسیاری از مردم مطالباتی را مطرح می‌کنند که خلاف منویات رهبری است. برای رهائی از این شکاف حکومت و مردم، راهکار قانونی، مراجعه به آراء عمومی است. رهبری اطمینان دارد که بازنده اصلی این میدان خواهد بود، لذا به سرکوب معترضین دست یازیده، قانون اجازه سرکوب و خفقان به هیچ‌کس نداده است. متأسفانه در اجرای اصل همه‌پرسی در قانون اساسی نیز رهبری مردود شده است. اگر زمانی فکر نجات ایران برایشان اهمیت داشته به اصل پنجاه‌ونهم ذرّه‌ای بیندیشند.

**ششم. نقض اصل نودویکم: فقهای شورای نگهبان و تابلوی**

**عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مکان**

در اصل نودویکم قانون اساسی مقرر شده است که فقهای شورای نگهبان "عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز" باشند. فقهایی که توسط رهبری به عضویت شورای نگهبان در آمده‌اند، به‌ندرت حائز شرایط مقررّه در این اصل بوده‌اند. اظهارنظر و مصاحبه‌های ایشان نشان می‌دهد که درحدّ متعارف و نسبی آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز نیستند، و غالباً از ملکه عدالت بی‌بهره‌اند. جناب آقای احمد جنتی دبیر دائمی شورای نگهبان بهترین مصداق ارزیابی معیارهای فوق است. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین ملاک نصب فقهای شورای نگهبان ارادت کیشی ایشان و تابعیت مطلقه آنان بوده است نه چیز دیگر. شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ به عامل اصلی فروپاشی قانون اساسی و استحاله جمهوریّت تبدیل شده است و عامل اصلی این انحراف بنیادی شخص آقای خامنه‌ای است.



هفتم. نقض اصول نود و هشتم و نود و نهم: نظارت استصوابی،

### تفسیر برخلافِ متن

در اصل نود و هشتم "تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود." تفسیر قانون همانند تفسیر هر متنی ضوابطی دارد. تفسیر نمی‌تواند برخلافِ مسلمات متن و براساس سلاقی شخصی مفسران صورت بگیرد. بسیاری از تفسیرهای انجام گرفته از قانون اساسی توسط شورای نگهبان انصافاً خوانشی غیرحقوقی از قانون اساسی هستند.

مهم‌ترین نمونه آن تفسیر اصل نود و نهم قانون اساسی است. متن این اصل چنین است: "شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد."

«نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات؛ از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود.»<sup>۱</sup>

شورای نگهبان در سال ۱۳۷۱ این نظارت را استصوابی تفسیر کرده است. با این تفسیر کلیه انتخابات مقرر در قانون اساسی دو مرحله‌ای شده است. مرحله اول نامزدهای انتخابات توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان احراز صلاحیت می‌شوند. بنا بر تفسیر شورای نگهبان در این مرحله اصل بر براءت نیست. ایشان به نمایندگی از رهبری، خود را موظف به احراز صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی می‌دانند. مهم‌ترین رکن احراز

۱. مجموعه نظریات شورای نگهبان، مرکز تحقیقات شورای نگهبان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶.

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۱۳

صلاحیت نمایندگی "اعتقاد به اصل مترقی ولایت فقیه" و "التزام عملی به مصداق آن" است. بنابراین با همین یک قلم تفسیر کلیه متقدمان رهبری از خدمتگزاری در نظام محروم می‌شوند، ولو از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار باشند.

"شاه نیز اعتقاد به نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت را شرط شرکت در انتخابات می‌دانست. او نظام شاهنشاهی که جزء قانون اساسی مشروطه بود، از قانون تفکیک و آن را هم‌ردیف و مهم‌تر از قانون دانست تا هر جا اعمال غیرقانونی او توجیه ندارد و با مخالفت مردم روبه‌رو می‌شود آن اعمال را به نظام شاهنشاهی و اراده سینه ملوکانه مستند کند. می‌بینیم شاه مشروطه و مبراً از مسئولیت برای نخستین بار رأساً قانونگذاری هم می‌کند و انقلاب شاه و مردم را جزء منابع قانونی و مهم‌تر از قانون اساسی معرفی می‌کند. در کنگره آزاد زنان و آزادمردان در سال ۱۳۴۲ اعلام شد هرکس با انقلاب شاه و مردم مخالف باشد نمی‌تواند در انتخابات مجلس شورای ملی نامزد شده و یا در چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشد."<sup>۱</sup> نظام شاهنشاهی را بردارید، ولایت فقیه به‌جایش بگذارید، انقلاب شاه و ملت را بردارید، سیاست‌های کلی نظام را به‌جایش بگذارید. این است معنای همسوئی استبداد قبل و بعد از انقلاب.

تفسیر نظارت موجود در اصل نود و نهم به نظارت استصوابی خلاف قانون اساسی است. در باب وقف فقه نظارت واقف یا ناظر منصوب وی بر متولی به دو قسم استطلاعی و استصوابی تقسیم شده است. اگر در وقف‌نامه نوع نظارت مشخص نشده باشد، از آنجاکه اثبات نظارت استصوابی مؤونه زائده می‌خواهد، اصل بر عدم آن است و نتیجه نظارت

۱. لطف‌الله میثمی، سرمقاله بازی با قانون اساسی، *مجله چشم‌انداز ایران*، شماره ۶۱، خرداد ۱۳۸۹.

استطلاعی است. ضوابط علم اصول فقه چنین اقتضائی دارد. نظارت اصل نود و نه را به نظارت استصوابی تحویل کردن تفسیر نیست، افزودن اصل تازه‌ای به قانون اساسی است که بر عهدهٔ مجلس خبرگان قانون اساسی است و از عهدهٔ شورای نگهبان و رهبری بیرون است.

اگر مراد قانونگذار از نظارت، نظارت استصوابی بود، یقیناً می‌بایست به این امر مهم تصریح می‌کرد. با چنین تفسیر غیرقانونی هندسهٔ انتخابات در جمهوری اسلامی کاملاً تغییر کرده است. کلیهٔ انتخابات از انتخاب مستقیم ملت - که حق قانونی آنان است - به انتخاب در بین نامزدهای احراز صلاحیت شده شورای نگهبان تنزل پیدا کرده است. این انتخابات محدود منظور قانونگذار نبوده است. رهبری می‌تواند انتخابات با نظارت استصوابی را مردم‌سالاری دینی بنامد، اما با تغییر نام، محتوای تجاوز رهبری به حقوق ملت عوض نمی‌شود. رهبر با این تحریف قانون اساسی در واقع خواسته همواره یک نتیجه انتخابات تضمین شده داشته باشد، انتخاباتی که هرگز نتیجهٔ خلاف نظر رهبری از صندوق‌های آن در نیاید. البته گاهی اشتباه محاسباتی داشته است و نتوانسته برندهٔ انتخابات را درست پیش‌بینی کند. از آن جمله خرداد ۱۳۷۶ است.

نظارت استصوابی بزرگ‌ترین تخلف رهبری از قانون اساسی است که نتیجهٔ آن انحراف کامل جمهوریت نظام است. براساس این تحریف نابخشودنی انتخابات طبیعی مستقیم به انتخابات مهندسی شده دو مرحله‌ای تضمینی است. اگر رهبری بر نظارت استصوابی تأکید دارد دو راه حل قانونی پیش روی ایشان است: اصلاح قانون اساسی و همه‌پرسی. بله از صاحبان حقیقی کشور بپرسد. به‌عنوان یک نظرخواهی تخصصی می‌تواند از جامعهٔ حقوقی کشور، اساتید حقوق دانشگاه‌ها و نیز فقهای حوزه‌های علمیه (البته فقهای مستقل از حکومت) بپرسد. من اطمینان

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۱۵

دارم که تنها پشتوانه نظارت استصوابی زور و فشار سیاسی است و مدافعان نظارت استصوابی چه در عرصه حقوقی و فقهی و چه در عرصه افکار عمومی محکوم می‌شوند. ذره‌ای تردید دارند، امتحان کنند.

**هشتم. نقض ذیل اصل یکصدوهفتم: عدم تساوی عملی رهبر با**

**دیگر شهروندان**

آنچه در اصل یکصدوهفتم متوجه رهبری است عدم رعایت ذیل آن است. این اصل تصریح می‌کند "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است." تساوی در برابر قوانین اقتضا می‌کند که یک شهروند عادی بتواند از رهبر شکایت کند و به شکایتش با انصاف و مطابق قانون رسیدگی شود. در شرائطی که ابراز نظر متفاوت با رهبر گوینده را از هر حقوق اجتماعی محروم می‌کند، و مؤدبانه‌ترین انتقاد از وی به عنوان توهین و اهانت تلقی می‌شود و با استناد به قانون مجازات اسلامی (قانونی ظالمانه و خلاف قانون اساسی) به زندان محکوم می‌شود، چگونه می‌توان ادعا کرد که ایشان با دیگر شهروندان در برابر قانون مساوی هستند؟

**نهم. نقض اصول یکصدودهم و شصتم: اختیارات فراقانونی**

**رهبری؟**

اصل یکصدودهم قانون اساسی "وظایف و اختیارات رهبر" را در یازده مورد احصا کرده است. اصل شصتم نیز تصریح کرده است: "اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس‌جمهور و وزراء است." اموری که مستقیماً بر عهده رهبری است محدود به موارد یازده‌گانه اصل یکصد و یازده است. براین اساس رهبری هیچ مسئولیت قانونی دیگری خارج از این

وظائف بر عهده ندارد. این که برخی منصوبین رهبری (همانند محمد یزدی و محمدتقی مصباح یزدی) با استناد به برخی جملات مرحوم آیت الله خمینی تبلیغ می‌کنند که اصل یکصدویازده کف اختیارات رهبری است، و الا اختیارات رهبری بسیار بیشتر از مواردی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، سخنی به غایت نادرست است.

**اولاً** آن سخن مرحوم آیت الله خمینی متعلق به سال‌ها قبل از بازنگری قانون اساسی است و ایشان تمام نقائص اختیارات مورد نظرشان را در فرمان بازنگری قانون اساسی تذکر دادند و همه آن موارد در قانون اساسی بازنگری شده ملحوظ شده است. **ثانیاً** لسان حقوقی این اصل لسان حصر و احصاء است، نه تمثیل و بیان نمونه. این از بدیهیات حقوق اساسی است که متأسفانه منصوبان رهبری در قوه قضائیه و شورای نگهبان هنوز از آن بی‌اطلاع‌اند. **ثالثاً** اگر رهبری واقعاً می‌پندارد این همه اختیار برای اداره کشور کافی نیست و متقاضی اختیارات بیشتری است، موظف است برای اصلاح قانون اساسی از طرقی که در همین قانون پیش‌بینی شده اقدام کند. تجاوز از محدوده این وظائف یا تفسیر این اصول برخلاف مراد قانونگذار توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان کاملاً مردود است و مصداق بارز نقض قانون اساسی است.

**دوم.** نقض بندهای اول و دوم اصل یکصدودهم: سنجۀ غیرقانونی

سیاست‌های کلی نظام و نمونه بارز سوءتدبیر

براساس بند یکم این اصل "تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام" نخستین وظیفه رهبر است. مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی انتصابی با

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۱۷

عضویت اقلیتی انتخابی است. میزان انتصابی بودن مجمع از نیمه انتصابی بودن مجلس سنا در قانون اساسی مشروطه بیشتر است. جدیدترین بی‌اعتنائی رهبری به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد شیوه نظارت بر انتخابات بود.

بند دوم این اصل "نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام" است. رهبری در شهریور ۱۳۸۴ این مهم را به مجمع تشخیص مصلحت نظام تفویض کرده است. در ماده دوم مقررات ده ماده‌ای که برای اجرای این نظارت صادر کرده، آمده است: "قوانین و مقررات شامل قانون برنامه حسب مورد باید در چهارچوب سیاست‌های کلی مرتبط با آن تنظیم شود، این مقررات در هیچ موردی نباید مغایر سیاست‌های کلی مربوط باشد." درباره سیاست‌های کلی نظام ملاحظاتی رواست:

اولاً ایشان با این امریه قیدی بر کلیه قوانین، مقررات و برنامه‌های کشور نهاده است و در ماده هفتم این امریه شورای نگهبان را موظف کرده که در صورت مغایرت برنامه‌های پنج ساله، با این سیاست‌های تعیین شده، وی از حق وتوی خود استفاده کند.

به زبان ساده‌تر رئیس‌جمهور و نماینده منتخب مردم در تقنین و اجرا موظفند در چهارچوب سیاست‌هایی که رهبری تعیین کرده پیش روند. در غیر این صورت، شورای نگهبان قانون و برنامه آن‌ها را مغایر با شرع اعلام خواهد کرد. این امریه مغایر با اصل نود و یک قانون اساسی است. شورای نگهبان دو سنجه قانونی بیشتر ندارد، یکی احکام اسلام و دیگری قانون اساسی. امریه رهبری مصداق هیچ کدام نیست. آئین‌نامه اجرائی یکی از بندهای اصلی از اصول قانون اساسی با خود قانون اساسی متفاوت است. محدود کردن قانونگذار یا دولت به‌عنوان نمایندگان منتخب ملت به لزوم تبعیت از این سیاست‌های انتصابی نقض

جمهوریّت نظام از یک سو و نقض اصول متعدد قانون اساسی است. سیاست‌های تعیینی از سوی رهبری تا در یک نهاد انتخابی تصویب نشده باشد نمی‌تواند مصوّبات نهادهای منتخب را محدود کند. این‌گونه قانون را قرائت کردن، رهبری را به دیکتاتوری خودکامه تبدیل می‌کند. راستی کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که رهبر یا منصوبان ایشان برای منتخبان مردم تعیین تکلیف کنند؟ رهبر می‌تواند سیاست‌های مورد نظرش را به مجلس خبرگان یا مجلس شورای اسلامی بفرستد یا به همه‌پرسی بگذارد. بدون ارجاع به یک نهاد انتخابی الزامی کردن آن برای قوه مقننه و قوه مجریه تخلف از قانون اساسی است. آن‌هم در شرایطی که تردیدی در این نداریم که رهبر مقابل ملت ایستاده است و سیاست‌های متّخذۀ ایشان مورد اقبال اکثریت ملت ایران است. اگر تردیدی دارید نظرخواهی کنید تا وجدانی‌تان شود که ادبار عمومی به ایشان تا چه میزانی است.

**ثانیاً** از زاویه دیگر سیاست‌های کلی نظام تعبیر دیگری از وظائف دولت جمهوری اسلامی در اصل سوم قانون اساسی است. به راحتی می‌توان کارنامه رهبری را در طول این بیست و یک سال بر اساس شانزده وظیفه کلان دولت، مقرر در این ارزشمند قانون اساسی ارزیابی منصفانه کرد. مقام رهبری متهم است که بندهای ذیل وظایف مقرر در اصل سوم قانون اساسی را انجام نداده، برخلاف آن‌ها سلوک کرده است: بند یک. ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

بند دو. بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر. بند سه. آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام

سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

بند چهار. تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز بند پنجم. تحقیق و تشویق محققان، رد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.

بند شش. محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی.

بند هفت. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.

بند هشت. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.

بند نه. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در

تمام زمینه‌های مادی و معنوی.

بند دوازده. پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط

اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

بند چهارده. تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت

قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

**ثالثاً** از منظری دیگر حقوق اجتماعی و فرهنگی از جمله مهم‌ترین

حقوقی است که نقض آن‌ها بالمآل منجر به تحدید و تهدید حقوق مدنی

و سیاسی می‌شود و این دو واقعیت در کنار نقض گسترده و سیستماتیک

حقوق مدنی و سیاسی شهروندان حق بر مشارکت سیاسی یا همان حق

تعیین سرنوشت که یکی از محورهای اصلی فلسفه وجودی قانون

اساسی است را مخدوش کرده است. ذیلاً به چند نمونه از سیاست‌های

کلی نظام و منویات اجرایی مقام رهبری که حوزه‌های مختلفی از حقوق

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت را نقض می‌کند اشاره می‌شود.

اصل عدم تبعیض در بهره‌مندی از مواهب طبیعی و نیز فرصت‌های



زندگی و تأمین امکانات عادلانه و اقتصاد صحیح جهت رفع فقر و محرومیت‌ها، اگر نگوییم مهم‌ترین، از برترین اهداف حکومت‌ها در دنیای امروز است. جمهوری اسلامی با چنین قانون اساسی و چنین جایگاهی که به مقام انسان داده طبعاً باید از نظامی اقتصادی برخوردار باشد که به سمت تحقق این آرمان‌ها گام بردارد اما سیاست‌های کلی نظام چه در بخش سیاست‌های داخلی و به‌ویژه سیاست خارجی که از مهم‌ترین مشغولیت‌های مقام رهبری است نظام اقتصادی ما را که بُنی‌ای بسیار قوی برای تحقق این آرمان‌ها دارد عملاً به‌سوی ورشکستگی برده است و وضع معیشتی امروز جامعه ما که به اعتراف نهادهای ذیصلاح قریب ۷۰ درصد آن‌ها در مرز خط فقر هستند فاجعه‌ای انسانی را که در راه است نشان می‌دهد. سیاست‌های ایشان تحت عنوان اینکه "مردم باید شیرینی درآمدهای نفتی را بچشند" (نقل به مضمون) به جرأت می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به بار آورده است.

سیاست‌های دولت فرمانبردار در ۵ سال اخیر و تزریق بدون برنامه درآمدهای نفتی به جامعه برخلاف نظر صریح اساتید و صاحب‌نظران اقتصادی، رکود اقتصادی بی‌سابقه‌ای را در جامعه ایجاد کرده است. این سیاست اقتصادی در کنار سیاست دشمن‌تراشی و دشمن‌محوری رهبری که منجر به انزوای رو به تزاید کشور در جامعه بین‌المللی و تحریم‌های جهانی و منطقه‌ای و حتی تحریم‌های انفرادی گسترده‌تر از ایالات متحده بر کشور شده است، کشور ما را از حیث اقتصادی دچار بحران‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی وصف‌ناپذیری کرده است که نتیجه مستقیم اجرای سیاست‌های رهبری در عرصه داخلی و خارجی است که بی‌تردید وصف تدبّر و مدیریت را از ایشان سلب کرده است.

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۲۱

براساس بند هشت اصل چهل و سوم قانون اساسی یکی از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی عبارت است از "جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور". سیاست خارجی مشوش و خودمحوری که تنها در راستای اجرای منویات و دستورات مقام رهبری و حفظ حاکمیت مطلقه و بلامنازع ایشان است امروز کشور ما را به سراشیبی سقوط اقتصادی رهنمون شده است. یکی از آفت‌های سیاست‌ها و تصمیمات ایشان بازکردن در بازار ایران به روی واردات محصولات نامرغوب خارجی به‌ویژه محصولات چینی - به نیت باطل جلب آراء آنها در شورای امنیت - است که کمر تولید ملی را شکسته و اقتصاد ملی مبتنی بر تولید و اشتغال را به اقتصاد دلالی تغییر مسیر داده است و گذشته از رانت‌خواری‌های نظامیان و نورچشمیان ایشان در بهره‌بری از سود هنگفت واردات منجر به بیکاری بی‌سابقه، فساد و بحران‌های اجتماعی فرهنگی و به‌ویژه گسترش اعتیاد به انواع مواد مخدر، روان‌گردان و مشروبات الکلی در کشور شده است. این وضعیت در کنار سایر شرایط اجتماعی و به‌ویژه نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان موجب یک افسردگی عمومی و بالمآل بی‌رغبتی مضاعف به تولید، اشتغال و کار حلال در جامعه گردیده است.

**رابعاً** به موجب بند یک ماده ۱۱۰ تعیین سیاست‌های کلی نظام با رهبر است. این سیاست‌های کلی اعم از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی است. مسئولیت رهبر در وضعیت نابهنجار سیاست خارجی کشور و نقش وی در ایجاد بحران‌های متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایران غیرقابل انکار است. اگرچه برخی از خطراتی که امروزه ایران را تهدید می‌کند - از تحریم‌های اقتصادی گرفته تا خطر جنگ - ظاهراً بر عهده رئیس‌جمهور منصوب رهبری است ولی به سبب اختیارات رهبر به

موجب قانون اساسی، این مطلب، به هیچ عنوان رافع مسئولیت رهبر نیست. در بهترین حالت، داستان این گونه خواهد بود که احمدی نژاد برخلاف نظر رهبر مصالح ایران را به خطر انداخته! خوب رهبر باید به موجب اصل ۱۱۰ خصوصاً بند ۱۰ آن، نفیاً یا اثباتاً اقدامی انجام دهد.

ضمناً رهبر به سبب اینکه خود را ولی امر مسلمین جهان می داند، سالیان طولانی است با حرف های ناسنجیده، دخالت های غیرمسئولانه آشکار و پنهان در امور داخلی دول همسایه یا سایر کشورهای مسلمان، موجبات تضعیف منافع ایران و نمایش دادن چهره ای شرور و خطرناک و مداخله گر از ایران را فراهم کرده که آبروی سیاسی ایران و منافع مردم و کشور را به نحو مستقیم یا غیرمستقیم زیر سوال برده است. شاید سخنرانی یا خطبه ای از ایشان در تاریخ و اذهان نمانده باشد بدون حمله ایشان به «دشمن»! در دنیای امروز که - حداقل بر مبنای ظاهر - سخن سیاستمداران و رهبران جهان بر دوستی و صلح و حقوق بشر است و همه سعی می کنند چهره لطیف و دوستانه و صلح طلب از کشور و ملت شان به نمایش بگذارند، نوع حرف های ایشان در اکثر موارد جز دشمنی و نفرت و خشونت را تبلیغ نمی کند. و البته این نوع حرف زدن منافع ایران و ملت را مستقیم یا غیرمستقیم خدشه دار کرده است.

امروزه به سبب موضع گیری های رئیس جمهور منصوب رهبر و البته سخنان خودش، کشور در پرتگاه جنگ و حمله بیگانگان قرار دارد و تمامی ارضی کشور در خطر است. و وی نه تنها درصدد چاره نیست که بر مواضع غلط خود پافشاری می کند. این شیوه رفتار البته به وضوح با وظایف قانونی وی مغایر است.

یازدهم. سوءاستفاده از بند چهارم اصل یکصد و نهم: مقابل مردم

## قرار دادن نیروهای مسلح

بند چهارم اصل یکصد و دهم فرماندهی کل نیروهای مسلح را از اختیارات رهبری شمرده است. بند ششم این بند همچنین نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را از وظائف رهبر دانسته است. با توجه به بندهای اصل فوق مسئولیت کامل نیروهای نظامی و عملکرد نظامی و انتظامی آقای خامنه‌ای به نظر ایشان از شمول نظارت و پرسش خبرگان و کمیسیون تحقیق آن بیرون است.

با توجه به اقدامات سؤال‌برانگیز سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و مأموران لباس شخصی در حوزه‌های سرکوب سیاسی و فرهنگی، مفاسد اقتصادی و اجتماعی به‌ویژه در سالیان اخیر، آقای خامنه‌ای مسئول اول انحراف بنیادی نیروهای نظامی و انتظامی از وظائف قانونی‌شان است. قدرت نظامی اگر با قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی منهای هرگونه نظارت قانونی همراه شود، معنایی جز استبداد حتمی خواهد داشت؟ در کشوری که مأموران لباس شخصی بی‌هیچ محدودیتی مسلحانه جولان می‌دهند، بازداشت می‌کنند، ضرب و جرح می‌کنند، به کوی دانشگاه یورش می‌برند و در شهر نفس‌کش می‌طلبند، باید به فرمانده کل نیروهای مسلح تبریک گفت.

دوازدهم. نقض بند هشتم اصل یکصد و دهم: تأسیس نهادهای

جدید و صدور حکم حکومتی خلاف قانون اساسی است

بند هشتم اصل یکصد و دهم "حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام" را از وظائف

رهبری شمرده است. رهبری با تمسک به این اصل تاکنون از دو طریق مرتکب استبداد رأی و نقض قانون شده است

**اول.** تأسیس نهادهائی برخلاف قانون اساسی از قبیل دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی. کلیه این تأسیسات خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی هرگز چک سفید به هیچ کس از جمله ایشان نداده است. طبع معضل امور موقت است. با این بند هرگز نمی توان نهاد دائمی تأسیس کرد.

مطابق اصل شصت و یک قانون اساسی اعمال قوه قضائیه منحصرأ به وسیله دادگاه‌های دادگستری است و اصل یکصد و هفتاد و یک تنها دادگاه ویژه را دادگاه نظامی دانسته است. دادگاه ویژه روحانیت دستگاهی خارج از قوه قضائیه، نقض اصل نوزده قانون اساسی و از تخلفات آشکار رهبری از قانون اساسی است و هرگز با تمسک به این بند اصل یکصد و دهم مجاز نمی شود.

مصوبات شورای انقلاب فرهنگی را در حکم قانون دانستن نقض صریح اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی است. "اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است". قانون اساسی رهبری را در بخشی از وظایف قوه مجریه شریک دانسته، اما هرگز وی را در قوای مقننه و قضائیه شریک نکرده است. ایشان از طریق شورای انتصابی انقلاب فرهنگی به حق انحصاری تقنینی مجلس تجاوز کرده است. هیئت عمومی دیوان عدالت اداری نیز در یکی از آرای خود، اطلاق نام قانون را بر مصوبات شورا، بدون مبنای حقوقی و فاقد وجهت قانونی دانسته است.<sup>۱</sup>

---

۱. رأی دیوان عدالت اداری: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تثبیت قاعده تفکیک و استقلال قوای مقننه، مجریه و قضائیه از یکدیگر، وضع قانون در عموم مسائل را به شرح دو اصل ۵۸ و ۷۱ به مجلس شورای اسلامی و در حد مقرر در اصل ۱۱۲ به مجمع تشخیص مصلحت نظام، اختصاص داده است که با این وصف، اطلاق قانون و یا تعمیم مطلق وجوه ممیزه آن به مقررات موضوعه سایر واحدهای دولتی،

## فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۲۵

**دوم.** صدور حکم حکومتی که منجر به نقض قانون اساسی می‌شود، تخلف است و این بند از قانون اساسی هرگز نمی‌تواند مجوز زیر پا گذاشتن قانون اساسی باشد. اگر مجلس می‌خواهد قانون مطبوعات را اصلاح کند، کدام معضلی پیش می‌آید که ایشان با تمسک به این اصل دخالت کرد؟ حکم حکومتی مربوط به دستگاهی متفاوت با دستگاه مبتنی بر قانون اساسی است. هیچ‌کدام از اموری که ایشان با حکم حکومتی

---

ازجمله مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنای حقوقی و وجاهت قانونی ندارد و این قبیل مصوبات از مقوله تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و نظامات دولتی، محسوب می‌شود و در صورت عدم مخالفت با احکام شرع و قوانین و خارج نبودن از حدود اختیارات قوه مجریه، معتبر و متع است. همچنین قانون اساسی با تأسیس مرجع قضائی نوین دیوان عدالت اداری به شرح اصل ۱۷۳ رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنان را در صلاحیت دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۴ به تصویب رسیده و به موجب ماده ۱۱ این قانون، رسیدگی به اعتراضات اشخاص، نسبت به مصوبات و نظامات دولتی و تصمیمات و آرای قطعی مراجع غیرقضائی، از قبیل دادگاه‌های اداری، شوراها، کمیسیون‌ها و هیئت‌ها از جهات مقرر در قانون، ازجمله تکالیف دیوان، اعلام شده است. نظر به اینکه فرمان مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۶ حضرت امام خمینی(ره)، مفید جواز وضع ضوابط و قواعد خاص، به منظور تنظیم و تنسيق امور مربوط به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و نحوه گزینش و امور انضباطی دانشجویان است و متضمن اذن وضع مقررات خارج از حدود امور مذکور و یا مغایر قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، ازجمله سلب حق رسیدگی به شکایات توسط مراجع قضائی و نفی صلاحیت آنان نمی‌باشد، مصوبه هشتادوسومین جلسه مورخ ۱۳۶۵/۶/۱۱ و مصوبه جلسه ۴۳۹ مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنی بر سلب حق تظلم و دادخواهی به مرجع قضائی صالح درخصوص مورد و نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اعتراضات نسبت به احکام هیئت مرکزی گزینش دانشجو و کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان، مغایر اصول و مواد قانونی فوق‌الذکر تشخیص داده می‌شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری، دو مصوبه مذکور ابطال می‌گردد.» (رای دیوان عدالت اداری درخصوص ابطال مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد احکام صادره توسط هیئت مرکزی گزینش دانشجو، مورخ ۷۸/۹/۲۷ نقل از روزنامه رسمی، شماره ۱۶۰۱۶، ۱۳۷۸/۱۱/۲۸).

با تصویب قانون جدید دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۸۵/۳/۹ در مجلس شورای اسلامی و موافقت مورخ ۱۳۸۵/۹/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام با آن اراده قاهره رهبری لباس ظاهری قانون به تن کرد. به این ترتیب که در بند ۱ ماده ۱۹ این قانون همان صلاحیت کلی مذکور در ماده ۱۱ قانون سابق مبنی بر «رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها...» به قوت خود باقی مانده است، لکن در تبصره این ماده آمده است: «رسیدگی به تصمیمات قضائی قوه قضائیه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی از شمول این ماده خارج است.»

خواسته حل کنید به معنای واقعی کلمه معضل نبوده و ایشان این اصل قانون اساسی را بی اعتبار کرده است. من در فرصتی دیگر به این مهم به تفصیل خواهم پرداخت.

**سیزدهم: تقصیر در اجرای اصل یکصد و سیزدهم: نقض تعهدات**

### بین المللی

اگرچه در صحنه بین المللی رئیس جمهور مقام رسمی ایران است ولی به موجب اصل ۱۱۳ رهبر عالی ترین مقام رسمی کشور است و رئیس جمهور بعد از او قرار دارد. این به معنای این است که رهبر ایران مانند سایر دولتمردان در دنیا، به لحاظ سِمَت خود، تعهداتی دارد و در صورت نقض آن تعهدات می تواند در صحنه بین المللی در جایگاه متهم قرار گیرد. بحث مسئولیت بین المللی افراد که از زمان دادگاه نورمبرگ به طور جدی در حقوق بین الملل مطرح شد امروزه با تأسیس دیوان بین المللی کیفری در سال ۱۹۹۸ و فعالیت روزافزون آن جنبه های گسترده تری پیدا کرده است.

تکیه زدن بر مسند رهبری در ایران، هیچ مصونیتی در صحنه بین المللی به وی نمی دهد. و از آنجاکه ایشان به صورت نمادین عالی ترین مقام حکومت ایران محسوب می شود، ارتکاب اعمالی توسط وی که وصف جرم یا تخلف بین المللی و یا رفتار خلاف عرف و مقررات بین المللی را دارد، نتیجه ای جز خدشه دار شدن حیثیت ایران و ایرانیان در جهان در پی ندارد. در واقع با توجه به شرایط زندگی در هزاره سوم و مباحث عمده مربوط به آن از یک سو و اختیارات گسترده رهبر و دست باز وی در اتخاذ هر نوع تصمیم در هر موضوع و مسأله ای از سوی دیگر، نمی توان نسبت به مسئولیت بین المللی وی به عنوان رهبر ایران بی اعتنا

بود.

شاید این نگرانی و توجه در بادی امر بی‌مورد به نظر آید ولی نگاهی به اختیارات رهبر، جایگاه و نقش وی را نه فقط درخصوص ثبات و امنیت ایران بلکه درمورد صلح و امنیت در منطقه و جهان نیز آشکار می‌کند. ایشان به موجب اصل ۱۱۰ اختیارات زیر را دارد: فرماندهی کل نیروهای مسلح. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی. به عبارت ساده اختیار تمام نیروی نظامی کشور در دستان رهبر است. بدیهی است مجلس خبرگان باید به این وجه هم نظری داشته باشد که تصمیمات رهبری نه تنها وضع ایران و مردم ایران را می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد، بلکه صلح و امنیت در منطقه استراتژیک خاورمیانه را نیز می‌تواند متأثر کند که البته در درجه اول دودش به چشم مردم ایران می‌رود.

### چهاردهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و هفتم: ممانعت از اصلاح

#### قانون اساسی

اصل یکصد و هفتاد و هفتم روند بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را پیش‌بینی کرده است. بیست و یک سال از آخرین بازنگری این قانون می‌گذرد. اکنون اصلاح کاستی‌های این قانون در کنار انتظار عمل به آن به یک خواست ملی تبدیل شده است. به نظر بسیاری از کارشناسان حقوق عمومی آن "موارد ضروری" مصرح در این اصل سال‌هاست اتفاق افتاده و رهبری از توجه به آن غفلت کرده است. نگرانی رهبری از مراجعه به آراء عمومی که در این اصل شرط لازم هرگونه تغییری است کاملاً محسوس است. اما اگر به همه‌پرسی اصلاح



قانون اساسی تن نمی‌دهد، بی‌شک جامعه را به سوی بی‌اعتمادی عمیق به هیئت حاکمه، یأس و سرخوردگی از اصلاح‌ناپذیری حکومت و ترویج خشونت سوق داده است.

### پانزدهم. نقض اصل یکصدوپنجاهم: وارد کردن غیرقانونی سپاه به عرصه‌های سیاست و اقتصاد

اصل یکصدوپنجاهم قانون اساسی می‌گوید: "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند". مقام رهبری سپاه پاسداران را به دو بلیه دچار کرد، یکی آن‌ها را به سیاست آلوده کرد، دیگر آنکه به امور اقتصادی واردشان کرد. اکنون سپاه به غولی تبدیل شده که بیم آن می‌رود که خود وی را نیز بلعد. سپاهی که قدرت نظامی را در دست دارد اگر به عرصه سیاست و اقتصاد وارد شود، غیرقابل رقابت است و فساد، انحصارطلبی و خودکامگی نتیجه حتمی آن است. ایشان سپاه را مقابل مردم قرار داد. آنچه رهبر با سپاه کرد نگهبانی دستاوردهای انقلاب نبود، ایشان با سوءتدبیر خود دستاوردهای انقلاب را توسط سپاه و بسیج بر باد داد.

رهبری نظامیان کشور را بر کشور مسلط کرده است. اکنون چندین وزیر، بسیاری از استانداران و شهرداران، رئیس صداوسیما، معاون قوه قضائیه و تعداد قابل توجهی از راه‌یافتگان مجلس شورای اسلامی از پاسداران هستند. آش آن‌قدر شور شده که به فرموده برخی مراجع تقلید اینکه داریم ولایت فقیه نیست، ولایت نظامیان است. آقای خامنه‌ای حتی در این سوءمدیریت خود وصایای صریح بنیانگذار جمهوری اسلامی مبنی بر نهي دخالت نظامیان در سیاست را نیز نقض کرد.

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۲۹

یکی از لوازم یک حکومت سالم، دور نگاه داشتن نظامیان از سیاست و اقتصاد و فرهنگ است. در دوران آقای خامنه‌ای ایشان به میزان مواجه‌شدن‌شان با ادبار مردم بیشتر به سپاه پاسداران میدان داد. امروز بسیاری از سِمَت‌های کلیدی در قوای مجریه، مقننه و قضائیه و صداوسیما در اختیار سپاه است. شریان‌های اقتصادی کشور یکی بعد از دیگری بدون تشریفات قانونی مناقصه در اختیار سپاه قرار گرفته است. اگرچه جمهوری اسلامی به نام حکومت روحانیون در دنیا شناخته شده، اما در عمل سهم سپاه پاسداران یقیناً کمتر از سهم روحانیون حکومتی نیست. بی‌شک ورود نظامیان در عرصه سیاست و اقتصاد با نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی هم در تعارض کامل است. اگرچه اصل ۷۹ قانون اساسی برقراری حکومت نظامی را ممنوع کرده اما سالیان اخیر اداره کشور با روش‌های نظامی - پلیسی چندان تفاوتی ندارد.

**شانزدهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و پنجم: صداوسیمای دروغ و**

**اقدام برخلاف مصالح ملی**

اصل یکصد و هفتاد و پنجم قانون اساسی مقرر می‌دارد: "در صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. نصب و عزل رئیس سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس‌جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هرکدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت". تنها موردی از این اصل که در زمان آقای خامنه‌ای اجرا شده، انتصاب رئیس آن توسط ایشان است.

در صداوسیمای تحت امر رهبری هیچ‌یک از اهداف سه‌گانه

قانونگذار نه تنها رعایت نشده، بلکه دقیقاً برخلاف آن رفتار شده است: آزادی بیان در رادیو-تلویزیون به پائین‌ترین حد خود در سی‌ودو سال اخیر تنزل کرده است. راستی کدام منتقد دولت منصوب رهبری توانسته در این صداوسیما با مردم سخن بگوید؟ رهبری صداوسیما را به رسانه‌ای در خدمت اغراض شخصی‌اش درآورده است. موازین اسلامی به شکل نهادینه در آن نقض می‌شود. دروغ و افترا و اهانت به متقدمان سگّه رایج این رسانه است. ترویج خرافات و نازل‌ترین قرائت عوامانه اسلام از آن پنخس می‌شود.

مصالح ملی نه تنها در سیاست‌های صداوسیما نقشی ندارد بلکه دقیقاً برخلاف مصالح ملی برنامه ساخته و پنخس می‌شود. راستی اگر قرار بود صداوسیما در خدمت ترویج استبداد و خودکامگی و کیش شخصیت قرار داشته باشد، چه باید می‌کرد که در زمان آقای خامنه‌ای انجام نشده است؟ نمایندگان مردم در قوای مقننه و مجریه هیچ نظارتی بر مدیر منصوب رهبری ندارند. تحقیق و تفحص مجلس ششم از عملکرد صداوسیما که برخلاف رضایت رهبری و با سنگ‌اندازی‌های مکرر وی به‌طور ناقص انجام شد، خبر از فساد نهادینه در این رسانه حکومتی داد. آقای خامنه‌ای این اصل قانون اساسی را مکرراً و مطلقاً نقض کرده است. ایشان با بیت‌المال خودشان را ترویج کرده و برخلاف رضایت خلق و خالق برنامه پنخس کرده است.

**هفدهم. نقض فاحش، مکرر و سیستماتیک مقررات بین‌المللی در**

### **حکم قانون داخلی**

اصل هفتاد و هفتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «عهدنامه‌ها، مقاله‌نامه‌ها، قراردادها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب

فصل دهم. قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ۱۳۱

مجلس شورای اسلامی برسد.» از سوی دیگر به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.» بنابراین رهبر به دو لحاظ باید به مقررات بین‌المللی که با شرایط فوق در حقوق داخلی جذب شده است، احترام بگذارد: یکی به عنوان رهبر و به لحاظ سِمَت اداری- سیاسی خود در ایران و دیگری به عنوان یک شهروند ایرانی.

از مهم‌ترین مقررات بین‌المللی لازم‌الاجرا اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ حقوق بشر و مفاد میثاقین ۱۹۶۶ حقوق بشر و نیز سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق و آزادی‌های بشر است که وفق مقررات و به‌نحو صحیح، به تصویب مجلس وقت ایران رسیده است. مندرجات منشور سازمان ملل نیز البته در همین زمره است. با این توصیف می‌توانید حدس بزنید که ایشان هم به عنوان رهبر و هم به عنوان یک ایرانی هر روزه چه حجم وسیعی از مقررات بین‌المللی را که به موجب قانون اساسی جزء حقوق و مقررات داخلی تلقی می‌شود نقض می‌کند. در فرصتی دیگر مصادیق و جزئیات این دادخواست به پیشگاه ملت ایران تقدیم خواهد شد.



## بخش پنجم

### وَهْنِ اسْلَام

#### به نام علی به راه معاویه

آخرین اتهام جناب آقای خامنه‌ای که در این نامه مورد بحث قرار می‌گیرد، وهن اسلام است. در نخستین فصل، این عنوان تحلیل می‌شود و در فصل دوم برخی اصول قانون اساسی مرتبط با آن که توسط ایشان نقض شده است، تشریح می‌شود.

## فصل یازدهم

### به نام اسلام، علیه اسلام

از آنجاکه این استبداد و ظلم و قانون شکنی به نام اسلام و مذهب اهل بیت و به عنوان جانشینی رسول الله و ائمه و در قالب حکومت اسلامی انجام شده، بزرگترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر و ائمه اهل بیت وارد کرده است.

اگر حکومت عنوان اسلامی را یدک نمی کشید، و زمامداران مدعی نمایندگی اولیاء دین نبودند، بازنده اصلی تنها خود فرد و حامیانش اعم از حزب و قبیله وی بودند. اما حکومتی که برخاسته از یک انقلاب مردمی و با شعار الله اکبر یکی از مهم ترین شواهد بازگشت دین به عرصه عمومی در قرن بیستم بود، اکنون به کجا رسیده است؟ انقلاب اسلامی که سه دهه قبل در کشورهای در حال توسعه و مسلمانان و شیعیان جهان امید آفریده بود، اینک با مدیریت آقای خامنه ای با پرسش هائی ستبر مواجه شده است. دیکتاتوری، استبداد، ظلم و جور و قانون شکنی تحت لوای دین و مذهب انجام گرفته است.

منتقدان وضع موجود هر یک به فراخور پایگاه فکری و وابستگی های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود به ریشه یابی بحران پیش آمده خواهند پرداخت. آن چنان که در سقوط اتحاد جماهیر شوروی منتقدان کمونیسم از جمله مرحوم آیت الله خمینی چنین کردند.

امروز نیز سوءتدبیر حضرت آقای خامنه‌ای در اداره کشور و بحران پیش آمده و بی‌کفایتی مجلس خبرگان رهبری در سامان بحران به شیوه‌های زیر تحلیل می‌شود و خواهد شد:

**یک.** اشکال اصلی از دینی بودن حکومت بوده، و چاره کار جدائی کامل دین از سیاست و خصوصی شدن دین و کوتاه کردن دست ارباب دیانت از حوزه عمومی است.

**دو.** اشکال اصلی از اسلام و احکام عقب‌افتاده آن است. تنها چاره کار خلع ید از قوانین اسلامی در عرصه عمومی است.

**سه.** مشکل اساسی در ذات تشیع است. جمهوری اسلامی آزمون کامل این مذهب بود. تا زمانی که دست از آن برداشته نشود، در بر همین پاشنه می‌چرخد.

**چهار.** ریشه اصلی مشکل "اسلام سیاسی" یا همان اسلام‌گرایی است، شیعه و سنی هم ندارد. آخرش بنیادگرایی و خشونت و نقض حقوق بشر و دموکراسی است. اسلام را از سیاست جدا کنید تا هر دو درست شوند.

**پنج.** ام‌الفساد "اسلام فقهاتی" است. فقه و شریعت عین واپس‌گرایی و تحجر است. نتیجه قابل‌انتظار اسلام فقهاتی در حوزه سیاست، استبداد و دیکتاتوری است. اسلام‌تان را از عرفا بگیرید تا مشکل مرتفع شود.

**شش.** عویصه اصلی روحانیت است. تا سیاست در انحصار آقایان روحانیون باشد، بهتر از این نمی‌شود. آقایان به منبر و محراب‌شان برسند، اهل فن سیاست بلدند کار مملکت را به سامان آورند.

**هفت.** ریشه اصلی بحران "تئوری ولایت مطلقه فقیه" بوده است. به هر کسی چنین اختیارات بی‌در و پیکری داده شود کشور را به فساد می‌کشاند، آن‌چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید.



هشت. مقصر اصلی بحران پیش آمده، دین، اسلام، تشیع، روحانیت و اصل ولایت مطلقه فقیه نیست. مقصر اصلی بد عمل کردن و سوءتدبیر مقام رهبری آقای خامنه‌ای است. اگر جز این است چرا با وجود تمام عوامل مشترک فوق در زمان مرحوم آیت الله خمینی چنین بحرانی گریبان ملک و ملت را نگرفت؟

اگر کسی همانند مقام رهبری سرش را همچون کبک زیر برف کند و از اساس منکر بحران شود، و خودفریبانه ایران را آزادترین کشور دنیا بداند و مردم سالاری‌اش را هم سرآمد دموکراسی‌های دنیا اعلام کند و برای عالم و آدم نسخه بیچد، با او کاری نیست. چنین فردی چونان کسی است که خود را به خواب زده است، بیدار شدنی نیست. اما اگر کسی همچون شما بحران را پذیرفت، آنگاه از وی می‌پرسیم از میان هشت گزینه محتمل فوق کدام یک به واقع نزدیک‌تر است؟

اندیشه و مشی شما پاسخی جز گزینه هشتم نخواهد یافت. همین‌گونه‌اند پیروان راه بنیانگذار جمهوری اسلامی مشهور به خط امام. به نظر می‌رسد سران جنبش سبز نیز گزینه‌ای جز گزینه هشتم انتخاب نخواهند کرد. تعداد قابل توجهی از شهروندان ایرانی نیز گزینه هشتم را انتخاب می‌کنند. در این صورت معنای انتخاب این گزینه چیزی جز ضرورت استیضاح جناب آقای خامنه‌ای نیست. و هو المطلوب!

اما واضح است که بسیاری دیگر از هموطنان ریشه‌یابی‌شان در این سطح باقی نمانده، علاوه بر انتخاب گزینه هشتم (لزوم استیضاح آقای خامنه‌ای) حداقل یکی دیگر از گزینه‌های قبلی را نیز از جمله ریشه‌های این بحران می‌دانند. حداقلی‌ترین ریشه‌یابی به تجدیدنظر در "اصل ولایت مطلقه فقیه" منتهی می‌شود. مشکل تنها در سوءتدبیر و خودکامگی جناب آقای خامنه‌ای نیست. اشکال ساختاری است. ساختار

ولایت مطلقه فقیه معیوب و از بنیاد فسادزاست.

اگر این اشکالات و بحران‌ها در زمان رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی بروز نکرد، به‌خاطر آن است که وی به دلیل برخورداری از دانش‌های فقه، حکمت و عرفان اسلامی از یک‌سو و رهبری کاریزماتیک و موازنه‌ای که همواره بین دوستان جمهوری اسلامی برقرار می‌کرد، در طول زمامداریش حداقل از پشتیبانی بیش از سه چهارم ملت برخوردار بود و هرگز مقابل ملت قرار نگرفت. مرحوم آیت‌الله خمینی اعتبارش را از اصل ولایت فقیه کسب نکرد. اگر این اصل به صحن و سرای جمهوری اسلامی اذن ورود یافت، از صدقه‌سر اعتبار شخص آیت‌الله خمینی بود.

اما جناب آقای خامنه‌ای نه عارف و حکیم است، نه در فقاہت اجتهادی صاحب‌نظر است، نه از آن نفوذ کاریزماتیک و اعتماد ملی برخوردار است، نه آن موازنه را بین معتقدان جمهوری اسلامی برقرار کرده است. اگر اکثریت ملت ایران مرحوم آیت‌الله خمینی را پدر ملت می‌دانستند، امروز در خوشبینانه‌ترین برداشت‌ها اکثریت ملت آقای خامنه‌ای را مزاحم ملت و در مقابل اراده ملی ارزیابی می‌کنند. آقای خامنه‌ای با سوءتدبیر مفرط، خود را در حد دیرکل حزب مدافع دولت تنزل داده است. مدیریت آقای خامنه‌ای ملاک اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه است. چرا که وی جز خرج کردن از این اصل سرمایه‌ای نداشته است.

به نظرم وقت آن رسیده است که همه پیروان صادق مرحوم آیت‌الله خمینی با ارزیابی مدیریت آقای خامنه‌ای درباره اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه دوباره بیندیشند. قصد آن ندارم که سخنان پانزده سال قبلم را در نقد این نظریه تکرار کنم. اما بیست‌ویک سال مدیریت جناب آقای خامنه‌ای

که به گفته شما براساس وصیّت شخص آیت‌الله خمینی با پشتیبانی بی‌دریغ شما و بیعت خبرگان به رهبری انتخاب شد، بزرگ‌ترین قرینه عملی بر بی‌اعتباری این نظریه است. نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت وهن اسلام نبوده است.

فردی که یک سال قبل از به قدرت رسیدن در خطبه‌های نمازجمعه‌اش منتقد ولایت مطلقه بود، چون قدرت مطلقه را چشید، به هیچ نظارتی تن نمی‌دهد، با اینکه قانوناً نزدیک هفتاد و پنج درصد قدرت کشور را در دست دارد، برای تصاحب آن بیست و پنج درصد باقیمانده از هیچ جرم و جنایتی فروگذار نمی‌کند، با اینکه قانون اساسی را اصلاح کردند تا شرط مرجعیّت را از رهبری بردارند، و برای قانونی کردن رهبری ایشان خبرگان پس از فراندم بازنگری قانون اساسی دوباره بر انتخاب ایشان صحّه گذاشتند تا انتخاب ۱۵ خرداد ۶۸ را که به دلیل فقدان شرط مرجعیّت غیرقانونی بود، رُفو کنند، و امروز ایشان مدعی مرجعیّت است آن هم نه فقط در خارج از کشور که اول رضا داده بود، بلکه در داخل هم، و تشکیلات تحت امر جامعه مدرّسین هم ایشان را در صدر مراجع مجاز به تقلید معرفی کرد، تا چوب حراج به اعتبار مرجعیّت شیعه بزند.

اگر زمانی فقهای شیعه به فقهای اشعری مسلکِ اهل سنت انتقاد می‌کردند که شیعه "عدالت محور" است و هرگز به بهانه حفظ امنیت، مردم را ملزم به اطاعت از حاکم ظالم نکرده است، جناب آقای خامنه‌ای یک‌تنه روی فقهای شیعه را کم کرد و به تبعیّت از فقیهان اشعری اهل سنت، او نیز یک‌سره امنیت و نظم را بالاتر از عدالت نشانده و به روال ماوردی و فرّاء و غزالی و ابن‌جماعه و ابن‌خلدون و ابن‌تیمیه حکم کرد

هر که با ولیّ امر مخالفت کند و از سیاست‌هایش انتقاد کند حداقل فتنه‌گر است، اگر محارب و مفسد فی الارض و باغی نباشد.

اگر عاشقان اهل بیت قرن‌ها عدالت علوی را اسوه حکومت‌داری معرفی کرده بودند، اینکه علی علیه السلام مخالفانش را به زندان نیفکند، با منطق به آنان پاسخ داد، اینکه انتقاد از امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین در زمان امام علی علیه السلام آزاد بود؛ آقای خامنه‌ای بارها به منبر رفت و خود را به جای امیرالمؤمنین علیه السلام نشان داد و منتقدان و مخالفانش را طلحه و زبیر، و به شیوه معاویه مخالفانش را به زندان انداخت و به رویه یزید و عمرو عاص به مردم دروغ گفت. او اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را هم خرج حفظ قدرت دو روزه خود کرد.

مسلمانان سال‌ها زحمت کشیده بودند تا پیامبرشان را رسول رحمت و پیامبر گفت‌وگو و منطقی و مدارا معرفی کنند، و گوهر خشونت‌ستیز قرآن و اسلام را عیان سازند، اما جناب آقای خامنه‌ای و نظریه‌پرداز محبوبش جناب آقای مصباح یزدی عملاً و نظراً اثبات کردند که خشونت و ترور و ولایت مطلقه و تبعیت محض حاکم اسلامند و طالبان و القاعده در شناخت اسلام به خطا نرفته‌اند و کوشش روشنفکران و عالمان نواندیش عبث بوده است.

اگر مرحوم آیت‌الله خمینی برای احیای بخش منسیّ فقه که همانا اجتماعیات و سیاسات باشد جهد بلیغ کرد و اسلام سیاسی را در مقابل فقیهان ساکت و مسلمانان منفعل که تعالیم اجتماعی اسلام و قرآن را فراموش کرده بودند احیا کرد، جناب آقای خامنه‌ای اسلام سیاسی را با استبداد دینی و دیکتاتوری منور معادل ساخت. فقاهتی که برای نخستین بار به ماهیت دولت مدرن خوش آمد گفته بود، به چنان ابتدالی کشانیده شد که منتقدان حکومت فخر می‌فروشدند که ما اسلام‌مان را از

فقیهان نگرفته‌ایم. راستی اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاتحه فقهت آماده ساخت.

اگر عینیت سیاست و دیانت را از آموزه‌های مدرسه مرحوم آیت‌الله خمینی بدانیم، حداقل در بیست‌ویک سال حکومت دینی و عینیت سیاست و دیانت در مدیریت جناب آقای خامنه‌ای، این نظریه را با تأمل جدی مواجه کرده است. استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و وهن اسلام اگر نتیجه منطقی حکومت دینی باشد، چرا نباید برای سلامت دین و تضمین بهداشت سیاست از میکرب استبداد و ظلم و قانون‌شکنی به تفکیک نهاد دین از دولت و نظام اندیشید؟ سوءتدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه گسترش سکولاریسم در ایران بوده و هست.

اگر جناب آقای خامنه‌ای واقعاً به اسلام و تشیع عشق می‌ورزید بالاترین خدمت وی کناره‌گیری از قدرت و تسلیم اراده ملی شدن است. در غیراین صورت زمامداری ایشان وهن اسلام، شین تشیع، انحراف اسلام سیاسی و ابتذال فقهت است. ضربه‌ای که شیوه مدیریت حضرت ایشان به دین و آیین زده است، از دست هیچ دشمن و منتقدی بر نمی‌آید.

ترویج خرافات، اشاعه قشری‌گری، سرکوب خردورزی و آزاداندیشی، اقتدار مداحان و متملقان روی دیگر سکه مدیریت جناب آقای خامنه‌ای است. اگر مرحوم آیت‌الله خمینی حتی یک‌بار هم به زیارت جمکران نرفت، چراکه آن‌را فاقد مستند معتبر می‌دانست، در زمان زمامداری جناب آقای خامنه‌ای جمکران پایتخت دینی حکومت ولایی است. تعداد زائرانش با زائران حضرت معصومه در قم رقابت می‌کند و چاه آن قبله امید ذوب‌شدگان در ولایت است.

## فصل دوازدهم

### نقض "موازین اسلام" در قانون اساسی

در این مجال به اختصار به سه نمونه از کژخوانی اصول قانون اساسی توسط جناب آقای خامنه‌ای اشاره می‌شود. اصول نقض شده در این فصل امور مرتبط با اسلام هستند.

#### اول. نقض اصول دوم و سوم: ترویج ردائل اخلاقی و اشاعه فساد

اصل دوم قانون اساسی: جمهوری اسلامی نظامی بر پایه ایمان به شش اصل از راه اجتهاد و استفاده از فنون بشری و نفی سلطه و ستمگری در مقام تأمین قسط و عدل و استقلال و همبستگی ملی است. جناب آقای خامنه‌ای در دو دهه اخیر هیچ‌یک از آن سه راه معهود در این اصل را به کمال نپیموده، از رسیدن به آن سه هدف به‌جز استقلال سیاسی ناکام بوده است.

اصل سوم قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی ایران را برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم (یعنی قسط و عدل، استقلال و همبستگی ملی) موظف کرده همه امکانات خود را برای امور شانزده‌گانه به کار برد. نخستین امر "ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی" است. حاصل عملکرد بیست‌ویک ساله جناب آقای خامنه‌ای ترویج دروغ، ریا، تقلب،

نفاق و دیگر رذائل اخلاقی است. ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس. مظاهر فساد و تباهی نتیجه منطقی استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی آقای خامنه‌ای بوده است. اگر تحقیق و تفحص مجلس و نظارت خبرگان اعمال می‌شد مشخص می‌شد کسری میلیاردی دولت صرف چه شده است.

## دوم. نقض اصل چهارم: غفلت از موازین اسلام به بهانه عمل به برخی ظواهر احکام

اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است." مراد از موازین اسلامی قشری‌گری، ظاهرگرایی و فرمالیسم و زیرپانهادن معیارهای جاودانه‌ای همانند کرامت انسان، عدالت، رحمت، حریت، رشد دفائن عقول و تعالی ارزش‌های اخلاقی نیست. آنچه در دوران آقای خامنه‌ای شاهدش بوده‌ایم دفن موازین اسلامی به قیمت رعایت برخی احکام ظاهری شرعی بوده است. شورای انتصابی نگهبان یقیناً بیش از بقیه، موازین اسلامی را نقض کرده و ده‌ها سال است که با برداشتی متحجرانه و بسیط از اسلام از موانع پیشرفت کشور بوده است. راستی ظلم بیشتر عرش الهی را به لرزه می‌آورد یا بدحجابی؟! اگر دائماً از مأذنه‌ها و رادیو-تلویزیون اذان و قرآن پخش شود، اما به حقوق ملت تجاوز شود، پیشیزی ارزش ندارد.

آنچه به نام اسلام از سوی حکومت آقای خامنه‌ای ترویج شده نوعی

قشری‌نگری و سطحی‌نگری جمکرانی است در مقابل اسلام رحمانی و تشیع علوی. قانونگذار ذیل بسیاری از اصول قانون اساسی قیدی به‌نام اسلام گذاشته است. حاصل سیاست آقای خامنه‌ای بدنام کردن اسلام به واسطه سيطرة قرائتی متحجر و عقب‌افتاده بر تمام کشور در عمل به این قیود است. به‌جای دانش و روشن‌بینی نسبی بنیانگذار جمهوری اسلامی، اکنون اسلام باسمة‌ای و دغل‌بازی و ریاکاری چندش‌آور مُدِ روز شده است.

### سوم. نقض اصل پنجم: قرار بود ولایت امر طریق به‌سوی حق و عدل باشد نه محور قانون اساسی

اصل پنجم قانون اساسی می‌گوید: "در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد." این اصل که به نظر آقای خامنه‌ای مهم‌ترین اصل قانون اساسی است، نمی‌تواند به محور قانون اساسی بدل شود. ولایت امر و امامت امت مفاد این اصل و دیگر اصول قانون اساسی حداکثر وظیفه‌اش اقامه موازین اسلام (مفاد اصل چهارم) و برپائی "حکومت حق و عدل قرآن" (مفاد اصل اول) می‌تواند باشد. در قانون اساسی ولایت فقیه هرگز موضوعیت و محوریت ندارد. محور این قانون حق حاکمیت ملی و موازین اسلامی است.

در قرائت جناب آقای خامنه‌ای و عملکرد وی ولایت فقیه عامل مشروعیت قانون اساسی و همه نهادهای آن است. این دیدگاه هر هفته در نمازهای جمعه تبلیغ می‌شود و امثال آقای مصباح یزدی به توجیه شرعی آن مشغولند. ولایت امر و امامت امت اگر اعتباری می‌داشت نهایتاً



طریقت به‌سوی اقامه حق و عدل و موازین اسلام بود نه موضوعیت و محوریت.

از آنجاکه مقدمه هر متن، به لحاظ حقوقی ارزشی معادل متن دارد و در تفسیر متن حائز اهمیت ویژه است، لذا توجه به مقدمه قانون اساسی نیز ضروری می‌نماید. در مقدمه قانون اساسی ذیل عنوان «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به‌عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

ولایت سیاسی فقیه، قرار بود سیاست و حکومت را دینی کند. آنچه در زمان آقای خامنه‌ای به اوج خود رسیده است، حکومتی شدن دین و حوزه و روحانیت است. در تاریخ ایران پس از اسلام، من هرگز سراغ ندارم دین و حوزه‌های علمیه و روحانیت و مساجد تا این حد حکومتی و وابسته به دولت باشند. جناب آقای خامنه‌ای قهرمان از بین بردن استقلال نهادهای اسلام شیعی است.

ضربات آقای خامنه‌ای به اسلام، موضوع بحث مستقلی است، که امیدوارم به‌زودی توفیق ارائه آنرا پیدا کنم. در این فصل تنها نمونه‌هایی از وهن اسلام ارائه شد.

## خاتمه

### سقوط قهري ولايت بدون حاجت به عزل

رئيس مجلس خبرگان قانون اساسي مرحوم استاد آيت الله منتظري يك سال قبل (۱۹ تير ۱۳۸۸) فتاواي بسيار مهمي در زمينه مورد بحث صادر كردند. خلاصه‌اي از آن را زينت بخش نامه استيضاح مي كنم تا ختامه بالمسك باشد:

«از بين رفتن شرايطي از قبيل عدالت، امانت داري و برخورداري از رأي اكثريت كه شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعيت اصل توليت و تصدي امور عامه جامعه دخيل است خودبه خود و بدون حاجت به عزل موجب سقوط قهري ولايت و تصدي امر اجتماعي و عدم نفوذ احكام صادره از سوي آن متوكلي و متصدي مي گردد.

و اما شرايطي غير از آن شرايط كه شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعيت اصل توليت و تصدي آن امور معتبر نيست ولي طرفين يعني متوكلي و متصدي و مردمی كه او متوكلي و متصدي كار آنها گردیده بر آن ميثاق بسته و تعهد نموده اند تخلف از اين گونه شرايط موجب خیار تخلف شرط شده و مردم می توانند متصدي و متوكلي را به واسطه تخلف از شرط از منصب عزل نمایند.

سقوط عدالت، امانت داري يا برخورداري از رأي اكثريت و تأييد مستمر از ناحیه آنان كه از شروط مشروعيت توليت و زمامداری است

موجب می‌شود که پس از سقوط آن‌ها، اصولی مانند حمل بر صحّت و اصالت برائت درباره کارهای متصدّی در امور جامعه که فاقد شرط گردیده جاری نشود، بلکه وی باید برای اثبات عدم تخلف از شرع و قانون و احقاق حقوق مردم و بقاء بیعت اکثریت مردم با او، بینه‌ای معتبر و دلیلی معقول برای مردم بیاورد و آنان را راضی کند.

و در موارد اختلاف در پیشگاه داوری آزاد، عادل و بی‌طرف و کاملاً مستقل از حاکمیت ادعای خود را به اثبات رساند. و داوری هر نهادی که زیر نفوذ یا وابسته به او باشد شرعاً و عقلاً حجّت نمی‌باشد.

متصدّیانی که شرعاً و عقلاً تولیت و تصدّی امر اجتماعی را از دست داده‌اند خودبه‌خود از مقام خود معزولند و تصدّی آنان هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد و چنان‌چه به زور یا فریب و تقلّب بر آن منصب بمانند مردم باید عدم مشروعیت و مقبولیت آن‌ها را در نزد خود و برکناری آنان از آن منصب را با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر و حفظ ترتیب (الاسهل فالاسهل و الانفع فالانفع) و انتخاب مفیدترین و کم‌هزینه‌ترین راه ممکن ابراز داشته و بخواهند.

حفظ نظام به خودی خود نه موضوعیت دارد و نه وجوب آن وجوب نفسی می‌باشد؛ به‌ویژه اگر مقصود از "نظام" شخص باشد. نظامی که گفته می‌شود: «حفظ آن از اوجب واجبات است» نظامی است که طریق و مقدمه و برپاکننده عدل و اجراء فرائض شرعی و مقبولات عقلی باشد و وجوب حفظ آن هم تنها وجوب مقدمی خواهد بود. بنابراین با توجه به این نکته، تمسک به جمله "حفظ نظام از اوجب واجبات است" به هدف توجیه و صحّه‌گذاری بر امور متصدّیان و کارگزاران و عدالت‌نمایی کار آنان برای دیگران در حقیقت تمسک به عام در شبهه مصداقیه و میان دعوا نرخ تعیین کردن و تنها به قاضی رفتن

خاتمه. سقوط قهری ولایت بدون حاجت به عزل ۱۴۷

است؛ که اگر چنین تمسّکی از روی ناآگاهی باشد باید طبق مراتب امر به معروف و نهی از منکر با آن معامله نمود.

از طرف دیگر بدیهی است که با کارهای ظالمانه و خلاف اسلام نمی‌توان نظام اسلامی را حفظ یا تقویت نمود، زیرا اصل نیاز به نظام برای اجرای عدالت و حفظ حقوق، و در یک کلمه اجرای احکام اسلامی است؛ پس چگونه متصور است با ظلم و جور و کارهای خلاف اسلام، نظام عادلانه و اسلامی را حفظ و تقویت نمود؟»

آنچه آن عالم ربانی به صراحت فتوا داد همان موازین اسلام و مقتضای قانون اساسی است. بر این مبنا مرتکب استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، بدون عزل هم از ولایت و تصدّی حکومت ساقط است و همراهی و معاونت او اعانه جائر می‌باشد.

اگر خبرگان به خود آیند و به رضای خالق و خلق عمل نمایند و انحراف نظام را تصحیح کنند و آن را به صراط عدالت و اعتدال بباندازند، ملت‌ی را دعاگوی خود کرده‌اند و اگر خدای نکرده در تشیید و تقویت استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی مشارکت در جرم را انتخاب کنند، اطمینان داشته باشند مردم با زبان دیگری با آن‌ها سخن خواهند گفت. امیدوارم از این آزمون سربلند به‌درآئید.

إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ  
إِلَيْهِ أُنِيبُ

والسلام

محسن کدیور

بیست و ششم تیر ۱۳۸۹



قسمت دوم  
واکنش‌ها به استیضاح رهبری

باب اول

نقد استیضاح رهبری

## حجت‌الاسلامی در قامت رهبری<sup>۱</sup>

محمد رحمانی

انگیزه‌های حجت‌الاسلام کدیور از نامه‌نویسی‌های اخیر را کنار بگذارید. انگیزه‌خوانی و کشف نیت، هرچه باشد کار ما نیست. به خود نامه‌ها نگاه کنید. آیا نامه به نوه امام خمینی مبنی بر رد نظریه ولایت فقیه، که پدر بزرگش با آن جمهوری اسلامی را بنیانگذاری کرد و پدر بزرگ و پدرش برای حفظ آن هر اقدامی انجام دادند، تا آنجاکه پدر بزرگ گفت (حفظ نظام از اوجب واجبات است)، و پدر به فرزند خود نوشت برای حفظ نظام و امام (به هیچ کس رحم نکردم)؛ انتظاری واقعی را دنبال می‌کرد؟ یا به دنبال هدفی ناممکن (از نظر تجربی) بود؟ آیا حسن خمینی، که هرچه دارد ناشی از پدر و پدر بزرگش هست، می‌تواند به کل میراث آن دو پشت‌پا بزند و همه آن‌ها را رد کند؟ اگر سید حسن خمینی با ولایت فقیه مخالف باشد، آیا در شرایط کنونی کشور، رد علنی آن رکن اساسی قانون اساسی برای او مقدور است؟ اگر نیست، متن نامه دال بر چه چیزی است؟ وقتی هدف اصلی نگارش نامه محقق‌شدنی نباشد، نامه چه دستاوردی خواهد داشت؟ نویسنده می‌تواند ده‌ها مقاله و کتاب بنویسد و در آن‌ها ولایت فقیه را رد کند. اما نامه و درخواست از دیگری چیز دیگری است.

متن نامه سرگشاده حجت‌الاسلام کدیور به هاشمی رفسنجانی و اعضای مجلس خبرگان رهبری برای استیضاح آیت‌الله خامنه‌ای هم همین مشکل را دارد. اگر یک در هزارم هم برای هاشمی رفسنجانی و دیگر اعضای مجلس خبرگان چنان درخواستی امکان طرح ندارد، این متن چه دستاوردی دارد؟

حجت‌الاسلام کدیور آن قدر هوشیار است که تندتند نامه‌های بدون رسیدن به هدف اصلی و تصریح شده ننویسد. هاشمی رفسنجانی پیش از این یکی از مهم‌ترین منابع مالی‌اش که شهرداری تهران باشد را از دست داد. مخالفان او که به خوبی می‌دانند جای بی در و پیکری چون دانشگاه آزاد که سی‌ویک سال است حسابرسی نشده است را باید از دست هاشمی رفسنجانی درآورند تا مهم‌ترین منبع تأمین مالی کنونی او را از دستش خارج سازند. هاشمی در حال جنگ است تا به طور مطلق حذف نشود. چگونه او می‌تواند رهبر را در مجلس خبرگان استیضاح کند؟

۱. [اسم مستعار]، وبسایت خودنویس (متعلق به نیک‌آهنگ کوثر)، ۲۷ تیر ۱۳۸۹.



برخی مدعی هستند که چون هاشمی رفسنجانی از طریق مهدی هاشمی هزینه مالی جرس را تأمین می‌کند [گفته می‌شود آقای کدیور به یکی از روشنفکران دینی که از او پرسیده بود منابع مالی شما از کجا تأمین می‌شود؟ گفته بود که از یکی از بزرگان از طریق فرزندش که در خارج از کشور است هزینه‌های جرس را می‌پردازد]، حجت الاسلام کدیور باید هوای هاشمی رفسنجانی را داشته باشد و نه تنها در جرس انتقادی از او نشود، بلکه او را مخاطب درخواست‌های حل بحران‌های جمهوری اسلامی قلمداد کنند. اما رسیدن به این «هدف الهی - سیاسی» بدون نگارش این نامه هم قابل دستیابی است. این نامه یک در میلیون امکان تحقق ندارد. پس متن نامه چه مقصودی را برآورده خواهد کرد؟ نیت نویسنده و انگیزه‌های او را کنار بگذارید و به خود متن توجه کنید.

نظم ناظم دارد، نامه هم نویسنده. خداپرستان از نظم به ناظم عالم و مدبّر پل می‌زنند، ما هم از نامه‌های سیاسی به نویسنده آگاه ملتزم به نتیجه پل می‌زنیم. نامه‌هایی که به هیچ وجه به اهداف تصریح شده نمی‌رسند، به چه چیز می‌رسند؟ مطالبات سیاسی در سال‌های اخیر ضمن نامه‌های جمعی بیان می‌شوند که افراد زیادی آن‌ها را امضا کرده‌اند. نامه‌های تک نفره چه معنایی دارد (سخن بر سر معناست، نه نیت و انگیزه)؟ نامه‌های تک نفره، با درخواست‌هایی ناممکن از نظر تجربی، چه نتیجه‌ای دارد؟ شاید تنها نتیجه عملی این نوع نامه‌ها، خود نامه تک نفره باشد؟ مگر این کم نتیجه‌ای است که حجت الاسلامی وجود دارد که نامه‌های تک‌امضایی بدون نتیجه می‌نویسد؟ به جای آنکه به محال تجربی بودن اهداف مصرح توجه کنید، به خود نامه بنگرید که نویسنده‌ای دارد که از موضع رهبری نامه می‌نویسد. درست است که سیاست محل کارهای شدنی و نتیجه‌بخش است. اما خواننده اگر به محال تجربی بودن نتیجه و درخواست اصلی نامه چشم بدوزد، چشم‌های خود را باید بشوید و جور دیگری به نامه بنگرد. اگر خواننده نامه به این نکته بیندیشد که نویسنده در آمریکا نشسته و از فلوشیپ‌های آمریکایی استفاده می‌کند و بدون ترس از پرداخت کمترین هزینه این نامه‌ها را می‌نویسد، باز هم نگاه نادرستی به متن دارد و خوانش او به تفسیری درست منتهی نمی‌شود.

جور دیگری ببینید. نامه‌ای داریم و نویسنده‌ای. نویسنده‌ای که شعارهای معترضان پس از انتخابات را عوض می‌کند. نویسنده‌ای که حلاً و مرز جنبش سبز را تعیین می‌کند که چه کسانی عضو آند و چه کسانی بیرون آن؟ نویسنده‌ای که به همه نامه می‌نویسد و برای آن‌ها تعیین تکلیف می‌کند. اگر معترضان خیابان‌های تهران و دیگر شهرها می‌گویند هرکس اعلامیه جهانی حقوق بشر و دموکراسی را قبول دارد عضو این جنبش است، او و شوهر خواهرش با معیارهای خود خارج می‌سازند و داخل می‌کنند. نویسنده مهم است، نه نامه. نتیجه مهم است، اما نتیجه، آنی نیست که به عنوان هدف تصریح شده است، نتیجه این است که نویسنده بسیار مهم است. اگر قبول ندارید، مشکل از شماست نه از نویسنده نامه‌های بدون نتیجه.

## گاو<sup>۱</sup>



حسین شریعتمداری

گفت: محسن کدیور بعد از بازگشت از دوّمین سفر خود به اسرائیل، نامه سرگشاده ای خطاب به هاشمی رفسنجانی و علیه رهبر انقلاب نوشته است. گفتم: خواسته از خجالت نتانیاها دریباد!

گفت: چند گروه ضدانقلاب دیگر هم به وی اعتراض کرده و گفته‌اند، نوشتن این نامه بعد از سفر به اسرائیل، احمقانه بوده است زیرا جمهوری اسلامی دشمنی اسرائیل با خود را افتخار می‌داند و از نامه کدیور ناراحت نمی‌شود. گفتم: یکی از سایت‌های وابسته به مارکسیست‌ها نوشته این اقدام کدیور از روی ناچاری بوده و خودش هم می‌دانسته که چند هفته بعد از سفر به اسرائیل نباید این نامه را می‌نوشت.

گفت: پس چرا نوشت؟! گفتم: چه عرض کنم؟! یارو رفت دکتر و گفت: آقای دکتر، همه به من میگن گاو. دکتر پرسید از کی تا حالا؟ گفتم: از همون وقت که گوساله بودم!

## سوغات کدیور از دوّمین سفر به تل آویو<sup>۲</sup>

علاقه افراطی آقای دوربینی حلقه لندن به خودنمایی و نامه‌پراکنی باعث حرف‌وحدیث‌هایی درباره او شده است.

کدیور پس از نامه‌نگاری سرگشاده به سیدحسن خمینی و طرح این توقّع که وی سیره امام خمینی و حاج سیداحمدآقا- رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما- را نقد و رد کند، نامه سرگشاده‌ای هم به هاشمی و علیه رهبری منتشر کرد.

۱. [حسین شریعتمداری]، روزنامه کیهان، ۲۹ تیر ۱۳۸۹، ستون گفت‌و شنود.

۲. پیشین، ستون خبر ویژه. رجوع کنید به صفحه ۳۷۹ مقاله «حفظ نظام با اسرائیلیات».

هرچند که با توجه به سوابق قلم به مزدی برادرزن مهاجرانی، سفارشی و رپر تاژ بودن نامه‌های اخیر از سوی محافل آمریکایی دور از ذهن نیست و از طرفی نمی‌توان سفر اخیر وی به تل آویو را در این میان نادیده گرفت، اما شهرت طلبی زیاده از حد و میل افراطی کدیور به هر قیمت گمانه دیگری است که اتفاقاً مورد توجه سایت ضدانقلابی خودنویس قرار گرفته است.

خودنویس در تحلیل خودنمایی حجت‌الاسلام هرمونیک نوشت: آیا نامه به نوبه امام خمینی مبنی بر رد نظریه ولایت فقیه، که پدر بزرگش با آن جمهوری اسلامی را بنیانگذاری کرد و پدر بزرگ و پدرش برای حفظ آن هر تلاشی انجام دادند، تا آنجا که پدر بزرگ گفت حفظ نظام از اوجب واجبات است، انتظاری واقعی را دنبال می‌کرد؟ آیا حسن خمینی، که هر چه دارد ناشی از پدر و پدر بزرگش هست، می‌تواند به کل به میراث آن دو پشت‌پا بزند و همه آن‌ها را رد کند؟ اگر سید حسن خمینی با ولایت فقیه مخالف باشد، آیا در شرایط کنونی کشور رد علنی آن رکن اساسی قانون اساسی برای او مقدور است؟ اگر نیست، متن نامه دال بر چه چیزی است؟ وقتی هدف اصلی نگارش نامه محقق‌شدنی نباشد، نامه چه دستاوردی خواهد داشت؟ نویسنده می‌تواند ده‌ها مقاله و کتاب بنویسد و در آن‌ها ولایت فقیه را رد کند. اما نامه و درخواست از دیگری چیز دیگری است. متن نامه سرگشاده کدیور به هاشمی رفسنجانی هم همین مشکل را دارد. اگر یک در هزارم هم برای هاشمی رفسنجانی و دیگر اعضای مجلس خبرگان چنان درخواستی امکان طرح ندارد، این متن چه دستاوردی دارد؟ کدیور آن قدر هوشیار است که تندتند نامه‌های بدون رسیدن به هدف اصلی و تصریح شده ننویسد. برخی مدعی هستند که چون هاشمی رفسنجانی از طریق مهدی هاشمی هزینه مالی جرس را تأمین می‌کند (گفته می‌شود آقای کدیور به یکی از روشنفکران دینی که از او پرسیده بود منابع مالی شما از کجا تأمین می‌شود؟ گفته بود که از یکی از بزرگان از طریق فرزندش که در خارج از کشور است هزینه های جرس را می‌پردازد) حجت‌الاسلام کدیور باید هوای هاشمی رفسنجانی را داشته باشد و نه تنها در جرس انتقادی از او نشود، بلکه او را مخاطب درخواست‌های حل بحران‌های جمهوری اسلامی قلمداد کنند. اما رسیدن به این هدف بدون نگارش این نامه هم قابل دستیابی است. این نامه یک در میلیون امکان تحقق ندارد. پس متن نامه چه مقصودی را برآورده خواهد کرد؟

این سایت ضدانقلابی می‌افزاید: «نامه‌هایی که به هیچ وجه به اهداف تصریح شده نمی‌رسند، به چه چیز می‌رسند؟ نامه تک‌نفره، با درخواست‌هایی ناممکن از نظر تجربی، چه نتیجه‌ای دارد؟ شاید تنها نتیجه عملی این نوع نامه‌ها، خود نامه تک‌نفره باشد؟ مگر این کم نتیجه‌ای است که حجت‌الاسلامی وجود دارد که نامه‌های تک‌امضایی بدون نتیجه می‌نویسد؟ به جای آنکه به محال تجربی بودن اهداف مصرح توجه کنید، به خود نامه بنگرید که نویسنده‌ای دارد که از موضع بالا نامه می‌نویسد. درست است که سیاست محل کارهای شدنی و نتیجه‌بخش است. اما اگر خواننده نامه

به این نکته بیندیشد که نویسنده در آمریکا نشسته و از فلوشیپ‌های آمریکایی استفاده می‌کند و بدون ترس از پرداخت کمترین هزینه این نامه‌ها را می‌نویسد، باز هم نگاه نادرستی به متن دارد و خوانش او به تفسیری درست منتهی نمی‌شود. نامه‌ای داریم و نویسنده‌ای. نویسنده‌ای که شعارهای معترضان پس از انتخابات را عوض می‌کند. نویسنده‌ای که حلاً و مرز جنبش سبز را تعیین می‌کند که چه کسانی عضو آنند و چه کسانی بیرون آن؟ نویسنده‌ای که به همه نامه می‌نویسد و برای آن‌ها تعیین تکلیف می‌کند. نویسنده مهم است، نه نامه. نتیجه مهم است، اما نتیجه آنی نیست که به عنوان هدف تصریح شده، نتیجه این است که نویسنده بسیار مهم است» (!)

شایان ذکر است کدیور اخیراً در گفت‌وگو با صدای آمریکا مدّعی شد آشوبگران در تظاهرات روز قدس شعار «هم غزه هم لبنان سر می‌دادند» و نه شعار «نه غزه، نه لبنان».

این ادعا باعث هوشدن وی از سوی ضدانقلاب و رد کردن انبوه فیلم‌های تظاهرات آن روز شد.

کدیور در پوشش لباس آخوندی پیش از این ارتباطاتی با بیت منتظری از یک سو و برخی حلقه‌های بهایی در خارج، از طرف دیگر داشت و از این طریق مورد عنایت محافل اطلاعاتی آمریکا بود. اما گویا با درگذشت آقای منتظری و سرآمد عمر فتنه سبز با پوشش دین، تاریخ انقضای مزدوری او هم رسیده است. شاید به همین دلیل هم هست که او می‌کوشد با انکار واقعیات از طرفی و قلمبه‌گویی و موج‌سازی از طرف دیگر، به اربابان خود چنین القا کند که هنوز هم به درد می‌خورد.

## محسن کدیور و هجویات<sup>۱</sup>



بهزاد حمیدیه

بنابراینچه در جرس آمده است، آقای دکتر محسن کدیور، طی نامه سرگشاده بلندی به رئیس مجلس خبرگان رهبری، به ایراد اتهاماتی علیه مقام معظم رهبری دامت برکاته پرداخته است. ایشان نه براساس واقعیات بلکه عمدتاً براساس موهومات و مخیلات یک خارج‌نشین که منابع غرض‌آلود و جهت‌دار غربی احاطه‌اش کرده‌اند داد سخن داده است و در سایه‌سار برکاتی که موضع‌گیری‌های سیاسی چندساله او علیه تفکر اصیل امام راحل حول ولایت فقیه برایش به ارمغان آورده، به نقد عملکرد رهبر معظم برخاسته است.

شاهد این جملات من چیست؟ محسن کدیور، براساس موهومات، وضعیت کشور را بحرانی می‌داند و می‌نویسد: “معترضان سبز ایرانی، “فتنه‌گر” نیستند، آن‌ها به دنبال رأی، بلکه “حق‌گمشده” خود هستند”. این دقیقاً خوراک فکری‌ای است که از سوی دستگاه‌های تبلیغی غرب ارائه می‌شود و اگر دکتر کدیور در ایران حضور می‌داشت و با چشم باز انصاف می‌نگریست، مشاهده می‌کرد که هیچ بحرانی نه در زندگی روزانه مردم و نه در طبقه‌سیاسیون مشاهده نمی‌شود؛ نه تمرّد و نافرمانی عمومی مشاهده می‌شود و نه نشانه‌های کاهش اقتدار دولت و نظام. موج کوتاه‌مدتی که پس از انتخابات ۸۸ به راه افتاد نه به سود مردم بود و نه متکی بر شواهد و استدلال‌ات درستی.

تاکنون هیچ‌یک از سران موج به اصطلاح سبز نتوانسته‌اند دلیلی بر مدّعی‌ای خویش یعنی تقلب و وسیع در انتخابات ارائه دهند، بلکه همه شواهد علیه آنان حکم می‌دهند.

---

۱. روزنامه رسالت، ۵ قسمت، ۲۸ تیر تا ۳ مرداد ۱۳۸۹.

امروزه کاملاً آشکار است که اغتشاشات ایجاد شده از سوی آنان که به آسیب‌های مالی و جانی فراوان به مردم انجامید، تنها به منظور برتری‌طلبی و حبّ ریاست بود. هتک حرمت از عاشورا و قداست‌شکنی‌های حامیان این موج، چنان مردم مسلمان را برانگیخت که در نُه دی ۸۸ با حضور عظیم خود، غائله را برای همیشه خاتمه دادند. با این همه واقعیات، آقای دکتر کدیور به صورت مضحکی از "رأی و حق گمشده" سخن می‌گوید و فتنه را که قصد براندازی نظام داشت، اعتراض قلمداد می‌کند!

آقای دکتر کدیور، نان موضع‌گیری‌هایش علیه نظام اسلامی و اصل ولایت فقیه را می‌خورد و اگر امکانات فراوانی در غرب به استقبالش آمده است، نه به دلیل استادی یا مدرک دکترای اوست بلکه به دلیل شهرتی است که از ردّیه‌هایش بر ولایت فقیه یافته است. اگر موضع‌گیری‌ها و سخنان شاداً او در باب "اسلام معنوی" و دین رحمانی و درست در تقابل با امام راحل و نیز حمایت‌های رسانه‌ای دوم‌خردادی از وی را کنار بگذاریم، وی در ایران، نه استادی مبرز محسوب می‌شود (که گلایه‌های دانشجویان دکتری از بی‌محتوایی درس‌های وی شاهد من است) و نه دانشمندی مورد توجه محافل علمی و دانشگاهی (خلل‌ها و سستی‌های علمی و منطقی بسیار زیاد در آثار او را شاهد می‌آورم<sup>۱</sup> که حاکی از کم‌سوادی یا بی‌دقتی علمی اوست).

اما چرا باید به قلم یک خارج‌نشین مرفّه که از پس حجاب‌های متعدد و رنگارنگ رسانه‌های غربی به مافوق ایران نظر می‌کند و اصولاً آنان او در همین نگارش‌های بی‌پروا و نابخردانه است، واکنش نشان داد و پاسخ گفت؟ این سؤال به‌جا است. امروزه شاهد انحطاط و ابتدال روشنفکری دینی دهه هفتاد و هشتاد هستیم. دکتر سروش که روزگاری سخنانش به وفور خوانده می‌شد و در محافل مختلف، مورد بحث واقع می‌گشت، امروزه در خارج از کشور، به نویسنده تردستی بدل شده است که با چیدن شگفت‌انگیز وازگان مولوی و حافظ، خوانندگان را به وجد می‌آورد بدون آنکه محتوای سخنانش مورد توجه باشد.

آلودگی‌های سیاسی از ناحیه وابستگی به غرب و رسانه‌های کثیف و دروغ‌پراکن غربی، دامن بسیاری از روشنفکران سابق را تر کرده است و مردم و جامعه دانشگاهی، ارتباطی حداقلی با آنان یافته‌اند. بلی شاید درست آن باشد که نامه جدیدالانتشار دکتر کدیور را نیز نادیده بگیریم و ارزش ارائه‌جوابیه را به این نامه اعطا نکنیم، اما در اینجا چند نکته را خواهم گفت از باب سفارش دل، چه اینکه دل به رواداشتن برخی لغویات و اتهامات نابخردانه و عاری از انصاف بر وجود ذی‌جود و پربركات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب جریحه‌دار است و به خدایش شکوه‌گر است که

۱. مثلاً رجوع کنید به نقدهای متعدد نگارنده بر مقالات دکتر کدیور. جالب آن است که وی حتی خود را پاسخ‌گوی ایرادات آشکار در آثارش نمی‌داند و به این اصل در اخلاق حرفه‌ای پایبندی ندارد که دانشمند نباید مردم و خوانندگان را در خطاهای ناشی از آثار قلمی و زبانی خویش نگاه دارد بلکه به محض تفتّن، باید خطاهای فاحش را از اذهان پاک کند.

چرا باید خورشیدی درخشان متهم شود آن هم به پراکندن تاریکی! دکتر محسن کدیور، طی نامه سرگشاده بلندی به رئیس مجلس خبرگان رهبری، به ایراد اتهاماتی علیه مقام معظم رهبری دامت برکاته پرداخته است. ایرادات و کاستی‌های فاحش این نامه در محورهای گوناگونی قابل طرح است. ذیلاً به اهم محورها مزبور اشاره می‌کنیم.

### فساد مبنا

فساد مبانی نظری محسن کدیور که استدلالات و انتقادات (بلکه هجویات و هتاک‌های) موجود در نامه بر آن مبانی استوار شده‌اند، به لحاظ علمی، کاملاً مخدوش و فاسدند. وی در قسمت آغازین این نامه، عدم اعتقاد خود به ولایت فقیه را متذکر می‌شود و صریحاً می‌نویسد که «براساس موازین فقه استدلالی منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن است». درست به خلاف این جمله، که حاکی از موافقت دکتر کدیور با موازین فقه استدلالی است، نوشته‌های قبلی وی نشان می‌دهد، دکتر کدیور در رویکرد خویش موسوم به «اسلام معنوی»، چهارچوب فقه استدلالی را رها کرده است.

محسن کدیور در سخنرانی خویش به سال ۱۳۸۰ تحت عنوان «از اسلام تاریخی به اسلام معنوی»<sup>۱</sup> که در هشتمین نشست سالانه دفتر تحکیم وحدت ایراد شد، از مبانی فقهی موجود سر برتافته است. در این رویکرد، به تصریح خود محسن کدیور، از حوزه فقه و شریعت به تدریج کاسته می‌شود. بنابراین، دکتر کدیور نه براساس موازین فقه استدلالی بلکه براساس موازینی که خود، بر ساخته است به ولایت فقیه می‌تازد. وی در آثار دهه هشتادش، سعی می‌کند برای آنکه به نفی ولایت فقیه برسد، اصل ولایت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام را نفی کند و ائمه علیهم‌السلام را صرفاً علمای ابرار و عاری از هرگونه خارق عادت و عصمت و ولایت بر مؤمنین بداند.

وی همچنین در تلاشی ناکام سعی می‌کند مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه را هم رأی خود تلقی کند و ایشان را نیز نافی ولایت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام (تا چه رسد به ولایت فقیه) قلمداد کند. آن‌گونه که من در نقدهای متعدد خود در سال‌های گذشته نشان داده‌ام، همه این تلاش‌ها، غیر علمی، مملو از خطاهای منطقی - تاریخی و نیز گاهی از سر تقلید بوده‌اند. بنابراین محسن کدیور، ولایت فقیه را قبول ندارد، اما نه از سر علم و دانش، بلکه از سر پیش فرض و اتباع ظن و وهم: ما لهم به من علم، ان هم الا یظنون. با در نظر گرفتن این مبانی (عدم ولایت فقیه، عدم ولایت نبی مکرم و

۱. برای تحریر این سخنرانی که در هشتمین نشست سالانه دفتر تحکیم وحدت به تاریخ ۵ شهریور ۱۳۸۰ ایراد شده است رجوع کنید به کتاب: سنت و سکولاریسم (گفتارهایی از عبدالکریم سروش، محمد مجتهد

شبهستری، مصطفی ملکیان و محسن کدیور)، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۱، صص ۴۳۱-۴۰۵. ۲. همان، صص ۳۳۱-۴۳۰.

ائمہ علیہم السلام نفی مبانی فقه جواهری و کنار نهادن تمامیت فقه موجود، خوانندگان محترم می‌توانند تصمیم بگیرند که اصولاً نامۀ محسن کدیور و انتقادات وی بر رهبر معظم انقلاب، موضوعیت طرح می‌یابند و ارزش خواندن و صرف وقت دارند یا خیر. عدم التزام به وحدت روشی محسن کدیور، در اوایل نامۀ در ژستی اندیشمندانه، روش نقد خود را بناگذاری بر قانون اساسی موجود می‌شمارد، اما به کرات، این روش را رها می‌کند و بر مبانی ذهنی خویش اتکا می‌کند و از آن زاویه به نقد رهبری معظم می‌پردازد. در نتیجه، سیر نوشتار انتقادی وی، فاقد اسلوب واحدی است و موجب سردرگمی خوانندگان می‌گردد. به عنوان مثال، روشن است که اگر ولایت فقیه را قبول نداشته باشیم، بر اساس اصول دموکراسی، هر شخص نباید بیش از دوره‌ای محدود بر مسندهای رسمی سیاسی تکیه زند، اما قانون اساسی ما، هیچ نشانی از ادواری و موقت نمودن ولایت برای فقیه جامع‌الشرايط ندارد.

محسن کدیور، در نامۀ خود، رهبر معظم انقلاب را به خاطر طول مدت رهبری تخطئه می‌کند و در مقایسه‌ای خنده‌دار، می‌نویسد: "گفتنی است جناب آقای خامنه‌ای در پنج قرن اخیر تاریخ ایران به لحاظ طول زمامداری در میان ۳۳ زمامدار در ردیف دهم و در حال رقابت با شاه اسماعیل اول (۹۰۲-۸۸۰) هستند... ایشان در دو قرن اخیر در میان ۱۰ زمامدار پس از ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۷۵-۱۲۲۷)، محمدرضاشاه پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۲۰) و فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۳-۱۱۷۶) در مقام چهارم هستند... اما در سدهٔ اخیر آقای خامنه‌ای در میان ۷ زمامدار ایران به لحاظ طول سنوات حکومت نفر دوم هستند. تنها رقیب قدر ایشان محمدرضاشاه پهلوی است."

آشکار است که بر اساس دلایل متقن، ولایت فقیه مسندی الهی است و تکلیف و وظیفه‌ای بر دوش فقیه جامع‌الشرايط است نه آنکه فرصتی مغتنم و منصبی شیرین باشد. شخص جامع‌الشرايط مادامی که چنین است، از سوی خداوند، موظف به انجام مقتضیات ولایت و تنظیم امور مسلمین است و این تکلیف، از سوی مردم به وی داده نشده است تا بر اساس قراردادی اجتماعی، در زمانی خاص از وی سلب شود. نقد فوق‌الذکر محسن کدیور، از آن روی مضحک است که نافی خویشتن و خودابطال‌گر است؛ اگر وی قانون اساسی مورد پذیرش مردم را قبول دارد، نقدش بر مدت رهبری آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای لغو خواهد بود و اگر قانون اساسی را قبول ندارد و خود را در مقابل مردم قرار داده است، نامۀ سرگشاده در نقد علمکرد رهبری صادر کردن و از افکار عمومی کمک خواستن، بی‌معنا است.

به واقع، می‌توان دید که زیستن در ذیل امپریالیسم فرهنگ غرب و تغذیه از رسانه‌های غربی، به چه میزان می‌تواند موجب دور شدن یک روشنفکر از مردم شود. اکثریت قاطع و غالب مردم ایران، به انقلاب اسلامی و مبانی آن، به قانون اساسی و به نظریات امام راحل و ارائه طریق از سوی آن یار سفر کرده، عشق می‌ورزند و روشنفکر راه گم کرده، عرض خود می‌برد و زحمت ما می‌دارد...

نقد امام راحل (ره) چنان‌که پیشتر گذشت، محسن کدیور، در نامۀ سرگشاده‌ای که



اخیراً نوشته است، دور شدن بیش از پیش و مقابله آشکار روشنفکری اواخر دهه هشتاد با مردم را به نمایش علنی گذارده است. یکی از نمونه های بارز این رویارویی، زیر سؤال بردن عملکرد امام راحل (ره) است، همان پدر پیر امت که همواره چونان اسطوره عرفان، آزادی و استواری در اذهان ایرانیان باقیمانده و خواهد ماند. آقای محسن کدیور، پا را از استیضاح رهبر معظم انقلاب فراتر نهاده، به امام راحل (ره)، اشکال می گیرد. وی می نویسد: "ارزیابی و نقد کارنامه بیست و یک ساله رهبری به معنای بی عیب و نقص بودن دهه اول جمهوری اسلامی نیست. برخی از این نارسایی ها (و البته نه همه آنها) ریشه در شیوه زمامداری بنیانگذار جمهوری اسلامی دارد." وی در ادامه، بیان اشکالات زمامداری امام خمینی رحمه الله را به آینده موکول کرده است! آقای کدیور با اعتراضی مبهم به امام و نفی اصل ولایت فقیه، عملاً نشان داده است در چهارچوب مدافعان نظام اسلامی و جمهوری اسلامی نیست. بدین ترتیب راه او از راه اکثریت مردم که خون های بسیاری برای به ثمر نشستن و حفظ این نظام مقدس تقدیم کرده اند جداست.

نمی خواهیم امام راحل (ره) را شخصی معصوم و عاری از هرگونه عیب بشماریم و مجال نقد به کسی ندهیم، اما انصاف، اخلاق، ادب بلکه عقل و شرع، حکم می کنند که شخصی سافل که در رتبه شاگردان شاگردان امام هم محسوب نتواند شد، خود را در حد و اندازه های ایراد گرفتن به امام نبیند و یا لاقبل با فروتنی و ادب، و قید احتمال، مطالبی بنگارد. بی پروایی در نسبت دادن نارسایی ها به شیوه زمامداری امام راحل (ره) ناشی از غرور علمی و خودبزرگ بینی است. به علاوه، امام، فردی معمولی نبوده تا اهانت به ساحت ایشان، مسئله آفرین نباشد، بلکه اهانت به امام، اهانت به امتی که امامش را از جان و دل دوست می دارد.

تردید کدیور در صلاحیت علمی مقام معظم رهبری محسن کدیور در اظهار نظر نامنصفانه و غیر مستدل می نویسد: "فاصله علمی آقای خامنه ای تا رهبری آن قدر بود که هرگز در مختله اش هم نمی گنجید روزی رهبر شود. دستگاه امنیتی کشور در دهه شصت همراه با برخی مراکز قدرت (که بحث از آن مقال و مجال دیگری می طلبد) مقدمات عزل مرحوم آیت الله منتظری را با هدف مهندسی آینده رهبری فراهم کرد. چیزی که در انتخاب مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ سهم اساسی داشت." ظاهراً ارادت آقای محسن کدیور به مرحوم آیت الله منتظری، مانع شده است به خطاهای فاحش آن مرحوم که موجب خشم و ناراحتی شدید امام راحل را فراهم نمود توجه نماید. اگر اندکی واقع نگری در دکتر کدیور وجود داشت، از کنار حمایت های آن مرحوم از یک قاتل به سادگی عبور نمی کرد و آن مرحوم را صرفاً به جهت مخالفت با نظام و رهبری، بزرگ نمی داشت.

از این نکات که بگذریم، نمی توان بی انصافی در مقام علمی مقام معظم رهبری را بخشود. ایشان پیش از انقلاب اسلامی به تدریس کفایتین که بالاترین درس دوره سطح حوزه و مقدمه ورود طلاب فاضل به درس خارج فقه و اصول است مشغول

بوده‌اند. به‌علاوه در او ان انتخاب‌شان به‌عنوان رهبر انقلاب اسلامی، بسیاری از مجتهدین و فضلا به فضل علمی ایشان اعتراف و اذعان نمودند، از جمله آیت‌الله صانعی که هم اکنون به جهت مخالفتش با نظام و رهبری، مورد توجه و ارادت محسن کدیور است. سال‌های متوالی درس خارج فقه ایشان که مجمع علما و فضلالی شهر تهران است و موشکافی‌های دقیق علمی و گاه بی‌نظیر ایشان، از سوی محسن کدیور مورد تغافل واقع شده است. سزاوار بود کدیور با کنار نهادن عینک بدبینی و عناد، اندکی در محضر معظم‌له به تلمذ می‌پرداخت تا مراتب علمی استاد بر او معلوم می‌شد. انتقاد از عملکرد خبرگان رهبری آقای محسن کدیور، خبرگان رهبری را به کم‌کاری و تخلف از وظایف قانونی متهم می‌کند و معتقد است این مجلس، به مجلسی مدیحه‌گو و تشریفاتی تبدیل شده است. این در حالی است که مجلس خبرگان رهبری با جدیت و تلاش زیاد، نظارت بر وجود شرایط ولایت را دنبال می‌کند. مثلاً آیت‌الله مرتضی‌مقننایی، از تشکیل کمیسیونی خاص متشکل از ۱۵ عضو که حداقل هر ماه یک مرتبه جلسه دارند خبر می‌دهد تا بر اعمال، رفتار و اقدامات رهبری به‌طور ریز و جزئی، اشراف کامل داشته باشند. ایشان بیان می‌دارند: «خود مقام معظم رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدوده کار قانونی‌تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تاکنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صدواوسیما هم پخش نشده برای کمیسیون فرستاده شده است. به‌هرحال، کمیسیون، کار خود را با دقت انجام می‌دهد و مخبر آن هم نتایج بررسی‌ها و تحقیقاتی را که انجام شده در اجلاس‌های مجلس خبرگان به اطلاع دیگر اعضا می‌رساند. هر چند مواردی وجود دارد که چون اعلام آن‌ها از نظر مسائل امنیتی به صلاح نیست مخفی می‌ماند و به مقتضایشان اقدام می‌شود. در نتیجه، اکنون می‌توانیم به‌طور قاطع بگوییم که بحمدالله رهبری با کمال قدرت و اقتدار وظیفه خودشان را انجام می‌دهند»<sup>۱</sup>.

کمیسیون تحقیق مورد اشاره، در گزارشی به هفتمین اجلاس خبرگان، به امضای رئیس آن، محسن مجتهد شبستری، به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۹ چنین آورده است: «بسم الله الرحمن الرحیم، نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعدّد فوق‌العاده تشکیل می‌دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم شرایط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می‌نماید... در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ‌کدام از اوصاف و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد بلکه هر مقدار زماناً جلوتر می‌رویم صفات لازم

مزبور درخشان‌تر مخصوصاً درایت و مدیریت درحدّ اعلا در ایشان متجلی می‌شود و بی‌اختیار آیه شریفه الله اعلم حیث يجعل رسالته در ذهن انسان تداعی می‌نماید.

استبداد و دیکتاتوری محسن کدیور، در نامه سرگشاده اخیرش به رئیس مجلس خبرگان رهبری، چهار اتهام بر رهبر معظم انقلاب وارد می‌کند: استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی و بالاخره وهن اسلام و شین تشیع. وی این چهارگانه را که آثار افراط و تندروری حماقت‌آمیز در آن قابل مشاهده است، «درهم تنیده، مرتبط و متداخل» قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «در واقع، بیان یک بلیّه از چهار منظر مختلف است.» با این بیان معلوم می‌شود که ذهن نویسنده این نامه، ذهنی کینه‌توز و اشکال‌تراش است که می‌خواهد یک چیز را با چهار بیان مطرح کند تا به جای یک ایراد، چهار ایراد بر فرد موردنظر وارد کند. بنابراین، همه ایرادات محسن کدیور، وابسته به یک ایراد واحد و اصلی است و طرفه آنکه، ایراد مزبور، ایرادی عینی و واقعی نیست بلکه برخاسته از طرز دید و مبتنی بر پیش فرض های فاسد محسن کدیور است.

فرض کنید، یک وهابی، بر مسلمانی شیعی، اشکال کند و او را به صد گناه متهم کند: بی‌نمازی، روزه نگرفتن، حجّ انجام ندادن،... وهن شریعت. این فرد وهابی، در واقع، یک ایراد گرفته است و آن پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است و این ایراد هم ناشی از پیش فرض های فاسد آن فرد وهابی است. او با عینکی از پیش فرض هایش است که نماز و روزه و حجّ شیعیان را باطل می‌بیند. محسن کدیور، مبانی امام راحل در باب ولایت فقیه را نمی‌فهمد و براساس همین سوءفهم، بر رهبر معظم انقلاب بلکه بر امام راحل خرده می‌گیرد.

اما ببینیم مستندات محسن کدیور برای اتهامات فوق چیست. در طی نامه طولانی و قلم‌فرسایی خسته‌کننده کدیور، اهمّ مستندات کدیور بدین شرح است: اول. موقت و محدود نبودن دوران زمامداری: در این باره پیشتر سخن گفتیم که ولایت فقیه، مسندی نیست که مردم به شخصی خاص تفویض کنند و در نتیجه طبق خواست آنان دوره تفویض هم موقت باشد. دکتر محسن کدیور، نباید منبای سکولار و آشکارا ضددینی خود را اساسی برای ایراد قرار دهد، چراکه چنین ایراد گرفتنی، فاقد عینیت و صرفاً امری ذهنی و وابسته به بیش فرد مستشکل خواهد بود. ظاهراً باید نوعی ملانکولی در محسن کدیور وجود داشته باشد که به رغم مدرک دکتر و سواد نه چندان کمش، نمی‌تواند این امر واضح را درک کند!

دوم. انتخاب، یکبار برای همیشه نیست: مقصود کدیور آن است که رضایت مردم را باید هر چند وقت یک بار احراز کرد. او با عبور نابخردانه و عمدی از واقعه ۹ دی ۸۸ و وقایع مشابه آن، مردم را هم‌رای خود و به کیش خود می‌پندارد. همه‌پرسی‌ای را که کدیور تقاضا می‌کند، بارها و بارها انجام شده است آن هم در قالب انتخابات‌های پرشور. مگر رهبر معظم انقلاب فارغ از هرگونه سلیقه حزبی و سیاسی، همگان با همه سلاقی را به شرکت فرا نمی‌خواند. اگر مردم با رهبر و نظام مشکل دارند چرا بدین

سخن و دعوت رهبر، پشت نمی‌کنند و انتخابات را تحریم نمی‌کنند. آقای کدیور، این همه نشانه‌های اقبال به رهبری در انتخابات‌ها، در دیدارها، در سفرهای رهبری، در پوسته‌های ایشان که در منازل و محل کار و غیره استفاده می‌شود و... را نمی‌بیند یا به‌خاطر شدتِ حَقْد و کینه نمی‌تواند ببیند؛ «صَمُّ بَكْمُ فَهْمٌ لَا یَبْصِرُونَ».

سوم. عدم نظارت افکار عمومی و فقدان مطبوعات آزاد و احزاب سیاسی و انجمن‌های مدنی غیر دولتی: محسن کدیور می‌خواهد نشان دهد که هیچ نظارتی بر رهبری نیست و مجلس خبرگان هم عملاً هیچ نظارتی بر عملکرد رهبری، عملکرد دفتر رهبری و عملکرد نهادهای پر قدرت تحت امر رهبری از قبیل قوه قضائیه، شورای نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای نظامی و انتظامی، سازمان صداوسیما، مجمع تشخیص مصلحت نظام، آستان قدس رضوی و سازمان اوقاف، بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد شهید، کمیته امداد، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه نداشته است.

باید به محسن کدیور متذکر شد که هر نظارتی، سازوکار و مجرای دارد. طبق قانون اساسی، مجلس خبرگان بر وجود شرایط ولایت و رهبری در شخص رهبر نظارت دارد و سازوکارش این نیست که هر تخلفی در گوشه و کنار نهادهای زیر نظر رهبری، به نام رهبر نوشته شود، چرا که در این صورت، هیچ مصداقی برای رهبر جامع‌الشرایط نخواهد ماند. مگر در حکومت امیرالمومنین علیه السلام هیچ تخلفی در هیچ گوشه حکومت صورت نمی‌گرفت؟! اصولاً رهبر یک تنه نمی‌تواند کل امور را هدایت کند، تدبیر کند، خاطیان را خود تنبیه کند... روشن است که سلسله مراتبی برای تدبیر و تمشیت امور لازم است و در این تشکیلات سلسله مراتبی عظیم‌الجثه، تعداد کثیری از افراد به کار گرفته می‌شوند. هر فرد بر اساس معیارهایی انتخاب می‌شود و چه بسا دارای خطاهای متعدد و کم‌کاری‌هایی باشد، اما فی‌المجموع و براساس ماتریسی پیچیده از ملاک‌ها بهترین فرد برای تصدی فلان امر تشخیص داده شده است.

خبرگان رهبری درباره منصوبین رهبر معظم انقلاب می‌توانند نظر دهند. مثلاً می‌توانند بگویند رهبر در انتخاب فرد الف برای ریاست فلان مرکز یا نهاد، کاملاً ناشیانه (بدون مشورت، براساس نسبت فامیلی یا دوستی دیرین و یا براساس مطامع دنیوی و...) عمل کرده است و از گماردن فرد ب که برای این مقام، بسیار مناسب‌تر است سر باز زده است. اما نوشتن خطای یک مدیر جزء در یک بخش از مثلاً صداوسیما به پای رهبر معظم انقلاب، کاملاً نامنصفانه است. رهبر چه کسی را می‌توانست به ریاست صداوسیما بگمارد که هیچ خطایی تحت امر او در تشکیلات بدان عظمت رخ ندهد؟

درباره مطبوعات و رسانه‌ها نیز لازم است به یاد کدیور بیاوریم که مطالب وی و همکاران، همفکران و هم‌حزبی‌های وی سال‌ها و سال‌ها است که در مطبوعات و مجلات طبع می‌شود و برخی از آن‌ها چنان جسورانه به ولایت فقیه می‌تازند که دل امت حزب‌الله آزرده می‌شود، اما براساس آزادی مطبوعات، جلوی انتشار آن‌ها گرفته

نمی‌شود. اما چه می‌شود کرد که بسیاری از اصحاب رسانه و قلم، راه درست استفاده از آزادی را یاد نگرفته‌اند و فرهنگ حُسن استفاده از فضای باز، نهادینه نشده است. چه بسیار بود مواردی که از این آزادی برای دعوت به شورش و بلوا یا علیه امنیت ملی و حتی گاه برای براندازی استفاده شد. اگر جملگی نقدهای به عمل آمده از عملکرد نهادهای تحت امر رهبری مانند صداوسیما، قوه قضائیه، بنیاد شهید و... را در مطبوعات و خود رسانه ملی جمع‌آوری کنیم، به آلف و الوف می‌رسند.

چهارم. مهندسی انتخابات: این ادعای کدیور، بسیار بی‌منا و بی‌پایه است و مبتنی بر دروغ بزرگی است که شکست‌خوردگان انتخابات ۸۸ برساختند. محسن کدیور، باید دقت کند که از کسانی تقلید می‌کند که با گذشت یک سال، هنوز کوچک‌ترین سند محکمه‌پسند و درستی بر ادعای خود ارائه نداده‌اند. اگر بخواهیم برای رد این ادعا به یک شاهد بزرگ از گذشته اشاره کنیم، از انتخابات ۷۶ یاد می‌کنیم، انتخاباتی که در آن، آقای سیدمحمد خاتمی، پیروز شد درحالی‌که پیش از انتخابات، شایع شده بود که «بنویسیم خاتمی بخوانیم ناطق».

### نکاتی حاشیه‌ای

۱- محسن کدیور، از اعمال فشار بر بهائیان در ایران خرده می‌گیرد و محروم کردن شهروندان بهائی از امکان ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها را «نقض آشکار قانون اساسی و موازین شرعی (مطابق فتوای مرحوم آیت‌الله منتظری)» می‌خواند. روشن است که کدیور نمی‌تواند وابستگی بهائیت به اسرائیل و استکبار جهانی را ببیند و این آیین سراسر فساد و کفر را عاملی برای تفرقه میان مسلمین و براندازی حکومت اسلامی مشاهده کند، زیرا کدیور به تازگی از سفر اسرائیل بازگشته است. ۲- محسن کدیور مسئله اقتصادی بالا رفتن قیمت مسکن را بهانه قرار می‌دهد تا بگوید رهبر اصل سی‌ویکم قانون اساسی درباره حق برخورداری هر فرد ایرانی از مسکن متناسب با نیاز را نقض کرده است. او می‌خواهد همه اشتباهات دولت را به پای رهبر بنویسد، علاوه‌براینکه او نقش مافیا در بالا بردن تصنعی قیمت مسکن را نادیده می‌گیرد.

### اتهام دوم

پیشتر گذشت که محسن کدیور، در نامه‌ای سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری، چهار اتهام بر مقام معظم رهبری تراشیده است. دومین اتهامی که به ذهن پرمدعای جناب کدیور خلیده است عبارت است از «ظلم و جور». جالب آن است که وی بلافاصله می‌نویسد: «این اتهام در اکثر موارد با اتهام استبداد و دیکتاتوری همپوشانی دارد.» در نتیجه، کدیور، در اینجا مطلب جدید و شواهد نوینی ارائه نمی‌دهد و دچار تکرار می‌شود. محسن کدیور، در این بخش با پیش‌فرض گرفتن تقلب در انتخابات که چیزی مثل دروغ بزرگ سبزه‌بدر و ساخته و پرداخته ناکامان انتخابات ریاست‌جمهوری دهم بود و امروزه هیچ توجیه عقل‌پسندی ندارد، اعوجاج

ذهنی خود و دور شدن از عالم تفکر و اندیشه را آشکارا در معرض دید همگان قرار داده است.

حوادث پس از انتخابات که به کشته شدن عده‌ای از افراد بی‌گناه و نیز نیروهای بسیج انجامید، همه ناشی از همین دروغ بزرگ و بی‌اساس بود. در نتیجه ضامن خون‌های ریخته شده و آلام وارد بر مجروحین حوادث و نیز اموال به باد رفته مردم، بالکل یا به نحو غالب، اشخاصی هستند که ادعای واهی تقلب را پیش از انتخابات و بلافاصله پس از پایان ساعت انتخابات مطرح کردند و عده‌ای از غیر مطلعین را احساساتی کردند و به خیابان‌ها کشیدند. حامیان سران فتنه نیز شریک جرمند و لذا محسن کدیور، باید در این زمینه پاسخ‌گوی افکار عمومی باشد. او که چشم و گوش بسته و صرفاً بر اساس ادعای واهی مهندس موسوی و مهدی کروبی و رسانه‌های غربی، از تقلب سخن گفته است و در تحریک مردم بی‌اطلاع مؤثر بوده است، باید پاسخ‌گوی آسیب‌هایی باشد که بر امنیت ملی، جایگاه جهانی ایران، نظم عمومی کشور، افکار عمومی و جان و مال مردم وارد شده است. وی بسیار بی‌شرمانه، با فرافکنی مفتضح می‌خواهد این همه را به عالی‌ترین مقام نسبت دهد، همو که اگر درایت و صبرش نبود، جامعه به آتش جنگ داخلی گرفتار می‌آمد.

### اتهام سوم و چهارم

سومین اتهامی که محسن کدیور بیان می‌کند قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی است. ظاهراً این عنوان به اندازه کافی خنده‌دار هست که کسی سراغ تصدیق محتوایش نرود. اگر بخواهیم این سخن کدیور را جدی بگیریم، ناچاریم چنین فرض کنیم که محسن کدیور، تصویری ذهنی از جمهوری اسلامی دارد که رهبر معظم انقلاب را برانداز آن می‌داند. اینجا محسن کدیور به کتاب "یک کلمه" اثر میرزا یوسف مستشارالدوله اشاره می‌کند و بر قانون که همان کلمه مورد نظر مستشارالدوله بوده است پافشاری می‌کند. او از قانون‌ستیزی بی‌کم‌وکاست و آشکار موسوی و کروبی، یاد نمی‌کند، بلکه نمی‌خواهد رفتار آنان را قانون‌ستیزی بشمارد. به واقع باید بر سخن مستشارالدوله این را افزود که درست است که قانون باید کاملاً مراعات شود، اما باید دقت داشت که قانون، تفاسیر متعدد ندارد که هر کس به مقتضای نفع و سود خود، تفسیری را بگیرد و تفسیری را رها کند. عقب‌افتادگی ما مقداری از این باب است که قانون را بر وفق دلخواه خود تفسیر می‌کنیم.

آخرین اتهامی که محسن کدیور مدعی می‌شود، از مورد قبل هم مضحک‌تر است: وهن اسلام. محسن کدیور در اینجا نیز با تطویل و حرافی فراوان، به تکرار مدعیات پیشین در قالبی جدید می‌پردازد و رهبر معظم انقلاب را موجب وهن و سستی آن اسلامی می‌داند که ذهن محسن کدیور بر ساخته است.

یک نکته جالب در ضمن مباحث محسن کدیور آن است که وی در اینجا عملکرد رهبر معظم انقلاب را نشانه بی‌اعتباری اصل ولایت فقیه می‌داند و نشان‌دهنده اینکه

ولایت مطلقه چیزی جز استبداد نیست، حال آنکه عمده نقد وی بر عملکرد، براساس این پیش فرض است که ولایت فقیه یعنی استبداد. اگر در برخی موارد رهبر انقلاب، با آن وسعت دید، حذاقت و بصیرت و نیز اطلاعات و آگاهی همه جانبه، به مقتضای آنچه قانون اساسی نیز بدان حکم کرده است، ورود در امور می یابد و جریان امور را به صلاح مردم و صلاح دین، منظم می کند، این معنایش استبداد نیست بلکه اعمال ولایت الهی است (و از سویی نیز اعمال قانون اساسی تلقی می شود). بله اگر ولایت فقیه را قبول نداشتیم و به لیبرال دموکراسی و حکمرانی سکولار گرویدیم، ولایت فقیه را نیز استبداد خواهیم دید.

### سخن آخر

محسن کدیور، در تلاشی مذبحانه، از همگان خواسته است مستندات نامه او را تکمیل کنند. اموری که محسن کدیور در نامه بلند خود به تکرار و تطویل یاد کرده است و آن ها را مستندات برای دعاوی خود شمرده است، نه مطابق واقع اند، نه محکمه پسند. عمده این امر بدان جهت است که این به اصطلاح مستندات، تراوشات ذهنی و زائیده پیش فرض های محسن کدیورند و وابسته به دیدگاه ناظرند که نشان داده است نامنصف، کینه جو، متعصب و دارای جهت گیری های منفی است. افزودن بر لیست اتهامات کدیور، با توجه به ذهنی بودن مستندات، کار بسیار ساده ای است، اما این لیست چه بهره ای از واقعیت دارد؟ محسن کدیور، به نتیجه گرفتن از سیاهه ای دل بسته است که از واقع نمایی به دور است. بلی سیاهه او نتیجه ای روشن دارد: سیه رویی او نزد خدا و خلق خدا.

## زردنامه‌ها و هرزنامه‌ها<sup>۱</sup>

مهدی عامری

نامه سرگشاده محسن کدیور به رئیس مجلس خبرگان رهبری که به زعم خویش بررسی عملکرد دوران ولایت حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خامنه‌ای است، برگگی دیگر بر پرونده سیاه و قطور فتنه‌گران افزود. در این باره نکاتی چند قابل ذکر است:

### ۱- کدیور هشت - سروش صفر

به نظر می‌رسد روشنفکران گریخته از دامان ملت در میدانی برای فحاشی و اهانت به مقدّسات در حال رقابت شدید با یکدیگر هستند! چندی قبل و بعد از نماز جمعه تاریخی ۱۴ خرداد ۸۹ مقام معظم رهبری - که به حق بعد از حماسه ۲۲ خرداد و نه دی و ۲۲ بهمن ۸۸ باید آن را حماسه چهارم ملت در دوران فتنه نامید - نامه‌ای از سروش منتشر شد که سراسر اهانت و بی‌ادبی به ساحت رهبری معظم بود. قبل از آن نیز همین فرد نامه‌ای دیگر و باز سرشار از عبارات وهن‌آلود به مراجع عظام تقلید در قم نگاشته بود! جریان روشنفکری که قداره قلم را رها کرده و بی‌پروا و هم‌نوا با رسانه‌های دشمن، علیه ملت ایران می‌چرخانند، این بار در نامه دیگری توسط کدیور عضو دیگر حلقه ۵ نفره خارج‌نشین جریان فتنه در فحاشی و اهانت سنگ تمام گذاشته است! شاید خارج‌نشینان و آربابان این جریان، به آقای کدیور به‌خاطر پیروزی در این رقابت تنگاتنگ تبریک بگویند که گوی سبقت را از هم‌قطاران خود در این امر ربوده است. پس از نامه موهن او به سیدحسن خمینی این بار نامه ده‌ها صفحه‌ای کدیور علیه نظام و رکن الهی ولایت فقیه عمق کینه این جریان به این اصل مترقی را نشان می‌دهد. حقد و کینه‌ای که در این یک سال بارها از این جماعت بروز داشته است. اما تفاوت نامه‌نگاری‌های سروش و کدیور در اینجاست که سروش هتاکی‌های خود را در میان اشعار و عبارات ادبی می‌پیچد اما کدیور سعی می‌کند هجوئیات خویش علیه نظام را در زورق قانون و شرع تزئین نماید! صد البته بوی تعفن این لجن‌پراکنی با هیچ عطر و مُشکگی پاک‌شدنی نیست!

۱. [اسم مستعار؟]، *روزنامه رسالت*، مدیرمسئول: سیدمرتضی نبوی، سرمقاله، ۲۹ تیر ۱۳۹۰.



## ۲- سنگ‌ها بسته سنگ‌ها باز

هم کدیور، هم سروش و هم بقیه این حلقه خارچ‌نشین تأکید دارند در ایران اسلامی آزادی وجود ندارد و دلیل آن را هم اصل ولایت فقیه می‌دانند. با نگاهی به نامه‌نگاری‌ها و بیانیه‌نویسی‌ها و سخنان اخیر این افراد - که این روزها روند سقوطشان به ورطه ابتدال شدت بیشتری یافته است - به راحتی در میابیم منظور این به اصطلاح روشنفکران از آزادی چیست!! فضایی که در آن هرگونه توهین و فحاشی علیه همه چیز بدون هیچ مانعی وجود داشته باشد! فضایی که راحت بتوان در آن امام زمان عجل الله تعالی فرجه له را انکار کرد! به امام حسین علیه السلام و شعائر دینی حمله کرد! به امام راحل عظیم‌الشان اتهام خشونت و... زد. انتخابات میلیونی مردم را زیر سوال برد. مردم فهیم و با بصیرت ایران را ساندیس خور و سیب‌زمینی‌خور نامید! علیه رئیس‌جمهوری منتخب همین ملت با هر ادبیاتی تاخت و... حتی به نظر می‌آید اینان طالب گونه‌ای از آزادی هستند که حتی بتوان در کشوری بدون هیچ مزاحمتی براندازی کرد و کودتا راه انداخت اما حکومت دم بر نیاورد! فضایی که در آن سنگ‌ها بسته و سنگ‌ها باز باشند. این‌گونه آزادی مورد نظر اینها حتی در ممالکی که این روزها در آنجا ارتزاق می‌کنند هم وجود ندارد و بلکه شاید از این نظر آنچه مورد انتقاد باید قرار گیرد کثرت آزادی‌ها و تسامح‌های سیاسی و فرهنگی بسیار در ایران است!

## ۳- کدیور دیکتاتور

در سرتاسر نامه کدیور، روح دیکتاتوری و استبداد و خودبزرگ‌بینی موج می‌زند! مخلص کلام کدیور این است آنچه من می‌گویم درست است و باید همه بپذیرند والا به خطا می‌روند! مثلاً او انتخاب خبرگان در سال ۶۸ را زیر سؤال می‌برد و چون خودش می‌پندارد باید به گونه‌ای دیگر این انتخاب رقم می‌خورد رأی ده‌ها فقیه بزرگوار آن مجلس به آیت‌الله خامنه‌ای را اشتباه و عوامانه و جورزده توصیف می‌کند! آیا آقای کدیور - که با نظریات مشعشع خود پیرامون امامت و عصمت و.. نشان داده است چقدر فهم دینی دارد - می‌تواند صلاحیت علمی یک مرجع و فقیه را درک کند یا جمع معظمی از فقهای باتقوای شهره در میان ملت؟ شاید به‌همین خاطر او برای اثبات این سخنش از مرحوم منتظری مایه می‌گذارد اما لازم است به آقای کدیور یادآوری شود سال‌ها قبل از اینها استاد منتظری، یعنی امام راحل (ره) به این شاگرد خود امر کرده بود «از آنجاکه ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید!» کدیور این جمع عظیم فقهای عظام را دارای خطا می‌داند اما یکی دو نفر از روحانیون هم عقیده را می‌ستاید و مدح می‌کند آیا این غیر از استبداد و دیکتاتوری روشنفکرانه است؟ البته کدیور حتی نظر استاد خود مرحوم منتظری را وقتی با نظر خودش هماهنگ نیست مورد حمله قرار می‌دهد. او در ابتدای نامه تأکید می‌کند اگر این نامه در مجلس خبرگان مورد بررسی قرار نگیرد نامه بعدی را به افکار عمومی خواهد نگاهاشت تا ملت خود تصمیم مناسبی اتخاذ کنند! به نظر، او واقعاً دچار

نوعی خودشیفتگی و خودبزرگ بینی شده است و می‌پندارد افکار عمومی ایران منتظر اوامر و دستورات اوست! از این رو، به خیال خود دست به چنین تهدید خطرناکی (بخوانید مضحک) می‌زند! روشن است چنین تفکری به خاطر دوری از کشور و بی‌خبری از اوضاع درون ایران است، چه آنکه تاکنون مردم ایران بارها به بزرگ‌تر از کدیور هم اعتنایی نکرده‌اند! روح استبداد، کدیور را آنجا نیز می‌توان دید که اعتراض چند روزه برخی علیه انتخابات را - که پس از روشن شدن دروغ‌های فتنه‌گران فروکش کرد- بهانه تأکیدهای خود به نظام قرار می‌دهد اما جمعیت‌های عظیم و میلیونی در سرتاسر کشور در نهم دی و ۲۲ بهمن و نیز استقبال‌های مردم استان‌های مختلف از رهبری و رئیس‌جمهور را عامدانه و عالمانه ندید می‌گیرد. قلیل آشوبگران را مردم می‌نامد، خیل میلیونی ملت را گماردگان حکومت! و این منش دیکتاتورهاست که جز آنچه خود می‌گویند و فکر می‌کنند را حق می‌دانند و بقیه را به چوب مخالفت با این عقیده می‌رانند!

#### ۴- من ادعا می‌کنم پس هستم!

او ادعا می‌کند نامه را علیه رهبر معظم انقلاب - امام خامنه‌ای - تنظیم کرده است اما به اذعان خود او در این نامه و در بسیاری از مواضع دیگر، او با اصل ولایت فقیه مخالف است و حتی دوران حضرت امام را نیز از نقد بی‌نصیب نمی‌گذارد. گرچه او ابتدای نامه سعی دارد القا کند بر مبنای قانون اساسی و شرع سخن می‌گوید اما با نگاهی به آنچه او در این نامه طولانی سرشار از اطناب مُمَل نگاشته است مشاهده می‌شود او به اصل ولایت فقیه براساس مبنای خود حمله کرده است به گونه‌ای که اگر شخص دیگری هم بر این منصب الهی قرار گیرد از اتهامات کدیور در امان نخواهد بود چنانچه خود او و یاران خارج‌نشین اش بارها بر امام راحل نیز توهین نمودند. افزون بر این در گذشته کدیور با فهم ناقصی که از دین دارد و می‌کوشد آن را با عقلانیت ابزاری دنیای مدرن تطبیق دهد سعی می‌کند به‌زعم خود تعریفی از نبی و امام و عصمت ارائه دهد که فرابشری نباشد و منجر به دیکتاتوری نباشد! چنین فردی مشخص است چه دیدگاهی نسبت به ولایت فقیه خواهد داشت. بدون شک کسی که قائل به عصمت ائمه نیست به راحتی مدعی معصیت همگان می‌شود! بدون شک امثال کدیور برای آنکه بتوانند تحت ظل اربابان خود همچنان به گذران زندگی و امرار معاش مشغول باشند، ناچارند این‌گونه ساختارها را بشکنند تا هم رزقی کسب کنند و هم اینکه همچنان ابراز وجودی کرده باشند. همچون داستان برادر حسود حاتم طائی که به شهرت برادر خود رشک می‌برد و در تاریخ مشهور شده است که چطور خودش را مشهور کرد!

#### ۵- نامه چند کیلویی، اما بی‌وزن!

اساسنامه جدید کدیور بر تطویل و فزونی است تا شاید با این مثنوی هفتاد من

کاغذِ خود نشان دهد مستندات فراوانی بر پندارهای خود ارائه کرده است. این درواقع، خود نوعی مغالطه است چراکه در نگاه اول مخاطب نامه در برابر حجم زیاد آن ممکن است تحت تأثیر قرا گیرد اما هنگامی که به نامه وارد می‌شویم مشاهده می‌شود بخش عظیمی از این نامه لفاظی و تکرار ادعاهای مطروحه در همان نامه است! اگر کسی وقت اضافه داشته باشد و موارد تکراری نامه را حذف کند مشخص می‌شود چه مقدار از این نامه قلم‌فرسایی و سیاه‌انگاری است! می‌توان اهمّ مطالب این نامه را به چند بخش تقسیم نمود: یک- ادعاهای کذب و بدون استناد به این و آن به‌خصوص رهبر معظم انقلاب. مثلاً فردی را که به‌خاطر توهین به رئیس قوه قضائیه و مجلس در زندان به سر می‌برد منتقد رهبری می‌نامد که به دلیل انتقاد در زندان است! و یا جاسوسان و کودتاگرانی که خود بر جرم‌شان معترف هستند را بی‌گناهان در بند می‌نامد. هنوز در اذهان باقی است این جماعت چگونه از تروریستی که چندین نفر از هموطنان ما را در شیراز به شهادت رسانده بود دفاع کردند و اعدام او را متناقض با حقوق شهروندی و آزادی دانستند! مواردی را به‌عنوان اتهام، به سران نظام نسبت می‌دهد که هیچ‌گونه سندی جز شیاعه‌سازی رسانه‌های غربی درمورد آن وجود ندارد و البته کدیور هم آن‌ها را ارائه نمی‌کند! اگر ادعای تقلب در انتخابات را، که توسط همین جماعت، مدام تکرار می‌شد دوباره مرور شود شیوه اتهام‌زنی کدیور در این نامه به خوبی روشن می‌شود! ادعا پشت ادعا بدون بینه و بدون دلیل! دو- بیان شبهاتی تکراری مانند شبهه دور در انتخابات خیرگان، چراغ وجود دادگاه ویژه روحانیت، مدت‌دار نبودن دوران رهبری، حکم حکومتی، نظارت استصوابی، ورود بانوان به مجلس خیرگان، ورود غیر فقها و تخصص‌های مختلف به مجلس خیرگان که چند سال قبل توسط کروی مطرح شد، اصل برائت در انتخابات و... است که بارها و بارها توسط این جماعت و اذنان داخلی و ارباب خارجی آن‌ها مطرح و جواب داده شده است. سه- بخش‌هایی از نامه هم اصلاً مربوط به رهبری نیست و اهانت و افترا به سایر مسئولین نظام مانند رئیس‌جمهور، دبیر شورای نگهبان، رئیس و اعضای مجلس خبرگان، رئیس صداوسیما، نمایندگان مجلس و... است. در این میان به سختی باید یک استدلال محکم و دلیل مبرم در این نامه پیدا کرد، گشتم نبود نگرد نیست! چهار- کلمات حق برای بهره‌برداری باطل مانند بیان روایاتی در باب عدل، نصیحت امام مؤمنین و... چرا که در ادامه همین سخنان از اینکه حقوق بهائیان در ایران نقض می‌شود ابراز ناراحتی شده است! از نهضت آزادی به‌عنوان حزبی خوشنام یاد می‌شود درحالی که امام راحل به درخواست وزیر کشور وقت آقای محتشمی‌پور آن‌ها را از هرگونه فعالیت سیاسی در کشور منع کردند و خطر آن‌ها را برای ملت بیشتر از منافقین دانستند. از فرقه‌های انحرافی و انگشت‌شمار به بهانه مراعات عدالت حمایت می‌شود اما به ظلمی که فتنه‌گران به جنبش ۲۵ میلیونی ملت - بلکه ۴۰ میلیونی - روا داشته‌اند سخنی به میان نمی‌آید!

#### ۶- از عصبانیت بمیر

در دوران هشت ماهه فتنه، از ۲۲ خرداد تا ۲۲ بهمن، آن چیزی که نقشه چندین ساله دشمنان داخلی و خارجی ملت را نقش بر آب کرد درایت و هوشمندی رهبری آگاه و فرهیخته و با بصیرت بود. چنانچه در این سالها همواره این ولایت بوده است که در خط مقدم هجومهای دشمنان اسلام و انقلاب بر آنها تاخته است. قامت راست و استوار این پیر فرزانه همواره همراه با امدادهایی از غیب و داستان یداللهی امام زمان در برابر خیل دشمنیهای فراوان شرق و غرب مانعی شکست‌ناپذیر بوده است. همین امر است که این‌گونه دشمنان انقلاب و اسلام و ملت ایران را تا حد جنون عصبانی کرده است که چشم می‌بندند و دهان باز می‌کنند و حتی دیگر حاضر به گرفتن ژست‌های روشنفکری نیستند، بلکه در قامت یک ژورنالیست زردنویس هر آنچه به ذهنشان خطور می‌کند بر دهان می‌آورند و بر کاغذ می‌نگارند! رواج این‌گونه هرزنامه‌ها در اینترنت بی‌شک از سر همین عصبانیت‌ها از ملت و رهبری است. ملتی که نهم دی را در دفاع از انقلاب رقم زد و ۱۴ خرداد عشق خود به رهبری را به رخ دشمن کشید. ملتی که در هر تجمع میلیونی فریادشان درخواست مجازات و محاکمه سران فتنه است. فریادهایی که گوش‌های کر دیکتاتوران مخملی آن‌ها نمی‌شنود. صم بکم عمی فهم لایعقلون و لایرجعون. فموتوا بغیضکم!

## ترور، انفجار، کهریزک، شکنجه: پرده‌نشینان شاهد بازاری فقه<sup>۱</sup>



اکبر گنجی

... ۲-۴- دوران زعامت علی خامنه‌ای: فقاہت علی خامنه‌ای مورد تأیید آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری بود. آیت‌الله صانعی هم پس از انتخاب علی خامنه‌ای به مقام رهبری، سخنان مبالغه‌آمیزی در این خصوص ایراد کرد و گفت:

"من به عنوان یک مسئله شرعی می‌گویم که تخلف از فرمان آیت‌الله خامنه‌ای گناه و معصیتی است بزرگ و رد بر او، رد بر امام صادق و رد بر امام صادق رد بر رسول‌الله و رد بر رسول‌الله رد بر الله و موجب خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان است و طبق روایت عمر ابن حنظله در باب ولایت فقیه رد بر او در حدّ شرک به الله است و اما حفظ و تقویت آیت‌الله خامنه‌ای، هرچه بیشتر تأیید و تقویت شود، اسلام و انقلاب اسلامی و حوزه‌های علمیه و فقه و قرآن تقویت شده است. تأیید ایشان یک واجب الهی است نه یک مستحب. مسئله کیان اسلام و عظمت اسلام است، مسئله یک امر جزئی نیست و عدم تأیید ترک واجب است و ترک واجب موجب معصیت و خروج از عدالت است"<sup>۲</sup>.

تردید ندارم که آیت‌الله صانعی دیگر به نظریه ولایت فقیه باور ندارد. اما این نظر جدید، علی خامنه‌ای را از فقاہت ساقط نمی‌کند. او فقهی است که در رأس حکومت قرار گرفته و فقیهانه زمامداری می‌کند. سخنان آیت‌الله صانعی درباره علی خامنه‌ای با مشرب فقهی آیت‌الله خمینی کاملاً سازگار است. منتها، آیت‌الله صانعی دیگر در آن چهارچوب فکر نمی‌کند و به ولایت فقیه باور ندارد، تا چه رسد به آنکه برای علی خامنه‌ای حق ولایت بر مردم و مراجع تقلید قائل باشد.

۱. گویانبوز، ۲۹ شهریور ۱۳۸۹. قسمت‌های قبلی و بعدی این مطلب بلند ارتباطی با استیضاح رهبری نداشت، از این رو نقل نشد.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۸/۳/۲۲.

علی خامنه‌ای را مجلس خبرگان رهبری اول به جانشینی آیت‌الله خمینی برگزید. آن مجلس از مهم‌ترین فقها تشکیل شده بود. همان فقهایی که چهار سال قبل آیت‌الله منتظری را به جانشینی آیت‌الله خمینی انتخاب کرده بود. مجالس خبرگان بعدی هم بر این انتخاب صحه نهادند و تاکنون جز تأیید و تصویب زعامت و عملکرد او کار دیگری نکرده‌اند. بدین ترتیب، همه فقه‌های عضو خبرگان، در تمامی مسائلی که پیش آمده مسئولیت مستقیم دارند.

مبلغ "اسلام فقه‌ای" از "حضرت آیت‌الله آقای هاشمی رفسنجانی" و دیگر فقه‌های مجلس خبرگان رهبری درخواست کرده است تا "مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای" را "استیضاح" کنند. "مجلس فقیهان رهبری" - از جمله "حضرت آیت‌الله آقای هاشمی رفسنجانی" - در بیانیه پایانی آخرین اجلاس خود، در ۱۳۸۹/۶/۲۴، نه تنها بر همه اعمال علی خامنه‌ای صحه گذارد، بلکه مقام فقهی وی را بالا برد و این "آیت‌الله" را به "آیت‌الله‌العظمی" ارتقا داد و نوشت: "خبرگان ملت [فقیهان ایران] مثل همیشه بیعت خود را با ولی امر مسلمین تجدید کرده و اعلام می‌نماید ولایت فقیه ستون فقرات نظام اسلامی بوده و مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) با مدیریت و تدبیر شایسته خویش بعد از ارتحال امام راحل عظیم الشان نشان دادند که تنها شخصیتی هستند که لباس رهبری امت بر قامت ایشان زینده است صراط مستقیم سعادت، پیروی راه ولایت فقیه است... مجلس خبرگان [فقیهان] رهبری همگان را به وحدت حول محور ولایت بر پایه اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی دعوت می‌کند... تساهل و تسامح فرهنگی، دمیدن در جریان ملی‌گرایی، عدم توجه شایسته به مسئله عفاف و حجاب از دغدغه‌ها و نگرانی‌های اعضای [فقیهان] مجلس خبرگان رهبری است... دست‌اندرکاران مطالبات به حق مقام معظم رهبری در این حوزه‌ها را که مطالباتی ارزشمند، کاربردی و سازنده است، تحقق بخشند!"

پس - برخلاف مدّعی مبلغان "اسلام فقه‌ای" - حوزویان/فقیهان، نه تنها علی خامنه‌ای را فقیه به شمار می‌آورند، که او را "فقیه جامع‌الشرایط" قلمداد می‌کنند. از جمع آن همه فقیه، فقط و فقط آیت‌الله دستغیب در مقابل آن‌ها ایستاد. اما آیت‌الله دستغیب هم فقه‌ای علی خامنه‌ای را انکار نکرده است. روشن است که آیت‌الله خامنه‌ای به فتوای خود عمل می‌کند، نه فتوای مخالفانش.

۱-۲-۴- هاشمی رفسنجانی: هاشمی رفسنجانی فقیه بود و فقیه است. در دوران ریاست جمهوری وی، وزارت اطلاعات چه کارها که نکرد؟ مگر هاشمی رفسنجانی در به رهبری رساندن علی خامنه‌ای بیشترین نقش را بازی نکرد؟ مگر هاشمی رفسنجانی طی حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۸۸ دائماً بر این نکته تأکید نکرد که تنها راه نجات و حل بحران، پیروی از رهنمودهای مقام معظم

رهبری است؟ به‌عنوان نمونه به موارد زیر توجه کنید:

۱-۲-۴- هاشمی رفسنجانی در دیدار با آیت‌الله سیستانی درخصوص اختلاف نظر خود با علی خامنه‌ای گفت:

"ما اختلاف نداریم، من و رهبری با هم خیلی خوب هستیم و هیچ مشکلی نداریم. البته گاهی اختلاف نظرهایی پیش می‌آید ولی هر جا نتوانیم حل کنیم من از ایشان تبعیت می‌کنم. اینها مهم نیست چون مباحث فکری است، آنچه مهم است این است که در عمل ما متحد عمل می‌کنیم و به نظر رهبری عمل می‌شود".

۲-۲-۴- هاشمی رفسنجانی در سخنرانی دیگری گفته است:

"رجوع به سخنان اخیر مقام معظم رهبری در حاکمیت قانون و پرهیز از اعمال خودسرانه و همچنین کمک به ایشان توسط همه نیروهای سیاسی و اصیل انقلاب که به اسلام، نظام و قانون پایبند هستند، می‌تواند حل موضوع را به همراه داشته باشد و اقدامات نظیر انجام مناظرات مستدل و اظهارات رسانه ای به‌جای برخوردهای خیابانی می‌تواند این مسیر را هموار کند".

۳-۲-۴- هاشمی رفسنجانی در دیدار با اعضای شورای مرکزی حزب اعتدال

و توسعه، گفت:

"اقدامات خلاف قانون و تدروی‌ها از سوی هر جناحی هیچ‌گاه مورد تأیید ایشان [علی خامنه‌ای] نبوده و نخواهد بود. در شرایط فعلی اینجانب صالح‌ترین فرد را برای حل مشکلات فعلی جمهوری اسلامی ایشان [رهبری] می‌دانم و مطمئن هستم با کمک افراد معتدل از هر دو جناح موجود کشور با تدبیر رهبری مسائل موجود قابل حل و فصل است و در صورت حل مشکلات جاری، دشمنان خارجی و ضدانقلاب مأیوس خواهند شد".

۴-۲-۴- طی یک‌سال گذشته آیت‌الله محمد یزدی سخنان تندی علیه هاشمی رفسنجانی ایراد کرد. هاشمی رفسنجانی به آخرین تهاجم او چنین پاسخ گفت: "اصل ولایت فقیه محور جمهوری اسلامی است، اگر ولایت و جایگاه رهبری آسیب ببیند نمی‌توان آینده خوبی برای کشور متصور بود. مهم‌ترین دلیل این حملات [به من]، مواضع اینجانب درباره لزوم رعایت حقوق مردم و همچنین دفاع از شخص رهبری و پرهیز از افراط براساس عقیده و اعتقاد قلبی‌ام است".

۵-۲-۴- هاشمی رفسنجانی در نطق افتتاحیه مجلس خبرگان رهبری (در

مورخ ۸۸/۱۲/۴) گفت: "باید این قانون اساسی، اهل بیت، ولایت و رهبری را محور قرار دهند و کسانی که اینها را قبول ندارند بحث دیگری دارند که اکثریت نیستند.

۱. رجوع شود به لینک: <http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=910951>

۲. رجوع شود به لینک: <http://www.parlemannews.ir/?n=7560>

۳. رجوع شود به لینک: <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=82707>

۴. رجوع شود به لینک: <http://www.kaleme.org/1388/11/06/klm-9657>

برای ما مهم است که این مجموعه را در صحنه نگه داریم و کاری نکنیم تیرهایی که نباید به سمت رهبری و نظام برود، به آن سمت رفته و ایشان سیبل شود و من بیش از همه می‌دانم که رهبری می‌خواهند صحنه خیلی داغ نشود و کسی آسیب نبیند... رهبری الان هم مراقب هستند تا طغیان پیش نیاید و حرف‌های بی‌خودی زده نشود. بین وفاداران انقلاب و ساختارشکنان که با قانون اساسی یا رهبری مشکل دارند، مرز وجود دارد که این مرز جعلی نیست و نباید اجازه دهیم مخدوش شود. تردید ندارم کسانی که اصول قانون اساسی را قبول دارند می‌خواهند این مرز را رعایت کنند. امروز کسی را بهتر از رهبری نمی‌شناسم که محور این وحدت باشد که البته همه می‌توانند مؤثر باشند و اگر ایشان راه را بر عهده بگیرند که گرفته‌اند از طریق راهنمایی ایشان خبرگان که نفوذ زیادی در مردم دارند می‌توان حرکت کرد".<sup>۱</sup>

۶-۲-۴- هاشمی رفسنجانی دو روز بعد (۸۸/۱۲/۶) بر سر مزار آیت‌الله خمینی خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان رهبری گفت: "دوباره به فکر افتاده‌اند که امام را از ذهن‌ها حذف کنند... تأسف بیشتر این است که در داخل هم افراد ناآگاه، شاید با حُسن‌نیت کمک می‌کنند که افکار امام را مطرود و مخدوش کنند و کسانی که در آن زمان حرفی برای گفتن نداشتند الان میدان‌داری می‌کنند. نباید بگذاریم داستان مشروطه دوباره در کشور تکرار شود، البته دشمنان خارجی خیلی حرفه‌ای عمل می‌کنند و بعضی حرف‌هایی که می‌زنند نشان می‌دهد که از کارشناسان کارکشته‌ای استفاده می‌کنند که عمدتاً از ایران به خارج رفته‌اند یا فرار کردند و از تیپ‌های فرهنگی، سیاسی، اطلاعاتی و نظامی بودند که با ایران آشنایی و ارتباط دارند و مسائل را تحلیل می‌کنند. موج فتنه بزرگی علیه انقلاب، اسلام ولایت و تقدس روحانیت شروع شده. اسلام، تشیع، امام‌زمان و ولایت سرمایه‌ماست و اصالت با آنهاست... خوشبختانه کسی مانند مقام رهبری را در رأس کشور داریم که تفسیر امام را بیشتر از همه می‌داند و آن را بیان می‌کند، اما متأسفانه افراد ناآگاه به‌جای این که مسئولیت کارهای خودشان را بپذیرند به گونه‌ای رفتار می‌کنند که همه مسئولیت‌ها را به عهده آقا می‌اندازند و با جاخالی‌دادن و حرف‌های نامربوط، باعث می‌شوند ترکش کارهایی را که مردم از آن‌ها قبول نمی‌کنند، به آن طرف (رهبری) برود".<sup>۲</sup>

۷-۲-۴- هاشمی رفسنجانی در دیدار با جمعی از ائمه جماعت مساجد تهران (۸۸/۱۲/۱۲) خطاب به آنان گفت: "عبور از شرایط فعلی کشور و حل مسائل پیش آمده تنها در قدرت رهبری است. بدون نقش‌آفرینی ایشان و همچنین حمایت همه افراد و گروه‌های داخلی نمی‌توان به حل مسائل امیدوار بود... خطر این است که امروز عده‌ای با ادعای حمایت از اسلام، انقلاب و دفاع از نظام درحال توطئه بر

۱. رجوع شود به لینک: <http://www.parlemannews.ir/?n=8810>

۲. رجوع شود به لینک: [http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic\(=1&id=1855](http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic(=1&id=1855)



ضدجمهوری اسلامی هستند!"

۱-۸-۲-۴- هاشمی رفسنجانی در سخنرانی افتتاحیه آخرین، تازه‌ترین اجلاس مجلس خبرگان رهبری در ۱۳۸۹/۶/۲۳ گفت: "دشمنان از طرف دیگر به دنبال ولایت هستند... دشمنان قصد دارند سرمایه‌های ما را مخدوش کنند و اگر موفق شوند روحانیت و مراجع و ولایت را از چشم مردم بیندازند و بی‌اعتبار کنند ما از ریشه دچار مشکل می‌شویم و آن‌ها می‌خواهند این کار را بکنند و از اصل اسلام شروع کرده و البته به سراغ انقلاب، امام و روحانیت خواهند رفت... آن‌ها که تلاش می‌کنند همه مسائل را متوجه رهبری کنند و مرکزیت نظام را مخدوش کنند چه هدفی دارند؟ چرا آدم‌هایی هستند که به اسم ذوب در ولایت، همه کارهای دیگری که در کشور انجام می‌شود را به پای رهبری بگذارند؟ درحالی‌که مسئولیت هرکس در قانون مشخص است و نباید هر کاری بشود و بعد القا کنیم به نام رهبری؛ چراکه رهبری مقام مقدسی است و در محل نظارت عمومی به اوضاع حضور دارند و در اموری که لازم است دخالت می‌کنند!"

سخنان و رهنمودهای این فقیه، فقیهانه است یا نافقیهانه؟ او در اینجا مسلمات فقه را زیر پا می‌نهد یا به فقه، آن‌گونه که خود می‌فهمد، عمل می‌کند؟ مگر وی از دیگر فقها کمتر است که صاحب فتوا نباشد و برخلاف شرع عمل کند؟ ...

۱. رجوع شود به لینک: [http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic\(=1&id=1888](http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic(=1&id=1888)

۲. رجوع شود به لینک: <http://jahannews.com/vdcgut9qwak9wq4.rpra.html>

## مواجهه با مدعی: پاسخ به شبهه افکنی های کدیور<sup>۱</sup>



مسعود رضایی

محسن کدیور اوایل تیرماه گذشته، نامه سرگشاده‌ای خطاب به رئیس مجلس خبرگان منتشر کرد. نامه ۳۳ هزار کلمه‌ای کدیور مجموعه‌ای از ادعاها و شبهه افکنی‌ها درباره رهبری جمهوری اسلامی در دو دهه اخیر بود. مسعود رضایی، کارشناس مسائل تاریخی و سیاسی، به دعوت «پنجره»، پاسخی تفصیلی بر این نامه نگاشته است که در اولین سری از مجموعه کتاب‌های ضمیمه هفته‌نامه، آن را تقدیم حضور خوانندگان محترم می‌کنیم.

جناب آقای محسن کدیور؛

سلام علیکم

نامه مطول جناب عالی تحت عنوان "استیضاح رهبر" را که در قلب آمریکا نشسته و نگاشته‌اید، مطالعه کردم. در این نامه تأکید کرده‌اید: "نگارنده پیشاپیش به انتقادات صاحب‌نظران خوش آمد می‌گوید."

خیلی خوشحالم از اینکه زمینه‌ای را فراهم آورده‌اید تا بتوانیم راجع به بخش مهمی از تاریخ شورمان بحث و گفت‌وگو داشته باشیم. این نکته را نیز در همین جا متذکر شوم که همچون جناب عالی که تأکید کرده‌اید: "من در این نامه هیچ‌کس را نمایندگی نمی‌کنم"، بنده نیز در این نوشتار هیچ‌کس را نمایندگی نمی‌کنم و صرفاً از باب لیبک به خواسته شما وارد این مباحثه می‌شوم. بنابراین همان‌گونه که جناب عالی انتظار دارید "استقلال" شما به رسمیت شناخته شود، امیدوارم "استقلال" من نیز در این نوشتار به رسمیت شناخته شود. خوشحالی دیگر بنده از این بابت است که

---

۱. کتاب ضمیمه هفته‌نامه پنجره، مهر ۱۳۸۹، ۳۲ صفحه. اینک در کتاب «سیاست‌نامه: نامه‌های سیاسی و تاریخی» نوشته مسعود رضایی شریف‌آبادی، دفتر نشر معارف و دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۳، بخش هشتم.

جناب عالی مبنای مشخصی برای بحث خود ارائه کرده‌اید، یعنی "قانون اساسی". بنده هم با کمال میل این مبنای ارائه شده از سوی شما را می‌پذیرم و خود را موظف به حرکت در چهارچوب قانون اساسی می‌دانم. این تأکید جناب عالی و بنده به‌خصوص کار را برای خوانندگان این مباحث آسان می‌سازد، چراکه در طول بحث می‌توانند میزان پایبندی هر یک از طرفین را به تعهدی که در ابتدای بحث کرده‌اند، ارزیابی نمایند.

اینک بپردازیم به محتوای این استیضاحیه!

### اشکال آیین‌نامه‌ای به نحوه استیضاح

جناب‌عالی بهتر از بنده معنای "استیضاح" را می‌دانید و خود نیز به صراحت آن را بیان داشته‌اید: "مراد من از استیضاح، طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن است". همچنین به اصل هشتادونهم قانون اساسی مبنی بر استیضاح وزیران و رئیس‌جمهوری اشاره کرده‌اید. نکته‌ای که در همین ابتدا باید خدمت شما متذکر شوم این است که به هنگام "طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن" صرفاً به طرح برخی سئوالات و ابهامات پرداخته می‌شود و در این مرحله، حکمی صادر نمی‌شود. اما جناب‌عالی از همان ابتدا حکم خود را به انحای گوناگون بیان داشته و در پایان نیز رأی خود را مبنی بر "از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد" صادر کرده‌اید. اینک بنده در مقام استیضاح از جناب‌عالی برمی‌آیم: ممکن است بفرمایید این دیگر چگونه استیضاحی است؟ اگر شما قصد صدور حکم دارید، چه ضرورتی دارد که از واژه "استیضاح" بهره‌گیری؟ به‌راحتی می‌توانید از واژه‌ها و عبارات دیگری که وافی به مقصودتان باشند، استفاده کنید و حرجی هم بر شما نیست. درواقع هنگامی که از واژه "استیضاح" استفاده می‌کنید، با فرض اینکه به معنا و مفهوم و چهارچوب منطقی آن واقفید، عامدانه تن به محدودیت خویش داده‌اید اما از سوی دیگر بلافاصله پا را از محدوده‌ای که خودتان تعیین کرده‌اید بیرون می‌گذارید! خب، این چه کاری است؟! چرا عاقل کند کاری... از آنجا که به اصل هشتادونهم قانون اساسی (اصل استیضاح) اشاره کرده‌اید، جناب‌عالی را دعوت می‌کنم برای آشنایی بیشتر با "استیضاح" در عمل، به متن نمونه‌هایی از استیضاح‌های صورت گرفته در مجلس مراجعه فرمایید تا متوجه شوید که استیضاح‌کنندگان، در متن استیضاحیه! حق صدور حکم را ندارند، بلکه تنها می‌توانند به ایراد سؤال بپردازند.

### تلاش برای روشنفکرنمایی

یک نکته دیگر نیز در مقدمه مطلب شما وجود دارد که اگرچه فرعی است، اما از آنجا که تکرار مطلبی است که پیش از این نیز در مقاله "جمهوریت نظام، الفاتحه!" بیان داشته بودید، و بنده نیز در پاسخی که برای آن نگاشتم به طرح نکاتی در این باره پرداختم و البته جوابی از شما دریافت نداشتم، در این جا مجدداً متعرض آن می‌شوم.

در آن مقاله نوشته بودید: "در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بیش از ۹۸ درصد مردم ایران با توجه به این پیش‌نویس به جمهوری اسلامی آری گفتند" و در این‌جا تکرار کرده‌اید: "نویسنده نامه... اگرچه در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ با الگویی شبیه پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفت، اما از نزدیک ۲۵ سال پیش به نظام جمهوری اسلامی انتقاد جدی دارد، اگرچه به قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸ رأی مثبت و..."

"جنابعالی اگر منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن هستی، کمالینکه به‌صراحت نیز آن را بیان می‌دارید، چه لزومی دارد برای این دیدگاه خود، دست به یک تاریخ‌سازی مجعول بزنید. جناب‌عالی به یقین نمی‌توانید هیچ مبنای تاریخی برای اثبات ادعای خود مبنی بر اینکه مردم در ۱۲ فروردین ۵۸ با توجه به پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفتند عرضه کنید، به این دلیل ساده که این متن برای نخستین‌بار در ۲۴ خرداد ۵۸ در روزنامه کیهان منتشر شد. توضیحات اضافه در این باره نیز در پاسخ به مقاله "جمهوریت نظام، الفاتحه!" آمده است که نیازی به تکرار آن‌ها در این‌جا نیست و بنده همچنان در انتظار می‌مانم تا بلکه جناب‌عالی از این معما رمزگشایی فرمایید.

به گمانم تأکید مجدد شما بر این موضوع در نوشته حاضر بدین لحاظ است که برای خود یک سابقه باصطلاح "روشنفکری" از دوران عنفوان جوانی دست‌وپا کنید، اما مجموعه اظهارات شما در این زمینه، جناب‌عالی را با مشکل گرفتار آمدن در تناقض‌گویی مواجه می‌سازد. به فرض، شما آن‌چنان "روشنفکر" بوده‌اید که با الگویی شبیه پیش‌نویس قانون اساسی فاقد اصل ولایت فقیه به نظام جمهوری اسلامی رأی داده‌اید، چرا در آذر ۵۸ که متن نهایی قانون اساسی واجد اصل ولایت فقیه به همه‌پرسی گذارده شد، به آن رأی دادید؟

اگر می‌خواهید بفرمایید از ابتدا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده‌اید، رأی مثبت خود به قانون اساسی را چگونه توجیه می‌کنید؟ اگر نمی‌خواهید بگویید از ابتدا با اصل ولایت فقیه مخالف بوده‌اید، پس تأکید مکرر و معنی‌دارتان بر رأی مثبت به نظام بر مبنای "پیش‌نویس قانون اساسی" از چه روست؟ چرا به‌گونه‌ای سخن می‌گویید که خود را در "تناقض" گرفتار کنید؟ واقعاً چرا عاقل کند کاری...

اگرچه نکات دیگری نیز در مقدمه جناب‌عالی به چشم می‌خورد، اما اینک از آن‌ها درمی‌گذرم و بحث را با پرداختن به متن مطالب شما پی می‌گیرم.

### اشکالات غیرقانونی به مجلس خبرگان

برای آنکه میزان فاصله این سخن شما با حقیقت آشکار شود کافی است، متن بدون تحریف تبصره پیشین را در نظر داشته باشیم و سپس به اسامی اعضای کمیسیون تحقیق که شما آورده‌اید توجه کنیم.

"بخش اول" نوشتار جناب‌عالی با عنوان "نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری" از زوایای گوناگون به بررسی این نهاد پرداخته است. در اولین فراز از این بخش، شما

"عدم اطلاع‌رسانی به مردم" از مشروح مذاکرات و مصوبات این مجلس را مورد انتقاد قرار داده‌اید. از آنجاکه جناب‌عالی خود را متعهد به بررسی مسائل در چهارچوب قانون اساسی کرده‌اید، توجه شما را به اصل ۱۰۸ قانون اساسی که تصویب مقررات مربوط به مجلس خبرگان را در اختیار نمایندگان این مجلس قرار داده است - و اتفاقاً شما هم در ادامه مطلب‌تان به همین اصل اشاره دارید - جلب می‌کنم. بنابراین اگر بخواهید قانونی سخن بگویید، باید بفرمایید طبق کدام اصل قانونی، به عدم انتشار مشروح مذاکرات و مصوبات مجلس خبرگان، انتقاد و اعتراض دارید؟

اما محض اطلاع بیشتر شما باید به عرض برسانم که اگر قانونگذار تشخیص می‌داد انتشار مباحث مجلس خبرگان ضرورت دارد، آن را در متن قانون می‌گنجانید، کم‌اینکه در اصل ۶۹ قانون اساسی، این الزام به صورت واضح، قید شده است: "مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود." اما حتی در این زمینه نیز استثنائاتی مورد توجه قانونگذار واقع شده که در آن صورت امکان برگزاری جلسه غیر علنی وجود خواهد داشت. این مسئله‌ای است که نه تنها در قانون اساسی ما، بلکه در دیگر قوانین اساسی نیز وجود دارد و به خاطر حساسیت برخی مباحث و موضوعات، انتشار آن‌ها الزامی نشده است. به عنوان نمونه آیا کسی می‌تواند اعتراض کند که چرا مشروح مذاکرات هیئت دولت و یا شورای امنیت ملی و امثالهم منتشر نمی‌شود؟

اعتراض شما به محتوای بیانه‌های پایانی اجلاس‌های مجلس خبرگان نیز ربطی به قانون ندارد، بلکه در ارتباط با علائق و انگیزه‌های شخصی جناب‌عالی است. شما ناراحتید که چرا خبرگان در این بیانه‌ها با نگاه مثبت به رهبری نگرسته‌اند. آیا به راستی خبرگان بایست طبق نظر جناب‌عالی بیانه‌های خود را بنگارند تا ایراد و اشکالی بر کارشان وارد نباشد؟ آیا اگر تشخیص آن‌ها این باشد که اقدامات و فعالیت‌های رهبری، مدبرانه و سازنده بوده است، آنگاه مستحق ناسزاگویی جناب‌عالی خواهند بود؟ به راستی ملاک قانون است یا رأی و نظر شخص شما؟ در فصل دوم از این بخش تحت عنوان "عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم"، به تغییراتی که در هشتمین اجلاس سالانه دوره اول خبرگان در قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری و آیین‌نامه داخلی آن، صورت پذیرفت، اشاره کرده و نگاشته‌اید: "در زمان آیت‌الله خامنه‌ای چند تغییر معنی‌دار در راستای نفی استقلال مجلس خبرگان انجام شده است."

پر واضح است که تأکید شما بر "در زمان آیت‌الله خامنه‌ای" دارای بار معنایی خاصی است. اما برای روشن شدن این قضیه جا دارد یک بار دیگر به آنچه خود با تأمل در اصل ۱۰۸ قانون اساسی، بیان کرده‌اید، نگاهی بیاندازید و به ویژه با توجه به چهارمین فراز از این تأملات که "رابعاً، مجلس خبرگان رهبری تنها نهاد قانونی مستقل از رهبری است"، بفرمایید به فرض که خبرگان دوره اول تغییراتی را در زمینه‌های مورد اشاره شما به وجود آورده‌اند، این مسئله چه ارتباطی با رهبری دارد؟

به عبارت دیگر، نمایندگان دوره اول خبرگان رهبری - که به تعبیر جناب عالی در میان آنها "از نمایندگان سلیقه‌های مختلف سیاسی نشانی بود" - طی مذاکرات و مشاوره‌هایی که داشته‌اند، تصمیم به ایجاد تغییرات مزبور گرفته‌اند. آیا صرف اینکه اقدام خبرگان در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای صورت گرفته، می‌تواند دلیلی بر مداخله ایشان در تحقق موضوع مزبور باشد؟ آیا شما دلیل یا سند یا شاهدهی برای این مدّعی خود دارید یا "رجماً بالغیب" فرمایش می‌فرمایید؟ اگر صرف مقارنه دو چیز با یکدیگر، دلیل و حجّتی بر وجود رابطه علی میان آنها باشد، آن وقت چه بسا باید میان تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ علیه ایران و حضور همزمان جناب عالی در ایالات متحده نیز چنین رابطه‌ای را مفروض دانسته و شما را به خیانت علیه ملت و کشور خویش، متهم کنیم!

البته موضوع مطروحه توسط شما را از زاویه دیگری نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. آیا منظور شما این است که رهبری می‌بایست در این تصمیم‌گیری مداخله می‌کرد و مانع از آن می‌شد؟ اما در این صورت، آیا رهبری را به زیر پا گذاردن قانون متهم نمی‌کردید؟ بنابراین برخلاف آنچه قصد القایش را دارید، به دلیل مستقل بودن مجلس خبرگان طبق اصل ۱۰۸، تصمیمات این مجلس هیچ‌گونه ارتباطی با رهبری ندارد و مدّعی جناب عالی مبنی بر اینکه "آیت‌الله خامنه‌ای استقلال مجلس خبرگان رهبری را مخدوش کرده است"، به کلی فاقد مبنای قانونی و منطقی بوده و صرفاً برخاسته از امیال و انگیزه‌های درونی شما در اتهام‌زنی به ایشان است.

### دلایل برخی تغییرات در آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان

اما فارغ از این مسائل، این تصمیم مجلس خبرگان به لحاظ محتوایی نیز قابل‌بحث و بررسی است. خبرگان دوره اول، چه اشکال و ایرادی در مفاد آیین‌نامه قبلی دیده‌اند که اقدام به اصلاح و تغییر آن کرده‌اند؟ بی‌تردید این‌گونه مباحث در صورت مذاکرات این مجلس ثبت و ضبط است و بنده نیز به نوبه خود از ریاست محترم و مسئولان دبیرخانه این مجلس تقاضا دارم در صورت امکان نسبت به انتشار آنها اقدام نمایند تا از اشاعه نظرات و سخنان بی‌بنیاد در این زمینه جلوگیری به عمل آید. به عنوان نمونه شما با اشاره به تغییر در نحوه تشخیص واجد شرایط اجتهاد بودن کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری - که البته توسط خود مجلس خبرگان با استفاده از اختیارات قانونی صورت گرفته است - نتیجه گرفته‌اید که "دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان" به وجود آمده است و تمام این قضایا را نیز به اراده شخص رهبری منتسب ساخته‌اید. گذشته از این‌گونه اتهام‌زنی‌های مستمر شما، نکته‌ای را در این‌جا عرض می‌کنم که امیدوارم با نگاهی غیرغرض‌ورزانه آن را مورد تأمل قرار دهید.

از آنچه شما نگاشته‌اید این‌طور استنباط می‌کنم که در زمینه تشخیص اجتهاد کاندیداهای خبرگان، موافق روال سابق یعنی گواهی "سه نفر از استادان معروف درس

خارج حوزه‌های علمیه "هستید و به تغییر این اصل اعتراض دارید. اگر چه نخستین دوره از انتخابات مجلس خبرگان نیز طبق همین رویه صورت پذیرفت، اما فارغ از این دوره و شرایط خاص حاکم بر آن هنگام، اگر قرار بود انتخابات دوره‌های بعدی نیز طبق همان رویه برگزار شود، با توجه به انواع و اقسام تغییر و تحولاتی که در طول زمان امکان وقوع دارند، طبیعتاً یکی از مسائلی که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد ارائه یک تعریف دقیق از "استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه" بود. در این زمینه دو رویکرد را می‌توان مورد توجه قرار داد:

اول؛ یا می‌بایست بگوییم "استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه" معلوم و مشخص هستند و دیگر نیازی به تعریف و تشخیص ندارند. بدین ترتیب وضعیت به این صورت درمی‌آمد که هر کسی می‌توانست به تشخیص خود نزد سه نفر رفته و از آن‌ها تأییدیه دریافت دارد و هیچ کسی هم نمی‌توانست بگوید این سه تن مصداق آنچه در قانون آمده است، هستند یا خیر. تنها کافی بود یک کاندیدا با تأییدیه‌ای که سه امضا ذیل خود داشت برای ثبت نام مراجعه می‌کرد. در این صورت به نظر شما با چه اوضاع و احوالی مواجه بودیم؟ چه کسی می‌توانست بگوید این سه تن یا یکی دو تن از امضاکنندگان جزو استادان معروف درس خارج نیستند؟ اساساً چه حقی داشت که در این زمینه اظهار نظر کند؟ حال ممکن است بفرمایید هر کسی که تأییدیه مزبور را أخذ می‌کرد، باید صلاحیت امضاکنندگان ذیل آن نیز احراز می‌شد. در این صورت دوباره برمی‌گشتیم سر خط. چه کسی مرجع تشخیص این صلاحیت است و قس علی‌هذا.

دوم؛ یا اینکه می‌گفتیم برای جلوگیری از هرج و مرج، "استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه" را به نام و نشان مشخص می‌سازیم. خوب، چه کسی یا کسانی یا نهادهایی مسئول معرفی و مشخص ساختن این استادان می‌شدند؟ (نقطه، سرخط!) ضمناً آیا این روش با واکنش کسانی که بیرون از فهرست مزبور مانده بودند مواجه نمی‌شد؟ و آیا اعتراضاتی به قرار گرفتن برخی افراد در این فهرست وجود نمی‌داشت و بسیاری سئوالات و اشکالات دیگر که در جای خود قابل بحث و بررسی هستند.

ملاحظه می‌فرمایید که قضیه چندان ساده‌ای را در پیش رو نداریم و چه بسا به‌خاطر برخی از این دست اشکالات و مشکلات، آن تغییر در آیین‌نامه قبلی صورت پذیرفته است. البته به اعتقاد بنده باب بحث و بررسی درباره نحوه تشخیص صلاحیت کاندیداهای خبرگان بسته نیست و نباید هم باشد، اما بدیهی است اظهار نظر در این زمینه باید با دقت و تعمق صورت پذیرد تا بتواند مفید و مؤثر واقع شود.

### تحریف برای أخذ نتیجه مطلوب

در مورد مسئله "منصوبان رهبر، ناظران عملکرد وی" نیز مجدداً جناب عالی تغییر در تبصره ۲ ماده اول هیئت تحقیق را به دلیل اینکه در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای

صورت گرفته است، به دخالت ایشان در این موضوع ربط داده‌اید. در این جا نیز قبل از هر چیز، شما باید بفرمایید چگونه از مقارنه دو امر، لزوماً رابطه علت و معلولی میان آن‌ها را نتیجه می‌گیرید و به‌راستی اگر این مبنا پذیرفته شود، آن وقت چه نتیجه‌ها که نمی‌توان گرفت.

اما نکته دیگری را نیز بیان می‌کنم که امیدوارم توضیحات شما را در این باره بشنوم. اعتراض شما به آن است که چرا خبرگان دوره اول، اجازه حضور "منصوبین" رهبری را در "کمیسیون تحقیق" داده‌اند. از نظر شما می‌بایست همان تبصره پیشین پابرجا می‌ماند. بنده متن تبصره پیشین را که مورد تأیید جناب عالی قرار دارد، به نقل از مطلب خودتان در این جا نقل می‌کنم: "افراد هیئت باید فراغت کافی را برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سِمَت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند.

"ممکن است بفرمایید عبارت "منصوب رهبر نبودن" یا واژه "منصوبین" در کجای این تبصره قرار دارد که بنده نتوانستم آن را ببینم؟ تا آنجاکه ما می‌بینیم در "تبصره پیشین" نیز از "منصوبین" رهبری سخنی به میان نیامده، بلکه "شاغل سِمَت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری" مورد تصریح واقع شده است که البته میان این دو، تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. سؤال این جاست که با وجود این تفاوت بارز، چرا جناب عالی عبارت "شاغل سِمَت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری" را وسعت بخشیده و به کل "منصوبین" ایشان تعمیم داده‌اید؟ شما نوشته‌اید:

"شرط مهم منصوب رهبر نبودن از عضویت کمیسیون تحقیق حذف شد. حال آنکه عبارت "منصوب رهبر نبودن" در متن تبصره مزبور وجود ندارد.

بنده معتقدم شما آگاهانه و هوشیارانه دست به این تحریف زده‌اید. فی الواقع به خیال خود زیرکی فرموده و زرنگی مبذول داشته‌اید! دلیل بنده، این جمله شماست: "بعد از اصلاح این تبصره کلیه اعضای کمیسیون تحقیق از منصوبین مقام رهبری در سِمَت‌های مختلف قضایی، شورای نگهبان، امامت‌جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف هستند." حال آنکه اگر به اصل متن تبصره پیشین نیز بازگردیم خواهیم دید به‌جز شاغلان در سِمَت‌های قضایی، هیچ‌یک از دیگر عناوینی که در این جمله شما آمده است (شورای نگهبان، امامت جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف) مشمول "شاغل سِمَت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری" نمی‌شوند. اما اگر دست به تحریف این تبصره زده و جای "شاغل سِمَت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری" را با "منصوبین" رهبری عوض کنیم، آنگاه تمامی عناوین موردنظر شما به راحتی مشمول این حکم می‌شود. بنابراین شما هم بی‌محابا دست به این تحریف زده‌اید تا کار را بر خود آسان سازید. جالب اینکه برای موجه و مستند نشان دادن این تحریف، خوانندگان را به پانوش شماره ۳ نیز ارجاع داده‌اید تا به آن‌ها تأکید کنید که اگر تغییر در تبصره مزبور صورت نگرفته بود، هیچ‌یک از



اعضای منتخب کمیسیون تحقیق در اجلاسیه اول و دوم اسفند ۸۵ حق انتخاب و حضور در این کمیسیون را نداشتند.

برای آنکه میزان فاصله این سخن شما با حقیقت آشکار شود کافی است، متن بدون تحریف تبصره پیشین را در نظر داشته باشیم و سپس به اسامی اعضای کمیسیون تحقیق که شما آورده‌اید توجه کنیم. طبق تبصره پیشین، تنها آقای سید محمود هاشمی شاهرودی (رئیس وقت قوه قضائیه) امکان حضور در این کمیسیون را نداشت و بس! حتی آقای سیدابراهیم رئیسی (معاون اول قوه قضائیه) نیز از ممنوعیتی برای انتخاب شدن به عنوان عضو این کمیسیون برخوردار نبود، چراکه وی توسط رییس قوه قضائیه به عنوان معاون قوه منسوب شده بود و نه رهبری. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید تفاوت میان افراد منتخب طبق تبصره پیشین با افراد منتخب مطابق تبصره جدید، چنانچه به متن بدون تحریف تبصره‌ها توجه داشته باشیم، تنها در حد یک نفر بوده است و نه تمامی اعضای کمیسیون.

اما تحریف‌گری شما در این موضوع به همین حد باقی نمی‌ماند و محدوده آن به واژه "منسوبین" نیز کشیده می‌شود. همان‌گونه که آورده‌اید در تبصره پیشین این‌گونه قید شده بود که "و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند" و با تغییری که در تبصره مزبور داده شد به این صورت درآمد که "از بستگان نزدیک سببی و نسبی رهبر نباشند". سپس جناب عالی در ادامه چنین نتیجه گرفته‌اید: "شرط منسوب رهبری نبودن نیز به منسوب نزدیک (اقربای درجه اول) تنزل یافت.

"اما آیا واقعا" از بستگان نزدیک رهبری نباشند" با "منسوب رهبری نبودن" دارای یک معنا است؟ در عبارت نخست تأکید بر "بستگان نزدیک رهبری" است حال آنکه شما، به خیال خود، زیرکانه آن را تعمیم داده و تبدیل به هرگونه نسبتی با رهبری کرده‌اید و سپس نتیجه گرفته‌اید که تغییر در تبصره پیشین باعث تنزل در این قضیه شده است.

از طرفی، آنچه در تغییر تبصره پیشین به آن اضافه شده، ضمن حفظ عبارت "بستگان نزدیک"، دو واژه "سببی و نسبی" است که اتفاقاً نه تنها موجب تنزل در این قضیه نمی‌شود، بلکه آن را توسعه نیز می‌بخشد، چراکه به صراحت "بستگان نزدیک سببی" را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد و از محدود ماندن "بستگان نزدیک" در حوزه بستگان نسبی، جلوگیری به عمل می‌آورد.

"انحصار انتخاب رهبر به فقها" موضوع دیگری است که مورد انتقاد جناب عالی واقع شده و اظهار داشته‌اید: "مجلس خبرگان رهبری نیز می‌باید از دو قسم اعضای مجتهد برای احراز شرط اجتهاد در رهبری و اعضای خبره در علوم اجتماعی و انسانی (سیاست، حقوق، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و...) برای احراز شرط پیش سیاسی و مدیریتی و ارزیابی تدبیر رهبر تشکیل شود.

"بنده شخصاً با این رویه نه تنها مخالفتی ندارم، بلکه چه بسا طرفدار آن نیز باشم. اما به دلیل نحوه ورود و استدلال شما در این زمینه که آن را دارای اشکال و ضعف

می‌بینم، نکاتی را عرض می‌کنم.

اشکال وارد بر این فرمایش شما آن است که قرار بود جناب عالی در چهارچوب قانون اساسی حرکت کرده و مطالب خود را بیان فرمایید. لذا با این قید و شرطی که برای خود نهادید، باید بفرمایید کدام کار، با کدام اصل قانون اساسی - کماهو - مغایرت یا تناقض دارد. کاری که در این جا از آن خبری نیست.

اما ضعف استدلال شما این است که فرض گرفته‌اید مجتهدان، تنها توان تشخیص قدرت اجتهاد را در شخص رهبری دارند و بس. این استدلال به حدی ضعیف است که بلافاصله قابل نقض خواهد بود، چراکه مجتهدان دارای قدرت تشخیص میزان تدبیر، کیاست و دیگر توانمندی‌ها در شخص رهبری فراوانند. به‌عنوان نمونه جناب آقای هاشمی رفسنجانی در عین برخورداری از اجتهاد، در حوزه سیاست و امور کشوری نیز توانمندی‌های بالایی دارد. آیا می‌توان گفت حضور ایشان در مجلس خبرگان صرفاً به منظور تشخیص قوه اجتهاد در فرد مورد نظر برای رهبری باشد؟ بنابراین جا دارد فکری به حال ضعف استدلال خود در این زمینه بفرمایید تا بتوانید سخن پخته‌تری را برای پیشبرد نظر خویش ارائه دهید.

### چند نکته درباره "توقیت"

آیت‌الله خامنه‌ای در مجلس بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸، از جمله طرفداران نظریه توقیت بود، ولی اکثریت اعضای این شورا، به عدم محدودیت دوران رهبری رأی دادند.

در زمینه "موقت بودن دوران رهبری و ادواری بودن رهبری" نیز اگرچه بنده مخالفتی با این مسئله ندارم، اما در این جا نیز غیرمنصفانه بودن نظر جناب عالی موجب می‌شود تا نکاتی را بیان کنم. در واقع به نظر می‌رسد هدف شما از گفتن تمامی مسائل در این مبحث، اخذ این نتیجه غرض‌آلود باشد که "ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ۱۰ سال، قابل یک‌بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست."

اما قبل از پرداختن به اصل این نظر شما، بد نیست به یک نکته روش‌شناختی در این استیضاحیه اشاره کنم. در واقع پس از مطالعه چند صفحه‌ای از این متن، به‌خوبی می‌توان متوجه شد که استنادهای مکرر به اصول قانونی متعدد، صرفاً به‌عنوان روشی انتخاب شده است که به اصطلاح، خواننده را مرعوب کند. به عبارت دیگر، جناب عالی مرتباً نامی از برخی اصول قانون اساسی به میان می‌آوردید تا به خواننده القا کنید صرفاً - همان‌گونه که در ابتدا وعده کرده‌اید - در چهارچوب قانون، مطالب خود را عنوان می‌دارید و بنابراین بسیار مستدل و مستند هستند حال آنکه در بسیاری موارد، اصول مورد اشاره شما، ربطی به اصل موضوع مطروحه ندارند. البته این روش، مختص و منحصر به شما نیست و دیگرانی را نیز دیده‌ام که با همین روش - یعنی بهره‌گیری مکرر و مستمر از مستندات بی‌ربط - می‌کوشند خواننده را به اصطلاح

"گنج" کرده تا در فضای ذهنی ایجاد شده، حرف خود را به او القا کنند. این در حالی است که تاکنون چند بار زیر بار گذاردن شرط اولیه خودتان - یعنی سخن گفتن در چهارچوب قانون اساسی - را متذکر شده‌ام و از این پس نیز نمی‌دانم چند بار دیگر باید آن را خاطر نشان سازم.

اما در مورد استدلال به اصطلاح قانونی و حقوقی شما در این بند، ابتدائاً باید به عرض برسانم که دچار تناقض شده‌اید. علتش هم این است که یا به این موضوع آگاهی ندارید که در علم حقوق، واژه‌ها و عبارات، کاملاً دقیق و تعریف شده‌اند و یا آن که این موضوع را می‌دانید، اما بنا به دلایل معلوم، از آن چشم‌پوشی کرده‌اید. حال ببینیم تناقض در کجاست. شما پس از اشاره به اصول دوم، سوم، ششم و پنجاه و ششم قانون اساسی، می‌فرمایید اصول مزبور "این اجازه را به خبرگان می‌دهد که..." و تنها پس از یکی دو جمله، خاطر نشان می‌سازید: "تردید در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی‌ماند."

"اگر آنجا که در میان "علوم انسانی"، علم حقوق به دلیل دقیق بودن واژه‌ها و عبارات به کار گرفته شده در آن، یک استثناء به شمار می‌رود، تفاوت میان "اجازه دادن" و "ضرورت" در مباحث حقوقی، از زمین تا آسمان است. هنگامی که می‌فرمایید اصول مزبور "این اجازه را به خبرگان می‌دهد"، یعنی مجلس خبرگان می‌تواند این کار را انجام دهد و می‌تواند انجام ندهد. اما هنگامی که می‌فرمایید: "تردید در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی‌ماند"، معنایش این است که مجلس خبرگان "باید" این کار را انجام دهد و دیگر سخن از اختیار و اراده در میان نیست. متوجه شدید تفاوت از کجا تا به کجاست؟

بنابراین جناب عالی وقتی زبان و زمینه قانونی و حقوقی را برای طرح مباحث خود برمی‌گزینید و این تابلو را بلند می‌کنید تا بگویید یا ایها الناس بدانید و آگاه باشید که من نمی‌خواهم شعار بدهم و بر مبنای امیال و انگیزه‌هایم سخن بگویم، بلکه مقصدم حرکت بر مبنای مَرّ قانون است، دیگر نمی‌توانید به این مبنای بی‌توجهی کنید. البته شما می‌توانید زمینه حقوقی را برای سخن گفتن انتخاب نکنید و بعد مثل خیلی افراد که خیلی حرف‌ها می‌زنند، هر چه دل‌تان خواست بگویید. اما وقتی خود را عامدانه مقید به قانون می‌کنید، این دیگر بسیار ناپسند است که فقط قصد بهره‌گیری از پرستیژ آن را داشته باشید و هیچ‌گونه پایبندی به مفاد و محتوای آن از خود نشان ندهید.

نکته بعدی در این زمینه، دعوت از جناب عالی برای تشریح و توضیح این عبارت است که اتفاقاً موجب بروز تناقض در گفتار شما شده است: "با توجه به اصل حقوقی" توجه به موضوع و هدف" قانون یا سند در تفسیر متون حقوقی تردیدی در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی‌ماند." همان‌طور که قبلاً هم گفتم بنده مخالفی با توقیت دوره رهبری ندارم و آن را خلاف قانون اساسی هم نمی‌دانم (هرچند درباره مصلحت‌آمیز بودن یا نبودن جوانب این مسئله سخن بسیار است)، اما در این جا تأکید بر روی واژه "ضرورت" است که شما به کار گرفته‌اید. خواهش از شما این است تا

طبق آنچه در این جا فرموده‌اید، در یک بحث حقوقی و قانونی به معنای دقیق کلمه، مدّاعای خود را مبنی بر "ضرورت" توقیت، نه تنها با استناد به چهار اصل قانون اساسی، بلکه جمیع اصول آن، به اثبات رسانید و البته این حق را برای امثال بنده نیز قائل شوید تا در یک مناظرهٔ قلمی - همانند آنچه در این جا در جریان است - به نقد و بررسی نظریات شما پردازیم و جناب عالی نیز مجدداً پاسخ‌گوی انتقادات مطروحه باشید.

و اما نکته آخر در باب توقیت یا مدت‌دار بودن دوره رهبری، مطلبی است که فکر می‌کنم برای شما اسباب شرمندگی فراوانی را فراهم آورد. نگاشته‌اید: "ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ۱۰ سال، قابل یک‌بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست." اما خوب است بدانید آیت‌الله خامنه‌ای در مجلس بازنگاری قانون اساسی در سال ۶۸، از جمله طرفداران نظریه توقیت بود، ولی اکثریت اعضای این شورا، به عدم محدودیت دوران رهبری رأی دادند. می‌فرمایید از کجا چنین سخنی می‌گویم؟ شاهد دارم. آقایان میرحسین موسوی، عبدالله نوری، موسوی خوئینی‌ها، مهدی کروبی، اسدالله بیات از جمله اعضای حاضر در این مجلس بودند. هر چه این آقایان گفتند، قبول!

یک نکته دیگر که آن هم در نوع خود قابل توجه است: همان‌طور که می‌دانید مجلس بازنگاری قانون اساسی درحقیقت به دو دوره تقسیم می‌شود. دورهٔ زمان حیات امام خمینی و دورهٔ بعد از رحلت ایشان که درواقع زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای است. بحث اصلی یا باصطلاح شور دوم دربارهٔ مسئله توقیت دورهٔ رهبری از روز هشتم تیرماه ۶۸ آغاز شد، یعنی در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای. بد نیست بدانید صبح این روز که بحث در این باره جریان داشت هنگامی که زمان رأی‌گیری دربارهٔ پیشنهاد توقیت فرا می‌رسد، آیت‌الله خامنه‌ای جلسه را ترک می‌کند. می‌دانید چرا؟ برای اینکه حاضرین در جلسه، برای رأی مثبت دادن به این پیشنهاد، دچار محذور اخلاقی و شرم حضور نشده و با فراغ بال رأی دهند. اما با این حال پیشنهاد مزبور رأی لازم را نمی‌آورد. به هر تقدیر، بحث در این باره ادامه یافته و در روز دهم تیرماه نیز دنبال می‌شود. در جلسات صبح و بعدازظهر این روز، علیرغم پیشنهاداتی که از سوی بعضی از اعضا مانند آقایان یزدی، مؤمن و امینی درمورد توقیت داده می‌شود، به دلیل مخالفت برخی دیگر از اعضا، مسئلهٔ توقیت دوران رهبری رأی نمی‌آورد و جلسه به بن‌بست می‌رسد. آیا می‌دانید نهایتاً چه کسی این بن‌بست را می‌شکند؟ آقای موسوی خوئینی‌ها. ایشان پیشنهادی را ارائه می‌کند که سرانجام موجب تصویب عدم توقیت دوران رهبری می‌شود. سند و مدرک می‌خواهید؟ رجوع کنید به جلد سوم "صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگاری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"؛ جلسه سی‌ودوم. اگر هم در اختیار ندارید یا امکان دستیابی به آن برای تان مقدور نیست کافی است بفرمایید تا با هزینه شخصی خدمت‌تان ارسال دارم، بلکه به شما کمک کند مستندتر سخن بگویید.

بنابراین پیشنهاد می‌کنم جناب‌عالی به جای گفتن سخنان بی‌مبنا، از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی که خوشبختانه جمع قابل‌توجهی از آنان در قید حیاتند - و به‌ویژه اعضای کمیسیون اول که مسئولیت بررسی مسائل مربوط به رهبری را بر عهده داشتند - درباره‌ی موضع و نظر آیت الله خامنه‌ای در این باره سؤال فرمایند. البته به جز آگاهی درباره‌ی موضع ایشان، فایده‌ی دیگر این پرس‌وجو، مطلع شدن شما از دلایل عدم تصویب نظریه توقیت خواهد بود که به درد امروز ما هم می‌خورد. ناگفته نماند که به عقیده بنده در حال حاضر نیز با توجه به اینکه مجلس خبرگان رهبری از حق عزل رهبر برخوردار است، نظریه توقیت به نوعی در قانون اساسی گنجانیده شده است که از تبعات سوء "دوره‌ای شدن" مدت رهبری نیز برخوردار نیست.

### نحوه نظارت مجلس خبرگان بر رهبری

مطالب ارائه شده توسط جناب‌عالی، با یکدیگر ناهمخوان است که نمونه‌هایی از آن را مورد اشاره قرار می‌دهم.

جناب‌عالی در قسمت بعدی نوشتار خود، به موضوع "عدم نظارت خبرگان بر بقای شرایط و عملکرد رهبری" پرداخته‌اید. در این بخش شما طی هفت بند سرانجام نتیجه می‌گیرید که به دلیل عدم اجازه رهبری، مجلس خبرگان قادر به انجام وظیفه نظارتی خود طبق اصل ۱۱۱ قانون اساسی نشده است.

این بخش از مطلب شما از دو زاویه قابل بررسی است. اولاً؛ مطالب ارائه شده توسط جناب‌عالی، با یکدیگر ناهمخوان است که نمونه‌هایی از آن را مورد اشاره قرار می‌دهم. شما در متنی که نگاشته‌اید، این عبارت را به کار برده‌اید: "از نظر مقام رهبری، نظارت بر مجموعه تحت امر ایشان جزو وظایف خبرگان نیست" و سپس خوانندگان را به پانویشت شماره هشت ارجاع داده‌اید. در این پانویشت که به نقل از آقای هاشمی رفسنجانی آمده، فراخوانده شدن مسئولان نهادهای تحت نظر رهبری مورد مخالفت واقع شده است، اما در عین حال در همین پانویشت آقای هاشمی رفسنجانی اظهار داشته است: "به خاطر اینکه نظر رهبری تأمین شود، فقط کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری انجام می‌شود، اما اینکه از آن‌ها دعوت بشود برای گزارش به خبرگان بیایند، چنین چیزی نیست."

فکر می‌کنم سخن آقای هاشمی رفسنجانی درباره‌ی اینکه "کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری" در حال انجام است، به اندازه کافی واضح است و نیاز به توضیح اضافی ندارد. حال چگونه شما این سخنان را مستند ادعای خویش قرار داده‌اید، مسئله‌ای است که خودتان باید پاسخ‌گوی آن باشید.

در بند سه از این بخش نوشته‌اید: "ایشان با نظارت بر عملکرد خود، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری به شدت مخالفت کردند." برای اثبات این نظر نیز خوانندگان را به پانویشت شماره ۹ ارجاع داده‌اید. اما در جای‌جای این پانویشت می‌توان مشاهده کرد که رهبری نه تنها هیچ‌گونه محدودیتی را برای نظارت خبرگان

بر عملکرد خویش قائل نشده‌اند، بلکه در این زمینه کمال مساعدت و همکاری را نیز داشته‌اند: "اگر بنا بر بررسی و سؤال و اقدامی است، با دفتر من در ارتباط باشید و از دفتر سؤال کنید، ببینید من دربارهٔ این تشکیلات چه کرده‌ام، دربارهٔ مراکزی که زیر نظر من است، چگونه عمل کرده‌ام. از اقدامات من سؤال کنید، آن‌ها به شما پاسخ می‌دهند، چون من به آن‌ها دستور می‌دهم که شما هر سئوالی داشتید، اطلاعات را در اختیار شما قرار دهند. آن وقت اگر دیدید کارهایی که انجام داده‌ام به یکی از شرایط لازم در رهبری خدشه وارد می‌کند، جای این است که اقدام نکنید، در غیر آن صورت ربطی به رهبری ندارد."

در پانوشته شماره ۱۰ نیز به نقل از آقای مقتدایی می‌خوانیم: "خود مقام رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدودهٔ کار قانونی‌تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تاکنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صداوسیما هم پخش نشده، برای کمیسیون فرستاده شده است." آیا به‌راستی غیر از خودتان، فرد دیگری را هم می‌شناسید که این مطالب را دال بر ممانعت رهبری از نظارت بر عملکرد خویش به‌شمار آورد؟ در هفتمین بند از مطالب این بخش نیز نوشته‌اید: "جالب این‌جاست که رهبر، نظارت منصوبانش را بر منتخبان ملت استصوابی می‌داند، اما نظارت خبرگان بر خود را حتی استطلاعی هم نمی‌داند، یعنی خود را ملزم به اطلاع دادن به ایشان هم نمی‌داند." در این زمینه مجدداً شما را به پانوشته‌های ۹ و ۱۰ مطلب خودتان ارجاع می‌دهم که حکایت از دستور رهبری مبنی بر ارائه کلیه اطلاعات درخواستی به خبرگان دارد. ملاحظه می‌فرمایید که در مجموعه مکتوبات خویش در این زمینه - متن و پانوشته‌ها - دچار چه تناقضات فاحشی شده‌اید؟ البته بنده موقعیتی را که در آن گرفتار آمده‌اید درک می‌کنم. شما قصد دارید چهره‌ای محققانه و منطقی و به دور از مخالف‌خوانی‌های شعارگونه از خود ارائه دهید و لذا با ارجاع خوانندگان به پانوشته‌ها، مساعی خویش را در این زمینه مبذول می‌فرمایید، اما درست در همین زمان مواجه با مشکل می‌شوید و به‌دست خود پرده از چهره برمی‌دارید. پیشنهاد بنده به شما این است که یا از خیر ظاهرسازی‌های منطقی و پژوهش‌گرانه دست بردارید و کاری به پانوشته‌نویسی و ارجاع خوانندگان به مستندات نداشته باشید، یا اگر اصرار بر این کار دارید، دست‌کم به مستندات ارائه شده، پایبند باشید. مگر می‌شود هم از یک‌سو مدعی شد که رهبری حتی نظارت استطلاعی خبرگان بر خود را نیز نمی‌پذیرد و از سوی دیگر مستنداتی را ارائه کرد که حاوی دستور رهبری مبنی بر واگذاری کلیهٔ اطلاعات مورد درخواست خبرگان به آنان است؟ جمع میان این دو چگونه ممکن است؟!

اما فارغ از تناقض‌گویی‌های شما در این زمینه، اختیارات خبرگان مندرج در اصل ۱۱۱ قانون اساسی، موضوعی قابل‌بحث و تأمل است. از مجموعه پانوشته‌ها و مستنداتی که جناب‌عالی نیز آورده‌اید چنین پیداست که حتی در میان خود نمایندگان

مجلس خبرگان نیز درباره نحوه اجرای این اصل، بحث و گفت‌وگو در میان بوده و این مباحث با رهبری نیز ادامه یافته است: "تا اینکه موضوع را با مقام معظم رهبری در میان گذاشتیم. چندین جلسه صحبت شد، ایشان با این نظر موافق نبودند. بحث هم شد و صرف این نبود که ما بگوییم این کار را انجام می‌دهیم و ایشان مخالفت کنند، بلکه بحث‌های مفصلی شد که آیا اصولاً از قانون اساسی چنین مطلبی استفاده می‌شود یا نه؟"

نکته‌ای که در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد، مباحثی است که پیرامون اصول قانون اساسی، در هر کشور و نظامی، جریان دارد. قانون اساسی ذاتاً حاوی اصول کلی است و این اصول به هنگام اجرا، نیازمند تفسیر هستند. بنابراین در هر کشوری ممکن است چنین بحث‌ها و اختلاف‌نظرهایی درباره اصول قانون اساسی به‌ویژه آن دسته از آن‌ها که به حوزه اختیارات و وظایف مسئولان و نهادها مربوط می‌شود، وجود داشته باشد. در نظام ما نیز همین مسئله قابل‌رؤیت است و منحصر به اصل ۱۱۱ هم نیست. مگر تاکنون بحث و بررسی پیرامون حدود اختیارات رئیس‌جمهوری اندک بوده است؟ مگر تاکنون کم درباره حدود اختیارات مجمع تشخیص مصلحت و یا حتی مجلس شورای اسلامی، بحث به میان آمده است؟ مگر شاهد نبوده‌ایم که گاهی قوه مجریه و قوه مقننه بر سر حدود اختیارات و صلاحیت‌های خود، وارد بحث و حتی مناقشه شده‌اند؟

این‌همه از ذات کلی قانون اساسی و تنوع برداشت‌ها از این اصول ناشی می‌شود و راه حل آن هم از طریق همین بحث‌ها و تبادل‌نظرهاست. شما در کشورهای دارای قوانین اساسی چند صد ساله نیز می‌توانید این‌گونه مباحث را مشاهده کنید، حال چه رسد به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بیش از ۳۰ سال سابقه ندارد. بنابراین بحث درباره چگونگی اجرای اصل ۱۱۱ قانون اساسی در میان مقامات عالی‌رتبه نظام، نه تنها مسئله عجیب و غریبی نیست، بلکه کاملاً عادی و متعارف است و از طریق همین بحث‌ها، به روش‌های متقن و سازنده‌ای می‌توان دست یافت.

حال اگر بخواهیم اندکی ورود به محتوای موضوع موردنظر جناب‌عالی داشته باشیم، نکاتی را در این زمینه می‌توان مطرح ساخت.

نخستین نکته در این زمینه مربوط به امور نظامی است که علی‌الظاهر جناب‌عالی نیز حساسیت ویژه‌ای درباره آن از خود نشان داده و نوشته‌اید: "امور نظامی (و ملیحقات آن از قبیل انتظامی و امنیتی) از دایره نظارت خبرگان مطلقاً بیرون است و به نظر مقام رهبری هیچ‌کس حق نظارت در این بخش را ندارد." البته این سخن شما نیز خالی از نادرستی نیست، زیرا به‌گونه‌ای بیان شده است که به کلی نظارت خبرگان بر امور نظامی را منتفی می‌سازد حال آنکه مسئله موردنظر رهبری، عدم ورود خبرگان به تحقیق و تفحص در بدنه نیروهای نظامی از طریق اعزام هیئت‌های کارشناسی و مصاحبه و گفت‌وگو با مسئولان و فرماندهان این نیروها بوده و در مقابل، دفتر رهبری موظف به ارائه کلیه اطلاعات درخواستی به خبرگان شده است. تفاوت این دو قضیه

هم، چندان دشوار و بغرنج نیست که نتوان موفق به درک آن شد، اما برای تسهیل این امر، سؤال می‌کنم آیا به نظر شما می‌توان پذیرفت که هیئتی از سوی مجلس خبرگان به درون نیروهای نظامی رفته و شروع به تحقیق و تفحص پیرامون طرح‌ها، برنامه‌ها، امکانات و استراتژی نظامی کشور کند؟ فراموش نباید کرد که مسائل نظامی و نیز امنیتی از طبقه‌بندی‌های بسیار بالایی برخوردارند تا جایی که برخی از این مسائل به کلی سری بوده و تنها در حد چند نفر امکان اطلاع از آن‌ها وجود دارد. این چیزی نیست که مختص به ایران باشد، بلکه در تمام دنیا همین روال جاری است. آیا واقعاً در ایالات متحده آمریکا که جناب‌عالی در قلب آن نشسته‌اید، امکان ورود هیئت‌هایی به درون بدنه نیروهای نظامی به منظور تحقیق و تفحص پیرامون اسرار نظامی وجود دارد؟ یادآوری این نکته شاید ضرورتی نداشته باشد که هیئت‌هایی از این دست - و از جمله هیئت موردنظر مجلس خبرگان - در پی کسب اطلاعات عادی و متعارف نیستند، بلکه آن‌ها برای هدف خاصی که دنبال می‌کنند، نیاز به دسترسی به اطلاعات سری خواهند داشت. آیا در هیچ نظامی، این‌گونه اطلاعات حتی در سطح محدود منتشر می‌شود؟ آیا در هیچ جای دنیا روالی وجود دارد که فرماندهان عالی‌رتبه نظامی به هیئت‌هایی دعوت شوند و اسرار نظامی را در مقابل سئوالاتی که از آنان می‌شود، فاش کنند؟

بنابراین به نظر می‌رسد راه نظارت مجلس خبرگان بر تدابیر و توانمندی‌های رهبری در حوزه امور نظامی باید به‌گونه‌ای باشد که ضمن حفظ اسرار و دیسپلین نظامی، امکان ارزیابی این مسئله را نیز برای آنان فراهم آورد. این راه نیز همان سؤال از دفتر رهبری پیرامون این مسائل است و نه برقراری ارتباط مستقیم با نیروهای نظامی. بدین منظور مجلس خبرگان می‌تواند با تشکیل یک هیئت کارشناسی در امور نظامی، به ارزیابی این امور بپردازد و سپس سئوالات خود را در زمینه‌هایی که مربوط به مدیریت و تدابیر رهبری در حوزه امور نظامی می‌شود، با دفتر رهبری در میان گذارد. به این ترتیب مجلس خبرگان بدون آن که وارد جزئیات امور نظامی کشور شود، اطلاعات لازم را از نحوه عملکرد رهبری در این حوزه کسب می‌کند و سپس می‌تواند قضاوت خود را درباره این عملکرد، داشته باشد. در این حالت به نظر می‌رسد همه چیز در جای خود قرار دارد. هم اصول و قواعد حفاظتی و مدیریتی در امور نظامی رعایت شده و هم مجلس خبرگان از اطلاعات لازم به منظور انجام وظایف قانونی خود برخوردار شده است. این همان روشی است که رهبری به خبرگان پیشنهاد کرده و مورد قبول اکثریت اعضای این مجلس نیز واقع شده است. حال ممکن است بفرمایید بفراروختگی جناب‌عالی در این میان، از چه چیز ناشی می‌شود؟ و آیا ممکن است توضیح دهید طرح و شیوه مورد تأیید شما برای نظارت خبرگان بر تدابیر نظامی رهبری چیست؟ بنده مشتاقانه در پی رؤیت دیدگاه شما در این باره هستم.

حال اگر به دیگر امور و موارد غیرنظامی نیز دقت شود، ملاحظه می‌شود آنچه



باید مورد بررسی قرار گیرد، نوع مدیریت رهبری بر آن‌هاست. از طرفی، دقت در مبتدای اصل ۱۱۱ نیز می‌تواند در این زمینه به ما کمک کند: "هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود..." بنابراین "وظایف قانونی رهبری" مورد نظر است و این وظایف در حقیقت نوع مدیریت رهبری در تمامی زمینه‌هاست که نهادهای تحت نظر مستقیم ایشان را نیز شامل می‌شود. طبیعتاً این مدیریت از نوع مدیریت کلان است و نه مدیریت امور خرد و جزئی. به‌عنوان نمونه صداوسیما یکی از نهادهای مستقیماً تحت مسئولیت رهبری است، اما آیا این بدین معناست که رهبری در برنامه‌ریزی‌های داخلی این سازمان نیز مسئولیت دارد؟ مثلاً اگر یک سریال خوب یا بد بود باید آن را از زاویه مسئولیت رهبری مورد بررسی قرار داد یا در چهارچوب برنامه‌ریزی‌های داخلی این سازمان؟ اگر به‌عنوان نمونه عملکرد یک یا چند کارخانه متعلق به بنیاد مستضعفان بد یا خوب بود و یا در کمیته امداد امام یا سازمان تبلیغات برخی اقدامات و برنامه‌ها و رفتارهای خوب یا بد مشاهده شد، مسئولیت این‌ها را باید به پای رهبری نوشت و یا مسئولان و مدیران رده‌های مختلف این نهادها؟ بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که اگر قرار بر این باشد که خبرگان نگاه خود را از سطح مسئولیت کلان رهبری به سوی رفتارها و عملکردهای جزئی درون سازمان‌ها و نهادها سوق دهد، آنگاه چه اوضاع و احوالی، بر مسئله نظارت، حاکم خواهد شد.

اتفاقاً خود شما هم در مطلبی که نگاشته‌اید، به "مدیریت کلان" اشاره کرده‌اید: "عزل رهبر به دلیل ناتوانی از انجام وظایف قانونی، یا فاقد شدن شرایط لازم، یا فاقد بودن از آغاز، نیازمند نظارت دائمی مجلس خبرگان است. این نظارت اگرچه "نظارت بر بقای شرایط" است، اما نظارت بر بقای شرایط بدون "نظارت دائمی بر عملکرد" ممکن نیست. "عملکرد" بزرگ‌ترین و مطمئن‌ترین اماره بقا یا زوال شرایط است. "بنده این سخن و نظر شما را می‌پذیرم، اما از شما می‌پرسم منظورتان از "عملکرد" چیست؟ آیا منظورتان جز "عملکرد رهبری" است؟ اگر چنین است باید تعریف خود را از "عملکرد رهبری" معلوم کنید و تفاوت آن را با عملکرد مدیران و مسئولان رده‌های پایین‌تر مشخص سازید. آیا "عملکرد رهبری" جز تدابیر و برنامه‌ریزی‌های کلان در ارتباط با امور مختلف کشور است و آیا پیشنهاد رهبری جز این بوده است که خبرگان، این‌گونه تدابیر و سیاست‌ها را مورد بررسی قرار دهند و در این زمینه هرگونه اطلاعات مورد نیاز و درخواست، در اختیار آنان قرار خواهد گرفت.

از طرف دیگر، این نکته را باید در نظر داشت که چنانچه خبرگان در جهت انجام وظایف قانونی خویش بخواهد از سطح تدابیر کلان رهبری عبور کرده و به امور جزئی و درون‌سازمانی بپردازد، آنگاه با انبوهی از مسائل ریز و درشت مواجه خواهد بود که اولاً بررسی آن‌ها نیازمند هیئت‌های متعدد و صرف وقت بسیار زیاد است و از سوی دیگر این گونه مسائل به شدت مستعد بحث‌های موافق و مخالف خواهد بود. به‌عنوان نمونه به گزارش‌های تحقیق و تفحص مجلس که با نگاه به عملکردهای جزئی دستگاه‌های گوناگون تهیه شده است، می‌توان اشاره کرد که چه میزان وقت و

انرژی برای تهیه آن‌ها صرف شده و در نهایت نیز چه میزان نظرات گوناگون پیرامون آن‌ها ابراز گردیده است. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که پذیرش نظرات رهبری درباره نحوه نظارت خبرگان بر رهبری از سوی اکثریت اعضای این مجلس، بر مبنای منطق و استدلال قرار داشته است. البته شخصاً معتقدم باب بحث و گفت‌وگو در این باره می‌تواند همچنان مفتوح باشد، اما بدیهی است نظرات و دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح می‌گردند، باید از مبنای منطقی محکمی برخوردار باشند. طبعاً بسیار مایلیم از دیدگاه و راهکار جناب عالی نیز در این زمینه مطلع شوم تا فارغ از شعارهایی که در استیضاحیه خود بدین لحاظ سر داده‌اید، قوت تدبیر و استدلال شما درباره این موضوع مهم آشکار شود.

### نحوه انتخاب رهبری در سال ۶۸

بخش بعدی مطلب جناب عالی تحت عنوان "خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۶۸" است که خطاهای فاحشی در آن قابل رؤیت است. این خطاها را یک‌به‌یک مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نخستین خطای شما در این بخش به رأی و نظرتان راجع به عزل آیت‌الله منتظری برمی‌گردد. از نظر بنده هیچ اشکالی ندارد که شما در زمان حیات آیت‌الله منتظری به ایشان علاقه‌مند بوده و این تعلق خاطر پس از فوت آن مرحوم نیز همچنان ادامه داشته باشد. البته سخت امیدوارم که این اظهار علاقه، جنبه قلبی و واقعی داشته باشد و نه ابزاری و ظاهری؛ مثل خیلی‌های دیگر. اما به هر تقدیر این علاقه‌مندی - واقعی یا ابزاری - موجب شده است تا جناب عالی یکسره چشم بر واقعیات تاریخی فرو بندید. برای آن که بتوانید بهتر به این واقعیات آگاهی یابید، بنده شما را به مطالعه "خاطرات آیت‌الله منتظری" ارجاع می‌دهم. بله، تعجب نکنید! اما چرا خاطرات آیت‌الله منتظری؟ ببینید، اگر شما اعتراض خود را متوجه دیدگاه و رأی و نظر حضرت امام کرده بودید، بنده طبعاً از زاویه دیگری به بحث با شما در این زمینه می‌پرداختم، اما از آنجاکه مدعی شده‌اید "دستگاه امنیتی کشور در دهه ۶۰ همراه با برخی مراکز قدرت مقدمات عزل مرحوم آیت‌الله منتظری را با هدف مهندسی آینده رهبری فراهم کرد" معتقدم چنانچه جناب عالی خاطرات آیت‌الله منتظری را به همراه ضmann آن که حاوی نامه‌های رد و بدل شده میان ایشان و حضرت امام است مطالعه فرمایید به‌خوبی متوجه این قضیه می‌شوید که نقش اساسی و محوری در این قضیه را شخص حضرت امام برعهده داشتند و درحقیقت "دستگاه امنیتی کشور" تحت فرمان و حمایت ایشان به انجام وظیفه در این زمینه مشغول بود. به عبارت دیگر با تعمق در ضmann خاطرات آیت‌الله منتظری به‌خوبی می‌توان دریافت که چنانچه حضرت امام نقش محوری در این زمینه را نداشت - چراکه آینده انقلاب و نظام را به‌شدت در معرض خطر می‌دید - دستگاه امنیتی کشور با توجه به جایگاه و قدرت آیت‌الله منتظری، هرگز جرئت و جسارت اقدام در این باره را نمی‌یافت. به‌عنوان نمونه پس از کشف خانه تیمی متعلق به

سیدمهدی هاشمی که سرآغاز ماجرا بود و منجر به احضار وی شد، اگر حضرت امام با توجه به شناختی که از این فرد داشت، اصرار به دستگیری و محاکمه وی نمی‌کرد، آیا دستگاه امنیتی کشور با توجه به حمایت بی‌دریغ آیت‌الله منتظری از سیدمهدی، قادر به انجام این کار بود؟

بنابراین اگر اشکالی به این قضیه دارید، لاجرم باید آن را متوجه حضرت امام سازید که البته در این صورت نیز به خطا رفته‌اید، زیرا هیچ‌کس بیش از شخص آیت‌الله منتظری - با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی خویش - در عزل خود از رهبری آینده نظام، سهم و دخیل نبود. البته بنده نیز همچون شما معتقدم بحث مبسوط در این زمینه مقال و مجال دیگری را می‌طلبد و به همین لحاظ از جناب عالی دعوت می‌کنم تا به این وعده خود عمل کرده و با توجه به فرصت و فراغت و امکاناتی که در اختیارتان قرار دارد، در مجال دیگری به شرح مبسوط دیدگاه خویش درباره این موضوع پردازید تا باب بحث و گفت‌وگویی تازه باز شود.

خطای دیگر جناب عالی در این بخش آن است که روز ۱۵ خرداد ۶۸ را به‌عنوان روز انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری نظام اعلام فرموده‌اید، حال آن که این انتخاب در روز ۱۴ خرداد صورت گرفت. البته می‌دانم که این اشتباه علی‌الظاهر چندان مهم نیست. به فرض که روز ۱۵ خرداد نباشد و روز ۱۴ خرداد باشد! راستش علت اشاره بنده به این نکته، نه از باب تأثیری است که این اشتباه جناب‌عالی در اصل قضیه می‌تواند بگذارد، چون اتفاقاً در این موضوع خاص - و نه تمام موضوعات تاریخی - ذکر روز ۱۴ یا ۱۵ خرداد، منشاء اثری در ماجرا نیست. واقعیت آن است که هرچه فکر کردم دیدم این خیلی زشت است که با وجود آن همه امکانات کتابخانه‌ای و اینترنتی و غیره، چنین اشتباهات سطحی و ساده‌ای در ماحصل کار و تلاش شما مشاهده شود.

اشتباه بعدی جناب‌عالی که اتفاقاً این یکی بسیار فاحش و بزرگ است، اینکه خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی فرموده‌اید: "جناب‌عالی در نفی مدیریت شورایی و قبولاندن مدیریت فردی نقش اصلی را ایفا کردید." متأسفم از اینکه در این‌جا باید مطلبی را به استحضارتان برسانم که غیرمستند و مغلوط بودن مطالب شما را بیش از پیش آشکار خواهد ساخت. آقای هاشمی رفسنجانی نه تنها هیچ‌گونه نقشی در نفی مدیریت شورایی نداشتند، بلکه به همراه آیت‌الله خامنه‌ای از جمله موافقان "شورای رهبری" و مدیریت شورایی بودند.

اما شرح مختصر ماجرا از این قرار است که با توجه به اصل ۱۰۷ قانون اساسی پیش از تجدیدنظر که در آن "شورای رهبری" و "رهبری" هر دو به رسمیت شناخته شده بود و هنوز هم شورای بازنگری قانون اساسی در نیمه راه فعالیت خود قرار داشت، بنابراین در روز ۱۴ خرداد ۶۸ در مجلس خبرگان که برای تصمیم‌گیری درباره رهبری بعد از امام گرد آمده بودند، بحث در این باره صورت گرفت که آیا پس از امام، رهبری نظام به صورت فردی باشد یا شورایی. بدین لحاظ نمایندگان مختلف به ارائه

نظرات و دیدگاه‌های خود می‌پردازند تا آنگاه که نوبت به رأی‌گیری در این باره می‌رسد. در این حال قرار بر آن می‌شود تا موافقان رهبری به صورت فردی، قیام نمایند. بنده از مسئولان مربوطه تقاضا می‌کنم لحظه رأی‌گیری در این باره را از صداوسیما پخش کنند تا جناب عالی و دیگر علاقه‌مندان به این موضوع مشاهده کنید که آقای هاشمی رفسنجانی از جای خود بر نمی‌خیزد و بنابراین رأی منفی می‌دهد. آیت‌الله خامنه‌ای نیز در این زمان از جای خود بر نمی‌خیزد و دقایقی بعد، یعنی زمانی که نام ایشان به عنوان رهبر مطرح می‌شود و نمایندگان قصد رأی‌گیری دارند، علیرغم مخالفت دیگران به پشت تریبون می‌روند و مطالبی بیان می‌دارند که حاکی از موافقت ایشان با تشکیل "شورای رهبری" است.

ملاحظه می‌فرمایید که در طرح یک مسئله تاریخی، چقدر به خطا رفته‌اید تا جایی که آن را کاملاً معکوس و وارونه کرده‌اید. ظاهراً جناب عالی کار تاریخ‌نگاری را خیلی ساده تصور کرده و یا آن که مخاطبان خود را ساده‌اندیش قلمداد کرده‌اید. اگر چنین نبود، یقیناً به خود جرئت نمی‌دادید تا بدون تحقیق و مطالعه به اظهار نظر درباره مسائل مختلف بپردازید و به قول آن مرحوم همین‌طور "زرتی" یک چیزی بگویید! بر همین منوال است مطالبی که شما درباره نقل قول آقای هاشمی رفسنجانی از حضرت امام "با این مضمون که ایشان آیت‌الله خامنه‌ای را برای رهبری صالح دانسته‌اند" بیان داشته‌اید. سخن شما در این زمینه به گونه‌ای است که می‌تواند دو مسئله را به ذهن خوانندگان القاء کند. نخست آنکه ایشان در چهارچوب یک طرح یا برنامه از پیش توافق شده، به نقل قول از حضرت امام پرداخته‌اند تا به تعبیر جناب عالی در قالب طرح "مهندسی آینده رهبری" موجبات انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری را فراهم آورند و دیگر اینکه اگر چنین اظهار نظری صورت نمی‌گرفت، چنان انتخابی نیز در میان نبود.

درباره بخش نخست باید به اطلاع‌تان برسانم که خوشبختانه آقای هاشمی رفسنجانی در این قضیه با هوشمندی و درایت کامل رفتار کردند. همان‌گونه که به استحضارتان رساندم در ابتدا بحث‌های مفصلی درباره شورایی یا فردی بودن رهبری آینده نظام صورت گرفت و در تمامی این مباحث از آنجاکه آقای هاشمی رفسنجانی طرفدار نظریه شورایی بودند، لذا هیچ‌گونه نقل قولی از حضرت امام درباره آیت‌الله خامنه‌ای بیان نکردند. حتی پس از اینکه برخلاف نظر آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفسنجانی، فردی بودن رهبری مورد تصویب قرار گرفت و طبعاً نوبت به تعیین مصداق رسید، همچنان آقای هاشمی رفسنجانی رأساً به بیان شنیده‌های خود از امام نپرداختند، بلکه این مسئله زمانی صورت گرفت که یکی دو تن از نمایندگان با صدای بلند اظهار داشتند شنیده‌اند حضرت امام نظراتی راجع به آیت‌الله خامنه‌ای ابراز کرده‌اند و آقای هاشمی و برخی مقامات عالی‌رتبه نظام شاهد این ماجرا بوده‌اند. حتی در این زمان نیز آقای هاشمی بلافاصله به بیان نقل قول از حضرت امام نمی‌پردازند، بلکه ضمن اشاره به سخن امام در وصیت‌نامه در مورد سندیت نقل قول‌هایی که از

ایشان می‌شود، خطاب به جمع نمایندگان خاطر نشان می‌سازند آنچه قصد بیان آن را دارند هیچ‌یک از مواردی نیست که امام در وصیت‌نامه خود بر شمرده‌اند، اما سند این گفته‌ها خود ایشان (هاشمی رفسنجانی) هستند که البته دیگرانی مانند آیت الله موسوی اردبیلی، حاج سیداحمد خمینی و آقای میرحسین موسوی شاهد آن بوده و می‌توانند شهادت بدهند. در این حال از آنجاکه اعضای مجلس خبرگان همچنان به آقای هاشمی رفسنجانی اصرار می‌ورزند تا به نقل اظهارات حضرت امام درباره آیت الله خامنه‌ای بپردازد، ایشان مبادرت به این کار می‌کنند. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که آنچه صورت گرفته کاملاً طبق خواست و تصویب نمایندگان مجلس خبرگان بوده است و نه یک اقدام شخصی و فردی.

درباره نقش و تأثیر این اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی در انتخاب آیت الله خامنه‌ای به رهبری باید گفت تردیدی در تأثیرگذاری جدی این اظهارات وجود ندارد، اما این تأثیرگذاری نه از حیث ایجاد انگیزه ابتدایی در نمایندگان، بلکه از حیث تأیید تمایل و رأی مافی‌الضمیر خبرگان بوده است. برای روشن شدن مسئله به استحضارتان می‌رسانم که در هنگام بحث درباره شورایی یا فردی بودن رهبری، کسانی که در موافقت با شورایی بودن صحبت می‌کردند، بعضاً نام اعضای مورد نظر خویش برای این شورا را نیز مطرح می‌ساختند. جالب است بدانید بلااستثناء در تمامی شوراهای عنوان شده از سوی نمایندگان طیف‌های مختلف فکری و سیاسی، نام آیت‌الله خامنه‌ای به چشم می‌خورد، گویی یک توافق و اعتماد عمومی در این مجلس - که به تعبیر جناب عالی اعضای جناح‌های گوناگون در آن حاضر بودند - در مورد ایشان وجود داشت. بنابراین هنگامی که رأی‌گیری درباره شورایی یا فردی بودن رهبری صورت گرفت و منجر به کنار گذاشته شدن گزینه شورایی بودن شد، وجه مشترک تمامی شوراهای پیشنهادی، یعنی آیت‌الله خامنه‌ای بلافاصله مورد توجه نمایندگان قرار گرفت به صورتی که در اولین لحظات مطرح شدن بحث درباره مصداق رهبری و پیش از آن که آقای هاشمی رفسنجانی به ذکر نقل قول از حضرت امام بپردازند، نام آیت‌الله خامنه‌ای از سوی برخی از نمایندگان به عنوان کاندیدای آن‌ها برای رهبری اعلام شد.

حال یک نکته بسیار جالب دیگر را به عرض‌تان می‌رسانم. در زمانی که هنوز بحث درباره شورایی و فردی بودن رهبری ادامه داشت، تنها یک نفر از موافقان فردی بودن رهبری مبادرت به نام بردن از فرد مورد نظر خود برای رهبری کرد. آن شخص، مرحوم آیت‌الله آذری قمی بود. حتماً فکر می‌کنید می‌خواهم بگویم ایشان از آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان فرد مورد نظر خود نام برد. اما خیر، ایشان از حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی به عنوان شخصیت مورد نظر خود برای رهبری آینده نظام نام برد. حتماً می‌پرسید این مسئله چه ربطی به آیت‌الله خامنه‌ای دارد و نکته جالبش در کجاست؟ عرض می‌کنم!

آقای آذری قمی در سخنان خود اظهار داشت که پس از وخامت حال حضرت امام و در شرایطی که پزشکان قطع امید کرده بودند، خدمت حضرت آیت‌الله

گلبایگانی رسیده و از ایشان درخواست کرده تا مسئولیت رهبری آینده را بپذیرند، اما ایشان با توجه به سنگینی مسئولیت رهبری نظام، و مقتضیات و خصوصیات شخصی خود، به صورت جدی این پیشنهاد را رد کرده‌اند. حال نکته جالبش این‌جاست. علیرغم مخالفت آیت‌الله گلبایگانی، اصرار به ایشان برای پذیرش این مسئولیت ادامه می‌یابد و سپس آقای آذری قمی برای رفع نگرانی‌ها در این زمینه پیشنهاد می‌کند در صورت تصویب رهبری ایشان از سوی مجلس خبرگان، آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان معاون یا قائم‌مقام، عملاً کلیه وظایف اجرایی در ارتباط با رهبری را برعهده داشته باشد. در واقع آقای آذری قمی نقطه قوت این پیشنهاد خود را حضور آیت‌الله خامنه‌ای در موقعیت مزبور عنوان می‌دارد و خواستار موافقت خبرگان با این پیشنهاد می‌شود. البته ناگفته نماند که پس از طرح نام آیت‌الله گلبایگانی توسط آقای آذری قمی، نمایندگان مجلس خبرگان ضمن احترامی که برای شأن فقاهت و مرجعیت ایشان قائل بودند، با این پیشنهاد موافقت نمی‌کنند و موضوع به کلی از دستور کار کنار گذارده می‌شود، اما این مسئله حاکی از نوع نگاهی بود که در میان آحاد نمایندگان مجلس خبرگان نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای وجود داشت.

باز یک نکته دیگر را بگویم که فکر کنم این هم برایتان جالب باشد. پس از آنکه فردی بودن رهبری به تصویب رسید و نام آیت‌الله خامنه‌ای برای این مسئولیت مطرح شد، ایشان شخصاً پشت تریبون قرار گرفت و به‌طور جدی به مخالفت با این پیشنهاد پرداخت. در این حال، آیت‌الله آذری قمی - که پیش از این نام آیت‌الله گلبایگانی را مطرح ساخته بود - از جمله کسانی بود که با جدیت تمام به دفاع از انتخاب ایشان به رهبری پرداخت و با اعلام صریح تبعیت از حکم آیت‌الله خامنه‌ای در مقام ولایت فقیه، راه را بر استتکاف ایشان از پذیرش این مسئولیت بست. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که در فضای فکری و ذهنی حاکم بر مجلس خبرگان، آیت‌الله خامنه‌ای جدی‌ترین گزینه برای قرار گرفتن در "شورای رهبری" و یا "رهبری" نظام بوده‌اند و نقل قول آقای هاشمی رفسنجانی از حضرت امام، مهر تأییدی بود بر این مافی‌الضمیر. این همه را عرض کردم تا اگر جناب عالی به‌راستی قصد حقیقت‌جویی در حوزه تاریخ و حقیقت‌جویی در حوزه سیاست را دارید، با اطلاع و آگاهی از آنچه گذشته است، مطالب خود را بیان فرمایید و اگر نه، صرفاً به قصد تهمت‌زنی دست به قلم می‌برید که دیگر حرجی بر شما نیست؛ هرچه می‌خواهد دل تنگت بگویی!

اینک که به پایان بخش نخست از نوشته شما رسیدیم، با نگاهی به آنچه بیان شد، به‌خوبی پیداست که جناب عالی اگر چه سعی کرده‌اید متن حجیم و طولی را با شکل و شمایل به ظاهر حقوقی و مستند فراهم آورید، اما متن مزبور علیرغم جثه بزرگ خود، به‌شدت از ضعف محتوا رنج می‌برد. در واقع در پشت آن همه لفاظی‌ها، مجموعه‌ای از مطالب سست و نادرست قرار گرفته است که البته می‌توانست این‌گونه نباشد، چراکه با مراجعه‌ای کوتاه و مختصر به منابع موجود، امکان پی‌بردن به حقایق وجود داشت. اما شما از آنجاکه بر مبنای اغراض و امیال و اهداف سیاسی مشخص،

دست به کار نوشتن این استیضاحیه شده‌اید، بیش از هر چیز خود را در معرض استیضاح قرار داده‌اید و باید پاسخ‌گوی غلطنویسی‌های این متن باشید.

با مروری که بر ادامه مطلب جناب‌عالی تا انتهای آن داشتیم، متأسفانه وضعیت را به همین منوال یافتیم، به‌علاوه اینکه انبوهی از موضوعات تکراری را می‌توان در آن مشاهده کرد. با توجه به این مسئله به نظرم رسید چنانچه بنخواهم مابقی توضیحات خود را نیز همانند آن چه تا این جا ارائه شد، بنویسم، متن بسیار مطوّلی که لاجرم شامل مطالب تکراری نیز می‌شود، به دست خواهد آمد. بنابراین برای جلوگیری از این مسئله، سعی خواهم کرد در ادامه، به اصل و اساس و جوهره مطلب شما بپردازم. البته بدیهی است در این روش نیز به ضرورت، استناداتی به برخی فرمایشات جناب‌عالی خواهم داشت.

### راه طی شده؛ دیکتاتوری یا توسعه سیاسی؟

با مطالعه بخش‌های دوم تا پنجم به‌خوبی پیداست شما به‌گونه‌ای مطالب خود را عرضه داشته‌اید که گویی در ایران تنها یک مسئول وجود دارد و آن رهبری است.

به‌طور کلی بخش‌های بعدی مطلب شما تحت این عناوین آمده‌اند: بخش دوم: استبداد و دیکتاتوری، بخش سوم: ظلم و جور، بخش چهارم: قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی و بخش پنجم: وهن اسلام. بنابراین اس و اساس کلام شما در ادامه این است که در طول دوران رهبری آیت الله خامنه‌ای، روند استبدادی و دیکتاتوری بر کشور حاکم شده است و لذا ایشان با خروج از عدالت، از رهبری ساقط است. حال بیایید به ارزیابی این موضوع بپردازیم. قبل از پرداختن به مهم‌ترین موضوعات مطرحه در این بخش‌ها، جا دارد یک نکته کلی را بیان کنم. با مطالعه بخش‌های دوم تا پنجم به‌خوبی پیداست شما به‌گونه‌ای مطالب خود را عرضه داشته‌اید که گویی در ایران تنها یک مسئول وجود دارد و آن رهبری است. البته بنده می‌توانم درک کنم که چرا چنین تصویری را ارائه می‌دهید چون در غیر این صورت، قادر به مطرح کردن اتهامات خود نخواهید بود.

چه در غفلت و ناآگاهی باشید و چه تغافل فرموده باشید، پیشنهاد می‌کنم قدری "جامعه‌شناسی سیاسی" مطالعه کنید و پس از آشنایی با مطالب و مفاهیم کلی در این زمینه، به سراغ "جامعه‌شناسی سیاسی ایران" با تأکید بر دوران پس از انقلاب بروید. کتاب خاصی را هم پیشنهاد نمی‌کنم تا شائبه تلاش برای القاء خط و خطوط خاصی به شما پیش نیاید. همین که هم‌نی بکنید و به مطالعه در این حوزه بپردازید، به نظرم کمک بزرگی به باز شدن دیدتان در حوزه "سیاست و جامعه" خواهد بود.

درواقع همین که متوجه این نکته شوید که یک جامعه سیاسی متشکل از کانون‌های متعدد (رسمی و غیررسمی) قدرت و نفوذ است که بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و مجموعه‌ای گسترده از این تأثیر و تأثرات، به حیات سیاسی یک ملت شکل می‌دهند، خود قدم بزرگی در جهت فهم مسائل سیاسی به‌شمار می‌آید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تحوّل عظیمی در عرصه سیاسی داخلی روی داد و شاهد ظهور و فعالیت انبوهی از شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی بودیم. بنده اگر خواسته باشم به بررسی کلیه مسائل و تحولات سیاسی در کشور طی این ۳۲ سال بپردازم، بی‌اغراق مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد و البته نیازی هم به این توضیحات نیست. کسانی که خود از فعالان سیاسی - با هر نگاه و نگرشی بوده‌اند - و نیز آنان که اهل تحقیق و تأمل در زمینه مسائل سیاسی هستند، به‌خوبی به زیر و بم این قضایا آگاهند. در طول این دوران، انواع و اقسام تشکلهای سیاسی و مطبوعات حرفه‌ای و دانشجویی پا به عرصه گذارده و به نقش‌آفرینی در حوزه سیاست و اجتماع پرداخته‌اند. این همه حاکی از آن است که سه دهه گذشته یکی از پربارترین دوران‌های حیات سیاسی جامعه ما بوده است. البته معنای این سخن، بی‌عیب و نقص بودن این برهه نیست، اما عیب و نقص‌ها را باید با یک دید جامع و منصفانه مورد بررسی قرار داد تا بتوان از خلال آن به راه‌حل‌های سازنده رسید والا آنچه صرفاً با هدف محکوم‌سازی طرف مقابل صورت گیرد، تنها جاروونجالی خواهد بود که به کار هوچی‌های سیاسی می‌آید و بس.

در یک نگاه واقعی به جامعه مجموعه‌ای از شخصیت‌های حقوقی با مسئولیت‌های مشخص قانونی - و البته افکار، عقاید، رفتارها و انگیزه‌های متفاوت - را می‌توان مشاهده کرد که بخشی از کنش‌گران در عرصه سیاسی جامعه را تشکیل می‌دهند. در کنار آن‌ها شخصیت‌های حقیقی بسیاری را نیز می‌توان دید که هر یک بنا به دلایل و عواملی صاحب قدرت و نفوذ هستند. مطبوعات و رسانه‌ها در انواع و اقسام مختلف، از دیگر بخش‌های فعال و تأثیرگذار در عرصه سیاسی به‌شمار می‌آیند. احزاب، گروه‌ها، انجمن‌ها، جمعیت‌ها و امثالهم که تعدّد و تنوع بسیار گسترده‌ای دارند، بخش مهم دیگری از کنش‌گران سیاسی را شکل می‌دهند. افراد و احاد جامعه نیز با تفکرات، احساسات و رفتارهای گوناگون به نوع دیگری در صحنه سیاسی کشور تأثیر گذارند. سازمان‌ها، رسانه‌ها، شخصیت‌ها، احزاب و دولت‌های خارجی نیز هر یک به نحوی در این مسئله دخیل و شریکند. تحولات بین‌المللی را هم در انواع و اقسام گوناگون آن نباید نادیده گرفت و خلاصه اینکه آنچه در عرصه سیاست می‌گذرد محصول ده‌ها و صدها عامل بزرگ و کوچک است که تقلیل این همه، به یک فرد، در عالم واقع امکان ندارد، هرچند بر روی کاغذ چرا! این نکته را به‌صورت کلی و مُجمل در این جا بیان کردم و انشاءالله در طول بحث و به مقتضای موضوع، توضیحات بیشتری راجع به آن خواهم داد.

اینک ببینیم آنچه جناب‌عالی نگاشته‌اید از جنس سخنان محققانه است یا عوام‌فریبانه؟

هنگامی که مشغول مطالعه متن مکتوب جناب‌عالی بودم، در نخستین پاراگراف‌های بخش دوم، یکی از جملات شما به شدت توجهم را جلب کرد. شما پس از آن که حکم به تشدید استبداد و خودکامگی در کشور داده‌اید، نوشته‌اید: "در



فرصت‌هایی که سال گذشته مردم ابراز نظر یافتند، در خیابان و پشت‌بام پس از الله اکبر از مقام رهبری به‌عنوان دیکتاتور ابراز انزجار کردند... "در این جمله، واژه "مردم" بود که موجب جلب توجه بنده شد. علتش هم این بود که دیدم "تئوری بزغاله" تا چه حد در میان فعالان سیاسی ما، از هر طیف و مرام و مسلکی نفوذ و رواج دارد. بنده از شما سؤال می‌کنم، آیا فقط آنان که چند شبی به الله اکبر گفتن در پشت‌بام‌ها پرداختند "مردم" بودند؟ پس تکلیف بقیه ایرانیان چه می‌شود؟ آیا جز این است که جناب‌عالی نیز از پیروان تئوری بزغاله به‌شمار می‌آیید؟

اساساً "مردم" یکی از مبهم‌ترین واژه‌هایی است که در مباحث سیاسی به کار می‌رود. هرکسی، هواداران خود را - کم باشند یا زیاد- "مردم" می‌خواند. حتی کسانی بی‌آنکه هواداری داشته باشند نیز به خود اجازه می‌دهند تا افکار و عقاید و درخواست‌هایشان را به نام "مردم" در مطبوعات و مکتوبات و سخنرانی‌ها رواج دهند.

برای روشن‌تر شدن بحث و نیز تغییر ذائقه، ماجرای را بگویم که خود شاهدش بودم. در یکی از روزها سوار اتوبوس بودم و به ایستگاهی رسیدیم که ازدحام جمعیت در آن زیاد بود. پس از توقف اتوبوس که خود نیز لبالب از مسافر بود، چند نفر از منتظران در ایستگاه سوار شدند و فشردگی جمعیت داخل اتوبوس به‌صورتی شد که دیگر واقعاً امکان سوار شدن افراد بیشتری نبود. درهمین حال یکی از منتظران در ایستگاه که سعی می‌کرد به هر ترتیب ممکن سوار اتوبوس شود مرتباً با صدای بلند خطاب به مسافران اتوبوس می‌گفت: "آقا کمی جلوتر بروید تا ملت سوار شوند." فرد مزبور بارها این جمله را تکرار کرد و نهایتاً به هر زور و ضربی بود جایی برای خود بر روی پلکان اتوبوس فراهم کرد و در اتوبوس پشت سرش به زحمت بسته شد. یکی از مسافران که شاهد این ماجرا بود با لبخند از او پرسید: "آقا بالاخره این ملت سوار شد؟" و پاسخ شنید: "بله آقا، ملت سوار شد!"

غرض اینکه جناب‌عالی وقتی می‌گویید "مردم" چنین و چنان کردند، چشم خود را یک‌سره بر حمایت ده‌ها میلیون نفر از ایرانیانی که در تظاهرات به مناسبت‌های مختلف حمایت خود را از رهبری و نظام جمهوری اسلامی بیان داشته‌اند می‌بندید و حیا هم نمی‌کنید. خیلی هم که خواسته باشید آن‌ها را به حساب آورید، از حضور این جمعیت عظیم تحت عنوان "تظاهرات اتوبوسی" و "اجتماعات مهندسی شده" نام می‌برید و باز هم حیا نمی‌کنید.

### ضعف استدلال در اثبات ادعا

اگر قصد استدلال در چهارچوب قانون اساسی را ندارید، چرا شرط و شروطی می‌گذارید که در مراحل بعدی موجب اذیت و آزارتان شود؟ آخر چرا خودآزاری می‌کنید؟

جناب‌عالی برای اثبات دیکتاتوری رهبری به تکرار همان مسئله مادام‌العمر بودن

دوران رهبری پرداخته‌اید که پیش از این درباره آن توضیحاتی دادم. اما در این جا از این باب به موضوع مورد اشاره شما می‌پردازم که قوت استدلال و میزان انصاف جناب عالی را آشکار سازم.

جناب عالی در ابتدای این متن نوشته‌اید: "نویسنده کوشیده است در چهارچوب قانون اساسی نشان دهد رهبری به چه میزان تخلف کرده و تا چه حد مسئول بحران عمیق امروز ایران است."

حال از شما می‌پرسم چرا رهبری را متهم به دیکتاتوری می‌کنید؟ پاسخ می‌دهید: "نخستین اماره استبداد و دیکتاتوری، حکومت مادام‌العمر، و موقت و محدود نبودن دوران زمامداری است."

می‌پرسم: اینکه دوران مسئولیت رهبری محدود به مدت معینی نشده - بلکه مقید به شرایط خاصی گردیده - جزو قانون اساسی است یا طبق خواست و اراده رهبری برخلاف نصّ قانون اساسی صورت پذیرفته است؟

مسئلاً چاره‌ای جز این ندارید که بفرمایید طبق نصّ قانون اساسی است. اینک سؤال می‌کنیم: آخر خوش انصاف! مگر نمی‌فرمایید که در چهارچوب قانون اساسی قصد اثبات ادعاهای خود را دارید. با چنین فرض داوطلبانه‌ای، این هم شد اماره استبداد!؟

خوب، اگر قصد استدلال در چهارچوب قانون اساسی را ندارید، چرا شرط و شروطی می‌گذارید که در مراحل بعدی موجب اذیت و آزارتان شود؟ آخر چرا خودآزاری می‌کنید؟

البته فارغ از اینکه شما را چندان مقید به اصول منطقی و احترام به شرایط ضمن بحث نمی‌دانم، خدمت‌تان عرض می‌کنم که آنچه زمینه چرخش قدرت را در طول دوران پس از انقلاب در حوزه سیاسی داخلی فراهم آورده، حاکمیت ولایت فقیه در این سرزمین بوده است و الا بودند کسانی که می‌خواستند با زمینه‌سازی‌هایی بساط دیکتاتوری و انحصارطلبی را در این کشور بگسترانند. از جمله معروف‌ترین آن‌ها، سیدمهدی هاشمی بود که به همراه اطرافیانش دستی هم به اسلحه داشتند و هر مخالفی را با ترور از سر راه برمی‌داشتند. اگر ریشه این فتنه توسط امام از جا کنده نشده بود، امروز به شما می‌گفتم که دیکتاتوری یعنی چه؟

همچنین از خاطر نبرده‌ایم برخی از آنان که خود را هوادار رئیس‌جمهوری دوران سازندگی معرفی می‌کردند، از جمله آقای عطاءالله مهاجرانی، قصد داشتند با زیر پا گذاردن قانون اساسی محدودیت دوران ریاست‌جمهوری به دو دوره را از بین برده و از این طریق برای ماندگاری خود در قدرت، زمینه مناسب را فراهم آورند. اینکه آنان چه طرح و نقشه‌ای در سر داشتند، بماند. اما آنچه موجب مرتفع شدن این خطر بزرگ گردید، مخالفت جلدی رهبری بود که البته نقش شخص رئیس‌جمهوری جناب آقای هاشمی رفسنجانی را نیز در نفی این طرح خطرناک نباید نادیده گرفت. ملاحظه می‌فرمایید که بحمدالله حضور رهبری در رأس نظام تاکنون آفات و

خطرات بسیاری را از سر راه توسعه سیاسی در کشور برداشته است که به دیگر موارد آن نیز در ادامه بحث اشاره خواهم داشت.

نوشته‌اید: "انتخاب یک بار برای همیشه نیست" و سپس خواستار همه‌پرسی درباره رهبری شده‌اید. ضمن ارجاع جناب عالی به بحث قبلی و تذکر آیین‌نامه‌ای مبنی بر زیر پا گذاردن شرط ضمن بحث، یعنی سخن گفتن در چهارچوب قانون اساسی، باید به استحضارتان برسانم البته این همه‌پرسی مرتباً و به انحاء گوناگون وجود داشته است و اقبال جامعه نسبت به رهبری چیزی نیست که حتی از چشم دشمنان انقلاب نیز دور مانده باشد. کافی است به تحلیل‌های گوناگون رسانه‌های خارجی درباره اوضاع داخلی ایران مراجعه کنید تا ببینید که چگونه در لابه‌لای سخنان خود و بعضاً ناخواسته معترف به این حقیقتند که رهبری از جایگاه بسیار مستحکمی در میان مردم ایران و حتی در میان دیگر ملت‌های جهان برخوردار است.

البته اینکه جناب عالی چشم بر واقعیت فرو بندید، امر بعید و بدیعی نیست. بعید نیست چون به‌رحال دچار کینه شدیدی نسبت به نظام هستید و بنابراین خودبه‌خود چشم‌تان بر روی واقعیت بسته می‌شود. بدیع هم نیست، چراکه امثال شما را در طول این ۳۲ سال کمابیش دیده‌ایم. به‌ویژه در اوایل انقلاب فراموش نکرده‌ایم که هر چند نفر به‌اصطلاح جوجه‌مارکیست دور هم جمع می‌شدند و پس از تشکیل یک گروه خلق الساعه، به کمتر از "رهبری انقلاب و کشور" رضایت نمی‌دادند و خوشمزه اینکه مدعی می‌شدند امام خمینی رهبری انقلاب را از آنان ربوده است!

حال حکایت جناب عالی است که خیالات در سر می‌پرورانید. نکند چنین تصوّر می‌کنید که اگر یک همه‌پرسی در کشور برگزار شود، مردم حضرت عالی را به‌عنوان رهبر انتخاب می‌کنند؟ واقعاً این‌طور فکر می‌کنید؟!

اظهارات شما در این باره که "مجلس شورای اسلامی هم که از تحقیق و تفحص در نهادهای تحت امر رهبری رسماً منع شده است" نیز به‌کلی فاقد صحت و سندیت است. اگر ادعای صحت آن را دارید، ماده قانونی را ارائه دهید که این منع رسمی و مطلق در آن قید شده باشد. پیشنهاد می‌کنم برای یافتن آن به خود زحمت ندهید چون وجود خارجی ندارد، مگر آنکه جناب عالی در ذهن خود چنین قانونی را به تصویب رسانده و به مرحله اجرا گذارده باشید. ضمناً به اطلاع‌تان می‌رسانم که تاکنون از برخی نهادهای تحت نظر رهبری نیز تحقیق و تفحص به عمل آمده که از جمله صداوسیما و قوه قضائیه را می‌توان نام برد و گزارش مربوطه نیز در صحن علنی مجلس قرائت گردیده است.

### نگاهی به پیشینه یک ناهنجاری در رفتارهای سیاسی

موضوع دیگری که در ادامه مطالب خود به آن پرداخته و مکرراً به انحاء گوناگون در بخش‌های مختلف به آن اشاره کرده‌اید، وضعیت احزاب و گروه‌ها و برخی فعالان سیاسی و نیز مطبوعات در طول دو دهه گذشته است. استنادات متعدّد

شما به اصول قانون اساسی نیز در همین زمینه صورت گرفته است، به طوری که باید گفت محور مطالب خود را بر این موضوعات قرار داده‌اید. لذا بنده نیز بر همین مسئله متمرکز می‌شوم و ابتدائاً لازم می‌دانم مقدمه‌ای مهم را عرض نمایم. این مقدمه در واقع نگاهی تاریخی است به وضعیت احزاب و مطبوعات و گردانندگان آن‌ها در تاریخ معاصر ایران، چراکه معتقدم بدون در نظر داشتن زمینه‌های تاریخی یک موضوع و فارغ از تجربیات گران‌بهای یک ملت، پرداختن فی‌البداهه به مسائل و موضوعات روز نمی‌تواند تصویر و درک درستی از حقایق را به ما بدهد. بنابراین سعی می‌کنم در حوصله این مقال به رفتارشناسی این نهادها و سازمان‌ها و شخصیت‌ها در مقاطع حساس تاریخی کشورمان بپردازم.

نخستین مقطع تاریخی حساس، دوران مشروطه است. همان‌گونه که می‌دانید نهضت ضداستبدادی و ضداستعماری و عدالت‌خواهانه مردم ایران با رهبری و زعامت روحانیت و علما آغاز گردید. هنگامی که دم از رهبری و زعامت علما می‌زنم، منظورم این نیست که هیچ صنف و قشر دیگری در به راه انداختن این نهضت سهم و نقشی نداشت بلکه، منظورم این است که اگر علما به‌عنوان کسانی که دارای اعتبار بالایی در جامعه بودند، در رأس این حرکت قرار نمی‌گرفتند، جامعه به حرکت در نمی‌آمد. این نکته‌ای نیست که من مدعی باشم. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که معرف حضورتان است؛ همان ناشر روزنامه قانون. ایشان هم اگرچه در ابتدا با انگیزه‌های خاصی به مخالفت با رژیم استبدادی قاجاریه پرداخت و دم از قانون و قانون‌خواهی زد، اما پس از چندی به این نتیجه رسید که بدون حضور علما و بی‌توجه به عقاید و انگیزه‌های اسلامی، محال است که حرکتی در جامعه به‌وجود آید و بنابراین در نیمه دوم فعالیت خود، ضرورت همراهی با علما و ارائه تفکرات خویش در قالب‌های اسلامی را مورد توجه جدی قرار داد، هرچند در این قضیه از صداقت برخوردار نبود و صرفاً نگاه ابزاری به مسئله داشت. جالب‌تر از او میرزا آقاخان کرمانی بود که وی نیز همین رویه را در پیش گرفت. به هر حال، حرکت مردم بر مبنای عقاید و انگیزه‌های اسلامی علیه استبداد و استعمار آغاز شد و به مشروطه انجامید. حال رفتارهای احزاب و مطبوعات را در این دوره بنگرید. منظور از احزاب همان انجمن‌های غیبی و سری و علنی و امثالهم است که به وفور و خلق‌الساعه با انواع و اقسام مرام‌ها و مسلک‌ها سر بر آوردند. از فراموسن‌ها گرفته تا دموکرات‌های سوسیالیست و تا روشنفکران غرب‌زده و غیره هم در این انجمن‌ها و گروه‌ها حضور داشتند و صحنه‌گردان بودند. بنده در این جا قصد بازگویی مشروح دوران مشروطه را ندارم و حتی در پی این نیستم که چگونگی به انحراف کشیده شدن جریان فکری حاکم بر نهضت اسلامی مردم ایران در آن دوران را به بحث بکشم. حرف بنده در مورد رفتارهای هیجانی حاکم بر این دسته‌جات و مطبوعات به‌ویژه پس از پیروزی نهضت است که مرتباً با دمیدن در کوره احساسات به انجای گوناگون، وضعیت جامعه - به معنای اعم آن - را - ملتهب نگه‌داشت و اجازه نداد مشروطیت مسیر منطقی و درستی را در پیش گیرد. امروز کم

نیستند نویسندگانی که در مسیر آسیب‌شناسی نهضت مشروطه، رفتارهای تند، هیجانی، بدون منطق، تفرقه‌افکن و آشوب‌آفرین احزاب و مطبوعات را یکی از آسیب‌های جدی در این دوران به‌شمار می‌آورند. حتی پس از شکست محمدعلی شاه و به‌اصطلاح استقرار دولت مشروطه، همچنان این رفتار احزاب و مطبوعات ادامه یافت. بدین ترتیب درحالی که کشور ما به واسطه تغییر و تحولات داخلی و نیز مداخلات گوناگون بیگانگان نیازمند وحدت، آرامش و همدلی بود، این‌گونه رفتارها و عملکردها، روغنی بر آتش می‌شد و بحران حاکم بر جامعه را عمیق‌تر و شدیدتر می‌ساخت تا آنکه از دل این وضعیت پرآشوب و بلبشو، زمینه برای استقرار یک دیکتاتوری سیاه توسط انگلیس - همان به‌اصطلاح مدافع مشروطیت و آزادی ملت ایران - فراهم آمد و استعمارگران و چپاول‌گران بین‌المللی با برکشیدن رضاخان و تأسیس سلطنت پهلوی، استمرار استعمارگری خود را در این آب و خاک برای سالیان سال تضمین کردند. طرفه آنکه همان روشنفکران مشروطه‌طلب آزادی‌خواه! شدند بزرگ‌ترین حامی این دیکتاتوری سیاه و با جان و دل در خدمتش قرار گرفتند.

دیکتاتوری رضاشاهی ۱۶ سال - و به تعبیری ۲۰ سال - به طول انجامید تا رسیدیم به مقطع سال ۱۳۲۰ که با توجه به اوضاع و احوال بین‌المللی، رضاشاه رفت - و به تعبیری او را بردند تا از مجازات توسط ملت برهانند - و پسر جوانش را دوباره انگلیسی‌ها بر تخت نشاندند. فضا و شرایط جدیدی بر کشور حاکم شد و منطقاً این انتظار می‌رفت تا با تجربه‌آموزی از دوران مشروطه، این بار احزاب و مطبوعات اشتباهات گذشته را تکرار نکنند و نقشی سازنده در شرایط حساس وقت، در پیش گیرند، اما دریغ و افسوس که نه تنها چنین نشد بلکه گفت: ای وای بدتر شد!

احزاب و جمعیت‌ها و دسته‌های وابسته به شوروی از یک‌طرف فضای کشور را با مطبوعات و تظاهرات خود تحت تأثیر قرار دادند و متقابلاً وابستگان فکری و سیاسی و مالی به انگلیسی‌ها هم از سوی دیگر و در این حال آمریکایی‌ها هم که تازه پای‌شان به معرکه باز شده بود، به دنبال تشکیل و راه‌اندازی دسته‌جات و مطبوعات وابسته به خود بودند. البته بنده مرتباً باید این نکته را تکرار کنم که وقتی از این‌گونه گروه‌ها و مطبوعات وابسته در هر برهه‌ای سخن می‌گویم منظورم این نیست که هیچ حزب و دسته و نشریه غیروابسته‌ای وجود نداشته است. اما مسئله این‌جاست که وابستگان به بیگانه به‌لحاظ برخورداری از حمایت‌های سیاسی و مالی خاص، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به فضای سیاسی جامعه داشتند.

خب، شما وقتی در این زمان ظاهر جامعه را ملاحظه می‌کنید، انواع و اقسام احزاب و دسته‌جات و انجمن‌ها و نشریات را می‌بینید و چنان‌چه حکم به ظاهر کنید حتماً می‌فرمایید به‌به! چقدر حزب و گروه سیاسی! چقدر تظاهرات و دمنوسترسیون! چقدر نشریه و مطبوعه! چقدر توسعه سیاسی! چقدر آزادی! و از این قبیل. اما وقتی به باطن قضایا نگاه کنیم متوجه می‌شویم که آنچه در جریان بود فاصله زیادی با توسعه سیاسی به معنای واقعی داشت. یکی به طرف شوروی می‌کشید و حتی شمال

ایران را "حریم امنیتی" برادر بزرگ‌تر می‌شمرد و از این سو نیز فردی مانند سیدضیاءالدین طباطبایی پس از حدود دو دهه خدمت به انگلیسی‌ها، با مراجعت به کشور و راه‌اندازی دسته و نشریه، ادامه خدمت‌گذاری به آنان را در داخل کشور پی گرفته بود و در این میان انواع و اقسام گروه‌ها و شخصیت‌های دیگر نیز موج‌آفرینی می‌کردند.

جالب این‌جاست که در چنین اوضاع و احوالی به تدریج نهضت ملی شدن صنعت نفت آغاز شد و به پیش رفت. شاید بپرسید اگر آن همه شلوغ‌بازاری بود، پس چگونه این نهضت توانست سرانجام به موفقیت برسد. پاسخ من این است که چون دارای یک مرکز ثقل بود که دو شخصیت بزرگ، آن را تشکیل می‌دادند. بنده در این‌جا به هیچ‌وجه در پی وزن‌کشی میان کاشانی و مصدق نیستم و لذا به اجمال عرض می‌کنم همراهی و هم‌دلی میان این دو بزرگوار چنان نیرویی را در متن جامعه ایجاد کرد که توانست تمامی ضعف‌ها و نقص‌ها و اشکالات را به کنار زده و ملی شدن صنعت نفت را به مثابه یک نهضت و انقلاب ضداستعماری، استقلال‌طلبانه و بلکه ضداستبدادی در پی داشته باشد. اما بعد چه شد؟ این‌جاست که "یکی داستان است پر آب چشم!"

در حالی که دولت دکتر مصدق با حمایت جدی و همه‌جانبه آیت‌الله کاشانی روی کار آمده بود تا قانون ملی شدن صنعت نفت را از نوشته به عمل تبدیل کند، و در شرایطی که انگلیس به‌عنوان یک نیروی بزرگ نظامی، سیاسی و اقتصادی، تمام توش و توان خود را جمع کرده بود تا از عملی شدن و به واقعیت پیوستن رؤیای مردم ایران در مورد ملی شدن صنعت نفت جلوگیری به عمل آورد و در وضعیتی که آمریکا مزورانه و ناجوانمردانه در پی کسب منافع خویش و یافتن سهمی در نفت ایران بود، شما ببینید احزاب و مطبوعات در طول این دو سال و پنج ماه چه کردند!

بحث من در این‌جا راجع به این حزب و آن حزب و یا این نشریه و آن نشریه نیست. بنده به کلیت عملکردها و رفتارهای این نهادها نظر دارم که به جای زمینه‌سازی برای تحقق عملی اهداف نهضت ملی شدن صنعت نفت، باعث شدند جامعه تکه‌تکه شود، اختلافات اوج بگیرد، زدوخوردهای خیابانی به ماجرابی هر روزه تبدیل شود، دشمنان واقعی ایران از چشم‌ها پنهان بمانند، التهاب بر فضای سیاسی کشور حاکم شود و خلاصه آنکه زمینه برای یک کودتای سیاه دیگر به دست بیگانگان آماده شود.

البته چون اصل بحث بر روی نحوه رفتار احزاب و مطبوعات است، فرصت آن نیست تا به آسیب‌شناسی شخصیت‌های برجسته این دوران یعنی مصدق و کاشانی بپردازم. مسلماً این بزرگواران نیز خطاها و اشتباهاتی داشتند، اما آنچه موجب شد تا فضا به سمت تخاصم و دشمنی پیش رود و شرایط غیرقابل تفاهمی شکل گیرد - کمابین که چنین شد - نقش احزاب و مطبوعات و شخصیت‌های سیاسی اطراف این دو بزرگوار بود. پرواضح است که در آن برهه حساس نیز این نهادها نتوانستند کارنامه خوبی از خود برجای گذارند و سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بار دیگر بیگانگان

استعمارگر، نفس ملت ایران را بریدند و خود، نفسی به راحتی کشیدند و مشترکاً به غارت و چپاول منابع ملی ایرانیان پرداختند.

### نقش "ولایت فقیه" در جلوگیری از فروپاشی ملی

وجود عامل ولایت فقیه، موجب کنترل و مهار این وضعیت شده و از وارد آمدن خسارات ویرانگر به کشور و جامعه همچون دوره‌های قبل، جلوگیری به عمل آمده است.

این دوران سیاه ۲۵ سال به طول انجامید تا رسیدیم به بهمن ۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی. از این جا به بعد را سن جناب عالی و بنده قد می‌دهد که به بازگویی مشاهدات خویش بپردازیم. حتماً به‌خاطر دارید که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، بساط احزاب و انجمن‌ها و دار و دسته‌ها دوباره پهن شد و باز روز از نو، روزی از نو! انگار نه انگار که دو تجربه تلخ را پیش از این پشت سرگذاشته‌ایم و چوب این‌طور رفتارها و عملکردها را خورده‌ایم. دوباره گروه‌های چپ و راست مثل قارچ از زمین روئیدند و انواع و اقسام نشریات‌شان اعم از روزنامه و شب‌نامه سراسر جامعه را فرا گرفت. ماشاءالله همه هم با طبع بلند و اعتماد به نفس بالا، طوری که کمترین ادعا و درخواست‌شان به دست‌گیری رهبری جامعه و در اختیار داشتن سگان دولت بود. از طرفی این بار با توپ پُر هم آمده بودند، چراکه در هنگامه انقلاب، مقادیر زیادی اسلحه و مهمات را از پادگان‌ها به غارت برده و در جایی پنهان ساخته بودند.

یادتان که نرفته است چه اوضاع و احوالی بود. هنوز یک هفته از پیروزی انقلاب نگذشته بود که نخستین جرقه‌های حرکت‌های شورشی و ضدانقلابی در ترکمن صحرا و بعد در کردستان آغاز شد و به‌سرعت اوج گرفت. تحریک احساسات از طریق سخنرانی‌های مکرر و انتشار شب‌نامه‌ها و اعلامیه‌ها و همچنین جریده‌هایی که با اسامی و عناوین گوناگون چاپ و پخش می‌شدند، در زمانی اندک، کار را به فعالیت‌های مسلحانه کشاند و آتش درگیری‌های داخلی را برافروخت و شد آنچه شد. از سوی دیگر، گروه‌های مختلف در شهرها و شهرستان‌های کشور به ایجاد پایگاه‌هایی برای خود دست زدند و با انتشار نشریات گوناگون مرتباً در کوره احساسات و التهابات دمیدند. انبوهی از دروغ‌ها و تهمت‌ها و شائناژها را به افکار عمومی و به‌ویژه نسل جوان پمپاژ می‌کردند و به هیچ قاعده و ضابطه‌ای هم پایبند نبودند چون چشم به قدرت دوخته بودند و به هیچ‌وجه قصد کوتاه آمدن در این زمینه را نداشتند. هر روز در جایی بلوایی به پا می‌شد و در گوشه‌ای از کشور، غائله‌ای بزرگ یا کوچک، انقلاب را در معرض تهدید قرار می‌داد. نمی‌دانم آیا نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه وجود دارد یا خیر؟

اوضاع و احوال به سمتی رفت که بحران‌هایی به مراتب عمیق‌تر و شدیدتر از دو دوره قبل کشور را در بر گرفت و این در حالی بود که آمریکای زخم خورده از انقلاب

اسلامی، به چیزی کمتر از سقوط نظام نوپای جمهوری اسلامی رضایت نداشت و برای این منظور، خود و تمامی اعوان و انصارش دست به کار بودند.

ظاهر ماجرا این است که انقلاب و نظام بیش از شش ماه یا حداکثر یک سال نمی‌بایست در مقابل این حجم عظیم و پر قدرت بحران دوام می‌آورد. کاخ سفید نیز آرزو و انتظاری جز این نداشت و بی‌شک امیدوار بود تا برای سومین بار، جامعه ایران پس از یک قیام موفق، بر زمین افتد. اما چنین نشد، چرا؟

پاسخ جناب عالی به‌جای خود محفوظ، اما بنده فکر می‌کنم آنچه مانع تکرار تجربیات تلخ پیشین شد، "ولایت فقیه" بود. اگر یادتان باشد، هنگامی که قیام انقلابی مردم ایران در حال اوج‌گیری بود، شاه مرتباً هشدار می‌داد که چنانچه این حرکت ادامه یابد و پایه‌های سلطنت سست شود، ایران، ایرانستان خواهد شد. به نظر من شاه بی‌راه نمی‌گفت، البته اگر در این نهضت یک عامل وجود نمی‌داشت و آن چیزی نبود جز شخصیت امام خمینی که مظهر اکمل ولایت فقیه به‌شمار می‌آمد. انقلاب اسلامی یک واقعه عمیق سیاسی و اجتماعی بود که کلیه نظامات مستقر در ایران شاهنشاهی را فرو ریخت و طبعاً کشور را وارد دوران گذار کرد تا به تدریج نظامات جدید در آن شکل بگیرند. کسانی که با مسائل سیاسی و اجتماعی آشنایی دارند، به خوبی می‌توانند درک کنند که این دوران گذار - و در واقع دوران بی‌نظمی - چه دوران حساس و سرنوشت‌سازی است و چه اتفاقات تعیین‌کننده‌ای می‌تواند در این مرحله به وقوع بپیوندد. این آگاهان همچنین واقفند که از برهم ریختن نظم سابق تا استقرار نظم نوین، به لحاظ زمانی نیز فاصله اندکی نیست، بلکه سالیانی چه بسا طولانی به درازا می‌کشد تا یک نظام بتواند حالت استقرار به خود بگیرد.

پس از فروپاشی نظم سابق در ایران، کشور و جامعه وارد دوران گذار شد و انواع و اقسام بحران‌های داخلی و خارجی، آن را در بر گرفت. به یقین می‌گویم اگر شخصیتی همانند امام خمینی در این کشور نبود، ایران، ایرانستان شده بود. لابد عنایت می‌فرمایید به عرض بنده که من از ادامه حیات یا سقوط "نظام جمهوری اسلامی" سخن نمی‌گویم، بلکه به "موجودیت ایران" توجه دارم. این البته موضوع چندان صعب و ثقیلی نیست که برای درک آن نیاز به هوشمندی و مطالعات بالایی باشد. در همان ابتدای انقلاب هم برای همه معلوم بود که ادامه آن‌گونه بحران‌سازی‌ها به کجا خواهد انجامید. آیا واقعاً آن عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق که در ترکمن صحرا و کردستان مشغول تحریک احساسات قومی بود و آن بلووا را دامن زد، نمی‌دانست در صورت ادامه این‌گونه تحركات و آشوب‌ها، کار به کجا می‌کشد؟ آیا آن‌ها که در خوزستان و آذربایجان غائله آفریدند، نمی‌دانستند انتهای چنین حرکت‌هایی به کجا خواهد کشید؟ آیا آن‌ها که خانه‌های تیمی تشکیل داده و با سازماندهی نیروهای به‌اصطلاح میلیشیا زمینه‌های تحركات مسلحانه را فراهم آورده بودند، نمی‌دانستند که حضور نظامی نیروهای سیاسی در صحن جامعه چه پیامدهایی را در بر خواهد داشت؟ آیا آن‌ها که روزنامه‌ها و نشریات خود را به‌صورت توپخانه تهمت و افترا و دروغ



درآورده بودند، از عواقب کار خود بی اطلاع بودند؟

از این قبیل سئوالات را به وفور می توان مطرح کرد اما غرض بنده از طرح تمامی این سئوالات آن است که به این سؤال بزرگ برسیم و بپردازیم: راستی چرا چنین رفتارهایی در میان احزاب و دسته جات و شخصیت های سیاسی ما دیده می شود؟ چرا وقتی به تاریخ معاصر کشورمان نگاه می کنیم از دوران مشروطه به بعد، هرگاه فرصت و فضایی به وجود آمده است، احزاب و گروه های سیاسی و مطبوعات به جای بهره گیری عاقلانه و درست از این فرصت ها، نوعی رفتار هیجان زده، آشوب طلبانه و بحران آفرین را از خود نشان داده اند؟

بی تردید ما باید درباره این قبیل سئوالات به دقت و به دور از تعصبات گوناگون، بیندیشیم زیرا استمرار و استحکام حیات سیاسی ما در جهان پرغوغای امروزی، وابسته به ارائه پاسخ های درست و عمیق در این باره است.

### توهم زدگی خشونت زای گروه های سیاسی

خوب، اینک می خواهیم به یک مسئله مهم بپردازیم. همان گونه که گفتیم در دو دوره پیش از انقلاب اسلامی، یعنی مشروطیت و نهضت ملی، همین گونه رفتارهای نامناسب، زمینه ای را فراهم آورد که دستان خارجی توانست ملت بپاخاسته ایران را بر زمین بکوبد. در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز ظاهر قضایا به همان سمت می رفت اما ظهور یک عامل بسیار مهم جدید در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران، از وقوع این واقعه زیان بار جلوگیری به عمل آورد. عرض بنده این است که بدین ترتیب یک دوران جدید در حیات سیاسی ملت ایران آغاز شد که بسیار فرخنده و سازنده بود و تاکنون نیز ادامه دارد. شاخصه این دوران جدید آن است که نیروی ثبات بخش به جامعه بر نیروی تخریب گر فزونی و تقویت یافت و راه برای حرکت مردم ایران در مسیر توسعه سیاسی باز و هموار شد، هرچند که در این راه، فرازونشیب و گردنه های فراوانی نیز به چشم می خورد.

در این دوران جدید، شاهد بودیم که گروه های سیاسی جدا از خط حرکت کلی جامعه، بر مبنای توهمات خویش دست به حرکت هایی زدند، اما عامل ثبات بخش جامعه، یعنی ولایت فقیه از سرنگونی نظام و اضمحلال ایران جلوگیری به عمل آورد. یکی از رفتارهای جالب توجه گروه های سیاسی زاویه دار و مخالف با خط کلی انقلاب و مردم، سوق یافتن به سمت خشونت پس از شکست در کسب حمایت سیاسی جامعه بود. در واقع می توان نوعی قدرت طلبی آمیخته با توهم را در آن ها مشاهده کرد. سازمان چریک های فدایی خلق که غرق در تئوری های مارکسیستی بود، پس از انقلاب بی آنکه به خود زحمت اندیشیدن به ماهیت نهضت انقلابی مردم ایران بدهد و بدون توجه به ویژگی ها و مختصات جامعه ایرانی، در پی به راه انداختن یک انقلاب سوسیالیستی روان شد و اگرچه تشنجات و خساراتی را به بار آورد، اما طبعاً به موفقیتی دست نیافت. سازمان مجاهدین خلق که پس از انقلاب رهبری آن را

مسعود رجوی به دست گرفته بود، با طرح شعارهای فریبنده و جذب تعدادی نیروی جوان که جز بر مبنای احساسات به این سازمان نیبوسته بودند، دچار توهم قدرت شد و به تدریج در مسیر رویارویی با انقلاب اسلامی و نظام قدم برداشت.

اگرچه رهبری این سازمان به دلیل رأی ندادن به قانون اساسی، از امکان حضور در انتخابات ریاست جمهوری - که می‌بایست سوگند پاسداری از قانون اساسی می‌خورد - برخوردار نشد، اما نظام حتی اجازه حضور او و دیگر اعضای سازمان در انتخابات نخستین دوره مجلس را فراهم آورد که به دلیل عدم اقبال جامعه، قادر به ورود به مجلس نشدند. در این حال، سازمان مزبور به جای آن که در پی بررسی اشکالات و نواقص و اشتباهات خود برآید، بر مبنای توهم قدرت، راه دیگری را در پیش گرفت تا جایی که دست به اسلحه برد و مسلحانه در مقابل نظام ایستاد. بدیهی است که چنین رفتارهایی، پاسخ‌های خاص خود را نیز در بر داشت.

اما یکی از جالب‌ترین نمونه‌های توهم قدرت را در گروه "اتحادیه کمونیست‌های ایران" می‌توان مشاهده کرد که باعث و بانی قضایای آمل در بهمن ۶۰ بود. رهبران این گروه با گردآوری چیزی حدود یکصد و یکصد و پنجاه نفر و چند قبضه اسلحه و دو تا و نصفی نارنجک! تصور می‌کردند با تجمع در جنگل‌های شمال و سپس حمله به آمل، ابتدا مراکز حساس این شهر را می‌گیرند و بعد مردم آمل هم با سلام و صلوات به آن‌ها می‌پیوندند و بعد کل مازندران به آن‌ها خواهند پیوست و در مراحل بعد یکی یکی استان‌های دیگر برای‌شان فرش قرمز پهن می‌کنند و خلاصه در کمتر از یک هفته، تمامی ایران زیر سیطره قدرت آن‌ها قرار خواهد گرفت. یکی از اعضای این گروه که از آن غائله جان سالم به در برده است، چند سال پیش کتابی راجع به این ماجرا نوشته است به نام "پرنده نوپرواز" که خواهش می‌کنم آن را مطالعه فرمایید.

ببینید چقدر از واقعیات فاصله داشتند و چگونه یک دید کاملاً رمانتیستی و خیال‌پردازانه و ساده‌نگرانه بر ذهن آن‌ها حاکم شده بود. مثلاً ایشان می‌گویند صبح‌ها با ورزش صبحگاهی و خواندن سرود انترناسیونال شروع می‌شد و اکثر شب‌ها نیز رفقای هر کمپ دور آتش حلقه می‌زدند و شب را با اجرای برنامه‌های هنری و سرودخوانی‌های جمعی به پایان می‌رساندند و چه و چه. واقعاً این بندگان خدا فکر می‌کردند با این اطوارها می‌توانند یک کشور را آن‌هم با شرایط خاصی که بر آن حکمفرما بود، تحت سلطه خود بگیرند. ببینید توهم آن‌ها تا کجا بود!

البته فکر نکنید که اینگونه توهم‌زدگی‌ها به دوران اولیه انقلاب محدود می‌شود و این گروه‌ها چون فاقد تجربه بودند، مبتلا به چنین عارضه‌ای می‌شدند. خواهیم دید که این یک مسئله ادامه‌دار است. به‌عنوان نمونه در سال ۶۷، سازمان مجاهدین خلق که توانسته بود در عراق پایگاهی برای خود فراهم کند و مقادیری تسلیحات نظامی در اختیار داشته باشد، در اثنای جنگ هشت ساله و در شرایطی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته بود، دچار یکی دیگر از این گونه توهم‌زدگی‌ها شد و ماجرای عملیات به قول آن‌ها "فروغ جاویدان" و به تعبیر ما "مرصاد" را به راه انداخت. من وارد جزئیات آن

شرایط نمی‌شوم. عرضم این‌جاست که قبل از انجام این عملیات، جلسه‌ای با حضور "مسعود و مریم" و جمع زیادی از فرماندهان و نیروهای این سازمان تشکیل می‌شود که متن پیاده شدهٔ صحبت‌های این جلسه در "فصلنامهٔ مطالعات جنگ ایران و عراق" (صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، سال پنجم، شماره هفدهم، تابستان ۱۳۸۵، ص ۶۷ الیخ ۷۳) موجود است و می‌توانید مطالعه کنید. حالا قرار است مثلاً این نیروها با تجهیزات نظامی حرکت کنند و یکی یکی شهرهای ایران را بگیرند و خلاصه در کمتر از یک هفته به تهران برسند (نمی‌دانم چرا هرکس هوس گرفتن ایران را می‌کند، می‌گوید در کمتر از یک هفته این کار را انجام خواهد داد. این هم حکایتی است!). در این جلسه، مسعود رجوی که به اصطلاح فرماندهٔ کل قواست و قصد دارد فرماندهان را توجیه کند، طوری سخن می‌گوید که انگار قصد دارد این افراد را به میهمانی بفرستد و مشغول آدرس دادن به آن‌هاست تا یکباره راه را گم نکنند یا در جایی بی‌خود معطل نشوند که دیر به میهمانی برسند! توجه فرمایید:

"همانند شهاب باید به تهران برویم. از لحظه‌ها، حتی کوچک‌ترین لحظه‌ها باید استفاده کرد، نباید هیچ لحظه‌ای را از دست بدهیم، زیرا در این عملیات، لحظه‌ها تعیین‌کننده و سرنوشت‌سازند. این عملیات باید در عرض دو یا سه روز انجام شود... کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حلهٔ توان و اشل یک ابرقدرت است؛ چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را ظرف این مدت تسخیر کند... (رو به محمود قائم‌شهر): محمود، خوب فهمیدی که باید به کجا بروی؟ یک دفعه به قائم‌شهر نروی! تو اول به همدان برو، کار و مسئولیت خودت را انجام بده، بعداً که به تهران آمدی، مازندران را به تو می‌دهم..." واقعاً که آدمی حیرت می‌کند از این همه توهم.

بنابراین می‌بینید که سئوالاتی اساسی در پیش‌روی‌مان قرار می‌گیرد؛ چرا گروه‌های سیاسی دچار توهم می‌شوند و چرا این توهمات به‌صورت افراطی در آن‌ها دیده می‌شود؟ ریشه این توهم‌زدگی در کجاست؟ پیوند این توهم‌زدگی با قدرت‌طلبی چیست؟ آثار و عوارض این توهم‌زدگی بر رفتار و عملکرد آن‌ها چیست؟ این توهم‌زدگی چه تبعات سیاسی و اجتماعی در پی دارد؟ آیا راه درمانی برای این عارضه می‌توان یافت؟

با تأمل در این سئوالات به نکات دیگری نیز می‌توان دست یافت که یکی از این نکات از اهمیت خاصی برخوردار است. وقتی می‌پرسیم ریشه این توهم‌زدگی در کجاست؟ یکی از پاسخ‌هایی که می‌توان به آن داد این است: "نگاه به خارج". معتقدم نقش عامل "نگاه به خارج" به‌ویژه با گذشت زمان، پررنگ‌تر شده است. این بدان معنا نیست که در ابتدای انقلاب، این عامل نقشی نداشته است. هنگامی که گروه‌های چپ دست به اغتشاش آفرینی در گوشه و کنار کشور می‌زدند، از پشتیبانی و حمایت بیگانگان برخوردار بودند و حتی به طرق مختلف تسلیحات نظامی نیز در اختیار آنان قرار می‌گرفت. بنابراین آن‌ها احساس می‌کردند بدین ترتیب از توانمندی‌های گسترده‌ای در مقابل یک نظام نوپا برخوردارند. مسعود رجوی وقتی در سال ۶۷ به آن

صورت نیروهایش را روانه خاک ایران می‌کند، بی‌تردید با توجه به تجزیه و تحلیلی که از توان نظامی عراق و نیز از معادلات بین‌المللی دارد، نظام جمهوری اسلامی را در تنگنای نظامی و سیاسی فشرده‌ای احساس می‌کند که با یک تلنگر قابل‌افتادن است. این همان توهّم زندگی ناشی از "نگاه به خارج" است. گروه‌های راست و به اصطلاح لیبرال که راه خود را از انقلاب جدا کردند، همواره یک چشم به بیرون از مرزهای ایران داشتند، چراکه موضع‌گیری سازمان‌های بین‌المللی و نیز دولت‌های خارجی را پشتوانه‌ای برای خود احساس می‌کردند و بر همین مبنای چهار توهّم در میزان قدرت و نفوذ خود در جامعه و در برابر نظام می‌شدند. این روال به‌ویژه در سال‌های بعد اوج گرفت و "نگاه به خارج" به یک عامل بسیار مهم در رفتارها و عملکردهای برخی گروه‌های سیاسی مبدل شد.

غرض اینکه ما به لحاظ تاریخی مواجه با یک سوءرفتار در احزاب و دسته‌جات و مطبوعات خود بوده‌ایم که خسارات زیادی را در طول زمان به ما زده، اما در دوران انقلاب اسلامی، علیرغم بروز همین‌گونه سوءرفتارها، وجود عامل ولایت فقیه، موجب کنترل و مهار این وضعیت شده و از وارد آمدن خسارات ویرانگر به کشور و جامعه همچون دوره‌های قبل، جلوگیری به عمل آمده است.

### شرایط و زمینه‌های فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی

آیا می‌توان به‌سادگی گفت بگذارید هرکس هرچه می‌خواهد بگوید و بنویسد و جامعه خود در این باره تصمیم بگیرد؟

حال برای تکمیل این بحث، به نکته دیگری توجه کنید. "آزادی احزاب و گروه‌ها و مطبوعات" عبارتی است که بسیار شنیده‌ایم و در جای خود نیز مسئله‌ای کاملاً درست و قابل‌احترام است و صد البته که می‌تواند به سازندگی و پیشرفت کشور کمک شایانی هم بنماید. وقتی می‌گوییم "می‌تواند" در این مسیر مفید باشد، یک معنای آن هم این است که امکان تأثیر معکوس نیز وجود دارد؛ کماینکه به آن اشاره رفت.

خوب، حال که امکان تأثیر مثبت و تأثیر منفی وجود دارد، راه چاره چیست؟ آیا می‌توان به‌سادگی گفت بگذارید هرکس هرچه می‌خواهد بگوید و بنویسد و جامعه خود در این باره تصمیم بگیرد؟ این حرف، چیزی جز یک شعار زیبا که از قابلیت ویرانگری بسیار بالایی برخوردار است، نیست. دست‌کم نسل بنده و جناب‌عالی به یاد دارد که در ابتدای انقلاب، همین دسته‌جات و مطبوعات، نزدیک بود کشور را به باد فنا دهند. از طرفی مگر می‌توان از تأثیرگذاری این گفته‌ها و نوشته‌ها - هر چند غلط باشند - بر افکار و اذهان بخش‌هایی از جامعه غافل ماند؟ بنابراین به صرف اینکه یک شعار زیبا و قشنگ سر داده شود، نمی‌توان ساده‌اندیشی در این زمینه به خرج داد. نکته دیگری که درست در کنار این مسئله باید عنوان کرد، یک اصل جاری و ساری در تمامی نظام‌های سیاسی دنیاست، یعنی "حفظ نظام". هر نظام سیاسی فارغ از

اینکه حق باشد یا ناحق، سوسیالیستی باشد یا کاپیتالیستی، لیبرال دموکرات باشد یا توتالیتر، اسلامی باشد یا ضداسلامی، شرقی باشد یا غربی، به اصل حفظ نظام پایبند است و با تمام قدرت در این راه گام برمی‌دارد. فرمایش امام خمینی مبنی بر اینکه حفظ اصل نظام از اوجب واجبات است، در واقع بیان این واقعیت همگانی و همیشگی است به زبان فقهی و شرعی. آیا شما نظامی را می‌شناسید که پایبند به حفظ خود نباشد؟

برای روشن‌تر شدن مسئله سئوالاتی را طرح می‌کنم که اگر چه حق شما برای پاسخ‌گویی به آن‌ها محفوظ است، اما در این جا به نیابت از جناب‌عالی به آن‌ها پاسخ می‌دهم.

از شما می‌پرسم، آیا در آمریکا که جناب‌عالی اوضاع و شرایط آن را از نزدیک ملاحظه می‌فرمایید، آزادی احزاب و مطبوعات وجود دارد؟ مسلماً می‌فرمایید بله، آن هم چیزی در حد بی‌حد و حصر.

اینک از شما می‌پرسم، آیا یک گروه با مرام و مسلک فاشیستی هم می‌تواند در آنجا حزب و نشریه داشته باشد؟ گروه القاعده چطور؟ طالبان چطور؟ نئونازی‌ها چطور؟ و مهم‌تر از همه این‌ها، آیا یک دسته و گروه با عقاید ضدیهودی "آنتی سمیتیزم" هم می‌تواند حزب تشکیل دهد و در سخنرانی‌ها و مطبوعات خود آزادانه به نشر عقاید خویش بپردازد؟ و آیا کسی حق دارد حتی نشریه‌ای علمی و تحقیقاتی به راه اندازد و در آن به انتشار مقالات تحقیقی و پژوهشی مبنی بر نفی هولوکاست بپردازد؟ حال بنده تمامی این اسامی مثل فاشیسم و القاعده و طالبان و آنتی سمیتیزم را کنار گذارده و به طرح یک سؤال کلی می‌پردازم: آیا در آمریکا حزب و دسته و گروه و نشریه‌ای که فعالیت آن در جهت نفی و براندازی اصل نظام سیاسی ایالات متحده باشد، اجازه فعالیت دارد؟

بسیاری از این دست سئوالات را می‌توان مطرح ساخت که پاسخ تمامی آن‌ها منفی است. بنده از طرح این سئوالات فقط یک هدف دارم و آن اینکه هر نظام سیاسی با توجه به تعریفی که از خود دارد، چهارچوب‌هایی را تعیین می‌کند که فراتر رفتن از آن‌ها را به معنای زیرپا گذارده شدن اصول اساسی خود دانسته و موجودیت خویش را در معرض تهدید و نفی می‌یابد. بنابراین با تمام قوا در مقابل این‌گونه حرکت‌ها و رفتارها ایستادگی می‌کند و اجازه نفی خویش را به هیچ کس نمی‌دهد.

بله، می‌دانم. شما در این جا نکته‌ای را بیان می‌فرمایید که به نظر بنده هم نکته مهمی است. می‌فرمایید: اگرچه نظام سیاسی آمریکا و دیگر نظام‌های غربی هم بالاخره یک چهارچوب و حد و مرزهایی دارند، اما این چهارچوب به حدی وسیع و فراخ است که اجازه بسیاری از فعالیت‌ها در آن داده می‌شود. البته در این باره هم گفتنی بسیار است، اما از آنجا که در پی طرح موضوع مهم‌تری هستیم، به مسئله مورد نظر من می‌پردازم.

یک محور مختصات را در نظر بگیرید که نام آن "محور مختصات سیاسی"

می‌گذاریم. محور عمودی آن از صفر تا صد و بیانگر میزان بهره‌مندی جامعه از حقوق و آزادی‌های سیاسی و محور افقی آن، نشانگر زمان و مرور ایام است. "نقطه تعادل" که حاصل تعامل میان حاکمیت از یک سو و احزاب و گروه‌ها و نهادهای مدنی و جامعه به معنای اعم از سوی دیگر است، همواره در جایی از این محور مختصات قرار دارد. گاهی می‌تواند نزدیک به صفر باشد و گاهی نزدیک به صد. در واقع مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی یک کشور مشخص می‌کند که این نقطه تعادل در هر زمان در کجا قرار دارد. بنابراین پرواضح است که نقطه تعادل یک نقطه ثابت در طول زمان نیست و بسته به مجموعه شرایط، در طول زمان می‌تواند بالا و پایین برود. به عنوان مثال، در دهه ۲۰ و ۳۰ میلادی، با توجه به شرایط حاکم بر آمریکا، نقطه تعادل در این کشور بالا بود بدین معنا که آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی در حد وسیعی وجود داشت و طبعاً این نقطه تعادل همچنان میل به سمت بالا داشت، اما در دهه ۵۰ میلادی با توجه به آغاز جنگ سرد و توسعه فعالیت کمونیست‌ها در سطح جهان و همچنین در ایالات متحده، از آنجاکه نظام سیاسی آمریکا احساس خطر کرد، دورانی تحت عنوان "مک کارتیسیم" شکل گرفت که به واسطه آن، نقطه تعادل به سرعت به سمت پایین حرکت کرد و آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی و حتی فردی به پایین‌ترین حد خود رسید. پس از پایان این بحران، مجدداً این نقطه تعادل در طول زمان به سمت بالا میل کرد. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی و پس از حملاتی که به مراکز مختلف در آمریکا صورت گرفت، این نقطه تعادل قوس نزولی را طی کرد. دستگیری‌های گسترده‌ای در سراسر این کشور اتفاق افتاد و حتی قوانینی برای گسترش دامنه بازداشت افراد مظنون در خارج از مرزهای آمریکا نیز به تصویب رسید. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که مجموعه بسیار گسترده‌ای از مسائل و عوامل، بر روی تعیین محل قرار گرفتن نقطه تعادل تأثیر دارند.

فرض ما این است که امروز نقطه تعادل در محور مختصات سیاسی آمریکا در سطح بالایی قرار دارد و لذا آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حد گسترده‌ای به چشم می‌خورند. حال اجازه دهید مزاح و مطایبه‌ای داشته باشیم تا تغییر ذائقه‌ای هم بدهیم. البته ظاهر این مسئله جنبه شوخی دارد، اما باطن آن مسئله‌ای کاملاً جدی است و شوخی بردار هم نیست. فرض کنید بر اثر سخنرانی‌ها و ارشادات آقای حسین الله‌کرم، کادر رهبری و بخشی از اعضای حزب جمهوری خواه آمریکا متمایل به ایده‌ها و افکار انصار حزب الله شدند و به تدریج مراودات فکری و نظری میان آن‌ها و این‌ها برقرار گشت و خلاصه حزب جمهوری خواه به عنوان یک حزب رسمی در آمریکا که زمانی با ایده‌ها و افکار و سیاست‌مداران خود، نقش مهمی در ساختار سیاسی ایالات متحده داشت، به یکی از دنباله‌روهای انصار حزب الله مبدل گشت. طبعاً در این حال شبکه‌های تلویزیونی، مطبوعات و سیاست‌مداران وابسته به این حزب نیز رفتارها و عملکردهای دیگری را در پیش می‌گیرند که از نظر کلیت نظام سیاسی آمریکا در جهت خلاف منافع ملی این کشور قرار دارد.

خوب، در این فرض، فکر می‌کنید نقطه تعادل در همان جایی که پیش از این قرار داشت، باقی می‌ماند؟ هرگز! نظام سیاسی آمریکا به سرعت در قبال این مسئله از خود واکنش نشان خواهد داد و نقطه تعادل شیب نزولی تندی را طی خواهد کرد. یعنی، اگر به فرض، شاهد آن باشیم برادران انصار حزب الله با تلاش و پشتکار خود در طول یک سال آینده بتوانند حزب جمهوری خواه آمریکا را به واسطه اختلافات و تضادهایی که با دموکرات‌ها دارند و به تلافی شکستی که از آن‌ها در انتخابات ریاست جمهوری خورده‌اند، جذب کنند، شک نداشته باشید که نقطه تعادل سال ۲۰۱۱ در آمریکا به نسبت سال ۲۰۱۰ در مرتبه بسیار پایین تری قرار خواهد داشت.

### خط سیر "نقطه تعادل" سیاسی در کشور ما

اینک ببینیم در نظام و کشور ما این نقطه تعادل چه مسیری را طی کرده است. همان‌گونه که پیش از این عرض شد، پس از مشروطه و نهضت ملی، ظاهراً در مقطعی آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی اوج گرفت تا جایی که هرج و مرج بر جامعه مستولی شد و سپس دیکتاتوری رضاشاهی و محمدرضا شاهی به همه چیز خاتمه داد. بنابراین در دو برهه پیشین پس از اوج‌گیری مقطعی فعالیت‌ها، ناگهان شاهد نابودی همه چیز بودیم. توجه فرمودید به عرض بنده؟ منظورم از "نابودی" این است که نقطه تعادل، بالا و پایین نشد بلکه اصلاً و اساساً از بین رفت. یعنی به‌کلی از محور مختصات حذف شد. همین اتفاق بعد از انقلاب نیز می‌توانست روی دهد. یعنی اگر فرض کنیم شخصیتی همچون امام خمینی در میان نبود، اصلاً کشوری باقی نمی‌ماند که بخواهد نقطه تعادلی داشته باشد یا نداشته باشد، و یا اگر فرض کنید کودتای نوژه به پیروزی می‌رسید و یک رژیم دست‌نشانده آمریکایی - همانند بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲- بر کشور حاکم شد، دوباره شاهد حذف نقطه تعادل بوده و می‌بایست زیر حاکمیت یک دیکتاتور وابسته به سر بریم. اما هیچ‌یک از این اتفاقات نیافتاد.

پس از انقلاب، علاوه بر آنکه موجودیت و استقلال میهن در برابر انواع بحران‌های داخلی و خارجی محفوظ ماند، حرکت قابل توجهی نیز در جهت ارتقای سطح نقطه تعادل صورت گرفت. البته بنده قبول دارم که در ابتدای انقلاب و البته به دلایلی که بیان شد، چاره‌ای جز بستن تعدادی از نشریات بحران‌آفرین وابسته به گروه‌های محارب و شورش‌گر وجود نداشت. حال در این جا داخل پراتز نکته‌ای را هم عرض کنم. می‌گویید مگر قبل از انقلاب نمی‌گفتند حتی مارکسیست‌ها هم باید در ابراز عقاید خود آزاد باشند؟ بله چنین عقیده‌ای وجود داشت و اتفاقاً به آن عمل هم شد. مگر در دو سه سال ابتدای انقلاب مارکسیست‌ها و دیگران انواع و اقسام فعالیت‌ها را نداشتند، اما مسئله این است که آن‌ها خود به‌گونه‌ای رفتار کردند که امنیت ملی جامعه را در معرض خطر قرار دادند و موجبات حذف خویش را فراهم آوردند.

با گذشت زمان و پس از بحران‌های اولیه ناشی از اقتضانات حاکم بر کشور - شرایط ابتدای انقلاب و وجود حالت جنگی - به تدریج نقطه تعادل حرکت صعودی

خود را آغاز کرد. حتی در همان سال‌ها نشریاتی مثل آدینه و دنیای سخن انتشار می‌یافتند که آشکارا خط فکری دیگری را دنبال می‌کردند. احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی نیز فعالیت خود را داشتند. در میان نیروهای انقلاب هم به تدریج دوگانگی فکری افزایش پیدا کرد، تا جایی که نهایتاً به انشعاب در روحانیت و پیدایی دو طیف جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز انجامید. خلاصه آنکه این روند تا پایان حیات مبارک حضرت امام خمینی ادامه داشت و نقطه تعادل سیر صعودی خود را ادامه می‌داد. اما بحث جناب‌عالی عمدتاً به دوران پس از امام که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مسئولیت رهبری را پذیرفتند باز می‌گردد. بنده نیز در این باره سخن خواهم گفت. به راستی چه خوب شد که شما با نگارش این مطلب زمینه را برای طرح مسائلی فراهم آوردید که ناگفته و مکتوم ماندن‌شان، واقعاً ستم است.

### نگاهی به سیاست‌ها و عملکردهای آیت‌الله خامنه‌ای پس از انتخاب به رهبری

چنین نیست که به محض آن که رهبری در موردی نظری داشت، بلافاصله عملی شود آن هم به گونه‌ای که دقیقاً موردنظر رهبری بوده است. آنکه اراده‌اش آن‌ا و عیناً عملی می‌شود تنها یکی است و آن خداست.

جناب‌عالی در سراسر مکتوبات سعی کرده‌اید بگویید پس از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، یک روند فزاینده استبدادی و دیکتاتوری در کشور شکل گرفت که تا حال حاضر ادامه دارد. حال ببینیم در طول این دوران ۲۲ ساله چه اتفاقی در کشور افتاده است. به نظر شما برای ارزیابی رویه آیت‌الله خامنه‌ای در بدو تصدی مسئولیت رهبری، کدام عملکردها و سیاست‌ها می‌توانند به‌عنوان یک شاخص مورد توجه قرار گیرند؟ بنده، انتصابات ایشان را یک شاخصه مهم به‌شمار می‌آورم. البته جناب‌عالی هم اگر شاخصه‌هایی را در نظر دارید بفرمایید تا آن‌ها را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

حتماً توجه دارید که جبهه‌بندی میان دو طیف چپ و راست در اواخر عمر مبارک امام خمینی به حد بالایی رسیده و بلکه تشنجاتی میان آن‌ها نیز بروز کرده بود که از جمله نتایج انتخابات مجلس سوم را می‌توان در این زمینه مورد اشاره قرار داد. اینک آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری رسیده است. در این حال، طبعاً با توجه به همان معادلات سیاسی، برخی چنین تصور می‌کنند که زمینه خوبی برای توسعه فعالیت‌شان فراهم آمده و بعضی‌ها هم شاید نگرانند که اوضاع بر وفق مرادشان نچرخد. در چنین شرایطی، آیت‌الله خامنه‌ای در یک تصمیم‌گیری کلی، تمامی منصوبان حضرت امام را در هر پست و موقعیتی که بودند، ابقا می‌کنند. بنابراین بخش مهمی از معادلات سیاسی در همان چهارچوبی ادامه می‌یابد که در زمان قبل از رهبری ایشان پی‌ریخته شده بود، حال آنکه می‌توانستند این معادله را به کلی برهم زده و ترتیب و ترکیب جدیدی را جایگزین آن سازند. اما جالب‌تر، هنگامی است که به انتصاب اعضای حقیقی مجمع تشخیص مصلحت توجه کنیم. می‌دانیم که در شورای بازنگری قانون اساسی، جایگاه و وضعیت مجمع تشخیص مصلحت در قالب یک اصل قانونی درآمد



و اعضای آن به دو دسته حقوقی و حقیقی تقسیم شدند. طبعاً رهبری فقط حق انصاف اعضای حقیقی مجمع را داشت و شخصیت‌های حقوقی، خودبه‌خود به عضویت این مجمع درمی‌آمدند. اینک ببینیم آیت‌الله خامنه‌ای چه کسانی را به لحاظ شخصیت حقیقی خود به عضویت این مجمع درآوردند. اسامی این اعضا در حکم صادره مورخه ۶۸/۷/۱۲ موجود است که از این قرارند: "حضرات آیات و حجج اسلام آقای مهدوی‌کنی، آقای حاج‌شیخ یوسف صانعی، آقای حاج‌سیداحمد خمینی، آقای حاج‌سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها، آقای حاج‌شیخ محمدعلی موحدی کرمانی، آقای حاج‌شیخ حسن صانعی، آقای حاج‌شیخ محمدرضا توسلی، آقای حاج‌شیخ عبدالله نوری و جناب آقای میرحسین موسوی" توجه فرمودید چطور شد؟ آقایان و خط و خطوطشان که معرف حضور هستند؟ حال یک نکته جالب‌تر. در دی ماه همین سال، آیت‌الله خامنه‌ای طی حکمی آقای موسوی خوئینی‌ها را به "مشاورت سیاسی" خود برگزیدند. آنچه این ماجرا را بسیار جالب می‌سازد نکته‌ای است که خیلی خصوصی خدمت‌تان عرض می‌کنم و امیدوارم فقط و فقط پیش خودتان بماند. آن نکته این است که آیت‌الله خامنه‌ای در حالی آقای موسوی خوئینی‌ها را به عضویت مجمع تشخیص مصلحت و مشاورت سیاسی خود منصوب کردند که مشارالیه در مجلس خبرگان از جمله معدود افرادی بود که به رهبری ایشان رأی نداده بود. نوع نگاه طیف راست به آقای موسوی خوئینی‌ها هم که نیاز به توصیف ندارد و طبعاً توجه به ایشان، از این زاویه نیز می‌توانست هزینه‌هایی برای رهبری داشته باشد، اما علیرغم این همه، چنین انتصابی صورت گرفت.

این‌ها را گفتم که پنهان نماند و بدانید آیت‌الله خامنه‌ای با چه رویکردی فعالیت خود را در مقام رهبری آغاز کردند. البته در طول سالیان بعد انواع و اقسام مسائل و رویدادهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به وقوع پیوستند که در این جا امکان سخن گفتن درباره‌ی تمامی آن‌ها وجود ندارد هرچند هر یک از این مسائل را که شما مشخص فرمایید، حاضر به بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن‌ها هستم تا حاق قضایا روشن شود.

بنابراین بنده در این جا به رئوس قضایا می‌پردازم. از جمله کلیاتی که از ابتدای دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای باید به آن توجه داشته باشیم و البته در ارتباط با شرایط و فضای پس از جنگ و آغاز یک دوران جدید است، توسعه کمی و کیفی احزاب و گروه‌های سیاسی و مطبوعات در کشور است. این وضعیت، هم در حوزه عمومی و هم در حوزه دانشجویی به وضوح مشاهده می‌شود. بنابراین نقطه تعادل شروع به سیر صعودی در محور مختصات سیاسی کشور می‌کند. هرچه زمان می‌گذرد این نقطه تعادل به سطح بالاتری انتقال می‌یابد و لذا یک نمودار با شیب صعودی تند در محور مختصات رسم می‌شود.

قصد داشتم مطلبی را بعداً بگویم، ولی همین جا عرض می‌کنم. بنده در ابتدای مطلب نیز این نکته را تذکر دادم که شما به خاطر هدف خاصی که دنبال می‌کنید، تمامی مسائل ریز و درشت در زمینه بسته‌شدن برخی مطبوعات یا بازداشت برخی

افراد و یا محدودیت برخی احزاب و گروه‌ها و امثالهم را مستقیماً به تصمیمات و دستورات شخص رهبری منتسب کرده‌اید و بعد هم نتیجه دلخواه خود را گرفته‌اید. انگارانه‌انگار که در این مملکت غیر از رهبری، مسئولان و نهادها و سازمان‌های دیگری هم با وظایف و اختیارات مشخصی حضور دارند. عرض بنده این است که اگر شما دوست دارید چشم خود را بر هر فرد و نهاد دیگری ببندید و فقط رهبری را مسئول مستقیم تمامی ریز قضا یا به حساب آورید، بسیار خوب، اما باید این رویه را در همه‌جا مراعات کنید. بنابراین اگر به تعبیر جناب عالی مسئولیت توقیف برخی احزاب و مطبوعات و اشخاص بر عهده رهبری است، پس تشکیل تمامی احزاب و جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی و فعالیت‌های آنان و نیز تأسیس کلیه نشریات عمومی و دانشجویی و آغاز به کار انواع و اقسام انجمن‌های دانشجویی و خلاصه هر آنچه در این زمینه‌ها به وقوع پیوسته است نیز با نظر و تصمیم مستقیم رهبری بوده و باید در کارنامه ایشان ثبت شود. در این صورت مسلماً تراز کل این کارنامه مثبت خواهد بود و شما همچنان از رسیدن به هدف‌تان باز می‌مانید.

البته بنده به هیچ وجه چنین نگاهی به مسائل ندارم. از نظر من نه راه‌اندازی یک نشریه با تصمیم مستقیم رهبری است و نه توقیف و بستن آن. ما باید دید درست و منطقی راجع به جایگاه و نقش رهبری در روال امور داشته باشیم. بنده معتقدم رهبری با توجه با جایگاه و مسئولیت خود، در سطح کلان مسائل را تحت نظر دارد و با ارائه اصول کلی تلاش می‌کند تا روال امور کشور- در تمامی زمینه‌ها- در چهارچوب این اصول به پیش رود. از طرفی هنگامی که تشخیص داده شود چهارچوب‌های کلان و اصولی نظام در معرض تهدید یا خطر قرار دارند، قاعداً رهبری تلاش می‌کند تا از این واقعه جلوگیری به عمل آورد. اما در همین زمینه باید به نکته مهمی نیز توجه داشت و آن اینکه تصمیم و رأی و اراده رهبری، طبیعتاً باید در یک روال اداری و اجرایی که اشخاصی با آراء و انگیزه‌ها و رفتارهای گوناگون در رده‌ها و مسئولیت‌های مختلف آن حضور دارند به مرحله عمل برسد. منظورم این است که چنین نیست که به محض آنکه رهبری در موردی نظری داشت، بلافاصله عملی شود آن هم به گونه‌ای که دقیقاً مورد نظر رهبری بوده است. آن که اراده‌اش آن‌ا و عیناً عملی می‌شود تنها یکی است و آن خداست.

### تأملاتی درباره نظارت استصوابی و عملکرد شورای نگهبان

تلاش می‌کنید بحث خود را رنگ و لعاب قانونی و حقوقی بدهید، بنابراین خواسته‌اید به لحاظ قانونی به تفسیر شورای نگهبان از اصل ۹۹ خدشه وارد آورید، پس معلوم است که قافیه را می‌بازید.

حال با در نظر داشتن چنین مسئله‌ای به سیر وقایع پردازیم. به نظرم یکی از مسائلی که خیلی علاقه دارید هر چه زودتر به آن برسیم، انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی و بحث شیرین نظارت استصوابی است. جناب عالی هم که

مشاءالله در نوشته‌تان راجع به این مسئله سنگ تمام گذاشته‌اید، اما با این همه، از پس قضیه برنیامده‌اید. اشکال کار شما این است که از زاویه نامناسبی وارد شده‌اید. نه اینکه تلاش می‌کنید بحث خود را رنگ و لعاب قانونی و حقوقی بدهید، بنابراین خواسته‌اید به لحاظ قانونی به تفسیر شورای نگهبان از اصل ۹۹ خدشه وارد آورید، پس معلوم است که قافیه را می‌بازید.

در هفتمین بند از بخش چهارم نوشته‌تان تحت عنوان "نقض اصول نود و هشتم و نود و نهم: نظارت استصوابی، تفسیر برخلاف متن"، خلاصه حرف‌تان این است که "تفسیر نظارت موجود در اصل نود و نهم به نظارت استصوابی خلاف قانون اساسی است" و بعد با استناد به آنچه در باب وقف و وقف‌نامه آمده است نتیجه گرفته‌اید که پس نظارت شورای نگهبان بر انتخابات نیز استطلاعی است. شما را به خدا خودتان ببینید چه چیز را به چه چیز ربط داده‌اید!

بنده بی‌آنکه وارد این‌گونه بحث‌های فقهی و اصولی با شما شوم، سؤال می‌کنم اگر قرار باشد نظارت شورای نگهبان بر انتخابات استطلاعی باشد، یعنی فقط مسائل به اطلاع او برسد، و این شورا هم قدرت مداخله نداشته باشد، اصلاً این نوع نظارت به چه دردی می‌خورد؟ مگر نه اینکه یک ناظر بی‌یال و دم و اشکم است، خوب به فرض که اصلاً بر انتخابات نظارت هم نکند، مثلاً چطور می‌شود؟ درواقع در فرض نظارت استطلاعی، نظارت و عدم نظارت علی‌السویه است. البته ممکن است در این‌جا بفرمایید، نخیر از نظر ما شورای نگهبان فقط حق مداخله در بررسی مجدد وضعیت رد صلاحیت شده‌ها را دارد و نه تأیید صلاحیت شده‌ها را. اگر چنین سخنی بگویید آن وقت خود را در یک تناقض‌گویی گرفتار ساخته‌اید. اگر نظارت شورای نگهبان استطلاعی است، پس مداخله مؤثر درباره رد صلاحیت شده‌ها چه وجه حقوقی دارد؟ اگر بفرمایید خیر، نظارت استصوابی است، اما فقط درباره رد صلاحیت شده‌ها، ضمن نقض سخن قبلی خود مبنی بر استطلاعی بودن نظارت، باید پاسخ‌گوی یک مسئله دیگر هم باشید و آن اینکه بر مبنای کدام قاعده حقوقی و مبنای منطقی، نظارت استصوابی را منحصر به رد صلاحیت شده‌ها می‌کنید؟ اگر امکان بروز اشتباه یا ظلمی در زمینه تأیید صلاحیت برخی از کاندیداها وجود دارد، چرا نباید همین احتمال را در زمینه تأیید صلاحیت برخی از کاندیداها قائل باشیم؟

بنابراین نظارت یا استطلاعی است یا استصوابی. نیمه‌استطلاعی و نیمه‌استصوابی نداریم. حال با فرض استطلاعی بودن نظارت از نظر شما، بنده یک پیشنهاد دارم و آن حذف این اصل از قانون اساسی است. آیا در صورت استطلاعی بودن نظارت، بود و نبود این اصل، تفاوتی دارد؟ به نظر بنده خیر و لذا فکر می‌کنم به راحتی می‌توان این اصل را از قانون اساسی حذف کرد. ما که قسم نخورده‌ایم یا نذر نکرده‌ایم قانون اساسی مان حتماً ۱۷۷ اصل داشته باشد، حالا ۱۷۶ اصل داشته باشد، به جایی برمی‌خورد؟

طبعاً جناب‌عالی در مقابل این سؤال من نمی‌توانید ذوق‌زده دستان خود را بر هم

بگویند و بگویند موافقم! بیاید این اصل را حذف کنیم. خیر، یک بحث حقوقی استدلالی در میان است و شما که از قاعده حقوقی و اصولی در نوشته‌تان یاد کرده‌اید و دم از "مراد قانون‌گذار" زده‌اید، باید منظور مرا از طرح این پیشنهاد درک کرده باشید.

بنده می‌گویم به اعتقاد من نظارت در اصل ۹۹ از نوع استصوابی است و لذا این اصل بر مبنای یک ضرورت در قانون اساسی قرار گرفته است و چنان‌چه تفسیر استطلاعی از آن داشته باشیم، اصل مزبور کاملاً زائد به نظر می‌رسد. حال شما باید اثبات کنید که اصل ۹۹ با تفسیر استطلاعی از نظارت نیز کاملاً ضروری و کارآمد است. این گوی و این میدان. بفرمایید اثبات کنید!

ملاحظه می‌کنید که اگر از زاویه قانونی و حقوقی وارد این بحث شوید، به سرعت ضربه فنی شده و از دور خارج می‌شوید. من خود زاویه دیگری را در نظر دارم که به نظر کارآتر و مقبول‌تر است. اما اول یک نکته دیگری را بگویم تا بعد برسیم به آن زاویه.

مکرراً ذکر مصیبت فرموده‌اید که نظارت استصوابی انتخابات را دو مرحله‌ای کرده است: "کلیه انتخابات از انتخاب مستقیم ملت - که حق قانونی آنان است - به انتخاب در بین نامزدهای احراز صلاحیت شده شورای نگهبان تنزل پیدا کرده است." فرض کنید نه تنها نظارت استصوابی، بلکه کلاً نظارت شورای نگهبان بر انتخابات را حذف کردیم. آن وقت دیگر در هیچ‌جا احراز صلاحیت صورت نمی‌گیرد و انتخابات می‌شود یک مرحله‌ای؟ مگر نه اینکه بالاخره برای کاندیداتوری در انتخابات مجلس خبرگان، مجلس شورا و ریاست جمهوری بالاخره یک سری ضوابط وجود دارد و هیئت‌های اجرایی وزارت کشور باید به این مسئله رسیدگی کنند. خب، این هم که شد دو مرحله‌ای. نکند می‌فرمایید این مرحله را هم حذف کنیم و فقط یک برگه بگذاریم آنجا و هرکس آمد، دیگر پرس‌وجو هم نکنیم و اسمش را در آن بنویسیم و مردم خودشان انتخاب کنند تا انتخابات‌مان بشود یک مرحله‌ای. آن وقت مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری سه هزار نفر کاندیدا داشته باشیم، مگر چه عیبی دارد؟ به فرض که به گفته شما عمل کردیم و از قواعد عقلی و منطقی و مملکت‌داری گذشتیم و برای دستیابی به انتخابات یک مرحله‌ای چنان کاری هم انجام دادیم، اینکه در تمام دنیا به ریش‌مان می‌خندند را چه کنیم؟

بنابراین احراز صلاحیت، کاری منطقی و عقلایی است. البته شما در جای دیگری از نوشته خود نیز عامدانه دست به خلط معنای "احراز صلاحیت" و "عدم براءت" زده‌اید تا بتوانید نتیجه خاص خود را بگیرید. فرموده‌اید: "شورای نگهبان منصوب رهبری به صراحت می‌گوید برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان اصل بر براءت نیست، این شورای نگهبان است که باید صلاحیت آن‌ها را احراز کند"، آیا واقعاً جناب عالی تفاوت بین "احراز صلاحیت" و "عدم براءت" را نمی‌دانید که چنین احکامی را صادر می‌فرمایید؟ احراز صلاحیت اساساً

ربطی به برائت و عدم برائت ندارد. فرض کنید شما می‌خواهید در اداره‌ای استخدام شوید. یک سری شرایط استخدام نیز وجود دارد. طبیعی است که هنگام مراجعه شما به آن اداره، مسئولان مربوطه در صدد احراز صلاحیت جناب‌عالی برمی‌آیند. مثلاً آیا مدرک تحصیلی مربوطه را دارید یا خیر؟ آیا از سابقه شغلی و تجربی مناسب برخوردارید یا خیر؟ آیا از توانمندی‌های جسمی و روحی لازم برخوردارید یا خیر و قس علی‌هذا. آیا شما می‌توانید اعتراض کنید که چرا اصل را بر عدم برائت گذارده‌اید؟ و یا می‌توانید به آنان تأکید کنید که اصل را بر برائت بگذارید و دیگر کاری به احراز صلاحیت‌ها و توانمندی‌های بنده نداشته باشید؟

ملاحظه می‌فرمایید که تفاوت بسیاری بین احراز صلاحیت و عدم برائت وجود دارد. اما خوب، بنده هم درک می‌کنم که شما برای القای مطالب خود چاره‌ای جز دست یازیدن به این‌گونه مغالطات ندارید.

حال یک نکته را خدمت‌تان عرض می‌کنم، یادگاری پیشتان بماند. در هیچ جای دنیا نمی‌توانید انتخابات یک مرحله‌ای پیدا کنید، مگر اینکه زحمت بکشید حدود ۲ هزار و ۴۰۰ ساله به گذشته بازگردید، شاید در آتن نشانه‌هایی از آن را بیابید. در تمام دنیا، انتخابات به این معنا که جناب‌عالی می‌فرمایید، اگر چند مرحله‌ای نباشد حداقل دو مرحله‌ای است. یعنی بالاخره متقاضیان محترم کاندیداتوری، در یک‌جا و تحت یک مکانیسمی ابتدا تأیید صلاحیت می‌شوند، بعد در معرض انتخاب مردم قرار می‌گیرند. بله، آن مکانیسم در جاهای مختلف، با یکدیگر فرق می‌کند. بنده سریع می‌روم سراغ همان مکانیسمی که می‌دانم شما برای طرح آن عجله دارید. در کشورهای غربی و از جمله آمریکا این مکانیسم توسط احزاب سیاسی به اجرا در می‌آید. لابد بلافاصله می‌فرمایید احزاب سیاسی جزو نهادهای مدنی هستند و بنابراین در تمامی مراحل، این مردم هستند که به احراز صلاحیت‌ها می‌پردازند. گفت: هرچه که جناب‌عالی می‌فرمایید کاملاً درست، اما این‌طورها هم که می‌گویید نیست!

احزاب سیاسی در مغرب زمین و به‌ویژه در آمریکا وضعیت خاص خود را دارند. برای آشنایی با این وضعیت به شما توصیه می‌کنم کتاب‌هایی را که توسط خود صاحب‌نظران غربی در این زمینه نگاشته شده است، مطالعه فرمایید. بالاتر از آن، چه خوب است کتاب‌هایی را که به تشریح نظام و ساختار سیاسی حاکم بر آمریکا و دیگر کشورهای غربی نگاشته شده، نیز مطالعه فرمایید. به‌هرحال بنده همچنان معتقدم احراز صلاحیت‌داوطلبان کاندیداتوری در کشورهای غربی، توسط "مردم" صورت نمی‌گیرد، بلکه در یک چهارچوب خاص "غیرمردمی" این صلاحیت‌ها احراز می‌شوند و آنگاه مردم در مرحله بعد به کاندیداهای احراز صلاحیت شده رأی می‌دهند. اگر جناب‌عالی در این باره سخن دیگری دارید، بفرمایید تا پیرامون آن به تبادل نظر بپردازیم.

اما برای روشن‌تر شدن مطلب، باز در عالم شوخی جدی نکته‌ای را عرض کنم. شما می‌فرمایید در آمریکا و در چهارچوب مکانیسم حزبی، از همان ابتدا مردم هستند که به احراز صلاحیت‌ها می‌پردازند؟ بسیار خوب، بنده در این‌جا راجع به اینکه

مرکزیت‌های حزبی چگونه شکل می‌گیرند، راه ورود به این مرکزیت‌ها چیست و یا اصلاً چه کسانی و تحت چه شرایطی امکان ورود به وادی کاندیداتوری را دارند، سخن نمی‌گویم. فرض کنید در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، کاندیدای حزب جمهوری خواه در قالب همان مکانیسم‌های متعارف حزبی توانست بالا و بالاتر بیاید. اما در همین اثنا دستگاه هیئت حاکمه واقعی ایالات متحده - که این هم برای خود داستانی دارد که چیستند و کیستند - ناگهان متوجه می‌شود که ای دل غافل! ایشان یکی از سمپات‌های حسین الله‌کرم است که به همراه تعداد دیگری از مرکزیت این حزب از مدتی پیش به انصار حزب الله گرایش پیدا کرده‌اند و خلاصه بی‌آن‌که چیزی بروز دهند، فعالیت خود را ادامه داده و نزدیک است که کاخ سفید را بگیرند و بعد از آن هم راه نفوذ حاکمیت انصار حزب‌الله را بر ایالات متحده فراهم سازند. فکر می‌کنید در این شرایط چه کار می‌کنند؟ همین‌طور می‌نشینند و بر و بر نگاه می‌کنند که آمریکا بیافتد دست انصار حزب‌الله! نخیر، به‌ترتیب که باشد طرف را کنار می‌زنند. حالا با شیوه‌های قانونی، سیاسی و دیپلماتیک و حتی پاپوش درست‌کُنی شد که شد، اگر نشد یک گلوله خرجش می‌کنند و خلاص. این یعنی رد صلاحیت به شیوه آمریکایی!

از شوخی که بگذریم، چه می‌خواهم بگویم؟ می‌خواهم به حضرت عالی حالی کنم که در نظام سیاسی آمریکا هم اگر احزاب سیاسی به‌عنوان اولین لایه احراز صلاحیت کاندیدها، کارشان را خوب انجام دادند که دادند. اگر ندادند آن وقت لایه بعدی وارد کار می‌شود. خلاصه اینکه احراز صلاحیت اولیه، اقدامی است که بلااستثناء در تمامی نظام‌های سیاسی دنیا صورت می‌گیرد و سپس مردم از میان این کاندیدها دست به انتخاب می‌زنند. به این معنا تمام انتخابات‌ها در دنیا، حداقل دو مرحله‌ای است. اما حالا که ذکر خیری از آمریکا به میان آمد، این نکته را هم اضافه کنیم که انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا به‌واسطه آن که از طریق "الکتروال کالج" صورت می‌گیرد، دو مرحله‌ای که چه عرض کنم، چند مرحله‌ای است. می‌خواستم از جناب عالی خواهش کنم حالا که داغ هستید و همین‌طور دارید درباره اصلاح انتخابات در ایران می‌نویسید، یک چند کلمه‌ای هم درباره این انتخابات با سیستم کهنه چند مرحله‌ای بنویسید که در آن چه‌بسا امکان پیروزی کاندیدایی وجود دارد که از رأی اکثریت واقعی "مردم" نیز برخوردار نیست. یعنی درواقع چون در شمارش تعداد کارت الکتروال بر رقیب پیشی می‌گیرد، انتخابات را می‌برد و نه لزوماً چون دارای رأی اکثریت آحاد مردم است. البته دراین‌باره بسیار سخن گفته شده است که تاکنون افاقه نکرده، حالا شما هم با این شور و حرارتی که دارید، یک چیزی دراین‌باره بنویسید شاید افاقه کرد.

برگردیم به بحث درباره آن زاویه کذایی. پیشنهاد می‌کنم جناب عالی هم با بنده همراه شوید و از این زاویه به‌گفت‌وگو درباره شورای نگهبان و نظارت استصوابی بپردازید. بنده عرض می‌کنم نظارت استصوابی حق قانونی شورای نگهبان است. اما -

که این اما از آن اماهای بزرگ است - این شورا باید اولاً ضوابط و ملاک‌های احراز صلاحیت کاندیداها را به‌طور کاملاً دقیق و جزئی تعریف کند و ثانیاً در تعریف این ضوابط، وسعت‌نظر و سعه‌صدر به خرج دهد. تعریف دقیق ضوابط یعنی آن که امکان تفسیر و اعمال نظر شخصی در احراز صلاحیت‌ها به پایین‌ترین حد ممکن و بلکه به صفر برسد. وسعت‌نظر و سعه‌صدر یعنی اینکه امکان حضور صاحبان اندیشه‌ها، سلائق و دیدگاه‌های گوناگون در چهارچوب کلی نظام و قانون اساسی به حداکثر ممکن برسد.

به عبارت دیگر نمی‌شود ضوابط را به حدی کلی تعریف کرد که ریش و قیچی به‌طور کامل بیفتد دست خودمان و بعد اعضای محترم هیئت نظارت این امکان را داشته باشند تا بر مبنای نظرات شخصی خود، یکی را تأیید و دیگری را رد کنند. قوانین و ضوابطی که در حد کلیات ابوالبقاء باشند، بود و نبودشان یکی است و آن وقت "علم قاضی" می‌شود همه چیز و از آنجاکه قاضی هم یک انسان است، علم او بنا به طبع انسانی او می‌تواند تحت تأثیر عوامل و شرایط مختلف شکل بگیرد. بنابراین باید به‌گونه‌ای عمل شود که با حاکمیت ضوابط دقیق در این عرصه، همه اعم از داوطلبان نمایندگی و اعضای هیئت‌های نظارت، تکلیف خود را به درستی و به روشنی بدانند و چنانچه یک فرد رد صلاحیت شده خواستار اعلام دلایل این مسئله شد، بتوان پاسخ قانونی و مشخصی به او و هوادارانش ارائه داد.

البته بنده بیش از قانون و ضابطه، بر وسعت‌نظر تأکید دارم و معتقدم در این صورت، حتی با وجود نقص‌هایی در تعریف ضوابط، کارها چندان دشوار نخواهد بود که گفت: با کریمان کارها آسان بود. اگر بخواهم تعریف دیگری از وسعت‌نظر بدهم این است که برای کاندیداتوری لازم نیست فرد حائز حداکثر شرایط باشد، بلکه دارا بودن حداقل شرایط، بدین منظور کافی است. آنگاه این مردمند که از میان آن‌ها دست به انتخاب خواهند زد و طبعاً نهادهای مدنی به جامعه کمک خواهند کرد تا حائزین حداکثر شرایط را برگزینند.

من از این زاویه مرتباً اهمیت افکار عمومی و نوع قضاوت آن‌ها را به شورای نگهبان تذکر خواهم داد و بر این نکته تأکید خواهم کرد که در چهارچوب یک نظام سیاسی، اگرچه مهم است که شما خود نسبت به نحوه انجام وظیفه‌تان چه قضاوتی داشته باشید، اما مهم‌تر از آن این است که ارزیابی و قضاوت مردم در مورد فعالیت شما چگونه باشد. این درواقع یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات سیاست‌مداران و مسئولان یک مملکت است که تصور کنند مردم هم همان‌طور فکر و قضاوت می‌کنند که آن‌ها فکر و قضاوت می‌کنند.

من به آن‌ها خواهم گفت که اگرچه جسارت است، اما یکی از عواملی که در سال ۸۸ موجب بالا گرفتن بحران شد، نوع قضاوت و تصویری بود که در طی سالیان گذشته در اذهان بخشی از جامعه به دلایل گوناگون شکل گرفته بود، ولی شما توجه و عنایت لازم را به آن نداشتید و بی‌اعتنا به عواقب خطرناک چنین مسئله‌ای، از کنار

آن گذشتید. بنابراین از آنجاکه نحوه عملکرد شما در ارتباط مستقیم با امنیت ملی کشور قرار دارد، باید به گونه‌ای رفتار کنید که اعتماد جامعه به نهاد بسیار مهم شورای نگهبان در جریان انتخابات، علیرغم تمامی تبلیغات و شیطنت‌هایی هم که در این زمینه صورت می‌گیرد، پا برجا بماند و این نخواهد بود مگر آن که عملکرد شما بر مبنای موازین دقیق و مشخص قانونی و مهم‌تر از آن با وسعت نظر و سعه صدر صورت گیرد.

خوب، البته در این جا لازم است به برخی تدریجی‌ها و بلکه بی‌انصافی‌هایی که در قضاوت پیرامون عملکرد شورای نگهبان در طول سالیان گذشته اتفاق افتاده نیز اشاره کنم. شاید یکی از جالب‌ترین این موارد در سال ۸۲ بود که ۱۲۷ نفر از نمایندگان مجلس ششم نامه‌ای سرگشاده به رهبری نگاشتند و در حال و هوای آن روز خود، مطالبی را عرضه داشتند. آن‌ها در این نامه با توجه به عملکرد شورای نگهبان، خواستار تضمین برگزاری "انتخابات آزاد" در کشور شده بودند. عنایت فرمودید چطور شد یا نه؟ یعنی در سال ۷۶ در انتخابات ریاست جمهوری آقای خاتمی انتخاب شده و در سال ۸۰ نیز همین‌طور و ضمناً در انتخابات مجلس ششم آقایان توانسته‌اند اکثریت مجلس را به دست گیرند، باز هم می‌گویند بله، شورای نگهبان فلان و بهمان است و ما باید انتخابات آزاد در کشور داشته باشیم!

#### انتخابات مجلس چهارم و دوم خرداد

افراط آن دسته از دسته‌جات دوم خردادی بودند که به دلیل ابتلا به همان عارضه تاریخی منحوس، خیال برشان داشته بود و قصد کشورگشایی داشتند.

برگردیم به سال ۷۱. معمولاً وقتی بحث از این سال و انتخابات مجلس چهارم که در اواخر آن صورت گرفت به میان می‌آید، افراد ژنریک شما بر این نکته تأکید می‌کنند که شورای نگهبان بر اساس نظارت استصوابی، نیروهای طیف چپ را از لیست کاندیداهای مجلس چهارم حذف کرد و بنابراین این مجلس برخلاف دوره پیشین که چپ بود، راست شد.

بنده می‌خواهم عرض کنم که بحث درباره حذفیات شورای نگهبان به جای خود محفوظ، اما تغییر و تحولی که در این دوره صورت گرفت ربطی به نظارت استصوابی و تبعات آن نداشت. می‌پرسید چرا؟ عرض می‌کنم.

اگر عملکرد شورای نگهبان به صورتی بود که مجموعه طیف چپ و مؤتلفانش، اساساً امکان ارائه لیست در تهران و دیگر شهرها را نمی‌یافتند، حرف شما درست بود، اما مسئله این جاست که به‌ویژه در تهران این طیف توانست یک لیست ۳۰ نفره پُر و پیمان مشتمل بر شاخص‌ترین نیروهای خود را ارائه کند، اما در انتخابات، حتی یک نفر از این لیست رأی نیاورد. بنابراین علت از اکثریت افتادن چپ‌ها در مجلس چهارم به عملکرد آن‌ها طی فاصله زمانی میان مجلس سوم و چهارم و تحولات سیاسی گوناگونی که در این مدت روی داده بود باز می‌گردد که موجب رویگردانی جامعه از آن‌ها شد. ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که جناح چپ با تأسیس روزنامه



سلام در سال ۷۰ از ارگان مطبوعاتی بسیار پر قدرتی نیز برخوردار بود، اما به هر حال در مجلس چهارم در اقلیت قرار گرفت.

اما گذشته از انتخابات مجلس، شما به فضای سیاسی کشور در طول سال‌های ۶۸- یعنی آغاز رهبری آیت‌الله خامنه‌ای - تا ۷۵ توجه کنید. آیا می‌توانید منکر رشد و توسعه فضای سیاسی در کشور شوید؟ انواع و اقسام گروه‌ها با مجموعه‌ای متنوع از مطبوعات و نشریات پا به عرصه فعالیت گذاردند. حتی نیروهای به اصطلاح ملی و مذهبی نیز در این عرصه حضور داشتند. انجمن‌های مختلف دانشجویی و نشریات آن‌ها به صحنه آمدند. بنده دیگر یکی‌یکی اسم نمی‌آورم. خودتان با مراجعه به مطبوعات آن زمان می‌توانید انبوهی از این اطلاعات را به دست آورید. آنچه مورد نظر بنده است، همان نقطه تعادل است که در روی محور مختصات حرکتی رو به بالا دارد، چراکه ظرفیت‌ها و فعالیت‌های سیاسی بی‌آنکه بحران‌زا و تشنج‌آفرین باشند، رو به رشد و توسعه هستند. به‌راستی این‌ها نشانه دیکتاتوری و استبداد است یا حرکت در مسیر توسعه سیاسی؟

البته جناح چپ به مرکزیت "مجمع روحانیون مبارز" به واسطه شکست سنگینی که در انتخابات مجلس چهارم خورد، به تدریج راه انزوا و گوشه‌نشینی را در پیش گرفت، هر چند هیچ‌گونه منع و مانع قانونی برای فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی آن وجود نداشت چنانچه روزنامه سلام نیز به شدت با دولت آقای هاشمی رفسنجانی درگیر بود. تا اینکه در سال ۷۵ اتفاق مهمی افتاد.

### حماسه دوم خرداد چگونه شکل گرفت؟

در حالی که جناح چپ در گوشه‌ای کز کرده بود و در حالت "دپرس سیاسی" به سر می‌برد، جناح راست حسابی سرحال و شنگول به نظر می‌رسید طوری که می‌توان گفت دچار نوعی غرور ناشی از این سرخوشی فزاینده نیز شده بود. به همین خاطر هم وقتی آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه جامعه روحانیت مبارز به آن‌ها پیشنهاد کرد اسامی پنج تن از کاندیداهای مورد نظر گروهی را که به صورت غیررسمی در دل دولت ایشان شکل گرفته بود و بعداً به کارگزاران سازندگی معروف شدند، در لیست خود جای دهند، با بی‌اعتنایی مغرورانه‌ای آن را نپذیرفتند، چون فضای سیاسی کشور را کاملاً به نفع خود ارزیابی می‌کردند.

آن اتفاق مهمی که عرض کردم در سال ۷۵ افتاد این‌جاست. پس از رد پیشنهاد آقای هاشمی رفسنجانی، کارگزاران سازندگی خود به صرافت ارائه لیست برای انتخابات مجلس پنجم افتادند. شما البته در این جا حواس‌تان به جناح چپ و به‌طور مشخص مجمع روحانیون مبارز هم باشد که در همان حالت کز کردگی، حتی از ارائه لیست انتخاباتی هم خودداری ورزیده است. مسلماً در چنین وضعیتی، ارائه لیست توسط کارگزاران سازندگی یک حرکت سیاسی جدی، هم برای رونق بخشیدن به فضای انتخاباتی و هم به‌مثابه یک شروع پرانرژی برای فعالیت‌های این گروه به‌شمار

می‌آمد. آقایان کارگزاران هم که معرف حضور هستند و نیازی به معرفی ندارند. هنگامی که بحث دربارهٔ ارائه لیست توسط کارگزاران در جریان بود و مشورت‌هایی با این و آن می‌شد که آیا این کار صورت بگیرد یا نه، بحث موضع رهبری در این زمینه پیش آمد. بنده خدمت‌تان عرض می‌کنم، علیرغم انقلاط‌هایی که از سوی برخی بزرگان دیگر در این زمینه وجود داشت، رهبری از ارائه لیست توسط کارگزاران حمایت قاطع کردند و بلکه در این زمینه اصرار ورزیدند. می‌فرمایید نه؟ آقای هاشمی رفسنجانی حکم بین بنده و جنابعالی، هرچه ایشان بفرمایند قبول!

حواس‌تان به تلاش و تدبیر رهبری برای توسعه ظرفیت سیاسی کشور و جلوگیری از انحصار قدرت در دست یک طیف سیاسی و در نتیجه سیر صعودی نقطه تعادل در محور مختصات هست یا نه؟ بر اثر همین تدبیر بود که مجلس پنجم که می‌توانست بی‌هیچ دردسری کپی مجلس چهارم باشد، دچار تغییر و تحول شد و مهم‌تر از آن فضای سیاسی کشور تکان خورد.

البته طیف راست از آنجاکه موفق به کسب اکثریت مجلس پنجم شده بود و آقای ناطق‌نوری نیز به ریاست این مجلس انتخاب شده بود، همچنان خود را در برج عاج می‌دید. حالا تصور کنید اگر مجلس پنجم هم کپی مجلس چهارم شده بود، این طیف خود را در کجا می‌دید! با چنین نگاهی، بلافاصله پس از پایان انتخابات مجلس پنجم، طیف راست دست به کار مقدمات انتخابات ریاست‌جمهوری شد. کاندیدایش هم کاملاً مشخص و معلوم بود: جناب آقای ناطق‌نوری.

به این ترتیب یک فعالیت تبلیغاتی شروع شد سوپر سنگین! از کی؟ از حوالی مرداد و شهریور ۷۵ یعنی حدود ۱۰ ماه مانده به انتخابات ریاست‌جمهوری. چطور؟ آقای ناطق‌نوری به‌عنوان رئیس مجلس، تصمیم گرفت تا به چهارگوشهٔ مملکت سرکشی کند. این شهر و آن شهر. این جا و آن جا. علی‌الظاهر هیچ منع قانونی هم نداشت. رئیس مجلس بود و می‌خواست از مسائل و مشکلات در اقصی نقاط کشور مطلع شود. آیا می‌شد به ایشان گفت شما حق ندارید مسافرت بروید؟ صداوسیما هم شروع کرد به پخش مسافرت‌های رئیس مجلس. ایشان آب می‌خورد، خبرش به همراه تصویر پخش می‌شد. علی‌الظاهر هیچ منع قانونی هم نداشت. آیا می‌شد به صداوسیما گفت شما حق پخش اخبار ریاست مجلس را ندارید؟ اینگونه بود که صداوسیما هم نام دیگرش شد "ناطق‌نوری"!

در این زمان اعلام حمایت‌ها از ایشان بالا گرفت و جامعهٔ روحانیت مبارز و جامعهٔ مدرسین نیز در این مسیر گام نهادند. حالا شما به صحنه نگاه کنید: درحالی که کارگزاران و مجمع روحانیون در بلاتکلیفی و ناامیدی گرفتار آمده و زانوی غم بغل کرده بودند، در جناح راست عروسی بر پا بود!

کارگزاران که ابتدا کاندیدایی نداشتند به همان ترفند ادامه ریاست‌جمهوری "سردار سازندگی" برای سومین دوره توسط جستنند که طبعاً به دلیل خلاف قانون اساسی بودن - همان‌گونه که پیش از این عرض کردم - کارشان به جایی نرسید. مدتی

هم میان "حسنین" (حسن حبیبی و حسن روحانی) به رفت و آمد پرداختند و باز هم کارشان به جایی نرسید. طیف چپ هم اگرچه به واسطه تغییر و تحولاتی که در فضای سیاسی کشور در جریان انتخابات مجلس پنجم روی داده بود، اندک تکانی خورده بود، اما هنوز در انزوا و انفعال به سر می‌برد و روزنه‌امیدی برای خود نمی‌دید به‌ویژه اینکه آقای مهندس میرحسین موسوی نیز حاضر به حضور در صحنه انتخابات نبود. ضمناً یکبار هم که خدمت آقای خاتمی رسیده بودند برای همین امر خیر، پاسخ شنیده بودند: بروید سراغ یک... دیگر!

این حال و روز کارگزاران و جناح چپ بود. البته جمعیت دفاع از ارزش‌ها که در آستانه برگزاری انتخابات مجلس پنجم تأسیس شده بود، دبیرکل خود آقای ری شهری را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری معرفی کرده و از سوی دیگر آقای زواره‌ای نیز به‌صورت منفرد وارد این عرصه شده بود، اما به‌رحال جمعیت دفاع از ارزش‌ها به‌دلیل نوظایی، توان محدودی داشت و آقای زواره‌ای هم که تکلیفش معلوم بود.

سرتان را درد نیاورم. خودتان بودید و دیدید. چنان فضای سنگینی بر اوضاع و احوال سیاسی کشور حاکم شده بود که بعدها وقتی از آقای ری شهری درباره نقش جمعیت دفاع از ارزش‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سؤال کردند، ایشان ایجاد رخنه در این فضای سنگین را به واسطه حضور کاندیدای جمعیت، یکی از مهم‌ترین کارکردهای این جمعیت به‌شمار آورد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

جناح راست، ریاست جمهوری را در دست خود می‌دید. مثل یک هلو، که فقط کافی بود بگذارد توی دهان تا برود توی گلو. سه نفر کاندیدا در صحنه حضور داشتند: آقای ناطق‌نوری و دو نفر دیگر. بنابراین یک انتخابات کاملاً آسان و یک پیروزی بسیار شیرین در پیش رو بود. یک گام تا ریاست جمهوری!

من از شما می‌پرسم و امیدوارم منصفانه پاسخ دهید. به‌راستی اگر آیت‌الله خامنه‌ای قصد پهن کردن بساط استبدادی و دیکتاتوری داشت، آیا واقعاً کار سختی بود که جریان انتخابات در همین مسیر ادامه یابد و جناح راست قدرت را قبضه کند؟ جناح چپ هم که نیمچه تکانی خورده و نخورده بود، برود همان کنج عزلت کز کند و سماق بمکد. چرا این وضعیت بر هم خورد؟ چرا جناح چپ از آن کنج عزلت خارج شد و چرا آقای خاتمی به میدان آمد؟ آیا اگر رهبری روی خوش به آقای خاتمی نشان نمی‌داد و حتی - چنانچه قصد دیکتاتوری داشت - تعارف را کنار می‌گذاشت و صریحاً ایشان را از حضور در صحنه انتخابات منع می‌کرد، فکر می‌کنید ایشان به صحنه می‌آمد؟ هرگز. در همان اتاق ریاست کتابخانه ملی می‌نشست و از مطالعه کتاب‌های گوناگون لذت می‌برد.

از طرفی مگر نبودند کسانی که عقیده داشتند کشور را با یک انتخابات بی‌سروصدا و بی‌دردسر هم می‌توان اداره کرد و می‌گفتند به فرض که تعداد شرکت‌کنندگان کمتر باشد، باب توجیه که بسته نیست، می‌گوییم چون انتخابات خورده بود به تعطیلی روز جمعه، مردم رفته بودند برای هواخوری و کمتر توانستند در پای صندوق‌ها حاضر

شوند!

اما رهبری چگونه عمل کرد؟ نه تنها مانعی بر سر راه جناح چپ ایجاد نکرد، بلکه به استقبال از حضور آن‌ها پرداخت به نوعی که یأس و ناامیدی را از این طیف زدود و انگیزه شرکت فعال در انتخابات را در آنان دامن زد. رهبران و برجستگان این طیف را تشویق و ترغیب به حضور در صحنه سیاسی کشور کرد. از دانشجویان همسو با این طیف نیز خواست و بلکه به آنان تحکم کرد که خود را کنار نکشند و با قوت به فعالیت بپردازند. کاندیداتوری آقای خاتمی را با روی باز پذیرفت و مشوق و مؤید ایشان در یک حرکت جدی و پرنشاط برای رقابت‌های انتخاباتی شد. به این ترتیب بود که چرخ‌های زنگ‌زده و از حرکت ایستاده جناح چپ، دوباره به حرکت درآمد و شتاب گرفت. حالا این وسط چطور شد کارگزاران و چپ‌ها که زمانی کارد و پنیس بودند، با هم بستند، قصه‌اش طولانی است و بماند برای یک وقت دیگر.

ورود جناح چپ به دور رقابت‌ها موجب گرم شدن فضای انتخاباتی و شور و نشاط سیاسی در کشور شود و این همان چیزی بود که رهبری می‌خواست و با تدبیر و همت خویش به انجام رسانید. البته با بالا گرفتن رقابت‌ها و در گرماگرم فعالیت‌های انتخاباتی، بدیهی است که مسائل ریز و درشتی هم اتفاق بیفتند که ناخوشایند باشند. حتی به اعتقاد بنده برخی از اعضای دفتر رهبری و منصوبین ایشان نیز عملکرد و رفتاری هم‌تراز و متناسب با شأن و جایگاه خود و منطبق با رویه ایشان نداشتند، کم‌اینکه با نگاهی به مجموعه فعالان سیاسی در این عرصه می‌توانیم انبوهی از رفتارها و عملکردهای نامناسب را مشاهده کنیم.

اما گذشته از این‌ها، بنده دو نکته را خدمتان عرض می‌کنم بلکه وجدان‌تان تکانی بخورد. حتماً می‌دانید که شایعه‌پراکنی یکی از شگردهایی است که در تمام دنیا در زمان انتخابات به کار گرفته می‌شود و مع‌الاسف در ایران هم شاهد چنین پدیده ناهنجاری بودیم و هستیم. در جریان انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری نیز این مسئله به شدت اوج گرفت و در میان انبوه شایعاتی که این طرفی‌ها و آن‌طرفی‌ها مرتباً به جامعه پمپاژ می‌کردند، ناگهان شایعه‌ای پخش شد که رهبری صراحتاً نظر موافق خود را درباره یکی از کاندیداها بیان کرده‌اند. این شایعه چون در ارتباط با نظر رهبری بود، به سرعت ستادهای انتخاباتی کاندیداها را رقیب را تحت تأثیر جدی قرار داد تا جایی که در اراده جناح چپ برای ادامه مسیر تزلزل به وجود آورد. اما این تزلزل به سرعت مرتفع شد و علت آن هم ملاقاتی بود که آقایان موسوی خوئینی‌ها و کروبی با رهبری داشتند. بنده در این مورد هیچ نمی‌گویم، هرچه این دو بزرگوار گفتند، قبول! و اما نکته دوم برمی‌گردد به واقعه عصر عاشورا (۷۶/۲/۲۷) موسوم به کارناوال شادی که حتماً به‌خاطر دارید. عاملان و مسببان این حرکت هرکس که بودند، جای تردید نیست که نتیجه می‌توانست کاملاً به ضرر آقای خاتمی باشد به‌ویژه آنکه یک عده شیر پاک خورده هم فیلم آن را در سطح وسیعی تکثیر و پخش کرده بودند. من اصلاً نمی‌خواهم وارد این بحث شوم که مسببان این واقعه چه کسانی بودند، اما

خواهش می‌کنم به موضع‌گیری رهبری در این باره توجه فرمایید. ایشان در تاریخ ۷۶/۲/۳۱، یعنی کمتر از ۴۸ ساعت مانده به شروع رأی‌گیری و در شرایطی که مهم‌ترین مقطع برای شکل‌گیری آرای مردمی محسوب می‌شود و از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است، در جمع خانواده‌های اسرا و مفقودان جنگ تحمیلی چنین می‌فرمایند: "البته در گوشه و کنار حرف‌هایی شنیده می‌شود که قدری مایهٔ خلاف توقع است. این را هم همه توجه کنند که بعضی از کارها مربوط به خودی‌ها نیست، مربوط به دشمن است. راه انداختن کاروان شادی در عصر عاشورا، مربوط به مردم انقلابی و مسلمان نیست. این کار دشمن است. گیرم که عکس یک نامزد انتخاباتی را هم به دست بگیرند؛ این حیلۀ آن‌هاست. نباید هیچ کس از نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری را متهم کرد که شما از آن‌ها خبر داشتید و آن‌ها طرفدار شما نیستند. نخیر، آن‌ها چه طرفداری از کسانی دارند که اهل دین و معنویت و این چیزها هستند. ربطی ندارد. شاید خود آن فریب‌خورده‌هایی هم که در خیابان‌ها سوار بر اتوبوس شدند و آن مناظر زشت را راه انداختند، ندانند که قضیه چیست. دستی آن‌ها را حرکت می‌دهد، برای اینکه فضا را خراب کند، برای اینکه مردم را ناراحت کند، برای اینکه انتخابات را در نظر متدبّران یک کار نامناسب جلوه دهد و چهره‌ها را خراب کند. البته مسئولان باید بگردند و آن دست پنهان را پیدا کنند. من مؤکداً به مسئولان توصیه می‌کنم و از آن‌ها می‌خواهم که بگردند و آن دست‌های پنهان که این زشت‌کاری‌ها را انجام می‌دهند، پیدا کنند. از آن‌ها نباید گذشت. صحبت بر سر این‌ها نیست، صحبت سر غفلت‌هایی است که ممکن است خدای ناکرده گاهی از خودی‌ها سر بزنند. بعضی‌ها را متهم کنند و بعضی‌ها را مورد اهانت قرار دهند. این کار درست نیست. البته تبلیغات منطقی و معقول و با استدلال اشکالی ندارد. لیکن نباید فضا را خراب و مکز کرد."

به راستی این‌ها نشانه چیست؟ نشانهٔ دیکتاتوری یا تلاش و تدبیر در جهت توسعه فضای سیاسی کشور؟ آن وقت شما چگونه این واقعه را تحلیل کرده‌اید؟ نوشته‌اید: "البته گاهی اشتباه محاسباتی داشته است و نتوانسته برنده انتخابات را درست پیش‌بینی کند. از جمله خرداد ۱۳۷۶ است."

می‌بینید؟ وقتی علیرغم تمام شعارهای غرض‌آلود و کینه‌توزانه‌ای که در سراسر نوشته‌تان سر می‌دهید، می‌رسید به یک واقعهٔ عینی و واقعی که تمامی آن شعارها را باطل می‌سازد، چون کم می‌آورید و چیزی نمی‌توانید بگویید، می‌زنید به کوچه علی‌چق و ابوعطا می‌خوانید. واقعاً که انصاف را شکر بشر!

واقعهٔ دوم خرداد یک رویداد بزرگ در حیات سیاسی ملت ایران به‌شمار می‌آید که معتقدم معمار اصلی و واقعی آن، آیت‌الله خامنه‌ای بودند. نخستین کسی هم که از آن به‌عنوان "حماسه" یاد کرد، ایشان بودند. حماسه بودن این واقعه هم به پیروزی این یا آن جناح بر نمی‌گشت بلکه به ارتقای سطح حضور مردم در انتخابات بازمی‌گشت که چشمگیر و بلکه باورنکردنی بود. حماسه بود به این خاطر که فضای سیاسی کشور در فاصله‌ای نزدیک به یک سال و اندی، از این رو به آن رو شده بود. طیف‌ها و

جناح‌های سیاسی و فکری همگی به صحنه آمده بودند و فعالیت می‌کردند و خلاصه اینکه نقطه تعادل در محور مختصات سیاسی جامعه ایران با یک جهش چشم‌گیر، در بالاترین نقطه تا آن زمان قرار گرفته بود. بله، این به‌راستی یک حماسه بود.

اما درست در زمانی که ما می‌توانستیم بهترین و بیش‌ترین بهره را از موقعیت موجود بگیریم، دوباره گرفتار همان بلای تاریخی شدیم. همان توهّم‌زدگی لعتی! همان روحیه هیجانی! همان خود بزرگ‌بینی‌های توخالی! و همان کشورگشایی‌های خیالی! من البته در این‌جا حساب آقای خاتمی را از برخی گروه‌ها و دسته‌جات دوم‌خردادی جدا می‌کنم. به‌طور جدی هم جدا می‌کنم. ایشان در این مقطع در برابر دو دسته قرار داشت؛ یک دسته کسانی بودند که کمر به دشمنی‌اش بسته بودند. منظور من از این دسته، کسانی هستند که واقعاً قصد انداختن ایشان را داشتند؛ والا نقد و انتقاد و چک‌وچانه‌های سیاسی که در تمامی دوره‌ها بوده و هست و باید باشد. مگر کسی می‌تواند رئیس‌جمهوری شود و بعد بگوید هیچ‌کس هیچ حرفی نزنند و همه خفقان بگیرند که من رئیس‌جمهورم و آب نباید در دلم تکان بخورد. گفت: هر که خربزه می‌خورد پای لرزش هم باید بنشیند. بالاخره هر دولتی، یک سری منتقدانی دارد و بلکه در مقابلش، "دولت‌سایه" هم تشکیل می‌شود. این‌ها نه تنها بد نیست که خوب است. آنچه بد است، توطئه‌گری‌های موزیانه و کارشکنی‌های کینه‌توزانه است که البته این هم، همیشه بوده و در دوره آقای خاتمی نیز وجود داشت. این‌ها یک سوی افراط بودند.

سوی دیگر افراط آن دسته از دسته‌جات دوم‌خردادی بودند که به دلیل ابتلا به همان عارضه تاریخی منحوس، خیال برشان داشته بود و قصد کشورگشایی داشتند. حالا چه تغییر و تحولات فکری و عقیدتی در این‌ها رخ داده بود، این هم قصه‌اش مفصل است و بماند برای یک وقت دیگر. بنابراین شروع کردند به تاختن و به‌سرعت خود را به مرزهای نظام رساندند و بعضاً نیز از آن گذشتند. اصول قانون اساسی را به اسم آزادی بیان زیر پا گذاردند و حتی بر اعتقادات دینی جامعه هجوم آوردند. آقای خاتمی هرگز با این جماعت همراهی نکرد و تا جایی در مقابل این افراط‌گری‌های نابخردانه مقاومت ورزید که از او نامید شدند و حتی مورد تمسخر و توهینش قرار دادند. اما باز هم خاتمی پا را از اصول آن‌سوتر نگذارد؛ نه به این دلیل که می‌ترسید بلکه به‌خاطر آنکه به این اصول اعتقاد داشت. من باکی از این ندارم که خاتمی را بدین معنا یک اصول‌گرا بخوانم. یک اصول‌گرای واقعی. چرا؟ چون درحالی که عده‌ای کینه‌توز با حرف‌ها و رفتارهای ناشایست، او را از پشت به سمت بیرون از نظام هُل می‌دادند و عده‌ای رنگ عوض کرده خیال‌باف او را از جلو می‌کشیدند تا هر چه زودتر از مرزهای نظام بگذرد، خاتمی مردانه در مقابل تمامی این هُل‌دادن‌ها و کشیدن‌ها مقاومت کرد و تن به خواسته آنان نداد و به ولایت وفادار ماند. اگر این اصول‌گرایی نیست، پس چیست؟

البته این به معنای آن نیست که خاتمی اشتباه نداشت. بالاخره هر کسی اشتباهات

و اشکالاتی هم دارد. مگر دیگران نداشتند و ندارند؟ مگر بنده و جناب‌عالی نداریم؟ این شبهات در جای خود قابل نقد و انتقاد بوده و هست. اما آن روش و منش کلی را که به پای این‌گونه مسائل نمی‌توان نادیده گرفت. می‌توان؟

### ملاحظات پیرامون دوران ۸ ساله "دوم خرداد"

بنده نقش رهبری و ولایت فقیه را در طی شدن مسیر تکاملی، یک نقش کاملاً اساسی و تعیین‌کننده می‌دانم.

به‌رحال ۸ سال دوران آقای خاتمی با انبوهی از مسائل ریز و درشت گذشت. حال آن که با توجه به شرایط ملتهب سیاسی حاکم بر جامعه و تنش‌هایی که علاوه بر سطوح مختلف اجتماعی، بعضاً میان اجزای حاکمیت - به واسطه حضور نیروهای با تفکرات متفاوت در آن‌ها - وجود داشت، کشور ما چه‌بسا در این دوران می‌توانست به بلایایی که پس از نهضت مشروطه و نهضت ملی بر سرش آمد، گرفتار آید. همه چیز برای بروز درگیری‌های گسترده اجتماعی آماده بود. افراطیون دو طرف مرتباً برای یکدیگر شاخ و شانه می‌کشیدند و هر یک به نوعی در تنور تنش و تشنج می‌دمیدند. بیگانگان بدخواه هم که با دُم‌شان گردو می‌شکستند و تمام ظرفیت رسانه‌ای خود را به کار گرفته بودند تا کسانی را در داخل کشور به بیرون رفتن از چهارچوب‌های نظام تحریک و تشویق کنند. مرتباً هم پیغام و پَسغام می‌فرستادند که نترسید و نلرزید که ما پشتیبان‌تان هستیم. پیوندهای گسترده‌ای هم که بین برخی نیروهای سیاسی و مطبوعاتی داخلی با خارج‌نشینان برقرار شده بود و هر روز استحکام و وسعت بیشتری می‌یافت، حکایت از این داشت که تشویق و ترغیب بیگانگان در چهارچوب‌شکنی‌های روزافزون آنان بی‌تأثیر نبوده است، هرچند ذات و ماهیت برخی از داخل‌نشینان را نیز نباید از نظر دور داشت، که گفت: امان از رفیق بد، اما زغال خوب هم بی‌تأثیر نیست!

همان‌گونه که پیش از این عرض کردم، هر نظامی نسبت به مرزهای قانونی خود حساس است و به هیچ‌وجه اجازه زیر پا گذارده شدن آن‌ها را نمی‌دهد؛ چراکه در این صورت هرج و مرج و آشوب بر جامعه حاکم خواهد شد. به‌همین خاطر این‌گونه رفتارهای ناشی از توهم‌زدگی و خیالی‌بافی نیز مهار شدند. بنده در این‌جا روی واژه "مهار" تأکید دارم. وضعیت مطبوعاتی کشور به لحاظ کمی و کیفی را در ابتدای دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی در نظر داشته باشید. در طول دوران ۸ ساله، تعدادی نشریه توقیف و تعداد دیگری آغاز به فعالیت کردند. سپس در انتهای دوره ایشان، مجدداً وضعیت مطبوعاتی کشور را مورد لحاظ قرار دهید. مشاهده می‌شود با تمام مسائلی که در طول این دوران اتفاق افتاد، خفقان نبود بلکه مهار بود؛ بدین معنا که به تمامی کسانی که در این حوزه دچار توهم و خیالات شده بودند، فهمانده شد که باید دست از آن توهمات بردارند و در چهارچوب مرزهای قانونی نظام فعالیت کنند. البته ممکن است بنده نیز در ذیل این اقدام کلی، به برخی از مسائل اعتراض و انتقاد

داشته باشم که دارم اما در عین حال معتقدم علیرغم کم و زیادهایی که در این زمینه قابل مشاهده است، روندی که فعالان افراطی سیاسی و مطبوعاتی دوم خردادی در پیش گرفته بودند، چنانچه مهار نمی شد، می توانست به یک هرج و مرج و تشنج بزرگ اجتماعی بینجامد و شیرازه کار را از دست همه خارج سازد. خوشبختانه چنین نشد.

اما گذشته از مسئله مطبوعات، موضوعات مهم دیگری نیز در میان بود که نظام نتوانست به سلامت از آن‌ها عبور کند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها باید از انتخابات مجلس یاد کرد. در طول این دوران ۸ ساله، دو دوره انتخابات مجلس برگزار شد: ششم و هفتم که از قضا هر دوی آن‌ها از ظرفیت یک بحران‌سازی عمیق و کمرشکن برای کشور برخوردار بودند. در دوره ششم که کاندیداهای موسوم به اصلاح طلب توانسته بودند اکثریت را به دست آورند، حتماً خاطرتان هست که مناقشه‌ای در صحت انتخابات تهران پیش آمد و شورای نگهبان اصرار به ابطال آن داشت. قاعدتاً اصلاح‌طلبان نیز در برابر این مسئله مقاومت می‌کردند و وزارت کشور هم که در دست‌شان بود، به ستاد مقاومت آن‌ها تبدیل شده بود. نهایتاً با تدبیر رهبری این مسئله خاتمه یافت و البته مجلس ششم نیز در اختیار اصلاح‌طلبان قرار گرفت. مجدداً در انتهای این مجلس که می‌بایست انتخابات دوره هفتم برگزار شود، با یک مسئله دیگر مواجه شدیم و آن اصرار اصلاح‌طلبان بر به تعویق افتادن این انتخابات به دلیل رد صلاحیت برخی اعضای آن‌ها از سوی شورای نگهبان بود. از وزارت کشور هم زمره‌هایی مبنی بر تعویق انتخابات به گوش می‌رسید. در این‌جا نمی‌خواهم وارد ماهیت این مسئله شوم و حق و ناحق را از هم جدا کنم بلکه عرضم این‌جاست که اگر تأکید رهبری بر انجام به‌موقع انتخابات نبود و وزارت کشور گام در مسیر تعویق انتخابات برمی‌داشت، آنگاه کشور گام در چه مسیری می‌گذاشت و چه مصائبی بر سر جامعه می‌آمد؟

از شما که با "ولایت فقیه" مخالفت می‌ورزید سئوال می‌کنم اگر در آن اوضاع چنین عاملی وجود نمی‌داشت، فکر می‌کنید قضیه به همین سادگی فیصله می‌یافت؟ بنده معتقدم به هیچ‌وجه و چه‌بسا که کشور درگیر یک بحران و بلکه جنگ داخلی و یا گرفتار یک دیکتاتوری وابسته به بیگانه می‌شد که همه را سرکوب و اختناق را بر کشور حاکم می‌کرد. همان که در بعد از مشروطه و نهضت ملی اتفاق افتاد.

البته شما می‌توانید به سادگی بفرمایید خیر، باید چنین و چنان می‌شد، ولی من به شما توصیه می‌کنم از عالم "جابلقا و جابلسا" به پایین بیایید و روی همین کره خاکی و در محدوده جغرافیایی به نام ایران قدم بزنید و بعد با توجه به مجموعه شرایط و مقتضیات، راه حل صادر فرمایید. اگر قرار بود صرفاً با گفتن یک "باید" تمامی مسائل و مشکلات حل شود که الان دیگر غمی نداشتیم.

به‌طور کلی مسائلی که در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی روی دادند، بسیاریند و البته جا دارد مورد بحث و بررسی‌های عالمانه قرار گیرند تا از این دوران درس‌ها و تجربیات لازم را بیاموزیم و در ادامه مسیر آن‌ها را به کار بندیم. منظورم



درست‌خوانی تاریخ این دوران است تا از آنچه خوب و حق بوده است، تعریف و تمجید کنیم و از آنچه بد و ناحق بوده است، براثت بجوییم.

اما در این جا به چند مورد که شما اشاره کرده‌اید می‌پردازم تا ببینیم جناب‌عالی چه فرموده‌اید و حاق مطلب چه بوده است. فرموده‌اید: "در زمان ایشان (آیت‌الله خامنه‌ای) مطبوعات مستقل قبل از انتشار توسط مأموران حکومتی کنترل می‌شوند مبدا کلمه‌های برخلاف میل مبارک همایونی نوشته باشند." راستی چه خوب شد که این نکته را فرمودید زیرا برای شناختن چهره واقعی بعضی افراد بسیار مناسب است. در دوران بعد از انقلاب تنها در یک برهه، به صورت سازمانی دستوری از وزارت ارشاد مبنی بر کنترل مطبوعات قبل از انتشار صادر شد و آن هم در زمان وزارت آقای عطاءالله مهاجرانی - داماد عزیز خانواده جناب‌عالی و البته به تدریج چند خانواده دیگر - بود. هرچند که این دستور خودسرانه، مورد اعتنا واقع نشد اما به هر حال در کارنامه ایشان باقی ماند.

درباره حصر خانگی آیت‌الله منتظری ذکر مصیبت فرموده‌اید. حتماً به خاطر دارید که این حصر خانگی مصوبه شورای عالی امنیت ملی بود که ریاست آن را آقای خاتمی رئیس‌جمهوری وقت برعهده داشت و البته آقای عبدالله نوری وزیر کشور وقت نیز عضو آن بود. نام دیگر اعضای آن را هم خود بگردید و پیدا کنید. هرچند ناگفته نماند که این مصوبه کاملاً دلسوزانه و خیرخواهانه بود. آیت‌الله منتظری تا این هنگام یعنی حدود ۸ سال پس از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌گونه منع و حصری نداشت اما ایشان در سخنرانی ۲۳ آبان ۱۳۷۶ نشان داد که تحت تأثیر فضای سیاسی کشور و رفت و آمد افرادی که جز به سوءاستفاده از مشارالیه نمی‌اندیشیدند، ممکن است از این پس رفتارها و عملکردهای نامناسب بیشتری را از خود بروز دهد و همان شود که حضرت امام در نامه ۶۸/۱/۶ پیش‌بینی کرده بود، یعنی بیان مطالبی که القا شده از سوی "منافقین" بود و موجب خراب‌تر شدن آخرت ایشان می‌شد. آقایان می‌خواستند از بروز چنین وضعیتی برای آیت‌الله منتظری جلوگیری به عمل آورند و بنابراین کارشان کاملاً با نیت خیر بود.

قربه‌الی‌الله قتل ۸۰ دگراندیش را هم بر دوش نظام انداخته‌اید، آن هم به دستور مستقیم رهبری. خداوند از شما قبول کند! درباره ۷۶ نفر از آن‌ها، قاعدتاً شما باید بتوانید ادعای خود را اثبات کنید که اصلاً کار نظام بوده است، یعنی همان کاری که دولت فرانسه با بسیج تمام امکانات پلیسی و قضایی خود تلاش کرد در مورد تنها یک نفر از این ۷۶ نفر - بختیار - انجام دهد و نتوانست. حالا شما که کل مستندات‌تان برای این مسئله خلاصه می‌شود در یک مقاله آقای بندرچی و یک برنامه چراغ، چطور خواهید توانست از پس این کار برآید، واقعاً خدا کمک‌تان کند!

اما درباره چهار نفر از آنان که معروف به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای شد و یک اقدام خودسرانه و فسادآمیز توسط بعضی از اعضای وزارت اطلاعات بود، بنده چیزی نمی‌گویم. شما از آقای خاتمی برسید نقش رهبری در ریشه‌کن کردن این فساد از

وزارت اطلاعات چه بود. هرچه ایشان گفت قبول!

البته این نکته نیز ناگفته نماند که تأکید شما بر برنامه چراغ مینی بر اینکه در این برنامه تبلیغ می‌شد افراد مزبور به فتوای مراجع حذف شده‌اند، کاملاً بی‌مبناست. طبیعتاً شما که چنین ادعایی را مطرح ساخته‌اید، باید بتوانید با ارائه اصل جملاتی که در این برنامه بیان شده است، همراه با تصریح به زمان پخش برنامه و نام گوینده جملات مزبور، این ادعا را اثبات کنید. بنابراین وقت را از دست ندهید و دست به کار شوید.

ذکر خیری از وقایع ۱۸ تیر ۷۸ و ۸۸ کرده‌اید. گفت: تو لیلی گفتی و کردی کبابم. به‌راستی که این وقایع بسیار تلخ و ناگوار بودند. البته شما طبق رویه مألوف خود، در این باره نیز رهبری را مشمول مراسم خود قرار داده‌اید. اجرتان با خدا! حال به عرض بنده توجه فرمایید. حتماً می‌دانید که این‌گونه حوادث و به‌طور کلی مسائل و رویدادهای سیاسی و اجتماعی، تک عاملی نیستند بلکه مجموعه‌ای از عوامل در طول زمان دست به دست یکدیگر می‌دهند تا حوادث و وقایع یکی پس از دیگری زاینده شوند. بنده در این جا قصد طول و تفصیل قضا یا را ندارم و ضمن اینکه معتقدم باید تمامی جوانب و عوامل را در نظر گرفت، یک‌راست می‌روم سراغ حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه. اجازه دهید نظرم را در این باره چنین بیان کنم که خاطر جناب عالی نزد بنده بسیار عزیزتر از کسانی است که مرتکب چنین اعمال و رفتاری در کوی دانشگاه و یا در محل سخنرانی و کار و منزل بعضی اشخاص شده و می‌شوند. می‌پرسید چرا؟ به این دلیل واضح که هرگاه شما و امثال شما سخن می‌گویید و می‌نویسید، زمینه برای بیان بسیاری از مسائل نهفته در دل تاریخ انقلاب و دفاع از ولایت و رهبری فراهم می‌آید. اما هرگاه این عده دست به رفتارهای خودسرانه و ابلهانه می‌زنند، زمینه را برای تهاجم به ولایت و رهبری مهیا می‌سازند. به همین دلیل بنده معتقدم این‌ها یا به اصطلاح دوستان نادانند که رفتارهای شان ناشی از "دوستی خرسانه" است و یا بازی خوردگانی هستند که دوستان زرنگ شما در میان‌شان نفوذ کرده و آن‌ها را تحریک به کارهای ناشایست می‌کنند و یا هر دو. به‌هرحال هرچه باشند، بد چیزی هستند البته از نگاه امثال بنده که از دست این عده خون دل می‌خوریم. اما به یقین برای امثال شما حکم نعمت را دارند چراکه از صدقه سر بلاهت و خودسری این جماعت ارتزاق سیاسی می‌کنید. این‌طور نیست؟

رهبری تاکنون بارها به‌صراحت این رفتارها و عملکردها را محکوم کرده و خواستار برخورد جدی با عوامل چنین مسائلی شده‌اند. من نیازی به این نمی‌بینم که در این باره به بحث با شما بپردازم چون مسئله به‌قدری واضح و روشن است که چنانچه کسی به دنبال حقیقت باشد، می‌تواند آن را به‌وضوح مشاهده کند و کسی هم که بر سر فوز باشد، که دیگر حرجی بر او نیست. بنده در این‌جا فقط یک کلام می‌گویم. با صدای بلند هم می‌گویم: خداوند لعنت کند کسانی را که عامدانه و عالمانه و با توسل به توجیهات و بهانه‌تراشی‌های گوناگون در انجام این فرامین صریح رهبری تعلل و کارشکنی می‌کنند. همین!

اجازه دهید حال که وارد برخی از این جزئیات شدیم، دو سه مورد دیگر را نیز از میان مجموعه مسائلی که مطرح کرده‌اید، مورد بررسی قرار دهیم تا عمق مطلب‌تان را به دست آوریم. شما در جای‌جای این نامه مطوّل خود به گونه‌ای سخن می‌گویید که گویی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور، استادان و دانشجویان کاملاً یکدست به لحاظ تفکر و بینش وجود دارند و در ادارات دولتی و سازمان‌های عمومی نیز صاحبان یک نوع دیدگاه حاضرند و کلیه کسانی که نگاه و تفکر دیگرگونه‌ای داشته‌اند، با اقدامات امنیتی و پلیسی و بازرسی و فیلترینگ و امثالهم یا اصلاً امکان ورود نیافته‌اند و یا شناسایی و اخراج شده‌اند.

به‌راستی آدم می‌ماند که دیگر چه بگوید. می‌گویند یک قاضی، متهمی را به هزار ضربه شلاق محکوم کرد. طرف گفت: شما یا نمی‌دانی هزار تا چندتاست یا تا حالا شلاق نخورده‌ای. حالا جسارتاً حکایت شماس است. این مجموعه‌ای که جناب‌عالی متذکر شده‌اید، بالغ بر چند میلیون نفر (حداقل ۶-۷ میلیون نفر) می‌شود. امیدوارم معنا و مفهوم این تعداد را متوجه بشوید. تفتیش و بررسی و پیگیری سیر تفکر و نگاه آدم‌ها در طول زمان هم که یک دنیا کار می‌برد. واقعاً چطور ممکن است در مورد چند میلیون نفر چنین کاری را که جناب‌عالی فرموده‌اید به انجام رسانید؟ اصلاً به نظر بنده اگر رژیم از عهده چنین کاری در مورد میلیون‌ها نفر برآید، فارغ از درست یا نادرست بودن آن، یک ای‌والله حسابی دارد! ندارد؟

یا مثلاً فرموده‌اید: "وزیر علوم دولت دهم به‌صراحت عدم شرکت اساتید دانشگاه در راه‌پیمایی نهم دی‌ماه را برهانی قاطع برای عدم صلاحیت تدریس ایشان اعلام کرد." روی سخن بنده با شماس است. جناب‌عالی که این گفته را یکی از دلایل و مستندات خود برای اثبات نقض اصل ۲۸ قانون اساسی و "اخراج منتقدان و مخالفان" از دانشگاه عنوان داشته‌اید، ممکن است بفرمایید اصلاً چگونه و با چه مکانیسمی می‌توان تشخیص داد که کدام استاد در راه‌پیمایی مزبور شرکت کرده و کدام یک شرکت نکرده است؟! اگر پاسخ همین یک سؤال را بدهید، لطف بزرگی در حق بنده کرده‌اید.

آیا به‌راستی به جای طرح این‌گونه ادعاهای سست و بی‌مبنا، بهتر نبود اندک زحمتی به خود می‌دادید و سری به دانشگاه‌ها و ادارات و سازمان‌ها می‌زدید و تنوع فکر و اندیشه و دیدگاه و رفتار را در آن‌ها ملاحظه می‌فرمودید. البته به یقین خود از این حقایق آگاهید ولی خوب، از سر‌کینه‌ورزی و بعضی مسائل دیگر، آن‌ها را نادیده می‌گیرید.

چندین بار بنا به دلایل معلوم درباره بهائیان مرتبه‌سرای کرده‌اید، باز هم به شکلی غیرواقعی. این در حالی است که با هیچ فرد بهایی اگرچه اصل و ریشه این فرقه معلوم و مشخص است، صرفاً به دلیل اعتقاداتش برخوردی نشده است. این یک اصل کلی است که هر فردی فارغ از اینکه مسلمان باشد یا مسیحی و یهودی و غیره، چنانچه مرتکب اعمال خلاف امنیت ملی شود، مشمول اقدامات تأمینی و جزایی

می‌شود. مسلماً انتظار ندارید که بهائیان به دلیل برخورداری از حمایت‌های خاص! از این امر مستثنی باشند. بنابراین جدای از مرتکبان این‌گونه فعالیت‌ها، جناب عالی می‌توانید با نگاهی غیرغرض‌آلود به بررسی زندگی و کار و کسب و تحصیل بهائیان بپردازید و واقعیات را در این زمینه مشاهده کنید.

راجع به دکتر سروش ذکر مصیبت فرموده‌اید که ایشان آوارهٔ دیار غربت شده‌اند. البته اینکه ایشان در آن غربت چه روزها و شب‌های سخت و طاقت‌فرسایی را متحمل می‌شود، بر کسی پوشیده نیست! اما جناب عالی فرموده‌اید که مشارالیه تا زمانی که در ایران بود، جلسات و محافل سخنرانی خود را داشت و کتاب‌هایش نیز آزادانه چاپ و منتشر می‌شد و هم‌چنان نیز در دسترس همگان قرار دارد. به فرض که از میان صدها جلسه سخنرانی ایشان، چند مورد هم توسط عده‌ای نابخرد بر هم خورده باشد، یا در چند مورد به دلیل احتمال بروز درگیری و آشوب، اجازهٔ سخنرانی به ایشان داده نشده باشد، آیا واقعاً فکر می‌کنید این دلیل قانع‌کننده‌ای برای ترک کشور به شمار می‌رود؟ بهتر است در این باره واقع‌نگر باشیم. ایشان سقف فعالیت خود در ایران را پُر شده یافت و در پی چشم‌اندازی که برای خویش ترسیم کرده بود، راهی خارج شد. البته تنها یک مشکل در کار دکتر سروش وجود داشت و دارد و آن رفتن به دنبال سراب است. این هم مشکلی نیست که دیگران در آن دخیل باشند، بلکه یک مشکل شخصی است که امیدوارم روزی ایشان بتواند بر آن فائق آید.

از این دست مسائل در استیضاحیه جناب عالی کم نیست که پرداختن به یک‌یک آن‌ها، تطویل بیش از حد این نوشتار را موجب خواهد شد. حال فارغ از این مسائل بزرگ و کوچک، بنده یک پیشنهاد خدمت جناب عالی عرضه می‌کنم. کلیت فضای سیاسی کشور در خردادماه سال ۷۶ معلوم و مشخص است. ۸ سال بعد از این، یعنی در خرداد ۸۴ نیز فضای سیاسی کشور با تمام اجزای آن معلوم و مشخص است. در طول این مدت هم یک سری اتفاقاتی افتاده است که به بعضی از آن‌ها اشاره شد. پیشنهادم این است که یک جمع و تفریق سیاسی بزنیم و ببینیم که آیا در سال ۸۴ فضای سیاسی کشور از سال ۷۶ بالاتر و برتر است یا پایین‌تر و کمتر و یا آن که مساوی و مشابه؟ ببینیم آیا شور و حرارت انتخابات و میزان مشارکت جامعه در آن، در سال ۸۴ بیشتر است یا ۷۶؟ اگر بیشتر یا حتی مساوی بود، معلوم می‌شود علیرغم تمام مسائل و مشکلاتی که در این سال‌ها با آن‌ها دست به گریبان بوده‌ایم و هر یک از آن‌ها می‌توانستند ما را به دره‌ای عمیق پرتاب کنند، کشور و جامعه نه تنها از گذرگاه‌ها و گردنه‌های خطرناک و صعب‌العبور در مسیر توسعه سیاسی گذشته بلکه به مراحل و مراتب بالاتری نیز دست یافته است. بنده نقش رهبری و ولایت فقیه را در طی شدن این مسیر تکاملی، یک نقش کاملاً اساسی و تعیین‌کننده می‌دانم.

### نگاهی تحلیلی به نهمین و دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

اگر نگویم انتخابات در سال ۸۴ از انتخابات دوم خرداد پرشورتر بود، کمتر از آن هم نبود. تمامی احزاب و گروه‌ها و انجمن‌ها و دسته‌جات به همراه نشریات گوناگون در این انتخابات سنگ تمام گذاشتند.

در پایان دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی، انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در سال ۸۴ برگزار شد. حتماً آن را خوب به‌خاطر دارید. تقریباً از تمامی جناح‌های فکری و سیاسی جامعه، کاندیدا در این انتخابات حضور داشت. حتی هنگامی که شورای نگهبان آقایان معین و مهرعلیزاده را رد صلاحیت کرد، با کارت زرد رهبری مواجه شد و این دو بزرگوار در عرصه رقابت‌ها حضور یافتند. فضای کشور مملو از شور و حرارت انتخابات شد و هرکس هرچه در چنته داشت رو کرد. سرانجام نیز در رقابتی پر حرارت میان آقایان احمدی‌نژاد و هاشمی رفسنجانی، احمدی‌نژاد توانست حائز رأی اکثریت شود.

به نظر بنده اگر نگویم انتخابات در سال ۸۴ از انتخابات دوم خرداد پرشورتر بود، کمتر از آن هم نبود. تمامی احزاب و گروه‌ها و انجمن‌ها و دسته‌جات به همراه نشریات گوناگون در این انتخابات سنگ تمام گذاشتند. میزان مشارکت مردمی در رأی‌گیری نیز به نسبت دوم خرداد با افزایش مواجه شد. در این زمان نیز اگر بدون غرض و مرض به محور مختصات سیاسی در کشور نگاه کنیم، ملاحظه می‌شود که نقطه تعادل همچنان در یک مسیر صعودی به حرکت خود ادامه داده و ظرفیت‌های سیاسی در کشور به مراتب افزایش یافته است. آیا حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی نهضت آزادی و دیگر اجزای این جناح فکری، امکان ارائه دیدگاه‌ها و نظریات خود را نداشتند؟ به‌راستی چه کسی بود که حرفی برای گفتن داشت و امکان گفتنش را نداشت؟ همه گفتند، همه نوشتند، همه تبلیغات کردند و در نهایت، ملت یکی از کاندیداها را برگزید. انتخابات هم که توسط دولت آقای خاتمی برگزار می‌شد و بنابراین دست‌کم در این انتخابات انقلتی نیست. جناب عالی این همه را نشانه چه چیزی می‌گیرید؟ استبداد یا توسعه سیاسی؟ اختناق یا افزایش مشارکت سیاسی جامعه؟

ناگفته نماند که برای ناظران سیاسی، عدم موفقیت جناح دوم خرداد و حزب مشارکت در این انتخابات چندان غیرقابل انتظار نبود؛ چراکه نشانه‌های روی‌گردانی مردم از این جناح در انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و شهرستان و نیز انتخابات مجلس هفتم به‌وضوح آشکار شده بود تا جایی که اگر به مطبوعات آن دوره رجوع کنید، حتی انتقادات بسیاری را از سوی اعضای متعلق به این جناح از رفتارها و شعارهای تندروانه خود می‌توانید مشاهده کنید. مشارکتی‌ها خود به‌خوبی فهمیده بودند که تند رفته‌اند و به همین دلیل از چشم جامعه افتاده‌اند. بنابراین عقلای این قوم مرتباً بر بازگشت به چهارچوب‌های نظام و رعایت اعتدال در رفتارهای سیاسی تأکید

می‌کردند. حال این توصیه‌ها تا چه حدّ مقبول افتاد، بماند. آری، احمدی‌نژاد شد رئیس‌جمهوری اما نه سمند ذوالجنح شد و نه پیاده‌روها زنانه مردانه. از طرفی او هم مانند هر رئیس‌جمهوری دیگری نقاط ضعف و قوت، و کارها و سیاست‌های خوب و ناخوب داشت. من اصلاً قصد ندارم وارد ارزیابی این دوران شوم. نگاه من به انتخابات دوره دهم ریاست‌جمهوری در خرداد ۸۸ است که اوج حضور بود، بی‌نظیر بود و در یک کلام محشر بود. دوباره بساط انتخابات پهن شد و دوباره همه به میدان آمدند اما این بار با شور و حرارتی که تا پیش از آن سابقه نداشت. این یعنی باز هم صعود و بلکه جهش در توسعه سیاسی. این یعنی یک پدیده استثنایی در مشارکت مردمی. حتماً به‌خاطر دارید و نیاز به توضیح چندانی ندارد. حضور پررنگ دستجات و فعالان سیاسی، برگزاری میتینگ‌ها و همایش‌ها، تشکیل زنجیره‌های انسانی و تبلیغات پرحجم. همه آمدند و هر چه خواستند از راست و دروغ گفتند. نشریات باسابقه و خلق‌الساعه نیز در این برهه تا توانستند نوشتند و نوشتند. سی‌دی‌های تبلیغاتی در حجم انبوه پخش شدند. سی‌دی‌های تخریباتی! نیز همین‌طور. من واقعاً نمی‌دانم چه کاری بود که در یک انتخابات ریاست‌جمهوری می‌شد انجام داد و در انتخابات دهم انجام نشد. با همه این‌ها، یک مسئله جالب‌تر و تأمل‌برانگیزتر از همه این مسائل بود و آن آرامش حاکم بر جامعه بود.

اوضاع و احوال خیابان‌ها را که یادتان است. نمادهای کاندیداها را هم که به‌خاطر دارید. وضعیت میادین را هم در ساعات غروب و تا پاسی از شب حتماً از یادتان زرفته است. اما با همه این‌ها، درگیری و تنش در جامعه وجود نداشت. هر دسته و گروهی شعارهای خودش را می‌داد و حتی گاهی این دسته‌جات در میادین با یکدیگر قاطی هم می‌شدند اما درگیری به‌وجود نمی‌آمد. راستش را بخواهید، این وضعیت برایم خیلی عجیب و بیشتر از آن بسیار شیرین بود. تا آن که رسیدیم به روز انتخابات. ۴۰ میلیون نفر یعنی چیزی حدود ۸۵ درصد واجدین شرایط در رأی‌گیری شرکت کردند؛ یک واقعه استثنایی در کلّ کُرّه خاکی!

فرمایش فرموده‌اید که در طول ۲۰ سال رهبری آیت الله خامنه‌ای، ایشان یک روند استبدادی را به پیش برده و بساط دیکتاتوری را در کشور پهن کرده است. حال اگر دل و دیده‌ای برای‌تان باقی مانده است، یک بار دیگر نگاهی به گذشته بیندازید و از سال ۶۸ تا ۸۸ را مرور کنید. میزان مشارکت مردم در انتخابات سال ۶۸ را با میزان مشارکت در سال ۸۸ مقایسه کنید. کمیت و کیفیت مطبوعات در سال ۶۸ را با سال ۸۸ مقایسه کنید. تعداد احزاب سیاسی و انجمن‌های دانشجویی در سال ۶۸ را با تعداد آن‌ها در سال ۸۸ مقایسه کنید. حجم و گستره فعالیت آن‌ها را نیز همین‌طور. شور و حرارت حاکم بر انتخابات در سال ۶۸ را با آنچه در سال ۸۸ مشاهده کردیم مقایسه کنید. میزان و دامنه انتشار افکار، عقاید و برنامه‌های کاندیداها ریاست‌جمهوری در سال ۶۸ را با همین مسئله در سال ۸۸ مقایسه کنید. آیا سقوط و کاهش می‌بینید یا

افزایش و بلکه جهش؟ پس چرا ساکتید و چیزی نمی‌گویید؟! شما فکر می‌کنید جهش چشم‌گیر و خیره‌کننده‌ای که در طول این ۲۰ سال در عرصه توسعه سیاسی و افزایش مشارکت مردمی رخ داده، همین‌طور الله‌بختگی بوده است؟ خیر عزیز من! "رنج دوران برده‌ایم!"

مسیری که از سال ۶۸ تا ۸۸ طی شد، مسیر هموار و راحتی نبود. مسیری پرسنگلاخ و دارای پیچ‌وخم‌های بسیار با گردنه‌های خطرناک بود و اگر نبود تدبیر و درایت رهبری، بارها در این مسیر سقوط کرده بودیم یا اگر نه، دچار توقف و سکون شده و از ادامه حرکت باز ایستاده بودیم.

در طول این ۲۰ سال، چرخش و دست‌به‌دست شدن قدرت را می‌توانید مشاهده کنید یا خیر؟ فکر می‌کنید به‌وجود آوردن این وضعیت از دل آن همه افکار و انگیزه‌های گوناگون، لجاجت‌های، کنش و واکنش‌ها، بکنش‌پسکش‌ها، های‌وهوی‌ها و عمل و عکس‌العمل‌ها کار آسانی بوده است؟ من هرگز تمامی شخصیت‌های سیاسی را متهم به "انحصارطلبی قدرت" نمی‌کنم و اتفاقاً معتقدم که اگر رهبری توانسته‌اند در طول دو دهه گذشته کشور را از بحران‌های جدی‌رهایی بخشند، جز با کمک و همراهی عقلای قوم و دلسوزان انقلاب و میهن که در تمامی جناح‌های سیاسی حضور دارند، این کار ممکن نبوده است. اما درعین حال بنده سخت به تعبیری که یکی از عزیزان داشت، معتقدم و آن "انحصارطلبان غالب" و "انحصارطلبان مغلوب" است.

معنا و مفهوم این عبارات را که حتماً متوجه می‌شوید. یعنی بخشی از نیروهای سیاسی فعال، فارغ از اینکه چه باشند یا راست، اصلاح‌طلب باشند یا اصول‌گرا، ذات‌شان در انحصارطلب بودن، مشابه است، فقط فرق‌شان در این است که گاهی این در مسند قدرت است و گاهی آن. شما فکر می‌کنید عبور دادن کاروان سیاسی جامعه از میان دو لشکر جرّار "انحصارطلبان غالب" و "انحصارطلبان مغلوب" به‌سادگی صورت گرفته است؟ خیر عزیز من! "خون دل‌ها خورده‌ایم!" اگر علی‌رغم همه این مسائل و درحالی که در طول این ۲۰ سال، بارها زمینه برای فروپاشی جامعه و تکرار تجربیات تلخ بعد از مشروطه و نهضت ملی فراهم شد اما همچنان پابرجا ماندیم و به پیش رفتیم و صعود کردیم، پس بدانیم که کار بسیار بزرگی در این مدت صورت گرفته و اتفاق مبارکی روی داده است. حال شما می‌فرمایید دیکتاتوری؟! بنده عرض می‌کنم اگر تحول وضعیت سیاسی جامعه از آنچه در سال ۶۸ بود به آنچه در سال ۸۸ شاهدش بودیم، اگر حضور همه‌جانبه احزاب و انجمن‌ها در انتخاب ریاست جمهوری دهم، اگر شور و نشاط و صف‌ناپذیر جامعه در روزهای تبلیغات انتخاباتی، اگر کاندیداتوری صاحبان افکار و عقاید متفاوت در انتخابات، اگر صف‌های طویل پای صندوق‌های رأی، اگر انبوه نشریات فعال در رقابت‌های انتخاباتی، اگر مناظره‌های تلویزیونی کاندیداها و اگر حضور ۸۵ درصد واجدین شرایط در رأی‌گیری، نامش و معنایش دیکتاتوری است، پس جمال دیکتاتوری را عشق است!

### ضرورت بررسی جزئیات در چهارچوب یک تحلیل کلان

بی تردید شما در این مرحله از بحث به طرح این سؤال خواهید پرداخت که آیا در طول دو دهه گذشته، اشکال و ایرادی وجود نداشته است و بنده نیز به صراحت پاسخ می‌دهم چرا نبوده است؟ بوده است! انواع و اقسام هم بوده است. ریز و درشت هم بوده است. اما به یک نکته باید توجه داشت: ما برای برخورد درست و منطقی با قضایا، ابتدا باید یک تحلیل کلی و جامع از اوضاع و احوال در طول این ۲۰ سال داشته باشیم، یعنی توجه به همان مسیر کلی که خدمت‌تان عرض کردم از سال ۶۸ تاکنون طی شده است. هنگامی که این تحلیل کلی را داشتیم و سیر صعودی توسعه سیاسی در کشور برایمان مشخص شد، آنگاه در ذیل این تحلیل کلی، می‌توانیم به اشکالات و نواقص و اشتباهات نیز توجه کنیم و برای رفع آنها نیز به چاره‌اندیشی‌های منطقی و سازنده بپردازیم. در این صورت، مسیر حرکت ما، سازنده، تکاملی و صعودی خواهد بود. اما اگر این تحلیل کلی را نداشتیم و صرفاً نگاه خود را متوجه برخی از نقایص کردیم، آن وقت چه‌بسا که گام در مسیر تخریبی بگذاریم و این همان است که دشمنان ایران می‌خواهند.

برای روشن شدن قضیه و اهمیت برخورداری جامعه از یک تحلیل کلان درست از وضعیت، یک مثال تاریخی می‌زنم. از نظر من واقع‌های که در جنگ صفین روی داد، اگر نگویم تلخ‌ترین و زیان‌بارترین اما بی‌تردید یکی از ناگوارترین اتفاقاتی بود که تأثیرات منفی و ویرانگر آن بر امت اسلامی تا زمان حاضر نیز ادامه دارد. آن واقعه این بود که جمعی از لشکریان حضرت علی علیه السلام هنگامی که با قرآن‌های بر سر نیزه مواجه شدند، دست از جنگ کشیدند و آن حضرت را نیز وادار به توقف جنگ کردند و این در حالی بود که تا سرکوب کامل معاویه و برچیدن بساط شام و کور کردن چشم فتنه، یک یا حسین دیگر بیشتر فاصله نبود.

چرا چنین اتفاق تلخی افتاد؟ چون آن‌ها که بعدها به خوارج معروف شدند، یک تحلیل کلی از "علی" نداشتند و لذا یک مسئله جزئی - ورق پاره‌ای بر سر نیزه - نه تنها توانست آن‌ها را از مسیر حق باز دارد بلکه آنان را رویاروی حقیقت قرار داد. ملاحظه می‌فرمایید اگر این تحلیل کلی و جامع نباشد، آدمی و آدمیان چگونه ممکن است به واسطه برخی جزئیات دچار اشتباهات فاحش و جبران‌ناپذیر شوند.

می‌فرمایید پس منظورتان این است که جزئیات را نادیده بگیریم؟ عرض می‌کنم هرگز، که اگر بی‌توجه به این جزئیات باشیم، خطایی بس بزرگ مرتکب شده‌ایم. مگر کلیات چیززی جز مجموعه همین جزئیات است؟ اگر به خطاها و نواقص و اشتباهاتی که در طول مسیر وجود داشته‌اند و دارند بی‌اعتنا باشیم، زمینه برای تکرار و تکثیر آن‌ها فراهم می‌آید و به تدریج خود این‌ها تبدیل به کلیات شده و مسیر کلی حرکت را تحت تأثیر قرار می‌دهند و راه‌مان را به بی‌راهه می‌کشانند. پس باید کاملاً نسبت به جزئیات حساس و مراقب بود، اما آن‌ها را در یک چهارچوب کلی نگریست و تحلیل



کرد تا دشمن شاد و بلکه ملعبه دست دشمنان نشویم.

### بحران ۸۸ چرا به وجود آمد و چگونه مهار شد؟

در یک تحلیل کلان باید گفت عبور از فتنه ۸۸ یک پیروزی بزرگ بود و نقطه درخشانی در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای به‌شمار می‌آید.

در خرداد ۸۸، فضا و موقعیت سیاسی کشور به‌گونه‌ای بود که عرض شد اما ناگهان مواجه شدیم با یک بحران. این بحران چرا و چگونه به‌وجود آمد؟

به اعتقاد بنده، پاسخ دادن به این سؤال نیازمند تأملات و مطالعات و تحقیقات بسیاری است و نباید به‌سادگی از آن گذشت. لذا آنچه در این جا عرض می‌کنم، صرفاً مقدمه‌ای است برای ورود به این بحث مهم.

ببینید، من صددرصد اطمینان و یقین دارم که آقای میرحسین موسوی هیچ‌گونه ارتباط و پیوند ارگانیک و آگاهانه‌ای با بیگانگان نداشته است و تا این زمان نیز ندارد. (از این به بعد چه شود را نمی‌دانم. الله‌اعلم) از طرف دیگر معتقدم آقای میرحسین موسوی صددرصد همان کارها و رفتارهایی را انجام داد که مورد نظر بیگانگان بود. سؤال این‌جاست که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چطور می‌شود یک نفر هیچ ارتباطی با بیگانه نداشته باشد ولی تمامی کارهای مورد نظر آن‌ها را انجام دهد؟

خداوند امام را رحمت کند. ایشان می‌فرمود مراقب باشید گاهی دشمن به ده واسطه ممکن است شما را بازی دهد. این هشدار و اندرز امام حاکی از عمق بینش ایشان درباره نظام سلطه جهانی به سرکردگی آمریکا بود. من نمی‌خواهم در این‌جا وارد مباحث تاریخی شوم اما اجمالاً باید عرض کنم که آمریکا و انگلیس اساساً در دسیسه‌چینی و توطئه‌گری برای زمین زدن حکومت‌های مستقل، کاملاً حرفه‌ای هستند. استعمار انگلیس و میراث‌خوار او آمریکا، مجموعاً قرن‌هاست که کارشان همین است. حالا بگذارید بعضی‌ها بگویند ما دچار "توهم توطئه" شده‌ایم؟ خیر، ما دچار توهم نشده‌ایم، آن‌ها باید ببینند به چه بلیه‌ای گرفتار آمده‌اند که واقعیت‌های مسلم تاریخی را انکار می‌کنند.

طبیعتاً وقتی این حرفه‌ای‌ها می‌خواهند کاری را انجام دهند، با دقت و ظرافت بالایی دست به کار می‌شوند. تمامی امکانات عظیم و متنوعی را هم که در اختیار دارند، به کار می‌گیرند. از عجایب روزگار اینکه آقای میرحسین موسوی از جمله کسانی بود که همواره بر توطئه‌افکنی‌های بیگانگان تأکید داشت و اتفاقاً هنگامی که کسانی نیز در حمایت از تئوری "توهم توطئه" صدا بلند کردند، ایشان سخنرانی‌های در تأیید واقعی بودن این توطئه‌ها ایراد فرمود. اما امان از روزی که خیاط خود در کوزه بیفتد!

به‌راستی آن حلقه‌ها و محافل و اشخاص نامرئی و نیمه‌مرئی چگونه توانستند خیاط را در کوزه بیندازند؟ هیچ واقعه تاریخی، بدون پیش‌زمینه‌ها و مقدمات نیست. حرفه‌ای‌ها برای پیش‌برد کار خود، قطعاً زمینه‌چینی‌های لازم را انجام می‌دهند و البته

از شخصیت‌های مهم نیز حداکثر استفاده را می‌کنند. حتماً می‌دانید که یکی از کارهای آن‌ها شناسایی دقیق همین شخصیت‌هاست. کتاب‌های "هو ایز هو؟" را که دیده‌اید. ساده‌ترین کار آن‌ها در شناسایی افراد مؤثر در زمینه‌های مختلف در کشورهای گوناگون است.

من اگر بخواهم به یکی از زمینه‌چینی‌های آن‌ها اشاره کنم، نگاهم به انتخابات دوم خرداد ۷۶ معطوف می‌شود. در آن دوره از انتخابات بود که برای نخستین بار شبههٔ تقلب در انتخابات به انحاء گوناگون مطرح شد. این شعار را که به‌خاطر دارید: "بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق‌نوری". این شعار از کجا درآمد؟ حتماً می‌گویید از دل مردم. اما من به شما توصیه می‌کنم قدری مسائل را عمیق‌تر ببینید.

حال که حرف به این‌جا کشید، بگذارید این را هم بگویم. به نظر من آقای هاشمی رفسنجانی یک توضیح به ملت ایران بدهکارند. ایشان درحالی‌که خود رئیس‌جمهوری بودند و انتخابات توسط دولت ایشان انجام می‌شد، در خطبه‌های نمازجمعهٔ هفته قبل از برگزاری انتخابات دوم خرداد سخنانی ایراد فرمودند که درواقع هشدار بود نسبت به جلوگیری از وقوع تقلب در انتخابات و دست بردن در صندوق‌ها و از این قبیل. این سخنان در شرایطی ایراد شد که شعار "بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق‌نوری" نیز به‌شدت اوج گرفته بود و بنابراین خواه‌ناخواه تأثیر خاص خود را بر افکار عمومی برجای می‌گذارد. آنچه خوب است ایشان توضیح بفرمایند این است که چه شد که آن‌گونه هشدارها را دادند؟ درواقع توقع این بود که ایشان به‌عنوان رئیس‌جمهوری وقت و مسئول ارشد برگزاری انتخابات، در مقابل شعارهایی که به فضای تردید و نگرانی در جامعه دامن می‌زد، در خطبه‌های نماز با قاطعیت به مردم اطمینان می‌دادند که همراه با مجموعهٔ همکاران خود در دولت مراقب‌اند هیچ‌گونه خدشه‌ای بر انتخابات وارد نشود و لذا بی‌پایه بودن شعارهای ساختگی را به اثبات می‌رساندند اما بالعکس مطالبی را فرمودند که به تقویت آن شعارها انجامید. توضیحات ایشان در این باره چه‌بسا بتواند به شناسایی آن حلقه‌ها و محافل کمک کند.

به‌هرحال، بعد از شمارش آرا معلوم شد که نه آرای آقای خاتمی به نام آقای ناطق‌نوری خوانده شده و نه هیچ اشکال دیگری در این امر مهم روی داده است. اما پذیر منحوسی در زمین انتخابات کاشته شد که بعدها همان شبکه‌ها و محافل به آبیاری‌اش پرداختند تا شجرهٔ خبیثه‌اش را رویانند.

در انتخابات سال ۸۴، دوباره به بحث تقلب در انتخابات دامن زده شد. آقای کروبی بعد از آن یک ساعت خواب معروف و تاریخی، برخاست و گفت تقلب شده است. حالا مسئول انتخابات کیست؟ دولت آقای خاتمی به وزارت کشور آقای موسوی لاری. این دو بزرگوار به دفاع از صحت انتخابات پرداختند و اظهار داشتند سالم‌ترین انتخابات را برگزار کرده‌اند. به‌راستی اگر اشکال و ایرادی بر انتخابات وارد بود؛ مثلاً آقایان نسبت به عملکرد شورای نگهبان و هیئت نظارت انتقاد و اعتراضی داشتند، آیا بیان نمی‌کردند؟ آیا رودرواسی و تعارف با شورای نگهبان داشتند؟ به هر

تقدیر در این انتخابات نیز از حربه تقلب استفاده شد اما این بار با شدت و حدت بیشتر.

سرانجام در سال ۸۸ ضربه خود را وارد آوردند. بنده قطعاً هیچ یک از شخصیت‌های بزرگوار داخلی را دارای قصد و غرض در این زمینه نمی‌دانم اما دچار غفلت و اشتباه چرا. در حقیقت این طرح و برنامه‌ای بود که دشمنان ایران تدارک دیدند و زمینه آن را فراهم آوردند و آنگاه برخی شخصیت‌های داخلی نیز بی‌آنکه دقت نظر لازم را داشته باشند، در زمینی که دشمن ساخته و پرداخته بود، بازی کردند. مهندس موسوی بی‌آنکه کوچک‌ترین ارتباطی با بیگانگان داشته باشد، تبدیل شد به مهم‌ترین بازیگر این زمین. من هرگز نقش و سهم اشتباهات و اشکالات برخی نهادها و اشخاص و گروه‌ها را در به‌وجود آمدن فتنه سال ۸۸ نادیده نمی‌گیرم و بر آن‌ها تأکید دارم. حتی نحوه اجرا و برگزاری انتخابات را به دلیل اینکه همواره دولت وقت مجری آن است خالی از اشکال و ایراد نمی‌دانم و معتقدم یک نهاد مستقل که به‌دور از "موضع تهمت" قرار دارد، باید این مسئولیت را برعهده گیرد اما در عین حال هیچ یک از این مسائل را توجیه مناسبی برای تبرئه بازیگران در زمین دشمن نمی‌دانم.

من در این جا نمی‌خواهم وارد جزئیات مسائل مربوط به انتخابات ۸۸ و ادعاهای مطروحه در این باب شوم. یکبار در پاسخ به نامه ۳۰ خرداد ۸۸ مهندس موسوی به شورای نگهبان، مشروحاً به بررسی این مسائل پرداخته‌ام که تحت عنوان "چندکلام با میرحسین موسوی" انتشار یافت و بار دیگر در پاسخ به مطلب جناب عالی با عنوان "جمهوریت نظام، الفاتحه!". مقاله‌ای را تحت عنوان "چند کلام با محسن کدیور" نوشتم و مشروحاً به توضیح درباره ملذعیت شما پرداختم. بنابراین ضرورتی برای تکرار آن مباحث وجود ندارد. البته جناب عالی هم زرنگی فرموده‌اید و بدون اینکه هیچ‌گونه اشاره‌ای به آنچه در انتخابات ۸۸ گذشت، داشته باشید، پاره‌ای از تبعات آن را به‌عنوان مستندات خود آورده‌اید.

بنده بی‌آن‌که وارد آن جزئیات شوم، فقط از شما یک سؤال می‌کنم. اگر در کشورهای مثل آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان و امثالهم که جناب عالی و هم‌فکران‌تان از آن‌ها به نیکی در امور سیاسی یاد می‌کنید، پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، یکی از کاندیدهایی که رأی نیاورده، صدا بلند کند که من مثلاً به دلیل اینکه معتقدم در انتخابات تقلب شده است و یا در روند برگزاری آن اشکالات اساسی وجود داشته یا بنا به هر عیب و علت دیگری، نتیجه انتخابات را قبول ندارم و "من" می‌گویم این انتخابات باید ابطال شود، چه برخوردی با وی می‌کنند؟ سؤالم را به نحو دیگری مطرح کنم: آیا در کشورهای مزبور - و نه کشورهایی که انقلاب‌های رنگی در آن به راه انداختند - اساساً کسی جرئت می‌کند از مسیر قانونی مشخص برای پیگیری شکایت خود درباره انتخابات سر باز زند و رأساً خواستار ابطال انتخابات شود؟

باز سؤالم را به‌صورت دیگری بیان می‌کنم: آیا در این کشورها کسی می‌تواند به

خود اجازه دهد به جای آنکه مسیر قانونی شکایت درباره نتایج انتخابات را طی کند، به پیروی از الگوی "فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا" هوادارانش را به خیابان‌ها فرا بخواند و در صدد برآید با این‌گونه تظاهرات خیابانی در مسیر ابطال انتخابات گام بردارد؟

شما خود بهتر از بنده می‌دانید که در این کشورها، قوانین و ضوابط انتخاباتی در حقیقت یکی از مرزهای امنیت ملی به‌شمار می‌رود چراکه کوچک‌ترین بی‌اعتنایی به آن‌ها می‌تواند به‌طور جدی حیات سیاسی و اجتماعی را به واسطه اغتشاشات گسترده در معرض خطر قرار دهد. بنابراین به فرض که کاندیدایی پیدا شود و پس از عدم موفقیت بخواهد بی‌اعتنا به ضوابط و مقررات در جهت ابطال انتخابات قدم بردارد، خیلی محکم و قاطع به او می‌گویند: "تو غلط می‌کنی قانون را قبول نداری" چون در این زمینه اصلاً تعارفی با کسی ندارند، هرکس که می‌خواهد باشد.

از طرفی هیچ‌کس هم پیدا نمی‌شود که حتی خیال بی‌اعتنایی به قانون انتخابات را در سر بپروراند چون می‌داند این تو بمیری، از آن تو بمیری‌ها نیست! شما اگر توانستید یک مورد، فقط یک مورد در طول دویست سال اخیر انتخابات در کشورهای مزبور پیدا کنید که یک کاندیدای شکست‌خورده خواسته باشد به‌غیر از راه‌کارهای قانونی مشخص، اعتراض خود را به نتیجه انتخابات دنبال کند و از این طریق به نتیجه رسیده باشد، یک جایزه خوب پیش بنده دارید. اما نخواهید توانست چون در آنجا همه می‌دانند که به‌ویژه قانون انتخابات جزو حساس‌ترین مرزهای امنیت ملی است و عبور از آن، گذشتن از خط قرمز که چه عرض کنم، عبور از خط آتش است و هرکس که چنین خیالی در سر داشته باشد، خاکستر خواهد شد.

اما در خرداد ۸۸ آنان که دوباره مبتلا به همان عارضه توهم‌زدگی و خیال‌بافی و خودبزرگ‌بینی‌های ریشه‌دار در تاریخ ایران شده بودند، در زمینه‌ای که اصل و اساس آن توسط دشمنان طراحی و به اجرا گذارده شده بود، به ایفای نقش پرداختند. حاصل آن طراحی‌های هوشیارانه و این حرکت‌های غافلانه، برخاستن موج فتنه و آشوبی بود که دیدید و دیدیم. بنده معتقدم دشمنان ایران در جریان شکل‌گیری و انجام این فتنه، زور آخر خود را زدند. هرآنچه در توان داشتند را به میدان آوردند و صدا البته امیدوار بودند که این بار به آرزوی خود برسند اما به خواست خداوند، تمامی آن سرمایه‌گذاری‌های مالی و سیاسی و تبلیغاتی، حسرتی شد بر دل‌هایشان که سوزش آن را تا عمق وجودشان حس کردند. چه زیبا گفت شهید بهشتی که "ای آمریکا از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر".

البته این‌طور نیست که ما در این واقعه ضربه نخورده و آسیب ندیده باشیم. مگر می‌شود نظام سلطه جهانی تمام‌قد به میدان بیاید و با حداکثر توان یورش بیاورد و صدمه نینیم؟ صدمه دیدیم اما مهم آن است که پابرجا ماندیم.

در جریان وقایع سال گذشته، عده‌ای به انحای گوناگون جان باختند که فارغ از نوع تفکر و نگاهشان، اتفاقی بسیار تلخ و ناگوار بود. زد و خوردهایی در خیابان‌ها به

وقوع پیوست و خساراتی به بار آمد. شک و شبهه در دل برخی از مردم راجع به انتخابات به وجود آمد. عده‌ای دستگیر و زندانی شدند. برخی نشریات بسته شدند و مسائلی از این قبیل که جملگی می‌توانست اتفاق نیفتد.

به اعتقاد بنده یکی از خسارت‌های عمده‌ای که در جریان فتنه ۸۸ به کشور وارد آمد، سیر نزولی نقطه تعادل در محور مختصات سیاسی کشور بود. پس از آن، اوج‌گیری و صعود بی‌نظیر و غرورآفرین، این افت و نزول به‌راستی تلخ و غم‌بار بود. بله، ترتیبات پلیسی و امنیتی بالا گرفت و فضای سیاسی کشور بسته‌تر شد. تردیدی در این نیست، اما پیشنهاد می‌کنم از زاویه دیگری نیز به این مسئله نگاه کنیم.

معتمد ما در این برهه مجدداً به همان عارضه تاریخی منحوس مبتلا شدیم. همان که در نهضت مشروطه و نهضت ملی، منجر به برهم خوردن کلی اوضاع و شرایط و برپایی استبداد و دیکتاتوری وابسته به بیگانه در کشورمان شد. اما از آنجاکه در طول دوران پس از انقلاب، چنین بحران‌هایی در مقاطع مختلف به واسطه حضور ولی فقیه در جامعه، به نحو مطلوبی کنترل شده بود، این بار نیز اگرچه امواج فتنه به واسطه برخورداری از حداکثر توان پشتیبانی بیگانگان، به مراتب قوی‌تر و سنگین‌تر از پیش بودند، اما باز هم کنترل و مهار شدند. به عبارت دیگر، فتنه‌ای که در حد فروپاشی نظام طراحی شده بود، تنها توانست باعث ایجاد برخی محدودیت‌ها در فضای سیاسی کشور شود و این خود یک پیروزی بزرگ به‌شمار می‌آید.

برای پی بردن به عظمت این پیروزی، باید به نقطه مقابل آن نگریم. یعنی اگر نظام قادر به کنترل بحران نمی‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ البته شما شاید به‌سادگی بفرمایید انتخابات تجدید می‌شد و سپس در یک انتخابات سالم، تکلیف ریاست‌جمهوری مشخص می‌شد و حتماً هم باور دارید که در آن انتخابات، آقای میرحسین موسوی اکثریت را می‌آورد و بعد هم همه به خوبی و خوشی، سال‌های سال با یکدیگر زندگی می‌کردیم. اما این فرضیه بیشتر به همان داستان‌های کودکانه‌ای شباهت دارد که پدر و مادرها برای خواب کردن بچه‌ها در ساعات پایانی شب بیخ گوش‌شان زمزمه می‌کنند. دنیای واقعی سیاست و جامعه پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. بنده اشکالات اساسی و مهم وارد بر این نظریه را در پاسخ پیشین به جناب عالی (چندکلام با محسن کدیور) بیان کرده‌ام و البته آمادگی دارم تا در صورت اعلام تمایل شما، به گفت‌وگوی بیشتر پیرامون آن بپردازم.

اما از نگاه این جانب بدون شک چنانچه این بحران مهار نمی‌شد، می‌توانست به درگیری‌های داخلی بینجامد و جهنمی برپا شود که آثار و عواقب جانی، مالی، سیاسی و اجتماعی آن، اساساً قابل‌مقایسه با آنچه اتفاق افتاد، نبود. پرواضح است که به‌طور کلی غلبه روحیه احساسی و هیجانی بر مردم در برهه انتخابات، جامعه را به یک بشکه باروت آماده انفجار مبدل می‌سازد. دشمنان ایران قصد منفجر کردن این بشکه باروت را داشتند و البته چاشنی آن را هم منفجر کردند اما عمل نکرد!

معتمد عامل اصلی در جلوگیری از آن انفجار ویران‌گر و خانمان‌برانداز، وجود

عامل ولایت فقیه و مصداق آن، آیت الله خامنه‌ای بود که با تدبیر و شجاعت مثال‌زدنی خود، ملت ایران را از درغلتیدن به دره‌ای هولناک نجات دادند. من بارها با خود اندیشیده‌ام که اگر به فرض نهاد ولایت و رهبری در جامعه ما نبود و به چنین ماجرای برمی‌خوریم، واقعاً چه سرنوشتی در انتظارمان بود؟ در یک‌سو، کاندیدایی وجود داشت که رأی نیاورده و بی‌اعتنا به لزوم پیمودن مسیر قانونی اعتراض و شکایت، با تحکم خواستار ابطال انتخابات است و در سوی دیگر کاندیدایی ایستاده که بر پیروزی قانونی خود در انتخابات تأکید می‌ورزد. در هر دو سو نیز جمعیتی انبوه قرار دارند که به کاندیدای خود عشق می‌ورزند و با چهره‌ای برافروخته به طرف مقابل می‌نگرند. دشمنان هم که همین‌طور با حداکثر توان در حال تحریک و آنتریک هستند. واقعاً چه می‌شد؟

بنابراین در یک تحلیل کلان باید گفت عبور از فتنه ۸۸ یک پیروزی بزرگ بود و نقطه درخشانی در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای به‌شمار می‌آید و صد البته در این‌جا باید در مقابل جمیع مردم ایران با علائق و جهت‌گیری‌های مختلف سیاسی، سر تعظیم و احترام فرود آورد که پس از طی شدن روزهای ملت‌هپ و هیجانی انتخاباتی، به‌سرعت متوجه توطئه‌افکنی‌های بیگانگان شده و با تشخیص خطری که کلیت ایران زمین را در معرض تهدید قرار داده بود، در مسیری گام برداشتند که به فروکش کردن زبانه‌های فتنه و خاموشی آن انجامید. همچنین شخصاً مراتب ارادت و احترام خود را به آن دسته از شخصیت‌ها و فعالان سیاسی از هر طیف و جناحی ابراز می‌دارم که با عقل و درایت بر احساسات و تمایلات فائق آمدند و برای آرامش بخشیدن به فضای سیاسی کشور تلاش کردند.

آنچه در جمیع جهات از ابتدای انقلاب تاکنون صورت گرفته، شگرف و تحسین‌برانگیز است و حرکت مردم ایران در طول این سه دهه در تمامی زمینه‌ها، دارای خط سیر صعودی بوده و اگر عامل ولایت فقیه در میان نبود چنین حرکتی امکان‌پذیر نمی‌گشت.

### ضرورت آسیب‌شناسی عملکردها در مهار بحران

به اعتقاد بنده در ذیل این تحلیل کلی از فتنه ۸۸، صد البته باید به مسائل جزئی نیز پرداخت. آیا تمامی آنچه در مدت مقابله با این فتنه صورت گرفته درست و بلاشکال بوده است؟ در پاسخ به این سؤال است که باید نگاهی آسیب‌شناسانه به جزئیات داشت. اعتقاد راسخ دارم که پیروزی مردم ایران در برابر این فتنه کامل نمی‌شود و استحکام نمی‌یابد مگر آنکه نگاهی دقیق و کارشناسانه و مؤثر به منظور یافتن تمامی نواقص، اشتباهات و اشکالات موجود در روند شکل‌گیری فتنه و نیز روند برخورد با آن صورت گیرد و سپس اقدامات اساسی برای مرتفع ساختن آن‌ها به عمل آید.

نمی‌دانم آیا تا به حال دوز بازی کرده‌اید یا نه؟ آری، دوز بازی! لابد می‌پرسید

حالا چه وقت بحث دربارهٔ دوز بازی است؟ غرض ذکر یک نکته است: گاهی بعضی بازی‌های ساده، نکات بسیار مهمی را در خود نهفته دارند. یکی از آن بازی‌ها همین دوز بازی است. کسانی که این بازی را خوب بلد باشند، مهره‌ها را طوری می‌چینند که به اصطلاح برای خود، دو راهی یا حتی سه راهی به‌وجود آورند به این معنی که اگر طرف مقابل با قرار دادن مهرهٔ خود در یک ردیف، از دوز شدن در آن ردیف جلوگیری به عمل آورد، آن‌ها بتوانند ردیف دیگر را دوز کنند. در شطرنج نیز چیزی شبیه این وجود دارد. گاهی حریف، یک مهرهٔ خود را به گونه‌ای قرار می‌دهد که امکان زدن دو یا سه مهرهٔ ما را به دست می‌آورد. بنابراین اگرچه می‌توانیم یک مهرهٔ خود را نجات دهیم، اما مهرهٔ دیگرمان زده می‌شود.

در سیاست هم همین‌طور است. گاهی بعضی از وقایع، تهدیدات و خسارات دو یا چند لایه‌ای را در پی دارند و باید مراقب تمامی لایه‌های آن بود. مهم‌ترین و خطرناک‌ترین لایهٔ فتنهٔ ۸۸، فروپاشی اجتماعی و سیاسی ما بود که بحمدالله از آن جلوگیری به عمل آمد. اما لایه‌های خطرناک دیگری را نیز می‌توان به‌عنوان آثار و تبعات این فتنه تشخیص داد که یکی از آن‌ها، بسته شدن فضای سیاسی جامعه و استمرار و تشدید آن است. همان‌گونه که پیش از این بیان شد بروز پاره‌ای محدودیت‌های سیاسی و مطبوعاتی در زمان اوج‌گیری فتنه، مسئله‌ای طبیعی و عادی است اما شک ندارم که آرزوی دشمنان ما تشدید روزافزون این وضعیت است و به‌این‌خاطر هرگونه اقدام و تحرکی را که مفید بدانند، انجام خواهند داد. درواقع آنان تلاش خواهند کرد تا حال که از دست یافتن به هدف اصلی خود باز مانده‌اند، با دست یازیدن به اقداماتی که واکنش و عکس‌العمل‌های خاصی را برانگیزد، زمینه‌های تشدید محدودیت‌ها را فراهم آورند. متأسفانه برخی کج‌اندیشی‌ها و سطحی‌نگری‌ها نیز می‌تواند همیار این دشمنان در رسیدن به اهداف خود گردد. دشمنان می‌خواهند حال که نتوانستند ما را از این سر بام به پایین پرتاب کنند کاری کنند که خودمان از آن سر بام به پایین بیفتیم. دوستان و دلسوزان نظام باید به‌شدت مراقب این‌گونه تهدیدات و مخاطرات که لایه‌های دیگری از این فتنه را تشکیل می‌دهد باشند.

خوشبختانه نظام جمهوری اسلامی با محوریت ولایت فقیه در طول سه دههٔ گذشته نشان داده که دوران رفت و برگشت مستمر بین صفر و یک در این مملکت به پایان رسیده است. اگر در دوران مشروطه و نهضت ملی، به محض آنکه اندک آزادی به‌وجود می‌آمد، سپس دوره‌ای از آشوب و بحران و آنگاه دوران دیکتاتوری آغاز می‌گشت، پس از انقلاب توانسته‌ایم از این چرخه منحوس رهایی یابیم و همان‌گونه که بیان شد به سیر صعودی خود تا رسیدن به جایگاهی افتخارآمیز در توسعه سیاسی ادامه دهیم. بنابراین تردیدی نیست که همچون سه دههٔ گذشته با هوشیاری و تدبیر رهبری و نیز جمیع اندیشمندان و دلسوزان انقلاب و میهن، چرخهٔ "آزادی، آشوب، استبداد" در ایران اسلامی جایگاهی نخواهد داشت و امید دشمنان از این مسئله نیز منقطع خواهد شد.

از جمله نکات دیگری که باید نگاهی آسیب‌شناسانه به آن داشته باشیم مسئله زندانیان و نحوه رفتار با آنهاست. شکی نیست که حجم عظیمی از اخبار و شایعات کذب در این باره انتشار یافته است اما در عین حال نباید به صرف وجود این گونه شایعات، مسئولان نسبت به این قضیه توجه لازم را مبذول ندارند. به عنوان نمونه نگهداری یک زندانی در سلول انفرادی به مدت طولانی، بی‌تردید مصداق شکنجه محسوب می‌شود و اگر چنین اتفاقی روی داده باشد، قابل‌پذیرش نیست و باید نسبت به رفع این آسیب اقدامات جدی صورت گیرد. البته خوشبختانه راجع به تخلفات صورت گرفته در بازداشتگاه کهریزک که متأسفانه منجر به فوت سه تن از بازداشت‌شدگان انجامید، اقدامات مؤثری به عمل آمده است اما عرض بنده این است که صرفاً خطاهای بزرگی در این حده نباید برای مسئولان حساسیت برانگیز باشد بلکه با هرگونه خطای جزئی نیز باید برخوردهای قانونی و محکم صورت گیرد تا زمینه برای ارتکاب خطاهای بزرگ‌تر نیز به کلی مرتفع گردد.

### "ولایت فقیه" عامل استحکام و پیشرفت کشور

خوب، دامنه سخن را جمع کنم. همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید بنده اصلاً معتقد نیستم آنچه از ابتدای انقلاب تاکنون صورت گرفته، بی‌عیب و نقص بوده است. اعتقاد به معصومیت هیچ‌کس غیر از حضرات ائمه معصومین هم ندارم. اما در عین حال بر این عقیده‌ام که در یک نگاه کلی و کلان، آنچه در جمیع جهات از ابتدای انقلاب تاکنون صورت گرفته، شگرف و تحسین‌برانگیز است و حرکت مردم ایران در طول این سه دهه در تمامی زمینه‌ها، دارای خط سیر صعودی بوده و اگر عامل ولایت فقیه در میان نبود چنین حرکتی امکان‌پذیر نمی‌گشت بلکه مرتباً مسیر میان صفر و یک را می‌رفتیم و بازمی‌گشتیم و چه بسا در این حرکت فرساینده و خردکننده، از هم می‌پاشیدیم.

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که نیل به مراحل بالای توسعه سیاسی، تمرین و ممارست می‌خواهد. کشورهای اروپایی و آمریکا در طول چند قرن و با پشت سرگذاشتن مصائب و دشواری‌های بسیار، به تدریج این مراحل را پیموده‌اند. تاریخ اروپا مملو است از جنگ‌های داخلی و بینابینی؛ و دموکراسی حاضر در این خطه، بر روی دریایی از خون قرار دارد. تاریخ دو بیست سیصد ساله آمریکا نیز وضعیت بهتری را نشان نمی‌دهد. هزاران هزار انسان سرخ‌پوست، سیاه‌پوست و سفیدپوست در طول درگیری‌های داخلی کشته شده‌اند تا دموکراسی آمریکایی توانسته است سر برآورد. جنایات استعماری و امپریالیستی اروپا و آمریکا در حق دیگر ملت‌ها نیز خود داستان درازدانی است که از آن نیز نباید غفلت ورزید. تازه، پس از این همه، آنچه که امروز به عنوان دموکراسی و لیبرالیسم در مغرب زمین به چشم می‌خورد، ضمن احترام به متفکران و اندیشمندان و سیاست‌مداران دوران‌اندیش غربی، مملو از عیب و ایراد و اشکال است.



غرض اینکه ما در طول این سه دهه، به راستی راه سه سده را پیموده‌ایم. عاری از اشکال و ایراد و اشتباه هم نیستیم و البته باید تلاش کنیم تا از این مسائل کاسته شود. یکی از راه‌های مرتفع شدن این مشکلات نیز وجود منتقدان اندیشمند دریکسو و انتقادپذیری حاکمیت ازسوی دیگر است. اما هنگامی که انتقادات با انبوهی از کینه و غرض همراه گردد، نه تنها سودی در پی نخواهد داشت بلکه با آلوده‌ساختن فضای سیاسی، زمینه را برای فعالیت برخی اشخاص و گروه‌هایی که آنان نیز به نحو دیگری دچار سوءرفتار سیاسی هستند، فراهم می‌آورد.

و اما در آخرین کلام از این مقال، از خداوند متعال عاقبت‌به‌خیری را برای جناب‌عالی و خودم مسئلت می‌نمایم.

\*\*\*

### شخص ولی فقیه مایه مباهات است<sup>۱</sup>

چندی پیش مسعود رضایی، یکی از محققان تاریخی کشورمان تقلدی بر ادعاها و شبهه‌افکنی‌های محسن کدیور نوشت که در هفته‌نامه پنجره چاپ شد؛ «محاچه با مدّعی» را یادتان هست؟ مسعود رضایی در آن جوابیه مفصل، پاسخ تمام ادعاها و شبهه‌ها را به مطالعه قانون اساسی ارجاع داد و حریف طلبید که تا امروز کدیور جوابی به آن نداده است. مسعود رضایی موافق بحث‌های نقّادانه درباره ولایت فقیه است و شخص ولی فقیه را شایسته و مایه مباهات جمهوری اسلامی می‌داند.

**چرا مخالفت با جمهوری اسلامی، اصل ولایت فقیه و شخص رهبر، یک پز روشن فکری به حساب می‌آید؟**

به‌رحال طیف‌ها و افراد مختلفی در مسیری که طی می‌کردند به تدریج از نظام فاصله گرفتند و الان مهم‌ترین هدف‌شان این است که بتوانند کسانی را دور خودشان جمع کنند، هوادارانی داشته باشند و یک پایگاه اجتماعی برای خودشان دست‌وپا کنند. قاعدتاً در این مسیر مرتب دنبال این هستند که اشکالاتی را مطرح و از موضع مخالف اظهار نظر کنند. البته هر کسی این حق را دارد که مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور را بررسی کند و حتی نگاه نقّادانه و اعتراضی به آن داشته باشد. این اشکالی ندارد و حق هر کسی است، اما آن‌چه باید مراعات شود انصاف علمی و نگاه محققانه است، نه مغرضانه؛ نه اینکه برای ایجاد شبهه و شائبه در اذهان دیگران و کشیدن دیگران به سمت خود با هر بهانه‌ای تلاش کنند. کسانی که در موضع نقّادی قرار دارند باید نگاه‌شان را محققانه کنند، اسناد و مدارک را دقیق ببینند. از کلی‌گویی‌ها

۱. هفته‌نامه پنجره، ۱۲ خرداد ۱۳۹۰، ص ۹ و ۱۰، گفت‌وگوی فائقة‌السادات میرصمدی با مسعود رضایی.

و حرف‌های شعارگونه اجتناب کنند و با این شیوه مسائل خودشان را مطرح کنند. این روند به نفع همه خواهد بود. این روش هم سطح نگاه و فکر خود این افراد و هواداران‌شان را بالا می‌برد و هم در صورتی که این حرف‌ها محققانه و منصفانه باشد، موجب بروز نوعی تعامل میان آن‌ها و حاکمیت می‌شود. به هر حال مقابل نگاه‌های مغرضانه یک‌سری رفتارهای واکنشی هم وجود دارد. در این وضعیت فضای کشور به سمت التهاب و تنش پیش می‌رود؛ بدون اینکه در این میان حقیقت مشخصی وجود داشته باشد.

بنابراین اگر انتقاد محققانه باشد، مسلماً موجب بهبود و ارتقای سطح کلی مسائل در کشور خواهد شد و مسئولان کشور هم خودشان را در فضایی می‌بینند که باید پاسخ عملی مناسبی به انتقادهای محققانه بدهند. این به نفع کشور و همه جامعه خواهد بود.

**تعارضی که در مسأله ولایت فقیه میان مخالفان نظام وجود دارد چه وجوه تشابهی با طرز تفکر روشن‌فکران دارد که گاهی این دو طیف را در یک صف قرار می‌دهد؟**

کسانی که به ولایت فقیه از این زوایا انتقاد می‌کنند بیشتر خودشان را در موضع نگاه‌های منطبق با اصول دموکراسی قرار می‌دهند و بعد چون تفاوت‌هایی میان لیبرال دموکراسی و نظام مبتنی بر ولایت فقیه در حوزه فلسفه سیاسی می‌بینند، این انتقادات را مطرح می‌کنند. ما در نظام جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه شرایطی را برای حاکم در نظر می‌گیریم و معتقدیم باید باشد. این شرایط اجتهاد، آشنایی به اصول اسلامی، عدالت، شجاعت و آشنایی به مسائل زمان است. برای مخالفان، این شرایط و چنین شخصی مقبول نیست. آن‌ها نمی‌توانند درک کنند که چرا یک فقیه باید در رأس امور قرار بگیرد. آن‌ها در چهارچوب نگاه لیبرالی که به مسأله دارند، شرایط حاکم را دقیقاً همان شرایطی می‌دانند که در نظام‌های دموکراتیک متعارف هست. در نظام‌های دموکراتیک متعارف چنین شرایطی برای حاکم وجود ندارد. این‌ها شیفته دیدگاه‌های سیاسی غرب شده‌اند. البته باید این مسأله را هم در نظر گرفت که ما در یک تقابل سیاسی - فکری با دنیای غرب هستیم. گذشته از مسائل سیاسی متعارفی که ما با دنیای غرب داریم، در حوزه اندیشه هم با آن‌ها اختلاف داریم و درگیر هستیم. نظام سیاسی ما باید بتواند در حوزه عمل و اندیشه هرچه بیشتر خودش را تبیین کند و زوایای خودش را به روشنی بیان کند. این کار البته کار ساده‌ای نیست و نمی‌خواهم بگویم در این ۳۰ - ۳۲ سال انجام نشده، اما خیلی بیشتر از این باید انجام شود. کم‌این‌که وقتی به نظام‌های غربی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم فلسفه سیاسی غرب - اگر به گذشته دور برگردیم - چیزی بیش از ۲ هزار سال سابقه دارد و به زمان افلاطون و ارسطو می‌رسد و اگر نگاه‌مان را کمی جدیدتر کنیم، حداقل بعد از رنسانس حدود ۴۰۰ - ۵۰۰ سال این اندیشه سیاسی غرب در مسیر جلو آمده، چکش‌کاری شده و مرتباً در برخورد با

مسائل روز دنبال جواب‌هایی گشته. اگر سیر اندیشه را مرور کنیم متوجه تغییر و تحول‌های آن می‌شویم. وقتی نظام مبتنی بر ولایت فقیه داریم و ۳۲ سال بیشتر از آن نگذشته، البته نمی‌توانیم خیلی توقع‌های غیرواقعی از آن داشته باشیم. اما باید مرتباً در طول زمان امکان بحث، تأمل و مباحثه درباره‌ی اندیشه‌ی سیاسی ولایت فقیه را فراهم کنیم. اندیشمندان باید در این حوزه وارد شوند، صحبت کنند، ایرادها و اشکال‌هایی را که از طیف‌های مختلف مطرح می‌شود، بگیرند و برای آن جواب مناسبی بیابند تا بتوانیم هم در حوزه‌ی اندیشه و هم در حوزه‌ی عمل سیر تکاملی را طی کنیم. در این صورت شاید کمی از این انتقادات و اعتراض‌ها کاهش پیدا کند. حداقل آن‌هایی که در اعتراض و انتقاد حالت عناد و لجبازی و سرسپردگی ندارند و واقعاً از منظر اندیشه نگاه می‌کنند با دیدن پاسخ‌ها، زوایا و اندیشه‌های جدید قانع می‌شوند و به مسیری که در آن هستند، فکر می‌کنند تا اگر اشتباه است آن را عوض کنند. اما عده‌ای هستند که اساساً در پی مسائل تئوریک، نظری و اصلاح وضعیت نیستند. اینها دچار نوعی عناد با جمهوری اسلامی، تز ولایت فقیه و شخص ولی فقیه شدند. البته متهم نمی‌کنم اینها وابسته یا حقوق‌بگیر بیگانه هستند. به‌رحال در سیری که طی کردند به عناد رسیدند. این عده دائم اعتراض‌ها و انتقادات خودشان را مطرح می‌کنند و ما باید پاسخ‌های درخوری به آن‌ها بدهیم. اما متأسفانه وقتی حقیقت را می‌بینند، باز هم از موضع خودشان دست‌بردار نیستند.

**چرا بررسی مسأله‌ی ولایت فقیه و بحث و طرح سؤال درباره‌ی آن در طی سال‌های گذشته کمتر صورت گرفته؟ بحث‌های اصلی و جدی مربوط به چند سال اخیر است. آیا تقدس و احترامی که در شخص ولی فقیه وجود دارد مانع این بحث و بررسی‌ها شده؟**

درباره‌ی ولی فقیه مباحثه کم نبوده است. اگر مطبوعات سال‌های گذشته را بررسی کنیم، سخنرانی‌ها و مقاله‌ها را بخوانیم درباره‌ی ولایت فقیه کم بحث نشده، البته نمی‌خواهم بگویم بحث زیادی شده و به سطح مطلوبی رسیده‌ایم، اما این‌طور هم نبوده که فکر کنیم فضای چنین بحث‌هایی بسته بوده و هیچ صحبتی درباره‌ی این قضایا نشده است. به‌نظر می‌رسد یکی از عواملی که موجب شده بحث‌ها آن‌طور که باید و شاید مطرح نشود؛ فضا و شرایط حساسی بوده که ما در آن به‌سر می‌بردیم. این شرایط حساس از طرح بحث‌هایی در حوزه ولایت فقیه بازدارنده بوده است چون ولایت فقیه به‌عنوان اصل و ریشه‌ی نظام ما محسوب می‌شود، شرایط حساس موجب شده بحث‌ها به آن سمت حرکت نکنند. به‌رحال یا حساسیت‌هایی نسبت به سوق پیدا کردن این بحث‌ها به آن سمت وجود داشته است. در دوران جنگ که کشور شرایط ویژه‌ای داشت، کسانی بودند (از جمله نهضت آزادی) که مباحثی را در این حوزه‌ها مطرح می‌کردند، البته نه به‌صورت مستقیم و صریح، اما بالأخره صحبت‌هایی وجود داشت و نیز دشمنی‌هایی که آمریکا با ما داشته و مرتباً ما را مورد تهدید خودش قرار

داده، و شرایطی که هم ناشی از مسائل درونی بوده و هم ناشی از مسائل بیرونی ممکن است مقداری موجب بسته شدن فضا برای این بحث‌ها شده باشد. نکته مهم این است که همیشه در یک نظام سیاسی دو طرف کلی وجود دارند، یک طرف که حاکمیت است و طرف دیگر هم منتقدان و معترضان آن نظام. معتقدم اگرچه حاکمیت باید سعه صدر لازم برای شنیدن و پاسخ گفتن داشته باشد؛ اما نوع رفتار منتقدان در فراهم آوردن زمینه برای طرح بحث‌ها، تأثیر مهمی دارد. اگر منتقدان بحث‌ها را منصفانه و محققانه مطرح کنند حتماً زمینه برای طرح سؤال‌های آن‌ها بیشتر فراهم می‌شود.

### منظور تان این است که سؤال سطح بحث را تعیین می‌کند؟

بله، همین‌طور است. اگر این‌طور احساس شود که پرسشگران در پی یافتن حقیقت نیستند، بلکه دنبال بهانه‌جویی برای ایجاد فضای مسموم علیه حاکمیت هستند یا می‌خواهند علیه حاکمیت جنگ روانی راه بیندازند، طبیعتاً چنین رفتارهایی واکنش‌های ویژه‌ای دارد. ما در طول دورانی که طی کردیم، در این ۳۲ سال؛ این‌طور وقایع را زیاد دیدیم. کسانی وجود دارند که با بحث‌های خودشان بیشتر می‌خواهند جنگ روانی در جامعه راه بیندازند و هیچ قاعده‌ای را رعایت نمی‌کنند. مثلاً در دوران اصلاحات (دوم خرداد) تعداد روزنامه‌ها و نشریه‌هایی که روی کار آمدند زیاد بود، اما فضای بحث‌های شان به‌سمتی می‌رفت که قانون، عرف و گاهی انصاف را هم رعایت نمی‌کردند. بنابراین با واکنش‌های قانونی هم مواجه می‌شدند، بعضاً با واکنش‌هایی که از سوی گروه‌های مختلف جامعه روبه‌رو می‌شدند، فضای متشنجی ایجاد می‌کردند. در آن وضعیت سطح درگیری‌ها در جامعه بالا رفت. می‌خواهم بگویم آیا نمی‌شد این بحث‌ها را به‌گونه‌ای مطرح کنند که ضمن بیان اندیشه خودشان، فضا را به این سمت نمی‌کشاند. فکر می‌کنم می‌شد این کار را کرد. بگذریم از اینکه جو سازی‌ها، اخبار محرک، دروغ، تهمت و افترا فضای جامعه را در برگرفت. وقتی چنین فضایی در جامعه به‌وجود می‌آید، مقابله در یک طرف قضیه باقی نمی‌ماند، طرف دیگر هم نشریه‌هایی هستند که مخالف این‌ها فکر می‌کنند. با وجود همه این قضایا ما دیدیم که فضای جامعه چندان بسته نشد. حتی چند روزنامه و نشریه توقیف و بسته شدند، اما فضا تغییری نکرد. اگر به سیر کلی قضیه نگاه کنیم، می‌بینیم در مجموع یک‌سری مطبوعات بسته می‌شدند و تعدادی نشریه جدید شروع به فعالیت می‌کردند و این روند همین‌طور ادامه داشت. فضای مطبوعاتی جامعه در مجموع فضای فعالی بود. بعد از دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی شاهد این مباحث و این فعالیت‌ها بودیم تا زمانی که به سال ۱۳۸۸ رسیدیم. نگاهی به فضای کشور در سال ۱۳۸۸ بیندازید. فضای جامعه طوری است که همه گروه‌ها، همه طیف‌ها و شخصیت‌ها به‌راحتی می‌توانند حرف خودشان را در جامعه بزنند. حتی درباره اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه صحبت می‌شود. قطعاً فضا و شرایط وجود دارد که چنین بحث‌ها درمی‌گیرد. نمی‌گویم به سطح مطلوبی رسیدیم، اما آنچه تا حالا صورت گرفته واقعاً در نوع خود

بی‌نظیر است. در همه حوزه‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ، حاکمیت، ولایت فقیه نظرها بیان می‌شد تا اینکه به انتخابات رسیدیم. در انتخابات متأسفانه به دلیل عملکرد غیرقانونی آقای میرحسین موسوی شرایط جامعه به گونه‌ای شد که به سمت خشونت، شورش، رفتارهای غیرقانونی و حتی براندازانه رفت و طبیعتاً چنین فضایی موجب شد تا کمی فضای بحث‌ها بسته تر شود. اگر چنین رفتاری از سوی این گروه صورت نمی‌گرفت و همان فضاها قبل از این پیدا می‌کرد، ما امروز در شرایط بحث و مباحثه بهتری بودیم. این مسأله به گفته قبلی بنده بر می‌گردد که عرض کردم نوع رفتار منتقدان، معترضان و مخالفان در تعیین شرایط گفت‌وگو خیلی مؤثر است. الان قبول دارم که فضا، فضای بسته‌تری نسبت به قبل از انتخابات ۱۳۸۸ شده، اما باید نقش و تأثیر این گروه‌ها را دید.

**در چنین شرایطی با وجود همه حساسیت‌ها و اتفاق‌هایی که در گذشته افتاده برای بهتر شدن فضا و بحث و بررسی درباره مسأله ولایت فقیه چه باید کرد؟**

باید فضا را به سمت گفت‌وگو پیش ببریم. از یک طرف حاکمیت باید سعه‌صدر خودش را بالا ببرد، تحمل شنیدن حرف مخالف را در خود ایجاد کند و از طرفی مخالفان، معترضان و منتقدان چهارچوب‌های منطقی برای بحث و گفت‌وگو را رعایت کنند. اگر این اتفاق بیفتد شرایط برای بالا گرفتن بحث درباره اصل ولایت فقیه و جوانب مختلف آن به شکل بهتری باز می‌شود. شخصاً از باز شدن این فضا استقبال می‌کنم.

### چرا؟ باز شدن چنین فضایی چه منفعتی دارد؟

معتقدم اصل ولایت فقیه کامل و ۱۰۰ درصد قابل دفاع است، شخص ولی فقیه نه تنها قابل دفاع است، بلکه مایه افتخار است. ما می‌توانیم به اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه مباحث کنیم؛ با دلایل و برهان و شواهد عینی و تاریخی. بیایید دوران بعد از انقلاب را با ده‌ها و صدها سال قبل از انقلاب مقایسه کنیم. شیوه عملکرد اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه را در این دوران با وقتی که چنین شخصی را نداشتیم، مقایسه کنیم. اگر این شخص نبود چه اتفاقی می‌افتاد؟ همه این‌ها قابل دفاع است. در این قضیه هیچ نگرانی نداریم، بلکه کاملاً به این اصل مباحثات می‌کنیم. خودم در زمان‌های مختلف با آقای دکتر سروش، مرحوم مهندس بازرگان و اخیراً هم با آقای کدیور و... وارد بحث شدم. همه انتقادهایی را که مطرح کردند در حدی توانم پاسخ دادم. نمی‌خواهم بگویم بهترین و بی نقص‌ترین بحث‌ها را مطرح کردم، اما به‌رحال فضایی به‌وجود آمده، آقایان حرف‌های خودشان را زدند، بنده هم عقاید را بیان کردم. جامعه هم این حرف‌ها را خوانده. هیچ عیبی ندارد که مردم قضاوت کنند کدام طرف بهتر بحث کرده است. اما برای اینکه چنین بحث‌هایی در چهارچوب‌های محدود باقی نماند، باید دو شرط سعه‌صدر حاکمیت و رعایت انصاف و قانون منطقی از جانب منتقدان رعایت شود. باید یک‌سری مرزها و رفتارها را

رعایت کنند. اگر این مسائل را مراعات کنند، زمینه بحث علمی مطرح می‌شود. اگر رعایت نشود، طبیعتاً تنش‌ها و واکنش‌های مطلوبی را نخواهیم دید.

شبهه جدی که در سال‌های اخیر از جانب مخالفان مطرح شده است درباره شخص ولی فقیه و مکانیزم انتخاب ایشان است. بعد از ۲۱ سال چند دقیقه از فیلم جلسه خبرگان، سال گذشته پخش شد که گویای خیلی چیزهاست و جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. چرا در این سال‌ها این فیلم پخش نشد؟

من هم با شما کاملاً هم عقیده‌ام. بعضی مسائل بدون اینکه دلیل قابل قبولی داشته باشد، تا حالا پنهان نگه‌داشته شده. معتمد پخش متن یا فیلم این جلسه به تنهایی می‌تواند نشان دهد که رهبر انقلاب، به دموکراتیک‌ترین وضع ممکن انتخاب شدند. شخص ایشان نه تنها هیچ انگیزه‌ای برای تصدی این مسئولیت نداشتند، بلکه مخالف بودند. ابتدای جلسه، خبرگان بر سر این مسأله بحث و رأی‌گیری می‌کنند که رهبری بعد از حضرت امام به صورت شورایی باشد یا فردی؟ کسانی در دفاع از رهبری شورایی صحبت می‌کنند و عده‌ای برای حمایت از رهبری فردی سخنرانی می‌کنند. در نهایت رأی اکثریت متوجه رهبری فردی می‌شود. چون رهبری شورایی را دارای نقص‌هایی می‌دانستند که در طول مسیر ممکن بود کشور را دچار مخاطره کند. خوب است جامعه ما بیشتر از این تاریخ بخواند. ببینید ما در طول سال‌های قبل از انقلاب، از صفویه به بعد چه وضعیتی در داخل کشور و در دنیا داشتیم. سطح علم و سیاست و اقتصاد و فرهنگ ما در داخل و روابط خارجی در دنیا چه بود. حتی در زمان پهلوی که بعضی‌ها از آن به‌عنوان «دوران مدرنیزاسیون ایران» نام می‌برند و دفاع می‌کنند، روند آمار و ارقام را مطالعه کنید و وضعیت علم و صنعت و سطح رفاه مردم را ببینید. آیا واقعاً ما در دوران مدرنیزاسیون به سر می‌بردیم؟ آیا پیشرفت‌های کشور در سطح قابل قبولی بود؟

من هم درباره جزئیات بعضی از اتفاق‌های سال ۸۸ انتقاد دارم، اما درباره کلیت واکنش رهبر انقلاب به این قضایا معتقدم اگر ایشان نبود، وحدت ملی ما به خطر می‌افتاد و وارد یک دوره بحرانی خطرناکی می‌شدیم. با وجود اصل ولایت فقیه و شخص شایسته‌ای که در این مقام هست، از این بحران عبور کردیم. بنابراین توصیه می‌کنم مردم تاریخ بخوانند.

## محسن کدیور کیست و چه می‌گوید؟<sup>۱</sup> مثلت زر و زور و تزویر، علیه ولیّ و ولایت فقیه

مسعود محمدی

کدیور در مقاله‌ای که پیش از خروج از ایران نوشت و منتشر کرد، اصل امامت در تشیع را تحریف کرد و امامان معصوم علیهم‌السلام را به حدّ علما تقلیل داد! این مقاله جواز حضورش در دانشگاه‌های آمریکا شد.

بعد از شکل‌گیری حلقهٔ کیان، که کسانی مانند اکبر گنجی و محسن سازگارا و چند نفر دیگر آن را تشکیل داده و به فعالیت در حوزهٔ فرهنگ و اندیشه پرداختند، پروژهٔ توسعهٔ افکار ضدانقلابی (نقد و سپس نفی جنبه‌های استکبارستیزانهٔ انقلاب اسلامی ایران، از جمله با طرح موضوعاتی همچون اشتباه بودن تسخیر لائنهٔ جاسوسی آمریکا در ایران و...) و ضد‌دینی (دین‌زدایی از حوزهٔ اجتماع و سیاست و اقتصاد) وارد مراحل تازه‌ای شد.

این پروژه از ابتدای انقلاب اسلامی به انحا و اشکال مختلف دنبال شده و دشمنان انقلاب کوشش فراوانی را به کار بستند تا بتوانند از این فعالیت نتیجه بگیرند و با جدا کردن مردم از انقلاب و کم‌رنگ کردن نقش دین در جامعه، زمینه را برای به شکست کشانیدن انقلاب اسلامی و حتی شکست دادن ایران در جبهه‌های جنگ فراهم کنند که با هوشیاری بی‌بدیل حضرت امام خمینی(ره) نقشه‌ها و برنامه‌های آنان ناکام ماند. تأکید مکرر امام(ره) بر اهمیت ولایت فقیه و حفظ وحدت و پیروی جانانه مردم از رهنمودها و هدایت‌گری‌های امام(ره) باعث شد تا عوامل داخلی آن جریان منحوس فرصت جولان پیدا نکنند.

از سوی دیگر، در کنار برخی اشخاص که در روند انقلاب اسلامی حضور داشتند، افرادی مشغول زمینه‌چینی برای به دست گرفتن قدرت به کمک و با سوءاستفاده از سوابق انقلابی آنان شدند که به‌طور مشخص باید از بیت منتظری یاد کرد. حضرت امام(ره) از این روند بسیار خطرناک نیز غافل نبودند و در موقع مناسب این جریان را افشا و نظام را از شر آن حفظ نمودند. پیش‌تر از آن در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی، سرکردگان منافقین که هنوز در ایران بودند، بارها تلاش نمودند تا با شهید

۱. [اسم مستعار]، شبکهٔ ایران (وابسته به *روزنامهٔ ایران*)، ۲ آذر ۱۳۸۹.

مظلوم آیت‌الله بهشتی ارتباط برقرار نمایند و با استفاده از وجهه انقلابی و روحانی و منطقی ایشان فعالیت‌های مخرب خود علیه نیروهای مخلص انقلابی را سازماندهی نمایند که شهید بهشتی هوشمندانه نقشه آنان را شناخت و افشای‌شان کرد. آن جماعت خیانتکار حتی به ایشان پیشنهاد داده بودند که اگر رهبری انقلاب را به دست بگیرد سازمان با او بیعت خواهد کرد! شهید بهشتی آنان را از راهی که در پیش گرفته بودند برحذر داشت و نصیحت‌شان کرد که به جای این رفتارهای تفرقه‌افکن و خودخواهی‌های پوچ، همچون دیگر مردم برای آبادانی و پیشرفت کشور تلاش کنند. منافقین بهشتی مظلوم را آماج انواع تهمت‌ها و افتراها و شایعات قرار دادند تا شخصیت وی در جامعه تخریب شود اما دکتر بهشتی هیچ‌گاه تحت تأثیر آن شایعات و تهمت‌ها قرار نگرفت و لحظه‌ای از همراهی با امام(ره) و انقلاب و مردم باز نایستاد و ذره‌ای در دفاع از اندیشه و نظریه ولایت فقیه کوتاه نیامد. آن شد که منافقان دست به ترور او زدند. پس از رویارویی مسلحانه منافقین با نظام و شکست در این رویارویی، بسیاری از آنان به خارج کشور متواری شدند و برخی نیز در داخل مانده و تلاش کردند به افرادی که مستعداً اغوا شدن بودند نزدیک شوند. یکی از هدف‌های آنان بیت منتظری بود که با نفوذ در آن توانستند او را به تقابل با امام(ره) بکشند که در نهایت امام(ره) با تشخیص وقوع آن انحراف به صراحت و بدون هیچ ملاحظه‌ای وی را از حکومت کنار گذاشتند و از دخالت در سیاست منع کردند.

درعین حال، طیف وابسته به این جریان‌ها با استفاده از موقعیت جنگ در کشور و به قیمت تشدید فقر بسیاری از مردم جامعه، به ثروت‌اندوزی‌های افسانه‌ای مشغول بودند. کسانی که امروز حاضر به پاسخ دادن به این نیستند که چنین ثروت‌های کلانی را چگونه و از چه طریق و با کدام تخصص و یا حرفه و کسب‌وکاری به دست آورده‌اند، همان‌هایی هستند که در آن زمان بی‌سر و صدا ثروت جامعه را به نام خود می‌زدند...

به هر روی، بعد از رحلت امام خمینی(ره)، این سه ضلع زر و زور و تزویر به این امید که در فقدان آن رهبر بزرگ، زمینه برای پی‌گیری نقشه‌های شوم مهیا شده باز هم دست‌به‌کار شدند و این بار آشکارتر و در چهارچوب همه رسانه‌های دائمی رو به تشدید و تزايد، به مبانی انقلاب اسلامی حمله کردند. اینک نیز نشانگاه اصلی این طیف اندیشه ولایت فقیه و ولی فقیه بود. باز هم به همان روش‌های منافقین تلاش کردند از چهره‌های انقلابی و موجه یارگیری کنند و آنان را در تقابل با نظام قرار دهند. از همان زمان است که می‌بینیم حلقه کیان شکل می‌گیرد. وظیفه اصلی و عمده این حلقه، نظریه‌پردازی علیه ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی است و جالب اینکه به همان ترتیبی که در میان شخصیت‌های انقلابی در پی استفاده از یک شخصیت علیه شخصیت‌های دیگر بودند، در دنیای نظریه نیز برای نفی یک بخش از نظریه حکومتی امام(ره) سعی می‌کردند از بخش دیگر آن استفاده کنند. لذا تمام بحث‌هایی که در طول سال‌های دهه هفتاد و هشتاد شمسی دامن زده شد در این خصوص که



جمهوریّت نظام در مقابل اسلامیت آن قرار دارد، همگی براساس همان حرکت تفرقه‌افکن برای تهی کردن نظام از اندیشه ولایت فقیه و اسلام بود چراکه جمهوری اسلامی بدون اسلام یک نظام غربی است و بدون ولایت فقیه یک نظام سست و بی‌سرانجام.

این حلقه کیان، برای پیشبرد پروژه خود، در همان دهه هفتاد اقدام به یارگیری و ارتباط‌گیری با افرادی کرد که زمینه و گرایش به چنین موضوعاتی را داشتند و به‌همین جهت بود که روی شخصی به نام محسن کدیور متمرکز شدند. وی از شاگردان منتظری بود و احتمالاً با جریان مهدی هاشمی (در بیت منتظری) ارتباط داشت...

### تبئید از فسا به ویرجینیا!

اسم محسن کدیور در سال‌های حضور عطاءالله مهاجرانی به‌عنوان وزیر ارشاد در دولت اول خاتمی مطرح شد و او با کمک جریان‌هایی نظیر نهضت آزادی و مجاهدین انقلاب اسلامی و استفاده از امکانات رسانه‌ای آن‌ها توانست نظرات خود را که مبتنی بر مواضع سیاسی منتظری بود منتشر کند.

محسن کدیور، که برادرزن مهاجرانی نیز بوده، در دولت اصلاحات موقعیت‌های خاصی به دست آورد و نشریاتی مانند عصر ما و حتی روزنامه زن که توسط فائزه هاشمی منتشر می‌شد نظرات او را چاپ می‌کردند.

اینکه محسن کدیور مورد توجه حلقه کیان واقع شد چند دلیل داشت. اول اینکه او تربیت شده منتظری بود. دوم آنکه ملبّس به لباس روحانیت بود. سه دیگر اینکه با تفکرات غرب ممزوج و محشور بود (توجه کنید که او از سال ۲۰۰۲ مشمول یک فرصت مطالعاتی اعطایی از سوی دانشگاه هاروارد شده و خیلی عجیب و شاید بی‌سابقه باشد که چنان دانشگاهی به یک روحانی، آن هم از ایران، چنین فرصتی را بدهد). چهارم، او جاه‌طلبی ویژه‌ای برای مطرح کردن خود داشت و در این مسیر حتی حاضر بود اصول اسلام را زیر سؤال ببرد. پنجم، او وابسته نزدیک مهاجرانی بود و مهاجرانی هم به نوبه خود از نزدیکان هاشمی رفسنجانی به شمار می‌رفت.

محسن کدیور در سال ۱۳۳۸ در شهر فسا متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در شیراز، در سال ۱۳۵۶ تحصیل در رشته مهندسی برق و الکترونیک دانشگاه شیراز را آغاز کرد اما آن را نیمه‌تمام گذاشت و در سال ۱۳۵۹ تحت تأثیر جو آن روزگار به تحصیل علوم دینی روی آورد و پس از یک‌سال تحصیل در حوزه علمیه شیراز به قم مهاجرت کرد و چند سال را به فراگیری فقه، اصول، فلسفه و کلام گذراند و مهم‌ترین استاد وی منتظری بود. در سال ۱۳۷۶ گواهی اجتهاد دریافت کرد. او تحصیلات عالی دانشگاهی خود را در رشته فلسفه و کلام اسلامی (با گرایش حکمت متعالیه) با اخذ مدرک دکترا از دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۸ به پایان برد. وی از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷ در دانشگاه‌های امام صادق علیه السلام، مفید،

شهید بهشتی و تربیت مدرس به تدریس فلسفه و کلام اسلامی، فلسفه یونان، اندیشه سیاسی و حقوق عمومی در اسلام اشتغال داشته است.

وی از سال ۱۳۷۰ به مدت هشت سال معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک را به عهده داشت. این مرکز همان است که زیر نظر حسن روحانی فعالیت می‌کرد.

نخستین کتاب وی، «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» در اواخر سال ۷۶ در تهران منتشر شد. وی از بدو تأسیس نهاد غیردولتی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات (۱۳۷۸) ریاست آن را برعهده گرفت. او تا سال ۱۳۸۶ در دانشگاه تربیت مدرس به تدریس مشغول بود و سپس به دلیل تبلیغ آشکار علیه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و به خصوص نظریه پردازی علیه مبانی امامت در تشیع (که زمینه‌ساز نفی نظریه ولایت در تشیع است) و نفی سندیت برخی از ادعیه معتبر و مؤکد (به ویژه زیارت جامعه) از ادامه تدریس وی در دانشگاه جلوگیری گردید. زان پس او با هماهنگی دوستانش به آمریکا رفت و ابتدا در دانشگاه ویرجینیا و سپس در دانشگاه دوک مشغول به تدریس شد.

برخلاف تمام ادعاهایی که می‌شود، کدیور با اشتیاق تمام از فرصت استفاده کرده و به آمریکا رفت و حتی شایعاتی درخصوص ارتباط وی با مؤسسات بدنامی که زیر سیطره و نفوذ صهیونیست‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا قرار دارند در میان اپوزسیون خارج‌نشین وجود دارد. اینکه وی در نامه اخیرش ادعا کرده از ایران تبعید شده، گزافی بیش نیست و به لایب باید پنداشت که شوهرخواهر وی نیز به لندن تبعید شده است! یا اکبر گنجی به اروپا و آمریکا و سازگارا همچنین. به قول یکی از همکاران او در دانشگاه تربیت مدرس، معلوم نیست چرا تبعید به اینجاها نصیب بعضی‌ها می‌شود!

وی در جریان فتنه بعد از انتخابات، در مصاحبه با هفته‌نامه اشپیگل مدعی شد که «رژیم حاکم بر ایران در حال فروپاشی است». او در این باره گفت: «من نمی‌دانم دقیقاً چه زمانی، اما اطمینان دارم که رژیم از هم فرو خواهد پاشید». چنان‌که همه می‌دانیم این حرف از زمان پیروزی انقلاب اسلامی توسط دشمنان ایران و انقلاب مداوم گفته شده است.

### زنجیره صهیونیستی توهین به اسلام و مسلمانان

اخیراً از محسن کدیور نوشته‌ای در خارج از کشور منتشر شده که محتوای آن انگار از راهروهای تودرتوی دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل گذشته و صادر شده است. این اغراق و یا شعار نیست، واقعیت است. بدون هیچ حبّ و بغض خاصی می‌توان با قاطعیت گفت که سراسر این نامه، مشحون از اتهاماتی است که در طول ۳۲ سال گذشته دستگاه‌های تبلیغاتی غرب علیه انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی، نظریه ولایت فقیه، امام (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مطرح کرده‌اند. یعنی اگر کسی

حوصله کند و آرشیو رسانه‌هایی مانند صدای آمریکا، رادیو اسرائیل، بی‌بی‌سی، رادیو فرانسه، دویچه‌وله، رادیو فردا و امثالهم را بررسی کند، چکیده آن‌ها می‌شود این متن که حدود ۳۳ هزار کلمه است و نویسنده عنوان نامه به آن داده است! و ظاهراً ویرایش‌های بعدی هم خواهد داشت که احتمالاً از لاطائلات همان رسانه‌ها ضمیمه‌اش خواهد کرد. به یاد داشته باشیم که این کار و امثال آن، ترفندی است که در کتابچه راهنمای دموکراسی نوشته جین شارپ توصیه شده است. ظاهراً این کتابچه، تبدیل به کتاب دعای طیفی شده که می‌خواهد به هر طریق راهی برای بازگشت به قدرت پیدا کند، حتی به قیمت همکاری با بیگانگان.

به هر روی، در این نامه گذشته از مدعیانی که جای توجه ندارد و عقده‌گشایی‌های گذشته است و احتمالاً برآمده از مشکلاتی که شوهر خواهرش در ایران درگیر آن‌ها بوده، چند نکته می‌توان یافت که در ارتباط با نوشته‌های قدیم‌تر کدیور و روند و رویکردی که وی تحت آن نشو و نما یافت و اشاره‌ای به آن کردیم، بسیار روشنگر و قابل تأمل و افشاکننده هویت واقعی و اهداف پنهان این گروه و طیف است.

مجموعه تولیدات فکری محسن کدیور را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد: فلسفه، کلام، سیاست. در حوزه فلسفه مقالات و کتب منتشر شده متناسب به کدیور صبغهای آکادمیک و غیرسیاسی دارند و به میزان گسترده‌ای حاوی و حامل دیدگاه‌های کاملاً غربی هستند که در جا و مجالی دیگر دقیق‌تر به آن‌ها می‌پردازیم تا آبخشور فکری او معلوم گردد.

در زمینه مباحث کلامی، مطالب منتشره منسوب به کدیور صبغه سیاسی نسبتاً پررنگی داشته و در آن‌ها رگه‌های قوی تخالف و تضاد با نظام و دستگاه فکری ولایت فقیه مشهودتر است. در این حوزه وی از یک سو به طرح برخی مباحث در کانون توجه عام مبادرت کرده و از آن‌ها استنتاج‌هایی دیگرگونه و متفاوت از نظر غالب فقها و به‌ویژه ولی فقیه می‌نماید. برخی مباحث مطرح شده از جانب وی نیز که در کانون توجه عام قرار ندارند به‌طور ریشه‌ای در ارتباط با مقولات حسّاس و پرمناقشه هستند. دیدگاه‌هایی که کدیور در این زمینه مطرح می‌کند با روش‌های وهابیت سنخیت معکوس دارد. یعنی اگر وهابیون در عین حال که خود را مسلمان می‌دانند، هرگونه مظاهر اسلامی را نفی می‌کنند، کدیور نیز که خود را شیعه می‌داند، در انطباق با چهارچوب تفکر غربی، پایه‌های تشیع را که ولایت رکن رکن آن است، نفی می‌کند. این موضوعی است که تاکنون در بررسی دیدگاه‌های وی مغفول مانده است. پروژه کلی کدیور و طیف حامی وی، نفی ولایت و به‌طور اخص نفی ولایت فقیه و نیز غربی کردن تشیع است.

از دیدگاهی کلی، وی خواستار انطباق احکام اسلام بر موازین جهانی نظیر حقوق بشر است تا از این طریق روشن شود که اسلام دین خوبی است. به عبارت دیگر، وی معتقد است که اسلام فی‌نفسه ارزش ندارد و در صورتی که با معیارهای غربی هم‌سو

باشد ارزش تلقی می‌گردد. به‌عنوان مثال، وی می‌نویسد:

(برده‌داری و اسلام): دوران کلی‌گویی و ادعاهای گزاف دربارهٔ سازگاری دین با حقوق بشر به سر آمده است. امروز چاره‌ای جز این نداریم که تن به مطالعات موشکافانهٔ پسینی موردی احکام دینی با مواد حقوق بشر دهیم و به‌طور شفاف و روشن موضع دین‌داران را در قبال این‌گونه مسائل مدرن مشخص کنیم. مفهوم برده و شخص تحت انقیاد وسیع‌تر از گذشته است. در حقوق کار، حقوق کودکان و حقوق زنان بسیاری مصادیق از موارد ملحق به بردگی به حساب می‌آید. او با آوردن آرا و احکام «برده‌داری» متناسب به فقهای شیعه یادآوری می‌کند که در اسلام احکام برده‌داری وجود دارد! درنهایت با مقایسهٔ میان احکام بردگی در اسلام معاصر با اسناد حقوق بشر نتیجه می‌گیرد:

[این مقایسه] نشان می‌دهد که ناسازگاری دیدگاه مشهور اسلامی معاصر با اسناد حقوق بشر واضح‌تر از آن است که احتیاجی به توضیح و اثبات داشته باشد یا قابل توجیه باشد.

آشکار است وی این بحث را برای استنتاج مهم‌تری که عبارت است از موقوف بودن برخی آیات قرآن به زمان و مکان مطرح کرده است. پرداختن به موضوع برده‌داری در اسلام بدون تعمق در مفاهیم قرآنی و متجسّر جلوه دادن فضای تفکر اسلامی و در مقابل، ارائه چهره‌ای انسانی و معقول و فاضله از تفکر غربی از مختصات مضمّر در این بحث است. ردّ این نحوهٔ مباحثه را در دیگر مقالات و کتب کدیور می‌توان مشاهده کرد؛ به‌ویژه در مقالات سیاسی وی که در ارتباط با تفکر سیاسی در اسلام و بالخصوص جمهوری اسلامی است. وی همچنین دربارهٔ حقوق زنان در اسلام، با توجیه به آنکه در بحث برده‌داری بخشی از برده‌داری را تسلط مرد بر زن عنوان کرده به طرح نظریات دگرگونهٔ خود و برداشت‌هایش از اسلام می‌پردازد:

در جامعه ما هم مشکل عرفی در این زمینه وجود دارد و هم مشکل دینی و مذهبی.... آنچه ما امروز با آن مواجهیم میراث فرهنگی‌ای است، ریشه‌گرفته از سه فرهنگ دین اسلام و عرف ایرانی و برخی مقتضیات جهان مدرن.... اگر اشکالاتی هم متوجه حقوق زنان امروز ایران می‌باشد، به نظر می‌رسد اکثریت قریب‌به‌اتفاق آنها، متوجه بخش مذهبی و دینی‌اش است. قوانین موضوعهٔ ایران بیش از آنکه از دید نیاکان ما نوشته شده باشد، مبتنی بر حقوق سنتی دینی و احکام شرعی است. اگر اشکالاتی باشد، باید به نقد اینها پرداخت. اگر کسی از پارادایم اجتهاد سنتی به در نیاید، یعنی علم اصول فقه را آن‌چنان‌که هست، بپذیرد، نتیجه‌اش همین است. از سوی دیگر وی با یافتن نقطهٔ تلاقی میان مباحث سیاسی و مباحث فقهی به دنبال آن است که نشان دهد در نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، حکم ولی فقیه شرعی نیست:

(نحوهٔ اجرای اصول ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی در خصوص انطباق مصوبات مجلس با موازین شرع): آنچه که از قانون اساسی به دست می‌آید دربارهٔ لزوم انطباق یا لزوم

تشخیص عدم مغایرت، قانون اساسی دومی را تأیید می کند یعنی «تشخیص عدم مغایرت»، اما انطباق با موازین اسلام نیازی به انجامش نیست، اگر قانون چنین چیزی را تصویب کرده بود کار بسیار دشوار بود. فوق العاده دشوار است که ما بگوییم چیزی منطبق با اسلام است، اما اگر بگوییم مغایرتی ندارد کار ساده است. مثال می زنم بسیاری از این احکام جدید و مستحدثه که پیش می آید ما فقط می توانیم بگوییم تغایری با اسلام ندارد اما با توجه به اینکه در زمان شارع نبوده است نمی توانیم بگوییم منطبق با اسلام است. انطباق مؤونه‌ای بسیار بیشتر نیاز دارد. پس مستند بحث ما در تشخیص عدم مغایرت عبارت است از اصول ۷۲، ۹۱، ۹۴، ۹۶ و ۱۱۲، بر مبنای این اصول صریحاً می توانیم بگوییم آنچه که وظیفه شورای نگهبان است «تشخیص عدم مغایرت» است نه تشخیص انطباق با موازین یا احکام اسلامی یا هر چیز دیگر. سؤال بعدی این است که آیا میزان شرع یا احکام شرع شامل حکم ولایی، حکم حکومتی و حکم مصلحتی می شود یا نه؟ خیر، پاسخ صددرصد منفی است، چرا؟ زیرا حکم ولایی یا حکم حکومتی یا حکم مصلحتی از احکام متغیر هستند. قانون نمی تواند خودش را با این امور منطبق کند. صرفاً همین کلمات احکام شرعی یا احکام اسلامی یا موازین اسلامی به لحاظ فقهی فقط احکام ثابت را در بر می گیرد، حکم ولایی حکم متغیر است، از دایره احکام شرعی بیرون است. پس شورای نگهبان شرعاً حق ندارد مصوبات مجلس را به دلیل مخالفت با حکم حکومتی ولی فقیه رد کند، دیگر چه برسد به اظهار نظر، رهنمود و تمایل ولی فقیه.

در حوزه سیاست، آرا و نظرات کدیور محل بحث و تأمل بوده است و در واقع مطرح شدن وی در فضای فکری و فرهنگی کشور به واسطه دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی اش است. نظرات و مواضع سیاسی وی رنگ و بو گرفته از ۱- شاگردی منتظری و ۲- مخالفت و تضاد با نظریه ولایت فقیه و ۳- تا اندازه‌ای نسبت خویشی با مهاجرانی و انتساب به اصلاح‌طلبان است. شاه‌بیت دیدگاه‌های سیاسی کدیور رد نظریه ولایت فقیه است که آمیخته به تاریخ و کلام و فلسفه ارائه می شود. در وهله اول وی به طرح اندیشه کسی مانند آخوند خراسانی می پردازد و به تدریج در مقالات و کتب دیگرش چهارچوب استدلالی و منطق ذهنی و عملی نظریه ولایت فقیه امام (ره) را زیر سؤال برده و نفی می کند:

(اندیشه سیاسی آخوند خراسانی): رأی مشهور اطلاق ولایت پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ

است. به این معنی که تمامی اوامر و نواهی صادره از ایشان اعم از احکام شرعی و عرفی و خصوصی و عمومی و اجب‌الاتباع است و اولیای معصوم صاحب ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم هستند و اختیار ایشان از اختیار خود مردم بر خودشان بیشتر است و هر چه صلاح بدانند، عمل می کنند.

شیخ انصاری نمونه‌ای از فقیهان قائل به ولایت مطلقه پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ است. وی پس از آنکه ولایت تصرف در اموال و انفس را به دو قسم استقلال ولی در تصرف (سببیت نظر وی در جواز تصرف) و عدم استقلال غیر در تصرف و منوط

بودن تصرف دیگران به اذن وی (شرطیت نظر ولی در جواز تصرف دیگران) تقسیم می‌کند، می‌نویسد: «توهم اینکه وجوب اطاعت ائمه علیهم‌السلام مختص به اوامر شرعیه است و دلیلی بر وجوب اطاعت از ایشان در اوامر عرفیه یا سلطنت بر جان و مال نیست، پذیرفته نیست، مستفاد از ادله اربعه بعد از تتبع و تأمل این است که ائمه علیهم‌السلام سلطنت مطلقه بر رعیت از جانب خدای تعالی دارند و تصرفاتشان بر رعایا مطلقاً نافذ می‌باشد، این قاعده در ولایت به معنای اول جایی است اما در ولایت به معنای دوم یعنی اشتراط تصرف دیگران به اذن ایشان... تردیدی در عدم جواز تصرف دیگران در بسیاری امور عمومی بدون اذن و رضایت آن‌ها نیست. اگرچه عمومی که اقتضای اصالت توقف هر تصرفی به اذن امام علیه‌السلام بکند در کار نیست اما اطراد و شمول [لزوم تحصیل اذن ایشان] در اموری که هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کنند [یعنی حوزه عمومی] بعید نیست.» آخوند خراسانی در این مسئله رأی مشهور را پذیرفته و نظری تازه ارائه کرده است. او ولایت مطلقه را منحصر به ذات ربوبی دانسته، ولایت تشریحی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مقید به کلیات مهم امور سیاسی اعلام می‌کند و ادله را از اثبات ولایت ایشان در امور جزئیة شخصیه ناتوان می‌یابد... یکی از ممیزات شیعه از آغاز این بود که مشروعیت قدرت سیاسی مشروط به شرایطی از جمله عصمت حاکم و منصوب و منصوص بودن وی از جانب خداوند است، در مقابل اهل سنت که با قول به انحصار عصمت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به چنین شرطی قائل نبودند. لازمه این قول این بود که شیعه تمامی حکومت‌های دیگر را یعنی اکثر قریب به اتفاق حکومت‌ها را نامشروع، غاصب و ظالم بداند و تنها راه اصلاح جوامع را بازگرداندن قدرت سیاسی به صاحبان اصلی آن یعنی اولیای معصوم علیهم‌السلام اعلام کند. به اجماع علمای امامیه منصب قرآنی «اولی الامر» منحصر به ائمه معصوم علیهم‌السلام است... مراد خراسانی از «حکومت مشروعه» چیست؟ بی‌شک مراد وی از این اصطلاح «حکومت مشروعه» یعنی حکومت مجاز به لحاظ شرعی نیست، چرا که وی یکی از اقسام حکومت غیرمشروعه یعنی حکومت عادلانه را به لحاظ شرعی مجاز و ممکن می‌داند.

مراد وی از حکومت مشروعه، حکومت شرعیه یا حکومت دینی یا حکومت اسلامی است...

(فقاہت و سیاست):... اگر اسلامی بودن حکومت را به زمامداری فقیهان بدانیم بی‌شک حکومت اسلامی معادل ولایت فقیه خواهد بود. قائلان به ولایت فقیه چنین عقیده‌ای دارند و دیگر اشکال حکومت اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسند... ولایت فقیه شکل منحصربه‌فرد حکومت اسلامی نیست و تحقق حکومت اسلامی بدون زمامداری و سلطنت فقیه محتمل است و قائل دارد و ادعای انحصار حکومت اسلامی در ولایت فقیه خلاف تحقیق است. ولایت فقیه ضروری دین یا مذهب نیست. بلکه آن‌چنان‌که در کتاب «حکومت ولایی» (تهران، ۱۳۷۷) و سلسله مقالات «حکومت انتصابی» (تهران، ۱۳۸۱) اثبات کرده‌ام ولایت فقیه فاقد مستند معتبر نقلی و عقلی است، از این‌رو اکثر فقهای امامیه ولایت سیاسی فقیه را باور ندارند. (کیوتو، ژاپن -

وی در راستای توسیع نظرات خویش در باب فقاہت و سیاست به بررسی دگرگونه نظریات و سیره امام(ره) پرداخته و سعی در ابقای این استدلال دارد که نظریه ولایت فقیه در واقع نوعی حکومت انتصابی مادام‌العمر است و: نصب عام فقیهان به ولایت بر مردم راه حل برخی فقیهان جهت اقامه دین، بازتاب فرهنگ خارج از دین بوده در زمره راه حل های متشرعه به حساب می آید و هرگز نمی توان آن را راه حل شارع در حوزه سیاست قلمداد کرد، آن هم راه حل منحصر به فرد شرعی.

از این استدلالات روشن است که کدیور حکومت اسلامی مورد نظر امام خمینی(ره) را در ردیف نوعی حکومت سیاسی با انتصاب مطلقه، همانند پادشاهی می داند. چنان که بعدها در این باره تصریح کرد و در یکی از مقالاتش حتی به رد نظریه مبنی امامت در تشیع پرداخت. او تا آنجا پیش می آید که استدلال طرفداران ولایت فقیه را مترادف با دعوی خدایی برمی شمارد:

(پله پله تا ادعای الوهیت): اخیراً سوء برداشت از برخی آیات و روایات باعث توجیه شرعی اطاعت مطلقه از غیر معصوم و ادعای الوهیت شده است. با توجه به اینکه اطاعت از پیامبر و اولی الامر وحدت سیاق دارند، اطاعت از اولی الامر نیز مطلقه خواهد بود. آنگاه اخیراً این گونه تبلیغ شده که اولی الامر همان ولایت مطلقه فقیه یا حاکم شرع یا فرمانروای عادل است و در حقیقت خداوند امر به اطاعت مطلقه از خدا و پیامبر و حاکم عادل مشروع یا ولایت فقیه کرده است.

با چنین سابقه‌ای، وی اخیراً نامه‌ای نوشته به رئیس مجلس خبرگان و در آن همین نظریات را مطرح و مستقیماً به رهبر انقلاب اهانت کرده است. یک نکته مهم درباره این نامه، هم‌سویی کامل آن با توهین‌هایی است که در سطوح بالاتر به مقدسات اسلامی و در سطوح پایین‌تر به مسئولین ارشد جمهوری اسلامی می شود. در سال‌های اخیر جریانی از سوی صهیونیست‌ها سازماندهی شده تا در مقاطع مختلف و به بهانه‌های گوناگون مقدسات اسلامی مورد اهانت مستقیم قرار گیرد. توهین به باورهای مسلمانان، اهانت به پیامبر مکرم اسلام ﷺ، توهین به ائمه علیهم‌السلام، توهین به علمای اسلامی، توهین به رهبران جهان اسلام و به خصوص رهبران انقلاب اسلامی، توهین به مسئولین نظام در مجامع عمومی جهانی و در حلقه جدید این زنجیره انتشار متن‌های حاوی انواع اتهامات به مسئولین نظام در چشم‌انداز کلی مجموعه‌ای را شکل می دهند که آشکارا و با تمام قوا در پی نفی انقلاب اسلامی به عنوان پدیده‌ای منحصر به فرد و احیاءکننده جهان اسلام در عصر جدید است. نامه کدیور را باید از این زاویه نگریست.

### از جنس صهیونیسم و امریکن اینتیرپرایز

هرچه زمان بیشتر می‌گذرد، زاویه‌ها آشکارتر می‌گردد. این روند در صدر اسلام هم وجود داشت و کسانی که در زمان حیات پیامبر عظیم‌الشان ﷺ به دلایل مختلف و

براساس منافع خود و در نظر گرفتن سود و زیان، اسلام آورده بودند، بعد از رحلت حضرتش، دست به کار شدند تا از اسلام به عنوان دستاویزی برای کسب منافع مختلف، از قدرت سیاسی گرفته تا سهم از بیت‌المال مسلمانین، استفاده کنند. هم اینان بودند که امامت و ولایت علی علیه السلام را برتافتند و با رنگ نیرنگ و برق طلا و زور شمشیر بر سرنوشت جامعه اسلامی مسلط شدند. عبرت آن که آنان حرف خود را مستند به آیات قرآن و حدیث پیامبر می‌کردند و سخنانی می‌گفتند که گویی دلسوزتر و کاردان‌تر از ایشان برای مسلمانان وجود ندارد. در میان اینان حتی یهودیان نیز نفوذ و حضور داشتند که ظاهراً به اسلام گرویده بودند اما هدفشان نبود کردن این دین از درون بود.

این اشاره نه به قصد مقایسه و معادل‌سازی امروز با صدر اسلام بلکه به منظور روشن کردن این نکته بود که دشمنان اسلام و مسلمانان در هر زمانی که نتوانسته‌اند با پول و زور سلطه خود را تحمیل کنند، به نیرنگ و دسیسه روی آورده‌اند و کعب‌الاحبارها و ابوموسی اشعری‌ها را علم کرده‌اند با مسلمانی‌ای دو آتشه‌تر از مسلمانی علی علیه السلام!

امروز هم درحالی که حساسیت اوضاع مسلمانان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، همان روند تکرار می‌شود و بازی انگار همان است.

زوج مهاجرانی - کدیور که اینک در اروپا و آمریکا جا خوش کرده‌اند و به قول خودشان در «تبعید» به سر می‌برند، گام در راه جاهلیتی بی‌فرجام گذاشته‌اند و تاریخ از آنان به بدی یاد خواهد کرد. مخصوصاً نوشته اخیر این زوج، همین نامه کدیور به رئیس مجلس خبرگان، نشان داد که آنان رؤیاهای دور و درازی در سر دارند و گویا وعده‌هایی هم از میزبانان‌شان گرفته‌اند. در اینجا قصد بررسی محتوای این «نامه» را نداریم و اساساً به نظر نمی‌رسد که لزومی به چنین کاری باشد زیرا این «نامه» مخاطبی ندارد جز همان میزبانان. به سخن دیگر، چنین متنی تنها می‌تواند امتیازی را در معاندت با جمهوری اسلامی عاید نویسنده یا نویسندگان کند.

اما به چند نکته در این باره باید اشاره کرد؛ نخست آن که نامه‌نویسان، مخاطب خود را رئیس مجلس خبرگان ذکر کرده‌اند، یعنی همان کسی که دست‌کم طی ۸ سال، از ۷۵ تا ۸۳، آماج انواع تهمت‌ها و تخریب شخصیت از سوی همین طیف بود و مؤدبانه‌ترین عنوانی که به او دادند، عالی جناب سرخپوش بود! در چند ماه گذشته همه آنان در این مورد چنان تغییر موضع داده‌اند که روش ماکیاوولی در برابر روش اینان بسیار بسیار اخلاقی است! البته از این افراد بیش از این هم انتظار نمی‌رود اما از رئیس مجلس خبرگان می‌توان و باید انتظار داشت که شائبه هم‌رأیی با چنین افرادی را از خود دور کند.

نکته دوم اینکه چرا این نامه از آن سوی جهان و اکنون نوشته و منتشر می‌شود؟ خود نویسنده ظاهری نامه اذعان و اعتراف می‌کند که از زمان امام خمینی (ره)، یعنی از سال ۶۵ با نظام مسئله پیدا کرده است و در سال ۶۸ به بازنگری قانون اساسی رأی



منفی داده و از آن به بعد منتقد حاکمیت بوده است. وی سپس مدّعی می شود که ۲۲ سال اخیر کشور در ظلم و خفقان شدید فرو رفته و کسی امکان انتقاد ندارد و اگر انتقاد کند کشته یا خانه نشین می شود. شاید هم «تبعید»! اما وی نمی گوید در همین دوران خودش در دانشگاه و در حوزه به تدریس اشتغال داشته و هر کاری که خواسته انجام داده و هر حرفی را خواسته زده است. کافی است به فهرست مقالات و کتاب‌هایی که از او در ایران و در همین دوران ۲۲ سال گذشته چاپ شده نگاه انداخت. تمام آن‌ها در نقد و نفی حاکمیت جمهوری اسلامی و در تبلیغ دیدگاه‌های غربی و زیر سؤال بردن اصول عقاید شیعه و غیره است. اگر در مملکت خفقان بود اینها چطور منتشر شده؟

در این نامه اشاره شده که بعد از انتخابات به یک مرجع تقلید (صانعی) اهانت شده و این حتی در رژیم طاغوت هم سابقه نداشته است. اولاً وی از یاد برده است (و به عمد هم از یاد برده) که آن رژیم با امام خمینی (ره) چگونه رفتار کرد. در ثانی، امام (ره) در اوایل انقلاب با سید کاظم شریعتمداری و سپس با منتظری به دلیل رفتارشان که در مغایرت با مصالح نظام و کشور بود برخورد کردند. آیا در زمان حکومت امام علی (علیه السلام)، ایشان با زیاده‌خواهی‌های کسانی که منسوب به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند و حتی از صحابه معروف پیغمبر به شمار می رفتند مقابله نکردند؟ گذشته از این، اگر به آن مرجع تقلید تعرّضی شده باشد، براساس چه استدلال و مستند به چه سندی می توان گفت که با اطلاع و به دستور ولی فقیه بوده؟ هیچ استدلال و سندی بر این موضوع نمی توان آورد و اگر می شد تا به حال بوق‌های تبلیغاتی میزبانان زوج مهاجرانی - کدیور گوش فلک را کر کرده بود.

«نویسنده نامه» در جایی دیگر از آن مدّعی پابندی به اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می شود و این اهداف را «استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی» برمی شمرد. تا آنجا که در تاریخ انقلاب ثبت است و ما خوانده‌ایم چیزی تحت عنوان «اسلام رحمانی» در ادبیات آن دوره نیست. آنچه امام (ره) صراحتاً مطرح می کردند اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) بود و با قاطعیت آن را از اسلام آمریکایی متمایز و بلکه در تضاد با آن معرفی می کردند.

جالب است که اکنون این افراد در آمریکا و اروپا مشغول تعریف اسلام شده‌اند، آن هم براساس نظریه‌های غربی (مانند هرمنوتیک) بی جهت نیست که هر آنگاهی یکی از اینان از گوشه خود در آن لنگه دنیا سر بیرون می آورد و یکی از اصول اسلام را نفی می کند یا زیر سؤال می برد.

مثل اکبر گنجی که از همین حرف‌ها می زد و اسلام را دارای قرائت‌های مختلف می دانست و آخر سر حتی وحی و قرآن را به عنوان کلام وحی الهی منکر شد و همجنس‌گرایی را به عنوان یک «حق» انسانی تأیید کرد. همین کدیور هم در مقاله‌ای که بیش از خروج از ایران نوشت و منتشر کرد، اصل امامت در تشیع را تحریف کرد و امامان معصوم (علیهم السلام) را به حدّ علما تقلیل داد! این مقاله جواز حضورش در دانشگاه‌های

آمریکا شد.

آنچه در نامه مذکور آمده، همان ادعاهایی است که سال‌های سال است، چه در زمان حیات حضرت امام(ره) و چه در مدت رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بلا انقطاع از سوی رسانه‌های صهیونیستی تکرار شده است و اساساً همان دستورالعمل مؤسسه صهیونیستی امریکن اینترپرایز است.

### نسخه جدید «رشیدی مطلق»

از اعضای شناخته شده مؤسسه امریکن اینترپرایز، که توسط صهیونیست‌ها و جنگ‌طلبان آمریکایی اداره می‌شود، مایکل لدین است که مواضع افراطی او علیه ایران و مسلمانان بسیار آشکار بوده است. وی به خصوص در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ فعالیت زیادی را به عمل آورد تا در آخرین سال‌های ریاست جمهوری بوش زمینه حمله نظامی به ایران و یا دخالت در امور ایران به گونه‌ای که منجر به حذف نظام جمهوری اسلامی شود، محقق گردد. وی جلسات متعددی با ضدانقلابیون لانه کرده در ایالات متحده، از سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا اصلاح‌طلبان افراطی، برگزار نمود و به آن‌ها راهکارهایی پیشنهاد کرد تا به نتیجه مورد نظر خود برسند.

از جمله وی در اغلب نوشته‌ها و گفته‌های خود در این رابطه از واژه‌های ظلم و ظالم برای توصیف حکومت ایران استفاده می‌کند و مدعی می‌شود که مردم ایران تحت یک حکومت ظالم و مستبد قرار دارند. وی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی می‌خواهد که با همین ادبیات به مصاف ولایت فقیه بروند و «مردم را آگاه نمایند!» مضامین مورد استفاده او شباهت بسیار شگفتی با محتوای نامه زوج کدیور - مهاجرانی دارد و مدعیاتی که در آن مطرح می‌شود در همان راستایی است که مایکل لدین و به طریق اولی پژوهشگران مؤسسه امریکن اینترپرایز ادعا کرده‌اند و به عبارت دقیق‌تر رهنمود داده‌اند.

جا دارد بررسی‌م چرا ادبیات و محتوای این نامه با چنان مدعیاتی انطباق و شباهت دارد؟ چرا در نامه مذکور همان حرف‌هایی گفته می‌شود که امثال اکبر گنجی و محسن سازگارا می‌گویند؟ چرا اینها همه شبیه به هم سخن می‌گویند و چیز می‌نویسند؟ تنها یک پاسخ می‌توان بر این سؤال مطرح کرد و آن این است که آبشخور فکری همگی اینها یکی است.

اگر این ادعا درست می‌بود که مردم ایران تحت ظلم هستند و مصالح ملی قربانی مصالح فردی و جناحی می‌شود، این را جامعه خیلی زودتر از آنانی که در خارج کشور و در ویلاها و آپارتمان‌های اهدایی دشمنان قسم‌خورده ایران و اسلام زندگی می‌کنند تشخیص می‌دهند. اگر چنین می‌بود که در انتخابات سال ۱۳۸۸ بیش از ۸۰ درصد مشارکت مردم اتفاق نمی‌افتاد. اگر این ادعا درست بود که فتنه بعد از انتخابات توسط خود مردم مهار نمی‌شد.

کدیور در این نامه به صراحت معترف است که از زمان امام خمینی(ره) با

حکومت و منش سیاسی آن امام فقید مسئله پیدا کرده و اساساً در باب روش سیاسی اسلام مشکل دارد و آن را به این شکل نمی‌پذیرد! به نظر می‌رسد که مشکل کدیور با جمهوری اسلامی و ولایت فقیه یک مشکل شخصی است و برخاسته از عقده‌هایی است که به دلایل مختلف امکان حل و تسکین پیدا نکرده‌اند. وی تحت آموزش منتظری بوده و بدیهی است که چنین فردی با دیدگاه‌های امام خمینی (ره) و اصل ولایت فقیه مسئله پیدا کند. اما صرف این موضوع مهم نیست؛ یعنی مهم نیست که کسی مانند کدیور نظام را قبول داشته باشد یا نه. مسئله اصلی این است که چرا برای عملی کردن دیدگاه خود به همکاری با دشمنان ایران روی آورده است؟ آیا این همکاری، با هر مقیاس دینی و ملی، چیزی جز خیانت است؟

وی در نامه‌اش نوشته است که اگر به مدعیاتش علیه ولی فقیه رسیدگی شود و معلوم گردد که اشتباه کرده حاضر است در ملأ عام معذرت‌خواهی کند! آیا هیچ عقل سالمی چنین حرفی را منطقی می‌داند؟ اساساً اینکه او یک رشته مدعیات بدون سند و صرفاً برخاسته از ناراحتی‌های خانوادگی و مشکلات شخصی علیه یک نظام و یک کشور مطرح می‌کند و انتظار رسیدگی هم دارد و در نهایت در صورت عدم اثبات آن مدعیات، تنها وظیفه خود را معذرت‌خواهی می‌داند، چیزی نیست جز یک هذیان که نباید جدی‌اش گرفت. این گونه اتهامات چیز تازه‌ای نیست و چنان‌که اشاره شد از مغز کدیور هم ترشح نکرده. هنوز به یاد داریم که رژیم طاغوت، بعد از قیام خرداد ۴۲ مردم به رهبری امام خمینی (ره)، روحانیت و به‌ویژه روحانیتی که امام (ره) مدافع آن بود، را آماج انواع اتهامات و از جمله واپس‌گرایی و استبداد و... قرار می‌داد. مقاله رشیدی مطلق اوج اهانت‌ها بود و از جنس همین حرف‌هایی که امروز کدیور در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان نوشته است. رؤیای غریبی است که انتظار داشته باشیم به این اتهامات توجه شود و صحت و سقم آن مورد رسیدگی قرار گیرد. در همان جاهایی که اکنون زوج کدیور- مهاجرانی به سر می‌برند، اگر کسی دروغ هولوکاست را مورد پرسش قرار دهد، مجرم تلقی می‌شود اما در همان جا اگر کسی به مقدسات بیش از یک میلیارد مسلمان توهین کند، جایزه آزادی بیان را برنده می‌شود! آیا این آشکارترین و وقیح‌ترین نوع استبداد نیست؟ اگر کسی همت کند و آمار از انتقادات و حملات و همه‌ها و ایراد اتهامات به انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی، ولایت فقیه، رهبری نظام، مسئولین ارشد نظام و نهادهای انقلابی و حکومتی را که در سی و دو سال گذشته در داخل کشور در قالب‌های مختلف مطرح شده‌اند گرد آورد، آنگاه معلوم خواهد شد که استبداد چیست و مستبد کیست. به قطعیت می‌توان گفت اگر حجم این موارد از حجم دفاعیات از نظام بیشتر نباشد کمتر نبوده است. در طول تاریخ انقلاب اسلامی نمی‌توانید موردی را بیابید که یک روزنامه‌نگار به دلیل انتقاد از حکومت یا سیاست‌های جاری دستگیر یا مورد آزار و اذیت و محدودیت واقع شده باشد. اگر خبرنگاری دچار دادگاه و بند و حبس شده به خاطر تخلف از قانونی بوده که خود التزام به رعایتش داده بوده است و لاغیر. قتل‌های زنجیره‌ای هم که کدیور در

نامه‌اش مدعی شده توسط حکومت طراحی و اجرا گردیده، هیچ ربطی به نظام نداشته است و اتفاقاً متهم اصلی در آن وقایع همفکران کدیور هستند که در رأس قدرت بودند و از جمله همین مهاجرانی که مسئول وزارت ارشاد بود و از خیلی چیزها خبر داشت...

به‌طور کلی محتوای نامه زوج کدیور- مهاجرانی ادعاهایی است سست و بی‌پایه و نوعی فرار به جلو برای پوشانیدن همکاری با دشمنان ایران و انقلاب و نظام در برهه‌ای حساس از تاریخ که به گواهی علمای جهان اسلام، تمام غرب علیه مسلمانان جبهه گرفته‌اند و می‌خواهند اسلام را از محتوای اصلی و سازنده‌اش تهی کنند و متأسفانه پیاده‌نظام آن‌ها در این رویارویی همین افرادی هستند که رؤیای قدرت، ذهن‌شان را تحدیر کرده است.

## پاسخی به نامه به اصطلاح سرگشاده کدیور<sup>۱</sup>

باسمه تعالی

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»  
سلام و درود خدا بر رسول اکرمش و اهل بیت عصمت و طهارت و ارواح طیبه  
شهداء و ولی امر مسلمین و امت مسلمان، ولایی و شهیدپرور.  
آقای کدیور

نامه از هر لحاظ گشاده و نیز طویل شما به آقای هاشمی رفسنجانی مطالعه شد. هر چند که این نامه شعاری و به اصطلاح ژورنالیستی به هیچ وجه ارزش پاسخ نداشت، اما جوابیه ذیل از دو جهت تدوین و ایفاد می‌گردد:

جهت اول آن که نوشته‌اید مخاطب اصلی مرقومه شما مردم هستند! و مخاطب صوری شما (آقای هاشمی) دیگر در مقام و جایگاهی نیست که بتواند از سوی مردم پاسخ دهد. و جهت دوم آنکه به گمان باطل خود انواع و اقسام شبهات را ایجاد و فرافکنی کرده‌اید و پاسخ یا بهتر بگوییم تبیین برخی از آن‌ها لازم بود. و گر نه مردم در این سی سال نامه‌های بسیاری از مخالفین انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه از سوی بزرگ تر از شماهایی چون: جیمی کارتر، جرج بوش، اوباما، نتانیاهو... و یا اذنان داخلی آن‌ها دریافت نموده‌بودند، اما پاسخ‌شان را در عمل و ثبات قدم در ایمان به اسلام ناب محمدی ﷺ و دفاع از اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه، حیثیت و شرف ملی و تمامیت ارضی ایران دادند. پاسخ‌های قاطعی که در تاریخ ثبت شد و به هیچ وجه قابل انکار نخواهد بود.

به اهانت‌هایی که به مخاطب صوری خود، آقای هاشمی رفسنجانی کرده‌اید نیز کاری نداریم، که از یک سو ایشان را از ارکان این نظام خواندید و از سوی دیگر مقصّرش دانستید و از سوی دیگر حتی مواضع شما پسندش را «نیم‌نگاه به مردم و مطالبات‌شان» قلمداد نمودید و ارزش یک نگاه تمام را نیز برایش قائل نشدید! و چقدر ایشان باید متأسف باشند که شما ایشان را با امثال آقای دستغیب در یک سطح دانستید. در حال ایشان مرد با کیاستی بود و بعید است که آن قدر تنزل نموده باشد که نفهمد شما به بهانه تعریف، چقدر ایشان را تحقیر و تحفیف نمودید.

۱. [فاقد اسم نویسنده]، وبسایت شهبه، ۵ آذر ۱۳۸۹.

نوشته بودید که جای طرح نامه مجلس خبرگان بود و چون مجلس خبرگان به وظایفش عمل نمی‌کند آن را به صورت سرگشاده منتشر نمودید و دلیل را بسته شدن برخی از احزابی که پیدایش‌شان نیز در دوره‌های تک‌تازی به‌خاطر ایجاد فتنه و براندازی بود، یا توقیف و فیلترینگ رسانه‌های وابسته که بلندگوی آمال غرب هستند، یا بازداشت جاسوسان که از نظر شما فعالان سیاسی می‌باشند و یا آشوب‌گران مزدور که به حسب قرارداد جان و مال مردم را به آتش کشیدند، و مراجع تقلید که لابد منظور آن امثال منتظری و صانعی معلوم الحال است برشمردید! خوب، چه کنیم که شما هنوز نفهمیدید که مجلس خبرگان جایگاه حمایت و حفظ اصل «ولایت فقیه» است و نه کانون فتنه و لجستیک فتنه‌گران وابسته یا اتاق فکر برای براندازی نظام؟! اگر چنین نکردند، متهم شوند که وظایفشان را انجام نداده‌اند!

نوشته بودید: «تنها راهی که باقی می‌ماند این است که در تبعید، نامه سرگشاده نوشت، نامه‌ای که جز در فضای مجازی خارج از ایران امکان انتشار ندارد!» شما و امثال شما که الحمدلله در داخل هرچه می‌خواستید گفتید و می‌گویید و کسی هم با امثال شما کاری ندارد. بلکه عرصه تنگ آمد و یا از به دست آمدن برخی اسناد و یا محاکمه و اثبات جرم فرار را بر قرار ترجیح دادید و هم چون اسلاف خود، در آنجا در عین حال که کیفتان کوک است، ندای غربت و مظلومیت سر می‌دهید. این جمله شما ما را به یاد ترانه‌های خواننده‌های آن سوی آبی راجع به ایران، وطن، غربت و... می‌اندازد!

راستی حالا چه کسی شما را به کجا تبعید نمود؟ بیابان‌های خشک مرز پاکستان، روستاهای دورافتاده افغانستان، یا لندن یا نیویورک (۱۴)؟ عجب تبعیدگاهی! به راستی این انقلاب اسلامی چقدر به نفع ضدانقلاب تمام شد که قدرش را نمی‌دانند. درهای بسته زندگی در آمریکا و اروپا را به روی‌شان باز کرد تا به بزرگ‌ترین آمال خود و اوج تکامل متصور خود برسند!

آیا تابه حال به سفارت‌های سوئیس، انگلیس و آلمان و فرانسه در تهران مراجعه کرده‌اید و یا آن که ویزا و اقامت شما را توسط پیک در منزل تحویل دادند؟! آیا می‌دانید که چقدر اتباع ایرانی مقیم خارج، دانشجو، تاجر، صنعت‌گر، بیمار، والدین دور از فرزند و... در صف أخذ ویزا می‌ایستند و چقدر به آن‌ها اهانت می‌شود و در آخر نیز موفق به کسب ویزا نمی‌گردند؟! اما جالب است که همه مخالفان نظام، به نیویورک، لندن، پاریس، هامبورگ، ژنو و... تبعید می‌گردند و آن لیبرال‌های دمکرات‌مآب و مدافعین حقوق بشر نیز با آغوش باز آن‌ها را می‌پذیرند.

خوب شما که از آن تبعیدگاه نامه می‌نویسید، لازم نیست راجع به ما هفتاد و چند میلیون که حکومتی بر اساس اسلام و به رأی خود تشکیل داده و در وطن مستقل و آزاد خود زندگی می‌کنیم حرف بزنید، کمی از احوال سیاسی انگلیس بگویید، وضعیت پوند چطور است؟ از فراماسون چه خبر؟ از اوایاما، CIA و آخرین دسیسه‌های‌شان چه خبر؟! یا اگر اطلاعی ندارید، از وضعیت و حال و احوال خودتان بنویسید که حتماً

خوب است؟ به‌طور قطع آنجا دیگر در فشار و اختناق نیستید. چراکه هر چه بر علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه بگویید، یک امتیاز است و با آمریکا و انگلیس و اسرائیل هم که شما کاری ندارید تا کمی اختناق آن محیط را هم تجربه کنید. ان‌شاءالله مشکل اقامت، تمدید، پناهندگی، اجاره مکان و... نیز ندارید و همه فراهم و تضمین شده است. البته نه اینکه خدایی ناکرده دولت آنجا از شما حمایت می‌کند. به‌طور قطع شما اصلاً اهل این لقمه‌های حرام و درپوزگی نیستید، بلکه لابد سایر انقلابیون در تبعید و مقیم کشورهای اروپایی با درآمدهای ناشی از زور بازو و عرق جبین، شما را نیز تحت پوشش حمایتی خود قرار داده‌اند. راستی آیا حقوق‌تان کافی هست؟ اگر مشکلی است بفرمایید. البته نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود و خارجی‌ها هم مثل ما دل‌جم و دست‌ودلباز نیستند و به کسی بدون منفعت چیزی نمی‌دهند. لذا اگر کمی بیشتر تلاش کنید، مثلاً چند نامه دیگر هم بنویسید، وضع بهتر هم می‌شود و شاید مثل مهاجرانی یا برخی دیگر شما را نیز بیشتر تحویل بگیرند و این توفیق را به شما ارزانی دارند که در سال چند دقیقه‌ای نیز آکتور VOA، CNN، BBC و یا شبکه‌های دست‌دوم و سوم بشوید. بگذریم. خوش بگذرد. ما که بخیل نیستیم. بالاخره از قدیم گفته‌اند که هر کسی به اصلش بر می‌گردد.

به راستی شنیده‌ایم که پس از خروج از محیط اختناق، توانسته‌اید در غربت به رشد علمی نیز برسید و مجله «شیپگل» آلمان به شما لقب «آیت‌الله» داده است؟! اگر واقعیت دارد، یک موقع باورتان نشود، آنجا هیچ حوزه علمیه و جامعه مدرسینی وجود ندارد و این القاب برای... کردن است.

نوشته بودید در سال ۱۳۶۸ به بازنویسی قانون اساسی به دلیل ورود ولایت مطلقه رأی منفی داده‌اید و اساساً منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن هستید. این دیگر نوبر است! در میان علمای شیعه، هیچ عالمی یافت نشده بود که منکر ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن شود. البته هیچ عالمی. گویا شما هم می‌خواهید مثل صانعی حرف نو بزنید. خوب چه می‌شود کرد، شاید این هم مثل شعر نو مُد شده است و ما مرتجعین غافلیم.

البته باید اذعان داشت که شاید تنها کار منطقی‌ای که در عمرتان انجام داده‌اید همین بوده است و ما نیز خوشحالم که امثال شما از اول با ولایت فقیه مخالف بوده و رأی ندادید. ولی ناگفته نماند که این تصمیم زیاد هم متکی به هوش و استعداد شما نبود، بلکه به‌رغم تلبس به لباس روحانیت و اهل علم و ایمان، توفیق آن را نداشتید. در زمان پیامبر اکرم ﷺ نیز خیلی‌ها گمان کردند که عدم همراهی‌شان با پیامبر ﷺ از زرنگی خودشان است، اما خدا فرمود: چنین نیست، بلکه من کراهت داشتم که آن‌ها همراه تو شوند:

«وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتَهُمْ فَتَبَطَّهْمُ وَ قِيلَ أَفْعُدُوا مَعَ الْمُفْعِدِينَ» (توبه-۴۶) ترجمه: و اگر بیرون آمدن (با تو برای جهاد) را اراده کرده بودند به تحقیق ساز و برگی برای آن آماده می‌کردند (و برای فرار به بهانه‌های متفاوت

متوسل نمی‌شدند) و لیکن خدا بر انگیختن آن‌ها را نپسندید و بازشان داشت و [به آنها] گفته شد (شما نیز) با نشستگان بنشینید.

البته عین آیه و ترجمه برای این تقریر شد که شما قرائت جدید نفرمایید. در پاسخ با شما هیچ بحث فقهی یا استدلالی در خصوص «ولایت فقیه» یا «ولایت مطلقه فقیه» نداریم، چون مستلزم سابقه اگرچه کم، از مبانی فقه و اصول می‌باشد که معلوم بوده و هست که شما به علت ورود سریع به عالم سیاست، قدرت، تحزب و...، فرصتی برای طلبگی، تعلّم و مطالعه نداشتید و فقط توانستید لباسی بپوشید. اما فقط یک سؤال را مطرح می‌کنیم: شما که با ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن مخالفید، با ولایت سیاسی چه کسی موافقید؟! آیا جامعه اسلامی که حکومتش غیراسلامی باشد و یا حکومت اسلامی که ولایتش به دست غیر فقیه باشد، همان اسلام آمریکایی نیست؟! در فراز بعدی، به گمان عوام فریبی، با تمسک به روش «قرائت جدید»ی بسیار

عوامانه خودتان، به چند حدیث در توجیه و ضرورت استیضاح «رهبری» استناد نمودید. راجع به آن احادیث که همگی معتبر و محترم هستند و نیز تفسیر و تأویل به‌رأی و سوء استفاده تبلیغاتی شما هیچ نمی‌گوییم، که این خود نوعی حرفه است. چرا که اگر قرار بود صادقانه بخوانید و بفهمید، در طی دوران طلبگی و پس از آن این کار را می‌کردید. آن موقع که در مهد علم و به‌ویژه علوم اسلامی بودید، این توفیق و بصیرت حاصل نشد، و به یقین در موضع و جایگاه‌تان در تبعید (لندن و...)، به نحو احسن حاصل نخواهد شد. اما توجه شما را که مدعی مقام اهل علم و سیاست هستید و خود را انقلابی هم می‌خوانید! به چند آیه کریمه از قرآن مجید جلب می‌کنیم، که هرطور قرائت کنید، باز همان معنا را می‌دهد:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُّوْا» (النساء ۶۱) ترجمه (المیزان): وقتی به ایشان گفته می‌شود به سوی حکمی که خدا در کتابش نازل کرده- و حاکمی که نشانی‌هایش را در آن کتاب بیان نموده- بیایید، و به آن حکم گردن نهید، منافقین را می‌بینی که نمی‌گذارند این سخن اثر خود را بکند، و با تمام نیرو مردم را از آمدن به نزد تو باز می‌دارند.

«لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوْكُمْ اِلَّا خِیَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ یَبْغُوْنَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِیْكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ» (توبه - ۴۷) ترجمه (المیزان): آنان که به بهانه‌های مختلف با تو همراه نشدند) اگر با شما بیرون شده بودند در کارتان جز فساد نمی‌افزودند و میان شما اراجیف انتشار داده فتنه‌جویی می‌کردند و (چون) در میان شما زودباوران (نیز) بودند (در نتیجه تحت تأثیر اراجیف آنان قرار می‌گرفتند) و خدا ستمکاران را خوب می‌شناسد.

«لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ» (توبه - ۴۸) ترجمه (المیزان): قبلاً هم فتنه‌جویی کرده بودند و کارها را بر تو آشفتنه می‌ساختند تا آنکه حق بیامد و امر خدا (بر نقشه‌های شیطانی آنان) با وجودی که ایشان کراحت داشتند غلبه کرد.



«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ ائْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره - ۱۹۳) ترجمه (المیزان): و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه ستمکاران.

در فرازی دیگر چقدر ابلهانه به طول مدت ولایت مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (دام‌ظله‌العالی) اعتراض کرده‌اید و میانگین آن را در قرون اخیر بی سابقه دانسته‌اید! چون این اعتراض هیچ مبنای قانونی، فقهی، عقلی، علمی و حتی شعوری ندارد، نقد و پاسخی نیز نمی‌دهیم، ولی همین قدر اشاره می‌کنیم که معلوم است خیلی دردتان آمده است. اما این نگرانی شما نه تنها در پنج سال اخیر، بلکه در کل تاریخ بی سابقه نیست. زمان پیامبر اکرم ﷺ نیز دشمنان پس از آنکه از جنگ‌های تحمیلی و فتنه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیز جو سازی و تهمت و شایعه و سایر ترفندهای خود ناامید شده بودند، به خود وعده و دلخوشی می‌دادند که بالاخره از دنیا خواهد رفت و وارثی ندارد. اما سوره کوثر و تحقق آن بر دهان‌شان کوفت.

امثال شما راجع به حضرت امام خمینی (ره) نیز همین حرف‌ها را می‌زدند. آن‌ها نیز پس از ناامیدی از حکومت نظامی‌ها شاه، طرح‌های کودتا، ایجاد جنگ‌های داخلی، تحمیل جنگ هشت ساله، تحریم‌های اقتصادی، ترورهای منافقین، فتنه‌های اذنب داخلی و حتی خیانت نفوذی‌های خودفروش حتی در جایگاه ریاست جمهوری، انفجار حزب جمهوری و به شهادت رساندن ۷۲ تن و در رأس سیدمظلوم بهشتی، گفتند: مانعی نیست. امام پیر و سالخورده شده است، به زودی از دنیا می‌رود و پس از او دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند جای او را بگیرد و ضمام امور مسلمین را در دست گرفته و حکومت اسلامی را اداره کند! آن وقت ما وارد صحنه شده و همه قدرت را در دست می‌گیریم. اما دیدیم که خداوند متعال باز نعمتی دیگر از کوثر بی‌کرانش اضافه کرد و آرزوها و نقشه‌های شوم را نقش بر آب نمود.

به یاد داریم که حضرت امام خمینی (ره) به علت بیماری و سپس فرارسیدن ماه مبارک رمضان، از هرگونه ملاقاتی خودداری فرمودند. رسانه‌های بیگانه و اذنب داخلی خیلی خوشحال شدند و مکرر اعلام کردند که امام از دنیا رفته است. اما پس از مدتی حضرت امام (ره) دیدار عمومی نمود و بدین مضمون فرمود: «می‌گویند: خمینی مرده است. با مردن من چیزی نمی‌شود، بروید دعا کنید خدا بمیرد».

خلاصه شما هم منتظر نباشید، تا خدا هست، همین متوال هست و هر روز اسلام ناب محمدی ﷺ و اسلام ولایی شکوفاتر و قدرتمندتر می‌گردد، تا به ظهور حضرت برسد «ولو کره المشرکون - اگر چه مشرکین را خوش نیاید».

و در خاتمه اشاره می‌کنیم که نوشته‌اید: اگر مرحوم آیت‌الله خمینی چنین نظری داشته‌اند، این خطای محض بوده است... پس از انقلاب دو خطای بزرگ اتفاق افتاد: یکی ورود ولایت فقیه به قانون اساسی بود...».

نمی‌دانیم امید داشته باشیم که این سخنان نغز را در صحت و سلامت عقل و ذهن گفته باشید و احیاناً از آزادی‌های محیطی لندن و روان‌گردان‌ها و... استفاده نکرده باشید، یا امید داشته باشیم که این افاضات دست‌کم در حال عادی و سلامت بیان نشده باشند؟!

راستش بسیار مایلیم تا پاسخ این فراز را بدهیم، اما می‌ترسیم که همین گویایی آن مبنی بر مواضع شما نسبت به اسلام ناب، انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی، ولایت فقیه، امام خمینی (ره) و...، خدشه‌دار گردد. لذا فقط با تمسک به امام سجاد (علیه السلام) خدا را شکر می‌کنیم که دشمنان ما را از احمق‌ها قرار داد. جا داشت شما حرف دل‌تان را بیان داشته و بنویسید: خطا این بود که مردم بیدار شدند، به اسلام رو آوردند، حکومت شاه را ساقط کردند، پنجه سلطه آمریکا را قطع کردند، انقلاب کرده و جمهوری اسلامی ایران را مستقر نمودند. وگرنه پس از لیبیک همه مردم، از آیات عظام، علمای اعلام، اساتید گرام گرفته تا اقشار متفاوت مردم، معلوم است که نظام اسلامی جایگزین نظام طاغوت می‌گردد و بدیهی است که ولایت در یک نظام اسلامی با فقه، فقاقت و فقیه است، نه احیاناً با فارغ‌التحصیلان آکسفورد یا آموزش‌دیدگان و در آب نمک خوابندگان سیا و موساد!

مابقی مطالبی که افاضه نمودید، همان سخنان سخیفی است که در اغلب سایت‌ها و شب‌نامه‌های نهضت آزادی، سازمان منافقین، سخنان بنی‌صدر، مهاجرانی و سایر فراریان و مصاحبه‌کنندگان با رسانه‌های غربی و صهیونیستی نیز مکرر بیان شده است. و خود گویند و خود خندند!...

در نیویورک یا لندن و... خوش بگذرد. مراقب باشید پس از پایان تاریخ مصرف، به اردوگاه‌های کشورهای عربی یا... تبعید نگردید.

## پاسخی به نامه کدیور<sup>۱</sup>



سید محمود نبویان

**گروه سیاسی برهان؛** نام سید محمود نبویان در بین نزدیکان، شاگردان برجسته و همراهان آیت‌الله مصباح یزدی مطرح می‌شود. ایشان تبخیری کم‌نظیر در علم کلام و پاسخ‌گویی مستدل به شبهات مطرح شده در حوزه علوم دینی و معرفت‌شناختی دارد. فایل سخنرانی ایشان در پرده‌برداری از چهره واقعی اصلاح‌طلبان و خیانت آن‌ها به مبانی دینی و آرمان‌های امام خمینی (ره) به‌عنوان کلیدی تأثیرگذار در تابستان ۸۹ خبرساز شد. از این پس مجموعه‌ای از پاسخ‌های حجت الاسلام نبویان به شبهات محسن کدیور در برهان منتشر خواهد شد.

### آیا پرسش از دیگری باید با ۴۹۵ فحش همراه باشد؟

«نامه استیضاح» آقای محسن کدیور علیه رهبری انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در تاریخ ۱۳۸۹/۴/۲۷ منتشر شده است، حاوی نکات تأمل‌برانگیزی است که واکنش بسیاری را برانگیخته است، برای پاسخ‌گویی به نکات مذکور به مواردی اشاره می‌شود. این پاسخ در چندین بخش تنظیم شده است.

---

۱. پایگاه تفسیری تحلیلی برهان، ۸ قسمت، ۱۲ بهمن تا ۱۰ اسفند ۱۳۸۹.

«پاسخ‌گویی به نامه معروف «محسن کدیور» برای «هاشمی رفسنجانی» مبنی بر «استیضاح رهبری» را به جرأت می‌توان یکی از نقاط عطف عملکرد گروه سیاسی برهان در حوزه پدافندی قلمداد کرد. این نامه هرچند مربوط به ماه‌ها پیش از آغاز به کار برهان بود؛ لکن به دلیل عمق تأثیرگذاری آن در فضای سیاسی بی‌پاسخ‌نماند و دکتر «سید محمود نبویان»، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی- پژوهشی امام خمینی (ره) طی مقاله‌ای جامع در هشت شماره به رویارویی با آن پرداخت. آنچه در برهان گذشت: به مناسبت سالگرد تأسیس یک پایگاه تحلیلی- تبیینی، برهان، ۱۲ بهمن ۱۳۹۰.

### بخش اول: مقدمه

در ابتدا مناسب است که به چند نکته توجه شود:

۱- مباحث علمی به‌ویژه از سوی کسانی که مسلمان هستند، باید به دور از هرگونه حبّ و بغض‌های شخصی، خانوادگی و حزبی صورت پذیرد. اینکه منافع شخصی کسی به مقدار اندکی از سوی عده‌ای مورد آسیب قرار گرفته؛ و یا اعضای خانواده - نسبی یا سببی - او به‌خاطر زیاده‌روی در تأمین و ارضای خواسته‌ها و امیال خود مورد بی‌مهری واقع شده‌اند و درنهایت نیز حزب موردنظر کسی به سبب عوامل گوناگون دچار مشکل شده است، نباید معیار داوری علمی و بی‌طرفانه در قضاوت‌ها واقع شود. معیار قضاوت باید براهین و مؤیدات درست عقلی و نقلی باشد.

۲- مخاطب اصلی ادعانامه آقای کدیور علیه رهبری انقلاب اسلامی آقای هاشمی رفسنجانی است.

۳- بسیار جای خوشحالی است که آقای کدیور مدّعی خود را بر اساس قانون اساسی تنظیم کرده و چنان‌که پیداست، خواسته‌اند مطابق همین قانون اساسی ادعاهای خود را علیه رهبری انقلاب اسلامی بیان کنند. ایشان در این مورد خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی آورده‌اند: «نویسنده نامه... در این نامه با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی مبنای نظم عمومی در ایران است».<sup>۱</sup> نیز در همان ابتدا در مورد مسائل پس از انتخابات آورده است: «راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن‌دادن به حاکمیت قانون است».<sup>۲</sup>

۴- آنچه که مایه تأسف و تعجب بسیار می‌باشد، این است که آقای کدیور، خود را شخصی عالم می‌داند و سعی می‌کند مدّعی خود را علمی و قانونی جلوه دهد، در همان ابتدای مقدمه و قبل از محکوم کردن نظام و رهبری انقلاب اسلامی - براساس ادله ادعایی خود - نظام جمهوری اسلامی ایران که با ریختن خون صدها هزار تن از مردم شریف ایران از سوی آمریکا و رژیم دست‌نشانده او محقق شده و نیز با رشادت، شهادت، اسارت و جانبازی صدها هزار انسان صالح دیگر از این مرز و بوم در جنگ تحمیلی از سوی صدام با پشتوانه آمریکا و هم‌پیمانان اروپایی او ادامه یافته و امروز نیز با حمایت و پشتیبانی این مردم صالح، خوب، مسلمان و ظلم‌ستیز به راه درست خود ادامه می‌دهد، چنین نظامی از سوی آقای کدیور تهدید به براندازی و مبارزه می‌شود. ایشان در این نامه مدّعی می‌شود اگر به راه‌حلی که من می‌گویم عمل نشود معلوم می‌شود که این نظام قابل اصلاح به‌صورت قانونی نیست: «... معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: "جمهوری اسلامی از راه قانونی اصلاح‌ناپذیر است"».<sup>۳</sup>

۱. بخش مقدمه، بند سوم، پاراگراف اول.

۲. بخش مقدمه، بند اول.

۳. بخش مقدمه، انتهای بند دوم.

نیز در انتهای نامه در خطاب به مجلس خبرگان مدّعی می‌شود که اگر آن‌طور که من می‌گویم عمل کردید مشکلی نیست و الا با زبان دیگری باید با شما سخن گفت.<sup>۱</sup> آیا مراد شما از اصلاح نظام جمهوری اسلامی ایران به‌صورت غیرقانونی همان مدّعی برخی از اصلاح‌طلبان است که امروز در کنار منافقین و سلطنت‌طلب‌ها به بلندگویی برای بیان خواسته‌های آمریکا و اسرائیل علیه این نظام مردمی تبدیل شده‌اند و در زمان اصلاحات عین سخن شما را بر زبان می‌آورده‌اند؟

از آقای کدیور می‌توان سؤال کرد که با فرض قبول مشکلات در مسائل اجرایی در کشور جمهوری اسلامی ایران، در صورتی که به خواسته و دیدگاه شما عمل نگردد، آیا باید نظام جمهوری اسلامی ایران را با این پشتوانه عظیم مردمی و جان‌فشانی‌های گسترده مردم عزیز و محبوب ایران، به‌صورت غیرقانونی اصلاح کرد؟ مراد از روش غیرقانونی چیست؟ آیا مراد شما از اصلاح نظام جمهوری اسلامی ایران به‌صورت غیرقانونی همان مدّعی برخی از اصلاح‌طلبان است که امروز در کنار منافقین و سلطنت‌طلب‌ها به بلندگویی برای بیان خواسته‌های آمریکا و اسرائیل علیه این نظام مردمی تبدیل شده‌اند و در زمان اصلاحات عین سخن شما را بر زبان می‌آورده‌اند؟ آیا این سخن شما بحثی است علمی و به قول شما براساس قانون اساسی، یا دعوت عده‌ای به خشونت و عمل غیرقانونی و درنهایت مبارزه مسلحانه علیه این نظام مردمی اسلامی؟ راستی برای براندازی این نظامی که به ادعای شما از راه قانونی قابل‌اصلاح نمی‌باشد، آیا کمک نظامی، اقتصادی و فرهنگی خارجی را نیز صلاح می‌دانید؟ آیا گزینه حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل علیه جمهوری اسلامی کمکی به دیدگاه شما - یعنی اصلاح نظام از راه غیرقانونی - نخواهد کرد؟ و آخرین سؤال این است که آیا صدام که با پشتوانه کشورهای که متأسفانه پناهگاه و حامی شما و دوستان شما یعنی آمریکا، اسرائیل، فرانسه، آلمان و حداقل سی‌وهفت کشور دنیا به ایران حمله کرده و خون پاک صدها هزار تن از انسان‌های مؤمن و پاک این مرز و بوم عزیز را به روی زمین ریخته است، در تحقق عملی همین راه‌حلی نیست که شما در مورد نظام، پیشنهاد می‌دهید؟

۵- آقای کدیور مدّعی شده‌اند این نامه که با عنوان استیضاح رهبری نوشته شده، مراد از استیضاح در آن طلب وضوح و توضیح خواستن است: (مراد من از استیضاح طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن است).<sup>۲</sup>

روشن است که سوال کردن و طلب وضوح خواستن از یک مسئول مملکتی امری درست و شایسته است. اما آیا آقای کدیور، به‌واقع در این نامه صرفاً در مقام سؤال بوده‌اند؟ آیا هیچ انسان مُنصفی - حتی اگر مسلمان نباشد - در سؤال خود دست به فحاشی و توهین‌های مکرر (از قبیل ظالم، مستبد، دیکتاتور تمام‌عیار، جائر، کسی که

۱. آخرین پاراگراف نامه.

۲. بخش مقدمه، بند چهارم.

حکومت مطلقه شاهنشاهی را پدید آورده است، کسی که مایه وهن اسلام و شین مذهب شده است) می‌زند؟<sup>۱</sup>

آیا کسی که به دنبال توضیح و سؤال منصفانه و عالمانه از یک شخص است، ۴۹۵ بار به او فحش داده و پس از توهین‌ها و فحاشی‌های مکرر و قبل از شنیدن پاسخ، به نتیجه و حکم قطعی می‌رسد و شخص سؤال‌شونده را نیز محکوم می‌کند و او را فاقد صلاحیت می‌داند؟ آقای کدیور در مقام سؤال و قبل از دریافت پاسخ طرف سؤال چگونه ایشان را محکوم کرده‌اند که: «... و بالاخره با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی‌آنکه نیازی به عزل داشته باشد».<sup>۲</sup>

در این قسمت بخشی از کلام آقای کدیور را - که به‌عنوان چکیده بیان شده است - ذکر می‌کنیم تا برای خوانندگان منصف روشن شود که آیا ایشان به‌واقع در مقام سؤال و طلب وضوح مطلب با کمال بی‌طرفی و از روی انصاف و خیرخواهی بوده است یا...؟ قضاوت با شما:

«من به‌عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله آقای سیدعلی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام متهم می‌کنم.

اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به‌صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی بازآفرینی کرده است.

ثانیاً، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضاوت و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق متقدمان و ذوی‌الحقوق، «ولایت جانر» را محقق کرده است.

ثالثاً، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی به‌ویژه در حوزه تقنین و اجرا، بزرگ‌ترین قانون‌شکنی را در دو دهه اخیر مرتکب گردیده و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

رابعاً، از آنجاکه این استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام، مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام، جانشینی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ائمه علیهم‌السلام و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام، تشیع، خدا، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شین مذهب شده است.

و بالاخره، با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی‌آنکه نیازی به عزل داشته باشد».<sup>۳</sup>

جالب آن است که آقای کدیور همه این توهین‌ها و حکم قطعی دادن‌ها را قبل از

۱. تفصیل توهین‌ها و فحاشی‌های آقای کدیور نسبت به رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران خواهد آمد.

۲. بخش مقدمه، بند ششم.

۳. بخش مقدمه، بند ششم.

شروع در بیان ادلّه ادعائیه خود و در مقدمه نامه خود مطرح کرده است! علاوه بر این، اگر به واقع آقای کدیور در مقام سؤال بوده است، چرا برای آقای هاشمی رفسنجانی نامه نوشته‌اند؟ آیا ایشان از آقای هاشمی رفسنجانی خواسته است، سؤال کند؟ مگر رهبری را استیضاح نکرده‌اند، اگر این‌طور است، مخاطب ایشان باید رهبری باشد نه آقای هاشمی رفسنجانی؛ و از این امر نیز روشن می‌شود که آیا آقای کدیور در مقام توضیح خواستن و طلب وضوح منصفانه بوده است یا به دنبال امر دیگر؟

پس از ذکر مقدمات فوق به بیان محتوای اصلی نامه می‌پردازیم.

### آقای هاشمی پاسخ دهند!

پس از ذکر مقدماتی در قسمت قبل، اینک به نقد قسمت مقدمه نامه آقای کدیور می‌پردازیم:

در بند اول مقدمه خطاب به آقای هاشمی آمده است که شما در انتخابات ریاست جمهوری نهم که رأی نیاورده‌اید، نامه‌ای نوشته و از جفایی که در حق‌تان شده به خداوند پناه برده‌اید، چون پناهرسی جز او نیافته‌اید: «... ده بار خود را در معرض انتخاب مردم قرار داده، هشت بار انتخاب شده و بار ماقبل آخر هم از جفایی که در حقش شده به خدا پناه برده چون پناهرسی جز او نیافته است.»<sup>۱</sup>

یا در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۹، و نیز در خطبه‌های نماز جمعه تهران تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ نشان دادید که به مردم و مطالبات‌شان نیم‌نگاهی دارید و تنها عضو هیئت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که قبول کرده‌اند کشور دچار بحران شده و فتنه‌گران را معترض نامیده‌اند: «شما در دو سال اخیر با نمونه‌هایی از قبیل نامه سرگشاده تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، خطبه‌های نماز جمعه تهران تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ و یادداشت تاریخ تیر ۱۳۸۹ نشان دادید که نیم‌نگاهی به مردم و مطالبات‌شان دارید.... تنها عضو هیئت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که پذیرفته‌اید کشور حداقل در چهارده ماه اخیر با بحران مواجه بوده و معترضان سبز ایرانی فتنه‌گر نیستند، آن‌ها به دنبال رأی، بلکه حق گمشده خود هستند.»<sup>۲</sup>

مسائلی که در مورد آقای هاشمی بیان شده، متأسفانه درست است. یعنی آقای هاشمی چنین اظهار نظرهایی را کرده است. اما به واقع باید بررسی کرد که آیا اظهار نظرها و نامه نگاری‌های آقای هاشمی درست بوده است؟ آیا به واقع در انتخابات نهم ریاست جمهوری که بخش اجرایی آن به صورت یکدست و کامل در دست وزارت کشور اصلاح‌طلبان بوده است و آقای سیدمحمد خاتمی - رئیس قوه مجریه کشور و مجری انتخابات ریاست جمهوری نهم - بر تمام مراحل اجرایی انتخابات

۱. بخش مقدمه، بند اول.

۲. بخش مقدمه، بند اول.

نظارت داشته (می‌دانیم آقای خاتمی در دوره اول انتخابات مدافع آقای معین بوده و در مرحله دوم مانند تمام اصلاح‌طلبان به صورت علنی از شخص آقای هاشمی دفاع کرده و در نامه‌ای سرگشاده مردم را دعوت به رأی دادن به کسی که به دنبال سازندگی کشور بوده است - یعنی آقای هاشمی - دعوت کرده است، به طوری که این نامه چند بار از رادیو و نیز چندبار از تلویزیون برای کل مردم ایران خوانده شده است.) آیا با این اوصاف که همه مجریان انتخابات حامی علنی و مدافع تمام‌عیار آقای هاشمی و مخالف سرسخت آقای احمدی‌نژاد بوده‌اند، می‌توان باور کرد که تقلب صورت گرفته و آقای احمدی‌نژاد با تقلب پیروز شده است؟

جالب آن است که مسؤولین اصلاح‌طلب که مدافع سرسخت آقای هاشمی و مخالف جدی احمدی‌نژاد بوده‌اند، همگی بر صحت انتخاباتی که خودشان برگزار کننده آن بوده‌اند، تأکید کرده‌اند. برای نمونه، آقای سیدمحمد خاتمی در جواب آقایان هاشمی و کروبی - آقای کروبی در مرحله اول آن انتخابات ادعای تقلب کرده بود - و در بازدیدی که از ستاد وزارت کشور درباره سلامت انتخابات و شمارش آرا داشت، به مردم اطمینان داده و گفته است: «آنچه به ما مربوط است، انتخابات سالم بوده و هم‌اکنون هم نهایت دقت در خواندن آرا انجام می‌شود. اگر کسی در این زمینه اظهارنظری بی‌جا کرده، حرف دیگری است»<sup>۱</sup>

آقای مصطفی معین، نامزد ناکام جریان اصلاح‌طلبان در انتخابات نهم نیز طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری «رویتر» گفت: «انتخابات اگرچه کامل نیست ولی موثق و معتبر است»<sup>۲</sup>

در همین روز «محمد قوچانی» به‌عنوان سردبیر نیز در روزنامه شرق (ارگان غیررسمی حزب اصلاح‌طلب کارگزاران سازندگی) طی سرمقاله‌ای با عنوان «آزمون ملی / ائتلاف ملی» آورده است: «ما تاکنون به این صراحت در معرض آزمون قرار نگرفته‌ایم، همه چیز دموکراتیک بود. در مشارکتی بالاتر از حد انتظار، حریفان ما با قاعده دموکراسی، ما را بدان نقطه رسانده‌اند»<sup>۳</sup>

با این وضعیت، چگونه آقای هاشمی نامه نوشته و مدعی تقلب شده و از فرآیند انتخابات گله می‌کند! به علاوه هیچ‌کس را عادل ندانسته و فقط به خداوند شکایت می‌برد!

علاوه بر این، آیا نامه‌ای که ایشان سه روز قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ نوشته‌اند و در آن نکاتی در مورد اغتشاشات و طوفان‌هایی که در راه است، یاد آور شده‌اند؛ و نیز مطالبی که در خطبه‌های نماز جمعه خود بیان کرده‌اند، صحیح بوده است؟ آیا علیرغم این که مردم عزیز کشور اسلامی ایران و نیز رهبر معظم انقلاب

۱. روزنامه ایران، ۱۳۸۴/۳/۲۹، ص ۲.

۲. روزنامه آفتاب یزد، ۱۳۸۴/۳/۲۹، ص ۷.

۳. روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۳/۲۹، ص ۲.



اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به درستی کسانی را که هم‌صدا با دشمنان اصلی نظام شده‌اند، را فتنه‌گر خوانده‌اند، اما آقای هاشمی متأسفانه حتی برای یک‌بار هم شنیده نشده است و از فتنه‌گر در مورد آن‌ها به کار ببرند و... مدعای‌شان درست است؟ چنین موضع‌گیری‌هایی که به صراحت در مقابل موضع‌گیری اکثریت غالب و بزرگوار مردم فهیم ایران اسلامی است، چه توجیهی می‌تواند، داشته باشد؟

اینکه این موارد را چگونه باید توجیه کرد و چرا آقای هاشمی مرتکب این اشتباهات بزرگ شده است، اموری هستند که خود ایشان باید جواب دهند.

اما نسبت به ادعای وجود تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ در قسمت بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت.

### ماجرای آرای دزدیده شده! ادعای تقلب در انتخابات

آقای کدیور در بخش مقدمه نامه خود آورده‌اند آن‌هایی که اعتراض کرده‌اند، فتنه‌گر نبوده‌اند، بلکه معترض بوده و به دنبال رأی و بلکه حق گمشده خود و به دنبال حاکمیت قانون بوده‌اند:

معترضان سبز ایرانی «فتنه‌گر» نیستند، آن‌ها به دنبال رأی، بلکه «حق گمشده» خود هستند و راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است.<sup>۱</sup>

در مورد این کلام، امور زیر را ذکر می‌کنیم:

اولاً) کسانی که دست به اعتراض زده‌اند، دو دسته‌اند: «عده‌ای که از روی اشتباه در این جریان قرار گرفته‌اند و دسته‌ای که با اغراض خاصی دست به فتنه‌گری زده‌اند.» نمی‌توان تمام کسانی که در جریان اعتراض اولیه قرار داشته‌اند را فتنه‌گر نامید، بلکه اکثریت آن‌ها از روی اشتباه وارد این جریان شده‌اند و به همین جهت است که هرچه مسائل شفاف‌تر می‌شده است، بدنه اجتماعی که در ابتدای این اعتراضات همراه جریان فتنه‌جویان بوده‌اند، با روشن شدن اغراض آن‌ها و حامیان‌شان به صورت سریع و گسترده از آن‌ها فاصله گرفتند و خود را به کل مردم مسلمان و فهیم کشور ملحق کرده و برای نمونه به صورت وسیع در راه پیمایی ده‌ها میلیونی نهم دی ماه خیل عظیم مردم سراسر کشور شرکت کرده‌اند.

بنابراین، برخی از مردم عادی که از روی اشتباه وارد این جریان شده بودند و با بینش و فرهیختگی درست مانند اکثریت مردم بزرگوار ایران اسلامی از فتنه‌گران منزجر شده و فاصله گرفتند را نمی‌توان، فتنه‌گر نامید. مراد از فتنه‌گران عده بسیار قلیلی بودند که هم‌سو با دشمنان قسم‌خورده انقلاب اسلامی و سران استکبار درصدد تضعیف این نظام مردمی برآمده‌اند.

ثانیاً) این که گفته شده که فتنه‌گران و سران فتنه به دنبال رأی گمشده خود بودند،

۱. بخش مقدمه، بند اول.

چنین ادعایی بسیار جالب و تعجب‌برانگیز است. آیا به واقع می‌توان در این انتخابات ادعای تقلب کرد؟ برای روشن شدن موضوع به چند نکته زیر توجه می‌کنیم:

(۱) - مقدار صندوق‌های آخذ رأی در داخل و خارج از کشور ۴۶۰۰۰ بوده؛ که تعداد کل صندوق‌ها به نسبت انتخابات قبلی به میزان یک و دو دهم درصد (۱/۲٪) افزایش داشته است. از این تعداد چهارده هزار و دویست و نود چهار (۱۴۲۹۴) صندوق سیار در نظر گرفته شد. کاندیداهای ریاست‌جمهوری آزاد بوده‌اند که در این صندوق‌ها دارای نماینده باشند و در انتخابات ریاست‌جمهوری چهار کاندیدای موردنظر به مقدار قدرت و امکاناتی که در اختیار داشته‌اند، نماینده‌ای را برای هر صندوق تعیین کرده بودند. که آمار نمایندگان آن‌ها به قرار زیر است:

الف - آقای میرحسین موسوی با ۴۰۶۷۶ نماینده در ۸۹ درصد صندوق‌ها،

ب - آقای محمود احمدی‌نژاد با ۳۳۰۵۸ نماینده در ۷۲ درصد صندوق‌ها،

ج - آقای مهدی کروبی با ۱۳۵۰۶ نماینده در ۳۰ درصد صندوق‌ها و

د - آقای محسن رضایی با ۵۴۲۱ نماینده در ۱۲ درصد صندوق‌ها دارای نماینده

بوده‌اند.

مطابق آمار بیان شده، آقای موسوی دارای بیش‌ترین نماینده در صندوق‌های انتخابات بوده‌اند. از این رو، می‌توان پرسید که اگر حسب ادعایی که شده، در انتخابات تقلب گسترده صورت گرفته است، (روشن است که ادعای تقلب گسترده باید مستند به گزارشاتی باشد که نماینده‌های کاندیداها گزارش نموده‌اند.) با عنایت به این که انتخابات حداقل ۱۲ ساعت - یعنی از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب که در اغلب شهرستان‌ها بیشتر از این مقدار بوده است - به طول انجامیده است، هر نماینده اگر نظاره‌گر تقلب گسترده در انتخابات بوده، در طول این ۱۲ ساعت در حداقل‌ترین حالت خودش می‌بایست ۱۲ صفحه - یعنی هر ساعت یک صفحه - از وجود تقلب یادداشت می‌کرده و به‌صورت گزارش به آقای موسوی یا ستاد ایشان تحویل می‌داده‌اند و از این رو، آقای موسوی می‌بایست برای ادعای تقلب در انتخابات ۴۸۸۱۱۲ (چهارصد و هشتاد و هشت هزار و صد و دوازده) صفحه مدرک ارائه می‌داده‌اند. آیا به‌واقع آقای موسوی این مقدار مدرک نسبت به وجود تقلب در دست داشته و ارائه داده‌اند؟ آقای موسوی چند هزار صفحه مدرک ارائه کرده‌اند؟

بر این امر بیافزائید شکایت‌های آقای مهدی کروبی (۱۶۲۰۷۲) و محسن رضایی (۶۵۰۵۲) که مجموع شکایت‌های رسیده از سوی سه نامزد معترض به مراکز قانونی مانند شورای نگهبان باید بالغ بر ۷۱۵۲۳۶ (هفتصد و پانزده هزار و دویست و سی‌وشش) صفحه باشد!

شورای نگهبان در راستای انجام وظایف نظارتی و حصول اطمینان از صحت و سلامت انتخابات، با دعوت از نمایندگان نامزدها برای حضور در محل این شورا، جهت مشاهده نحوه نظارت همه‌جانبه و توأم با دقت و احتیاط اعضای شورا بر جریان امور در روز برگزاری انتخابات، تلاش کرد که نامزدهای محترم را در جریان امر

نظارت قرار دهد. در این راستا هر چهار نامزد محترم، نمایندگانی را معرفی و ضمن استقرار در ستاد مرکزی شورای نگهبان و در اختیار گرفتن امکانات لازم، ارتباط سریع‌تر با مسئولین نظارتی داشته و پس از پایان رأی‌گیری نیز تا بامداد روز شنبه تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲۳ از نزدیک شاهد تجمیع آرا بودند.

(۲) - در کمتر از سه روز بعد از جمعه ۲۲ خرداد ۸۸، شورای نگهبان علیرغم فقدان وظیفه با دعوت از نامزدهای معترض، آمادگی خود را برای استماع اظهارات و دریافت اسناد و مدارک آن‌ها جهت فراهم آمدن امکان بررسی و رسیدگی بهتر و بیشتر اعلام نمود. این جلسه در شورای نگهبان، با حضور نمایندگان نامزدهای محترم، تشکیل و پیرامون نحوه رسیدگی به شکایت‌ها بحث و گفت‌وگو شد. آقایان: «محتشمی‌پور، آخوندی و هاشمی» به نمایندگی از سوی آقای میرحسین موسوی، آقای «کرباسچی» به نمایندگی از سوی آقای کربویی و آقای «دانش جعفری» به نمایندگی از سوی آقای محسن رضایی در شورای نگهبان حضور یافتند و به بیان نقطه‌نظرات خود پرداختند.

این در حالی است که نمایندگان نامزدها علاوه بر حضور در شورای نگهبان، در روز سه شنبه ۲۶ خرداد ۸۸ در دیدار با مقام معظم رهبری به تفصیل مطالب‌شان را مطرح و ایشان بر این امر تأکید کردند که خواهان پی‌گیری درخواست‌های شان از مجرای قانونی باشند و شورای نگهبان را نیز به ملاحظه اسناد و مدارک و شنیدن حرف‌ها و اعتراض‌های آنان و همچنین بررسی اظهارنظر در چهارچوب قانون توصیه کردند.

پس از پایان بازشماری آرا و عدم وجود مغایرت محسوس بین آرای اعلامی و نتایج بازشماری، آقای محسن رضایی در تاریخ ۸۸/۴/۲ با ارسال نامه شماره ۳۳۲-۱/م به‌طور رسمی انصراف خود را از پی‌گیری شکایت‌های طرح شده، اعلام کرد.

(۳) - در روز شنبه تاریخ ۱۳۸۸/۳/۳۰ در پی دعوت از نامزدهای معترض جهت حضور در جلسه عمومی شورای نگهبان، فقط آقای محسن رضایی از این امکان استفاده نمود و در جلسه عمومی شورای نگهبان حاضر شد و نقطه‌نظرات خود را به صورت مستقیم با اعضای شورای نگهبان در میان گذاشت و در این جلسه مقرر شد با در اختیار قرار دادن فرم‌های ۲۸، بازشماری ۱۰ درصد صندوق‌ها در ۶ استان با حضور نمایندگان ایشان انجام پذیرد. به محض معرفی نماینده آقای محسن رضایی، بازشماری در حوزه‌های موردنظر آغاز شد که آرای استان کرمانشاه و نزدیک به نیمی از آرای شهرستان استان فارس و بعضی از شهرستان‌های استان اصفهان و استان خوزستان با حضور نمایندگان آقای محسن رضایی، اعضای هیئت اجرایی و ناظرین شورای نگهبان مورد بازشماری قرار گرفت. پس از پایان بازشماری آرا و عدم وجود مغایرت محسوس بین آرای اعلامی و نتایج بازشماری، آقای محسن رضایی در تاریخ ۸۸/۴/۲ با ارسال نامه شماره ۳۳۲-۱/م به‌طور رسمی انصراف خود را از پی‌گیری شکایت‌های طرح شده، اعلام کرد. علاوه بر این، شورای نگهبان آمادگی خود را برای

بررسی موضوع با حضور دو نامزد دیگر (آقای موسوی و کروبی) تکرار کرد و این امکان را مجدداً برای آنان فراهم ساخت تا چنانچه موارد مستند و یا قانونی و قابل طرح دارند و به هر دلیلی نتوانسته‌اند به صورت مکتوب یا از راه نمایندگان خود مطرح سازند، بدین شیوه بتوانند نقطه نظرات خود را بیان کنند.

(۴) - شورای نگهبان علاوه بر تشکیل جلسه صبح سه‌شنبه تاریخ ۸۸/۳/۲۶ با نمایندگان سه نامزد معترض و علیرغم انقضای مهلت قانونی برای دریافت و رسیدگی به شکایت‌های و اعتراض‌ها، صرفاً برای حصول اطمینان بیشتر، این مهلت را با موافقت مقام معظم رهبری برای پنج روز دیگر تمدید کرد.

علیرغم عدم همکاری بعضی از نامزدهای معترض، شورای نگهبان علاوه بر تمدید مهلت برای رسیدگی دقیق‌تر به اعتراض‌های مربوط به شمارش آرا و به‌ویژه اعتراض‌های وارده بر روند انتخابات، «هیئتی ویژه» مرکب از شخصیت‌های صاحب‌نام از نخبگان سیاسی، اجتماعی کشور تشکیل و آنان را به استماع اظهارات مطلعین و جمع‌آوری اسناد و مدارک از اطراف و اکناف کشور و بررسی و رسیدگی به موضوع، مأمور نمود تا متعاقب دریافت گزارش کارشناسی از هیئت مزبور، موجبات اتخاذ تصمیم و اعلام نظر همه‌جانبه و نهایی درخصوص موضوع شورای نگهبان فراهم آید. پس از تشکیل هیئت ویژه متشکل از آقایان «ابوترابی، دری نجف‌آبادی، رحیمیان، حداد عادل، ولایتی و افتخار جهرمی» این هیئت پس از تشکیل اولین جلسه از دو نامزد معترض درخواست نمود تا جهت بررسی روند برگزاری انتخابات و بازشماری حداقل ۱۰ درصد از صندوق‌ها، نماینده خود را به این هیئت معرفی نمایند که این امر طی دو نامه از سوی شورای نگهبان به این نامزدها اعلام شد که متأسفانه در وقت مقرر آقای موسوی از اعزام نماینده خود برای این امر خودداری ورزید و به صدور بیانیه‌ای اکتفا کرد. آقای کروبی نیز در ابتدا خواستار تغییر در ترکیب هیئت بود لیکن مجدداً با صدور بیانیه‌ای دیگر بر ابطال انتخابات اصرار نمود.

در ساعات پایانی روز یکشنبه تاریخ ۸۸/۴/۷ یک نفر از شخصیت‌های سیاسی ضمن تماس با شورای نگهبان اظهار داشت که طی مذاکره با آقای موسوی و نمایندگان وی، آنان خواسته‌های جدیدی را مطرح کرده‌اند و از شورای نگهبان درخواست کرد که این خواسته‌های جدید آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. شورای نگهبان با این امر موافقت نمود و به همین جهت جلسه‌ای با حضور دو نفر از اعضای هیئت ویژه و دو نفر از اعضای شورای نگهبان تشکیل و موارد چهارگانه درخواست شده جدید به شرح زیر مطرح شد:

(۱) بازشماری آرا در چهار استان

(۲) تطبیق سریال (شماره مسلسل) شناسنامه‌ها با تمبرگ تعرفه‌ها

(۳) بررسی میزان چاپ تعرفه‌ها و تعرفه‌های موجود

(۴) بررسی خطوط نوشته شده بر روی اوراق تعرفه و اطمینان از اینکه یک خط

نباشد.

علیرغم دشواری‌های خاص این خواسته‌ها و محدودیت زمانی (فقط یک روز) جهت ایجاد اعتماد و اطمینان بیش‌تر، این درخواست‌ها مورد موافقت اعضای حاضر قرار گرفت، لیکن مقرر شد موضوع به‌طور کتبی از سوی آقای موسوی به شورای نگهبان اعلام گردد که متأسفانه پس از انجام ملاقات دو نفر از نمایندگان هیئت ویژه با آقای موسوی و نمایندگان ایشان (آقایان محتشمی‌پور و موسوی‌لاری) در یکشنبه شب، نتیجه‌گیری به جلسه‌ای در روز دوشنبه تاریخ ۸/۴/۸۸ موکول شد و سرانجام آقای موسوی از اعلام رسمی و کتبی موارد ذکر شده، خودداری کرد و موضوع بدون نتیجه پایان یافت.

(۵) - پس از اطمینان از همکاری نکردن نامزد محترم معترض، دستور بازشماری ۱۰ درصد از کل صندوق‌های آخذ رأی صادر شد، که این امر در مقابل دوربین‌های صداوسیما و با حضور معتمدین هر شهر و رؤسای شورای اسلامی شهر و تاجایی که امکان داشت نماینده‌ای از نامزدها که در روز انتخابات در پای صندوق‌های آخذ رأی حضور داشته‌اند، انجام پذیرفت. در این مرحله بیش از ۳۰۰ نفر از نمایندگان نامزدها در بازشماری حضور داشتند.

علاوه بر نکات فوق، برای فهم دقیق و هرچه بیشتر صحت ادعای وجود تقلب گسترده در انتخابات به مهم‌ترین شکایت‌های رسیده<sup>۱</sup> توجه می‌کنیم:

(الف) - شکایت‌ها و اعتراض‌های ناظر به روز انتخابات و هم‌زمان با برگزاری انتخابات در حدود ۴۶۰۰۰ صندوق آخذ رأی، در مجموع ۱۲۲ فقره گزارش توسط نمایندگان نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری به شورای نگهبان ارائه شد که تفکیک آن‌ها به قرار زیر است:

نماینده آقای محسن رضایی ۱۲ فقره

نماینده آقای مهدی کربوبی ۲۴ فقره و

نماینده آقای میرحسین موسوی ۸۶ فقره.

نکته قابل توجه این است که بخش اعظم این گزارش، ادعاهای کلی و بدون تعیین دقیق تخلف بوده، برای نمونه ادعا شده است که در تبریز، اصفهان و تهران (تهران پارس) تعرفه تمام شده بود. یا اینکه در برخی از مناطق رأی‌گیری در کشور شعب آخذ رأی کم بوده، اینترنت و تلفن همراه قطع بوده است، امکان تشخیص میان صندوق‌های ثابت و سیار نبوده است، رأی‌گیری در اتوبوس، مشاهده دو صندوق سیار به فاصله کم، آوردن صندوق سیار برای مدرسه‌ای که خود صندوق ثابت دارد و وجود صندوق ثابت و سیار در کنار هم در برخی از مناطق از موارد مهم بوده است.

روشن است که هیچ‌یک از ادعاهای کلی بیان شده فوق قابل رسیدگی نیست و جوابی کلی را می‌طلبد. اینکه در تبریز یا اصفهان تعرفه تمام شده بود، آیا در تمام

۱. موارد فوق به نقل از گزارشی است که شورای نگهبان اعلام کرده است. (نک: روزنامه ایران، سال پانزدهم، شماره ۴۲۶۳، یکشنبه ۱۳۸۸/۴/۲۸، ص ۱۹).

صندوق‌های أخذ رأی تعرفه تمام شده بود؟ یا این که این سخن صرفاً در صندوق‌های معین و خاصی بوده است؟ شکایت وقتی ارزش حقوقی دارد که دقیقاً صندوق مورد نظر و محل خاص آن تعیین شده باشد و الا ادعای کلی کردن هیچ فایده‌ای ندارد. علاوه بر اینکه پس از دریافت گزارش، شورای نگهبان آن را مورد بررسی و پی‌گیری قرار داده است.

نیز آیا قطع شدن اینترنت و یا قطع شدن تلفن همراه و سیستم پیامکی - بر فرض صحت - دلیلی بر وجود تقلب در انتخابات است؟ نیز آیا این قطع شدن‌ها در سراسر کشور بوده است؟ آیا در انتخابات انجام شده در طول ۳۰ سال گذشته که سیستم پیامکی مرسوم نبوده، سبب شده است که تقلب صورت بگیرد؟ علاوه بر این، با توجه به این که نمایندگان آقای موسوی و کروبی در اکثر صندوق‌ها حضور داشته‌اند، آیا نمی‌توانسته‌اند این تخلیفات و تقلب‌ها را بر روی کاغذ یادداشت کرده و سپس به ستاد مرکزی ایشان اطلاع دهند؟ آیا یادداشت بر روی کاغذ نیازمند وصل بودن اینترنت و تلفن همراه بوده است؟

وجود صندوق‌های سیار در کنار صندوق‌های ثابت نیز علیرغم حضور و نظارت نمایندگان نامزدها در آن صندوق‌ها چگونه می‌تواند دلیلی بر وجود تقلب باشد؟ مضافاً اینکه نمایندگان نامزدها در پایان رأی‌گیری بر انجام و سلامت انتخابات تأکید کرده‌اند.

از سوی دیگر، استفاده از صندوق‌های سیار در کنار صندوق‌های ثابت، از جمله طرق متعارف در همه انتخابات به‌ویژه در انتخاباتی است که مواجه با ازدحام پرشور جمعیت بوده و چنین اقدامی تازگی ندارد. وجود صندوق‌های سیار در کنار صندوق‌های ثابت نیز علیرغم حضور و نظارت نمایندگان نامزدها در آن صندوق‌ها چگونه می‌تواند دلیلی بر وجود تقلب باشد؟ مضافاً اینکه نمایندگان نامزدها در پایان رأی‌گیری بر انجام و سلامت انتخابات تأکید کرده‌اند. (سند این تأیید و تأکید موجود است)

(ب) - اما شکایت‌هایی که ناظر به شمارش آرا و اعلام نتایج بوده به قرار زیر

است:

آقای میرحسین موسوی ۳۰۴ فقره، آقای مهدی کروبی ۱۰۸ فقره و آقای محسن رضایی ۷۲ فقره.

با وجود دریافت بخش عمده‌ای از شکایت‌های فوق که به صورت کلی و بدون ارائه هیچ‌گونه اسناد و مدارک مثبت به‌عنوان شکایت به صورت نامه‌ای مطرح شده بود، شورای نگهبان با اغماض از نقص شکلی شکایت واصله نسبت به رسیدگی به آن‌ها اقدامات زیر را انجام داده است:

۱- از مجموع چهل و پنج هزار و ششصد و نود و دو (۴۵۶۹۲) صندوق رأی در داخل کشور، بیش‌ترین گزارش‌ها مربوط به نمایندگان آقای میرحسین موسوی بوده که اعلام کرده‌اند در سراسر کشور تعداد ۵۱ صندوق با کمبود تعرفه مواجه شده است.

نکته قابل توجه این است که بخش عمده همین گزارش اندک در کل صندوق ها در سراسر کشور به صورت نقل قول بوده است نه دقیق. علاوه بر این، بر فرض قبول این اشکال، اتمام تعرفه در موارد اعلام شده در صدی جزئی از صندوق های کل کشور است که تأثیری در روند کلی انتخابات نداشته و در صورت اتمام تعرفه در تعداد بسیار محدودی از شعب، رأی دهندگان با اندکی انتظار و رسیدن تعرفه در همان شعبه رأی داده اند و یا به شعبه های هم جوار مراجعه کرده اند. هر چند اتمام تعرفه (در صورت رخداد این امر) می تواند دقایقی موجب توقف عملیات رأی گیری شود، اما تردیدی نیست که این امر تأثیری در سرنوشت آرای مأخوذه نداشته و موجبی برای خدشه و تقلب در آرای مأخوذه نیست. گزارش های مکرر ناظرین و بازرسین شورای نگهبان از سراسر کشور حاکی است در هیچ یک از شعب اخذ رأی به دلیل عدم وجود تعرفه، رأی گیری تعطیل نشده است و در شعبه هایی که به دلیل استقبال گسترده مردم، با کمبود تعرفه مواجه بوده و اخذ رأی برای دقایقی به تأخیر افتاد، بلافاصله نسبت به ارسال تعرفه و رفع نیاز اقدام گردید. (این اتفاق در بسیاری از انتخابات گذشته نیز سابقه داشته است)

۲- در مورد جلوگیری از حضور نماینده نامزدها یا اخراج آن ها در برخی از شعبه های اخذ رأی باید توجه داشت که: به موجب ماده واحده «قانون حضور نمایندگان نامزدهای ریاست جمهوری در شعب اخذ رأی» مصوب سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی نامزدها می توانند نسبت به معرفی نماینده جهت حضور در شعب اخذ رأی اقدام نمایند. بر همین اساس ستاد انتخابات وزارت کشور با طراحی «سامانه اینترنتی ویژه برای ثبت نام از نمایندگان نامزدها» مقدمات این امر را فراهم کرد. هر چند که به تصریح تبصره ۲ ماده واحده ذکر شده تا ۵ روز قبل از روز اخذ رأی، نامزدها فرصت دارند نماینده خود را معرفی نمایند. اما بنابر گزارش وزارت کشور این تبصره قانونی مورد بی توجهی نامزدها قرار گرفت. به نحوی که بخش قابل توجهی از نمایندگان نامزدها، در روز ۸۸/۳/۱۹ یعنی سه روز قبل از انجام انتخابات به ستاد انتخابات و فرمانداری ها معرفی شدند. با این حال و علیرغم سپری شدن زمان قانونی، برای نمایندگان معرفی شده کارت شناسایی جهت حضور در حوزه های اخذ رأی صادر گردید. در این راستا آقای محسن رضایی در ۱۲ درصد، آقای مهدی کروی در ۳۰ درصد، آقای احمدی نژاد در ۷۲ درصد و آقای میرحسین موسوی در ۸۹ درصد از شعبه های اخذ رأی نماینده ناظر داشته اند. در همین حال، پس از بررسی روشن شد که آقای محسن رضایی ۵۴۲۱ نماینده به وزارت کشور معرفی کرده که برای تمامی ۵۴۲۱ نماینده کارت صادر شده است، آقای مهدی کروی ۱۳۵۰۶ نماینده معرفی کرده بود که برای تمامی آن ها کارت صادر شده است، آقای احمدی نژاد ۳۳۰۵۸ نماینده معرفی کرده بود که برای تمامی آن ها کارت صادر شده بود و آقای میرحسین موسوی ۴۵۶۹۲ نماینده معرفی کرده بود که برای ۴۰۶۷۶ نماینده کارت صادر شده و علت کسری صدور کارت برای نمایندگان آقای موسوی کامل نبودن مدارک ارائه شده بوده است.

۳- در مورد اخراج نمایندگان نامزدها از شعبه‌های أخذ رأی که از دیگر شکایت‌های نامزدها بوده، شورای نگهبان نسبت به موضوع بررسی دقیق را انجام داده است. در روز أخذ رأی از مجموع چهل و پنج هزار و ششصد و نود و دو (۴۵۶۹۲) صندوق أخذ رأی (۹۰) گزارش حاکی از اخراج نماینده نامزدها یا ممانعت از حضور ایشان در شعبه‌های أخذ رأی واصل شده است. ستاد آقای محسن رضایی (۳) گزارش، ستاد آقای مهدی کروبی (۱۴) گزارش و ستاد آقای میرحسین موسوی (۷۳) گزارش ارائه کرده‌اند. علیرغم این که غالب این گزارش‌ها فاقد دلیل موجه بوده‌اند، پس از بررسی روشن شد که هیچ‌یک از افرادی که در گزارش‌ها به‌عنوان نمایندگان اخراج شده معرفی شده بودند، واجد عنوان نماینده نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری نبوده و هیچ گزارشی از شعبه‌ها مبنی بر عدم پذیرش نماینده‌ای از نامزدها که برای آن‌ها کارت صادر شده بود، واصل نشد.

درعین حال در سراسر کشور از (۴۵۶۹۲) صندوق أخذ رأی، تعداد (۵) نفر از نمایندگان نامزدها اقدام به دخالت در امر أخذ رأی یا سایر تخلفات قانونی کردند که پس از تذکر اولیه براساس تبصره ۵ ماده واحده قانونی حضور نمایندگان نامزدهای ریاست جمهوری با ایشان برخورد شده است.

۴- هم‌زمان با برگزاری انتخابات در (۴۵۶۹۲) صندوق أخذ رأی، در مجموع (۴۹) گزارش از سراسر کشور مبنی بر مهور نکردن شناسنامه‌ها و همچنین أخذ رأی از افراد فاقد شرایط رأی دادن به شورای نگهبان واصل شده است. از این تعداد ۳ مورد از سوی آقای محسن رضایی و ۱۵ مورد از سوی آقای مهدی کروبی و ۳۱ مورد مربوط به آقای میرحسین موسوی بوده است.

با قطع نظر از اشکالات قانونی گزارش‌های رسیده و درست نبودن این گزارشات، (برای نمونه، در گزارش ارسالی از سوی یکی از نامزدها آمده است: «مهر را به قسمت مربوط به کوپن اوراق می‌زنند»!! آیا نماینده نامزد معترض نمی‌داند که کوپن اوراق در روز رأی‌گیری پخش نمی‌کنند؟) مقدار اعتبار این نوع گزارش‌ها و تأثیر نداشتن (۴۹) مورد را در آرای کل رأی‌های گرفته شده از مردم در سراسر کشور کاملاً روشن است.

۵- عنوان دیگر شکایت واصله مربوط به خرید و فروش آرا می‌باشد. از مجموع کل صندوق‌های رأی در سراسر کشور (۴۵۶۹۲) صندوق (تعداد ده (۱۰) مورد گزارش به شورای نگهبان واصل شده که ۳ مورد مربوط به آقای محسن رضایی و ۳ مورد مربوط به آقای مهدی کروبی و ۴ مورد مربوط به آقای میرحسین موسوی است. با قطع نظر از تأثیر ۱۰ مورد گزارش در مجموع قریب به ۴۰ میلیون رأی، شورای نگهبان برای حفظ سلامت انتخابات به بررسی این گزارش‌ها پرداخت و سند قابل قبولی حتی برای یک مورد جز ادعا به دست نیامد.

۶- عدم حضور یا نظارت نمایندگان نامزدها در زمان تجمع آرا. باین وجود، شورای نگهبان برای رفع هرگونه شبهه‌ای بارها از نامزدها خواست چنانچه نمونه‌ای حاکی از اختلاف آرای شمارش شده با آرای تجمع شده در حوزه‌ای



سراغ دارند به شورای نگهبان ارائه دهند. با وجود تمدید زمان بررسی شکایت‌ها براساس و پی گیری‌های مکرر این شورا هیچ گزارشی در این خصوص ارائه نشده است.

به موجب مادهٔ واحدهٔ مصوب ۱۳۷۹/۵/۳۰ مجلس شورای اسلامی که حضور نمایندگان نامزدهای ریاست‌جمهوری در شعب اخذ رأی را مجاز می‌شمارد و دو نامزد با استقرار پنجاه و چهار هزار و صد و هشتاد و دو (۵۴۱۸۲) نماینده در شعبه‌های اخذ رأی، فرمانداری‌ها و مراکز تجمیع آرا بر تمامی مراحل اخذ رأی نظارت می‌نمودند. گواه این امر بیش از یکصد (۱۰۰) نامه از نمایندگان نامزدها به شورای نگهبان در حوزه‌های انتخابیه و شهرهای مختلفی است که هر یک دربرگیرندهٔ ده‌ها و صدها شعبهٔ اخذ رأی است و همهٔ آن‌ها حاکی از ابراز رضایت نمایندگان نامزدها از برگزاری با شکوه انتخابات و تأکید و تشکر از سلامت انتخابات است. متن تمامی نامه‌های ذکر شده در شورای نگهبان موجود است. در ستاد مرکزی انتخابات کشور و هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات نیز نمایندگان نامزدها حاضر و ناظر بر تمام مراحل تجمیع و اعلام نتایج بوده و بسیاری از آن‌ها در ساعت ۶ صبح روز شنبه ۸۸/۳/۲۳ محل مأموریت خود را ترک کردند. از این رو، شبههٔ حضور نداشتن نمایندگان نامزدها در مرحلهٔ تجمیع آرا با وجود مستندات متقن و غیرقابل انکار، ادعایی غیر واقعی است. با این وجود، شورای نگهبان برای رفع هرگونه شبهه‌ای بارها از نامزدها خواسته است چنانچه نمونه‌ای حاکی از اختلاف آرای شمارش شده با آرای تجمیع شده در حوزه‌ای سراغ دارند به شورای نگهبان ارائه دهند. با وجود تمدید زمان بررسی شکایت‌ها براساس حکم مقام معظم رهبری و پی گیری‌های مکرر این شورا هیچ گزارشی در این خصوص ارائه نشده است. در عین حال در بازشماری آرای حوزه‌های انتخابیهٔ استان اصفهان، فارس، خوزستان و کرمانشاه که به تقاضای آقای محسن رضایی انجام شد و نیز در بازشماری آرای سایر مناطق کشور که به ابتکار شورای نگهبان و به منظور رفع هرگونه تردید در سلامت انتخابات صورت گرفت، مغایرتی محسوس بین آرای شمارش شده و آرای اعلام شده در مرحلهٔ تجمیع ملاحظه نشد.

۷- حضور بیش از صد درصد واجدین شرایط در برخی از حوزه‌های انتخابیه. جالب این است که پس از حضور ۸۵ درصدی مردم در روز رأی گیری، هیچ‌گونه شکایتی از سوی نامزدها که حاکی از نکتهٔ فوق باشد، به شورای نگهبان واصل نگردیده و این مورد از مسائلی بوده است که در بلندگوهای دشمنان نظام مطرح شده است. در عین حال، باید توجه داشت مطابق بررسی‌های صورت گرفته از آمار ثبت احوال، براساس اظهار مأمورین سازمان ثبت احوال، مدارک آن سازمان در اعلام آمار افراد هر منطقه، شناسنامه‌های صادره در آن محل می‌باشد. روشن است صدور شناسنامه ملازمه‌ای با حضور افراد در همان محل نداشته و افراد آزادند در هر محلی سکونت گزینند. علاوه بر این، تغییرات صورت گرفته ظرف سال‌های اخیر در تقسیمات کشوری که اغلب جابه‌جایی جمعیت‌ها را به همراه دارد در کنار سفرهای تفریحی و

ایران‌گردی شهروندان در واپسین روزهای فصل بهار از جمله دلایل بروز نوسانات در کاهش یا افزایش آرا در برخی از حوزه‌های انتخابیه می‌باشد و براساس همین عامل است که برای نمونه، در شعبهٔ اخذ رأی واقع در شمیرانات تهران، آرای مأخوذه بیشتر از تعداد واجدین شرایط در آن محل بوده و آرای آقای میرحسین موسوی قریب به بیش از دویست هزار (۲۰۰۰۰۰) رأی از آرای آقای احمدی‌نژاد بیشتر بوده است. در همین حوزه در انتخابات نهم ریاست‌جمهوری شمار شرکت‌کنندگان در انتخابات در حدود ۸۰۰ درصد - یعنی ۸ برابر بیش از تعداد واجدین شرایط - بوده است.

در انتخابات ریاست‌جمهوری، هیچ معنی برای حضور هر یک از احاد جامعه در هر یک از شعب اخذ رأی در سراسر کشور و حتی خارج از کشور وجود ندارد، به‌نحوی که اگر تمام واجدین شرایط رأی دادن در یک محل جمع شوند و بخواهند رأی خود را به صندوق بیندازند، منع قانونی وجود ندارد. تنها موردی که جابه‌جایی جمعیتی رأی‌دهندگان آن براساس صراحت قانون ممنوع است، مرحلهٔ دوم انتخابات مجلس شورای اسلامی، خیرگان رهبری یا شوراهاست که در آنجا افرادی که در مرحلهٔ اول انتخابات در حوزه‌ای شرکت کرده‌اند صرفاً می‌توانند در مرحلهٔ دوم در همان حوزه رأی بدهند. اما در انتخابات ریاست‌جمهوری که کل کشور یک حوزه به حساب می‌آید، مانعی برای جابه‌جایی جمعیتی وجود ندارد.

حضور مردم در مناطق بیلاقی و خوش‌آب‌وهوا در پایان هفته، جمعیت دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف شهرهای مختلف که غیربومی هستند، جمعیت نظامی و انتظامی غیربومی مستقر در شهرهای مختلف و جمعیت کارگری غیربومی مستقر در شهرهای مختلف اموری هستند که باعث تفاوت آرای مأخوذه از یک شعبه با آرای واجدین حق رأی در آن محل می‌باشد.

توجه نکردن به عوامل نام برده شده و ادعای تقلب در انتخابات کردن ناشی از نبود اطلاع از وضعیت جامعه و وضع مهاجرت‌های مردم و سفرهای تفریحی آن‌ها می‌باشد.

با قطع نظر از نکات فوق، بر فرض که بپذیریم که در انتخابات ریاست‌جمهوری تقلب گسترده صورت گرفته است، به گونه‌ای که براساس گزارش‌هایی که دو نامزد معترض - آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی - از روز انتخابات و نحوهٔ برگزاری انتخابات و نیز قبل از برگزاری انتخابات داشته‌اند، این انتخابات می‌بایست ابطال شود؛ در این صورت می‌توان پرسید چگونه آقای میرحسین موسوی با کمال تعجب در ساعت‌های پایانی برگزاری انتخابات و قبل از شمارش آرا و حتی قبل از پایان رأی‌گیری در سراسر کشور، اعلام کرده است که: «برندهٔ قطعی، با آرای بسیار زیاد اینجانب هستیم».

آیا ایشان برندهٔ انتخاباتی است که خود معتقد است که با عنایت به تقلب گسترده می‌بایست ابطال شود؟

به نظر می‌رسد که بحث بر روی رأی مردم و انتخابات نبوده، بلکه باید

به هر صورت ممکن میرحسین رأی می آورده است؛ و در صورتی که او به صورت قانونی رأی نیاورد، هر کار ممکنی را باید انجام داد تا به قدرت رسید. آقای هاشمی رفسنجانی در دیدار با هیئت منتخب مجلس در ۸۸/۳/۲۷ می گوید: «موسوی به فراتر از ابطال انتخابات فکر می کند».

راستی اگر این بار برخلاف قانون عمل می شد و رأی مردم نادیده گرفته می شد و صرفاً مطابق میل آقای میرحسین موسوی رفتار می گشت و با تجدید انتخابات ریاست جمهوری، در صورتی که ایشان رأی نمی آورد آیا باز هم می بایست این انتخابات ابطال شده تا آقای موسوی به امیال خود می رسید؟ نیز در صورتی که رأی می آورد، آیا برای بازندگان نیز این حق موجود بوده که چون رأی نیاورده اند، اغتشاش و اعمال غیرقانونی انجام داده و به جای مراجعه به مراجع قانونی که در قانون اساسی مشخص شده است، به تحریک عده ای، راه پیمایی و تخریب اموال عمومی و مردم عزیز کشور بپردازند؟ یا اینکه این نوع اعمال صرفاً حق موسوی و دوستان او می باشد و دیگران حق چنین کاری را ندارند؟

روشن است که در هر انتخاباتی عده ای بازنده و عده ای برنده خواهند بود. آیا بازنده ها حق خواهند داشت که به جای مراجعه به مراکزی که قانون مشخص کرده است، کارهای خلاف قانون انجام داده و دست به اغتشاش بزنند؟

این همه کارهای غیرقانونی و اغتشاشاتی که با تحریک دو نامزد بازنده انتخابات یعنی آقای میرحسین موسوی و مهدی کروبی انجام شده، درحالی است که آقای میرحسین موسوی در تبلیغات انتخاباتی اش تأکید کرده است که هیچ کس نباید کارهای خلاف قانون انجام دهد و نباید قانون را دور زد و مطابق سلیقه کارها را به پیش برد. آنچه که معیار است، قانون است. به چند مورد از سخنان آقای میرحسین موسوی توجه می کنیم:

۱- ما در کشور خود یک قانون اساسی داریم که در آن، جایگاه نهادهای مختلف به دقت مشخص شده و ما هم باید از همین جا شروع کنیم، این جا بحث از سلیقه این جانب و دیگری بیهوده است و اگر کسی به قانون اساسی اعتقاد نداشته باشد و نامزد شود، با مردم خدعه کرده است. بنده هم به ولایت فقیه معتقدم و اگر انتخاب شوم برای حل مشکلات مردم حتماً ارتباطی قوی با رهبر معظم انقلاب ایجاد خواهم کرد.

۲- اگر در کشور عادت و رویه ای ایجاد کنیم که ارکان نظام و آنچه که طراحی کردیم، نفی شود و عادت کردیم قوانین و مقرراتی برای ما مصوب شود و ما آن ها را دور بزنیم و چون با سلیقه ما سازگار نیست، رعایت نکنیم و این کار پنج یا ده سال ادامه پیدا کند، معلوم نیست که در این مدت چه چیزی برای نظام باقی می ماند.<sup>۲</sup>

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۸۸/۱/۲۴، ص ۲.

۲. روزنامه سرمایه، ۸۸/۱/۱۵، ص ۱۸.

۳- هیچ مسأله‌ای و اولویتی بالاتر از رعایت قانون وجود ندارد.<sup>۱</sup>  
 ۴- برگشت به قانون حتی اگر دولت را زیر فشار قرار دهد از رئوس برنامه‌های من است. ما موظفیم اگر هم از قانونی خوش‌مان نیامد آن را اجرا کرده و از مجاری قانونی برای اصلاح آن استفاده کنیم.<sup>۲</sup>  
 ۵- به قانون اساسی معتقدم و بر همین مبنا به صحنه آمده‌ام. نمی‌توانم از قانون اساسی عبور کنم چراکه خون شهدا را دیده‌ام، دیده‌ام چه کسانی پای این قانون را امضا کرده‌اند.<sup>۳</sup>

وقتی که آقای میرحسین موسوی می‌گوید کسی که به قانون اساسی اعتقاد ندارد نباید نامزد شود و نباید با مردم خدعه کرد، ارکان نظام که در قانون طراحی شده را نباید نفی کرد و صرفاً قانونی که مطابق سلیقه ما نیست نباید آن را دور زد و نفی کرد، هیچ اولویتی بالاتر از رعایت قانون نیست، چون خون شهدا به پای این قانون اساسی ریخته شده است باید تابع آن بود و آن را کاملاً رعایت کرد و...؛ باین همه چرا آقای موسوی قانون را رعایت نکرده و دست به تحریک و اغتشاش و اعمال ضدقانون اساسی، ضدنظام و منافع مردم عزیز کشور ما زده است؟ در قانون اساسی چه مرجعی برای اعتراض به روند انتخابات طراحی شده است؟ کدام نهاد است که ناظر بر برگزاری انتخابات است؟ خوب است به قانون اساسی مراجعه کنیم.  
 در اصل نود و نهم قانون اساسی آمده است:

شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست‌جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.  
 براین اساس، تعارض رفتار و قول آقای میرحسین موسوی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ کسی که شورای نگهبان - که جزو ارکان نظام بوده و در قانون اساسی طراحی شده است - را قبول نداشته و به جای مراجعه به شورای نگهبان دست به تحریک و اغتشاش بزند، آیا براساس اظهارنظر خود آقای میرحسین موسوی که در قبل از انتخابات بیان شده است، می‌توانست نامزد شده و کاندیدای ریاست‌جمهوری شود؟ آیا این امر فریب مردم و خدعه نبوده است؟  
 ادامه مسائل مربوط به انتخابات را در قسمت بعد پی می‌گیریم.

### خط‌امامی‌های دیروز

در قسمت قبل ادعای وجود تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ را مورد بررسی قرار دادیم و روشن شد که ادعای فوق مستند به هیچ دلیلی نبوده است. اینک ادامه مباحث انتخابات را جهت تکمیل مباحث بخش قبل پی می‌گیریم.

۱. روزنامه اعتماد ملی، ۸۸/۱/۱۸، ص ۲.

۲. روزنامه صدای عدالت، ۸۸/۲/۱۰، ص ۱۱.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۸۸/۲/۱۵، ص ۱۳.

مسأله انتخابات در میان مردم عزیز ایران اسلامی و حتی براساس نظرسنجی‌های مخالفین خارجی و داخلی آقای احمدی‌نژاد چنان روشن بود که حاکی از پیروزی قطعی آقای احمدی‌نژاد در انتخابات می‌کرده است.

توجهی اندک به نظرسنجی‌های مؤسسات داخلی و خارجی از جو فکری مردم ایران، مدعای فوق را ثابت می‌کند. از جمله یک بنیاد آمریکایی - اروپایی به نام (TFT) طی روزهای ۲۱ تا ۳۰ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۸ یعنی حدود یک‌ماه قبل از انتخابات، در یک نظرسنجی تلفنی از ۳۰ استان کشور و با شرکت هزار و یک نفر و با حاشیه خطای سه درصدی، اعلام کرد که ۳۴ درصد افراد مورد پرسش به احمدی‌نژاد و ۱۴ درصد به موسوی رأی می‌دهند و دیگر رقبای احمدی‌نژاد نظیر مهدی کروبی و محسن رضایی به ترتیب دو درصد و یک درصد آرا را به خود اختصاص خواهند داد. روزنامه عربی «القدس العربی» پیش از انتخابات در گزارشی، ضمن تشریح انتخابات در ایران پیش بینی کرده بود که محمود احمدی‌نژاد در این انتخابات با کسب ۶۵ تا ۷۵ درصد آرا رئیس‌جمهور ایران خواهد شد. همچنین روزنامه فرانسوی زبان «فیگارو» در توصیف فضای انتخاباتی کشورمان نوشته بود: «قشر محروم جامعه ایران طرفدار احمدی‌نژاد هستند و وی را فردی منتخب و لایق برای ابقا در سیمت ریاست جمهوری می‌دانند.» روزنامه فرامنطقه‌ای «الشرق الاوسط» نیز در گزارشی آورده بود که محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور کنونی ایران از شانس بیش تری برای پیروزی در مقابل میرحسین موسوی، رقیب اصلاح‌طلب خود برخوردار است. هم چنین روزنامه آمریکایی «وال استریت ژورنال» در گزارشی، با اشاره به دهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری ایران نوشته بود: «احمدی‌نژاد به احتمال بسیار برای بار دوم به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران برگزیده می‌شود». خبرگزاری آمریکایی «آسوشیتد پرس» نیز در گزارشی از شب‌های پرشور انتخابات در ایران اعلام کرده بود که احمدی‌نژاد در شهرستان‌ها و مناطق روستایی ایران طرفداران زیادی دارد. روزنامه آمریکایی «واشنگتن پست» هم دو هفته قبل از انتخابات، از پیروزی احمدی‌نژاد خبر داده بود. این روزنامه سه هفته قبل از انتخابات نیز به این نتیجه رسیده بود که اختلاف آرای احمدی‌نژاد با رقیب اصلی وی، بیش از دو برابر است. همچنین روزنامه صهیونیستی «جرزالپست» در یک گزارش تأکید کرده بود که احمدی‌نژاد به‌عنوان مردی قاطع و سیاستمداری فسادناپذیر به سمت پیروزی بزرگ در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران حرکت می‌کند. پایگاه اینترنتی هندی «نیوکالا» نیز در گزارشی با اشاره به انتخابات پیش‌روی ایران نوشته بود: «احمدی‌نژاد به پیروزی در دور آینده انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران بسیار نزدیک است». پایگاه خبری عرب زبان «المحیط» هم در گزارشی آورده بود: «پیش‌بینی مردم منطقه خاورمیانه از نتیجه انتخابات دهم ریاست‌جمهوری ایران، حکایت از پیروزی محمود احمدی‌نژاد دارد». در این نظرسنجی ۶۰/۵۸ درصد مردم منطقه، احمدی‌نژاد را پیروز این عرصه می‌دانستند. نظرسنجی‌های معتبر در ایران نیز حکایت از پیروزی احمدی‌نژاد در همان دور

اول انتخابات داشت. دو پایگاه معتبر نظرسنجی در ایران یعنی صداوسیما و وزارت اطلاعات، هر دو پیروزی احمدی‌نژاد را با آرای بیش از ۶۰ درصد نشان دادند. هیچ کدام از نظرسنجی‌های داخلی درصد آرای موسوی را بیش از ۲۴ یا ۲۵ درصد اعلام نکرده بودند. حتی روزنامه «اعتماد ملی» ارگان حزب اعتماد ملی که از نامزدی مهدی کروبی، دبیرکل این حزب پشتیبانی می‌کرد، در تاریخ چهارشنبه دو روز قبل از انتخابات اعلام کرد: «احمدی‌نژاد که اکنون رئیس‌جمهور است و از تمام امکانات موجود در رسانه ملی به سود خود استفاده می‌کند، در رتبه اول نظرسنجی‌ها قرار دارد. پس از او، مهدی کروبی، سپس میرحسین موسوی و درنهایت محسن رضایی قرار گرفته است». البته تمامی نظرسنجی‌ها حکایت از محبوبیت روبه‌رشد موسوی در شهر تهران داشت اما همین نظرسنجی‌ها که در شمال تهران پیروزی ۷۰ به ۳۰ موسوی را پیش‌بینی می‌کرد، در جنوب تهران پیروزی احمدی‌نژاد را به همان نسبت ۷۰ به ۳۰ اعلام کرده بود.

بنابر نظرسنجی‌های متعدّد از داخل و خارج کشور همگی مؤید پیروزی احمدی‌نژاد در همان دور اول انتخابات بود. حتی تحلیل رادیوهای خارجی از جمله رادیو فارسی صدای آمریکا و بی‌بی‌سی این بود که توده‌های مردم و قشرهای متوسط جامعه همگی از احمدی‌نژاد حمایت می‌کنند و انتخابات به دور دوم کشیده نخواهد شد.<sup>۱</sup>

حال با عنایت به مطالب یاد شده، از آقای کدیور که در همین نامه ادعا کرده است: «نویسنده نامه... در این نامه با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی مبنای نظم عمومی در ایران است».<sup>۲</sup>

یک بنیاد آمریکایی - اروپایی به نام (TFT) طی روزهای ۲۱ تا ۳۰ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۸ یعنی حدود یک‌ماه قبل از انتخابات، در یک نظرسنجی تلفنی از ۳۰ استان کشور و با شرکت هزارویک نفر و با حاشیه خطای سه درصدی، اعلام کرد که ۳۴ درصد افراد مورد پرسش به احمدی‌نژاد و ۱۴ درصد به موسوی رأی می‌دهند و دیگر رقبای احمدی‌نژاد نظیر مهدی کروبی و محسن رضایی به ترتیب دو درصد و یک درصد آرا را به خود اختصاص خواهند داد.

می‌توان پرسید که:

۱- با توجه به اعمال کاملاً ضدقانونی آقای میرحسین موسوی - که در قسمت قبل توضیح داده شده است - رفتارهای ایشان به نظر شما چگونه قابل توجیه است؟

۱. درمورد نظرسنجی‌ها نک: محمدجواد زیبایی‌نژاد، *رأی من کس؟*، سنابل، قم، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱-۱۰۳. البته درمورد انتخابات مسائل مستدل بسیار دیگری وجود دارد که از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنیم. و صرفاً از افرادی مانند آقای کدیور انتظار می‌رود که سخنان خود را با دلیل و براساس قانون ارائه دهند و از بیان مواردی که صرفاً شایعات بی‌دلیل است خودداری کنند.

۲. بخش مقدمه، بند سوم، پاراگراف اول.

۲- با عنایت به گزارش و بررسی وضعیت انتخابات و نیز صحت و سقم ادعاهای بیان شده نسبت به درستی انتخابات و روشن شدن بطلان ادعای مدعیان وجود تقلب در انتخابات از آقای کدیور می‌پرسیم که شما که مدعی قانون‌گرایی هستید چگونه ادعا می‌کنید که عده‌ای که از روی عمد دست به اغتشاش زده‌اند (چنان‌که قبلاً بیان شده است اکثریت معترضین از روی اشتباه وارد این جریان شده بودند و با روشن شدن امر از جریان فتنه‌گر و اغتشاش طلب جدا شدند) به دنبال رأی خود بوده‌اند؟ آیا این ادعا درست و مطابق با قانون است؟ آیا شما به دقت وضعیت انتخابات را بررسی کرده و سپس بر اساس مدارک و اسناد قانونی چنین ادعایی کرده‌اید؟ علاوه بر این، با توجه به رأی ۲۴۵۲۷۵۱۶ آقای احمدی‌نژاد که ۶۲/۶۳ رأی دهندگان را شامل شده است، فحاشی علیه آقای احمدی‌نژاد و ادعای اینکه او انسانی وقیح و متقلب بوده و رئیس‌جمهور منصوب است،<sup>۱</sup> نه رئیس‌جمهور منتخب؛ آیا چنین ادعایی یک ادعای قانونی است؟ آیا این ادعا توهین به مردمی که به ایشان رأی داده‌اند، نیست؟

مناسب آن است که همه ما به ارزش‌های اخلاقی و قانون اساسی - مطابق ادعای خودتان - ملتزم باشیم و ادعاهای خود را بر اساس مدارک قانونی و مستند ارائه دهیم.

۳- آقای کدیور، به نظر شما دفاع مکرر و سرسختانه دشمنان درجه یک ملت عزیز ایران یعنی رئیس‌جمهور آمریکا - آقای اوباما - و رئیس‌دولت اسرائیل - آقای نتانیاهو - و سایر سران برخی از کشورهای اروپایی از آقای موسوی به چه معناست؟ اینکه آقای اوباما و نتانیاهو موسوی را امید آزادی در ایران می‌خوانند، چه تفسیری می‌تواند داشته باشد؟ آیا به نظر شما آمریکا و اسرائیل دشمنان ایران اسلامی و ملت سربلند و عزیز ایران هستند یا اینکه به نظر شما اسرائیل و آمریکا که در اغلب موارد ایران را تهدید به حمله نظامی می‌کنند و هنوز هم می‌گویند که گزینه نظامی روی میز است، دشمن ملت ایران نیستند؟ آیا آمریکا در جنگ ۸ ساله علیه ایران، حامی عراق نبوده است و غیر از پشتیبانی‌های گوناگون در ایام جنگ، در اواخر جنگ به‌طور مستقیم وارد جنگ با ما نشده و هوایمای مسافری ما را سرنگون نکرده است؟ آیا اسرائیل حامی صدام نبوده است؟ آیا صدام در زمان جنگ، هوایمای پیشرفته سوپر اتاندارد را برای بمباران و حمله به مردم عزیز ایران از کشورهای اروپایی تحویل نگرفته است؟ آیا آلمان بمب‌های شیمیایی را به عراق نداده است؟ آیا انگلستان انواع کمک‌ها را به صدام نکرده است؟ و آیا این کشورها در همان زمان ایران را تحت تحریم‌های گوناگون اقتصادی و نظامی قرار نداده بودند به طوری که تهیه سیم خاردار نیز از کشورهای دیگر ممنوع بوده است؟ و آیا اکنون نیز ایران را تحت شدیدترین

۱. آقای کدیور علاوه بر فحاشی‌های متعدد علیه آقای احمدی‌نژاد در این نامه، خود بیش از سه‌بار تعبیر رئیس‌جمهور منصوب را نسبت به آقای احمدی‌نژاد به کار برده است. تفصیل فحاشی‌های آقای کدیور نسبت به آقای احمدی‌نژاد خواهد آمد.

تحریم‌های اقتصادی قرار نداده‌اند به طوری که حتی مانع رسیدن کشتی حامل دارو برای بیماران حادّ کلیوی به ایران شده‌اند؟

از آقای کدیور می‌پرسیم به نظر شما چرا دشمنان قسم‌خورده ملت عزیز ایران که در زمان جنگ و پس از آن خون صدها هزار تن از مردم عزیز ایران اسلامی با دست‌ان پلید آن‌ها روی زمین ریخته شده و ده‌ها هزار تن معلول شده‌اند، ده‌ها هزار فرزند این مرز و بوم یتیم شده‌اند؛ از آقای موسوی، کروی و اعمال صورت گرفته دفاع کرده و آن را ندای آزادی خوانده‌اند؟ چرا رادیو فردا در تاریخ ۱۳۸۹/۹/۲۸ به نقل از «مارک کرک» سناتور جمهوری خواه می‌گوید: «اوباما باید رهبران جنبش سبز را برای گفت‌وگو به کاخ سفید دعوت کند و اعتبارات برای حمایت از دموکراسی و حقوق بشر را افزایش دهد». به نظر شما چه اشتراکی میان اهداف سران جنبش سبز و اهداف سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و امام خمینی (ره) و مردم عزیز ایران اسلامی وجود دارد؟ اگر برخوردها و رفتارهای سران جنبش سبز را فتنه‌نامیم، پس چه تعبیری از آن می‌توان کرد؟

به نظر شما دفاع سلطنت‌طلب‌ها، اعضای نهضت آزادی، بهایی‌ها و منافقین و سرکرده آن رجوی و همسر او، ریگی و دوستان آنان و تمام کسانی که ضداسلام، ضدانقلاب و ضد امام خمینی (ره) بوده و هستند از آقای موسوی و اغتشاش‌گران چه توجیهی می‌تواند، داشته باشد؟

با اندک تأمل، روشن می‌شود که تمام کسانی که کینه این مردم را به دل دارند و ضداسلام، امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و مردم عزیز ایران اسلامی هستند، طرفدار آقای موسوی، کروی و جریان فتنه و اغتشاش می‌باشند.<sup>۱</sup>

آقای کدیور، چند وبسایت اینترنتی، مجله، روزنامه، رادیو، تلویزیون، انواع شبکه‌های ماهواره‌ای و شخصیت‌های ضداسلام سراغ دارید که در این جریان حامی جریان فتنه نبوده‌اند؟ در صورتی که سراغ دارید خوب است چند نمونه از آن‌ها را معرفی کنید.

فقط یک نمونه از اعتراف‌های صریح دشمنان این ملت بزرگ را یادآور می‌شوم. در یکی از روزهای هفته اول آبان ۱۳۸۹ آقای «آلفوند» از مؤسسه «اینترپرایز» در شبکه بی‌بی‌سی به صورت صریح و آشکار اعلام کرده است: «افرادی که در جنبش اصلاحات حضور داشته‌اند، هفده (۱۷) میلیارد دلار از ایالات متحده پول دریافت کرده‌اند».

آقای کدیور، به نظر شما دفاع مکرر و سرسختانه دشمنان درجه یک ملت عزیز ایران یعنی رئیس‌جمهور آمریکا - آقای اوباما - و رئیس دولت اسرائیل - آقای نتانیاهو - و سایر سران برخی از کشورهای اروپایی از آقای موسوی به چه معناست؟

۱. البته اینجانب مدعی عکس ادعای فوق نیستم یعنی نمی‌گویم که هر کسی که طرفدار آقای موسوی بوده است و یا به او رأی داده است، ضداسلام و امام بوده است بلکه ادعایم این است که تمام کسانی که ضداسلام و انقلاب و امام خمینی (ره) و مردم عزیز هستند امروز طرفدار آقای موسوی شده‌اند.



در انتهای این بخش تذکر این نکته مفید است که، آقای کدیور، شما در نامه خود ادعا کردید که: «نویسنده نامه هنوز از اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی دفاع می‌کند»؛<sup>۱</sup> حال به نظر شما شعراهایی که در دفاع از موسوی، کروبی و در جریان راه‌پیمایی‌های غیرقانونی داده می‌شده است، در راستای اهداف انقلاب اسلامی بوده است؟ برای نمونه، به چند شعار داده شده توجه می‌کنیم:

- نه غزه نه لبنان، فقط جنبش سبز ایران

- استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی

- مرگ بر اصل ولایت فقیه

- اوباما اوباما، یا با او نا یا با ما

- درود بر مجاهدین خلق

- درود بر رجوی

آقای کدیور، آیا کسانی که چنین شعراهایی می‌داده‌اند، - و البته تعدادشان قابل‌اعتنا نبوده‌اند - به دنبال رأی خود بوده‌اند؟ و گمان می‌کرده‌اند که تقلب شده است؟ آیا فکر می‌کنید این عده اصلاً در انتخابات شرکت کرده بودند؟ آیا این عده با اصل اسلام و آموزه‌های اساسی انقلاب اسلامی یعنی «ولایت فقیه» دشمن نبوده‌اند؟ آیا این عده معترض بوده‌اند یا فتنه‌گر؟ آیا دفاع از تروریست‌هایی چون رجوی - که علاوه بر خون ده‌ها تن از مسؤولان نظام که در جریان انفجار هفتم تیر حزب جمهوری اسلامی و نیز انفجار هشتم شهریور ریاست جمهوری رخ داده و خون هزاران تن از مردم ایران که توسط منافقین ترور شده‌اند، - از شانزده هزار ترور که علیه مسئولین و مردم عزیز ایران انجام شده است، ۱۲۰۰۰ (دوازده هزار) ترور از سوی منافقین صورت گرفته است - به صورت شفاف به حمایت از صدام در زمان جنگ تحمیلی علیه ایران پرداخته و در کشور دشمن ملت عزیز ایران - یعنی عراق - دارای پایگاه بوده و در کنار صدام و سربازان عراقی به جنگ مردم عزیز ایران اسلامی آمده‌اند و به دفاع از آمریکا و صدام در عملیات مرصاد به ایران حمله کرده‌اند؛ آیا دفاع از این عده تروریست، صرفاً برای این بوده است که گمان می‌کرده‌اند در انتخابات تقلب شده است؟!

آیا این عده که دشمنان اسلام، مردم و امام خمینی (ره) هستند و در مقام دفاع از میرحسین موسوی و کروبی برآمده‌اند، در خط امام خمینی (ره) قرار دارند؟ آیا ادعای افراد مذکور در دفاع از آرمان‌های امام خمینی (ره) را می‌توان پذیرفت؟ شما در این نامه تأکید کرده‌اید که محور کلام شما قانون اساسی موجود است، حال سؤال این است که آیا ولایت فقیه یک اصل قانونی در قانون اساسی نمی‌باشد؟ مگر در اصول متعدد قانون اساسی به اصل مترقی و راه‌گشای اسلامی ولایت فقیه اشاره نشده است. برای نمونه، در اصل پنجم قانون اساسی آمده است:

۱. بخش مقدمه، بند سوم.

در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجله الله تعالی فرجه الیوم در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.

غیر از اصل یاد شده، اصول ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱ مربوط به ولایت فقیه و رهبری است. بنابراین، از شما انتظار می رفت وقتی که ادعایتان این است که قانون اساسی باید محور قرار گیرد تا بحران های کشور به درستی حل شود، حداقل برای یک بار هم شده به واقع اصول قانون اساسی را به دقت تمام مورد ملاحظه قرار داده و به همه آن اصول پای بند باشید.

چگونه می توان ادعایتان در اینکه برای برون رفت از بحران باید قانون اساسی را محور قرار داد را باور کرد در حالی که در نامه تان آورده اید: «معترضان سبز ایرانی فتنه گر نیستند، آن ها به دنبال رأی بلکه حق گمشده خود هستند»؛ آیا کسانی که شعارهای ضداسلامی و ضدولایت فقیه را سر داده و از دشمنان اسلام و مردم عزیز ایران دفاع می کنند و دست به اغتشاش غیرقانونی زده و اموال مردم عزیز کشور را تخریب کرده اند، کارشان کاملاً قانونی بوده و فتنه گر نبوده و به دنبال رأی گمشده خود بوده اند؟

به علاوه شما که مدعی شده اید که محور نامه شما قانون اساسی است، می توان از شما پرسید که مگر در همین قانون اساسی نهاد شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی،<sup>۲</sup> سپاه پاسداران،<sup>۳</sup> ریاست جمهوری،<sup>۴</sup> رهبری و ولایت فقیه<sup>۵</sup> و... به عنوان اصول قانون اساسی مورد تأکید قرار نگرفته اند؟ در این صورت، چرا شما نیز مانند آن عده محدودی که به جای دفاع از اسلام و مردم عزیز مسلمان ایران از دشمنان این مردم بزرگ دفاع کرده اند، علیه این نهادهای قانونی به جای ارائه استدلال، صرفاً به فحاشی و توهین دست زده اید؟

آقای کدیور! شما در این نامه تأکید کرده اید که محور کلام شما قانون اساسی موجود است، حال سؤال این است که آیا ولایت فقیه یک اصل قانونی در قانون اساسی نمی باشد؟

برای نمونه، به طور اختصار برخی اندک از توهین ها و فحاشی های آقای کدیور را نسبت به نهادهای قانونی تصریح شده در قانون اساسی ذکر می کنیم:

۱. بخش مقدمه، بند اول.

۲. فصل ششم قانون اساسی که شامل ۲۸ اصل است در مورد مجلس شورای اسلامی است.

۳. غیر از اصول مختلفی از قانون اساسی که در مورد نیروهای نظامی است، اصل ۱۵۰ قانون اساسی در مورد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.

۴. فصل نهم قانون اساسی که مشتمل بر ۳۰ اصل است، در مورد قوه مجریه و رئیس جمهور و دولت است.

۵. اصول مختلفی در قانون اساسی به مسئله رهبری و ولایت فقیه پرداخته است مانند: اصول ۵، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱.

مجلس شورای اسلامی موجود مجلس مهره‌چینی شده، دست‌نشانده و چون مدّعی در خط رهبر بودن است، خونابه دل است،<sup>۱</sup> اعضای هیئت منصفه مطبوعات منصوب رهبری و دشمن‌ترین شهروند ایرانی هستند، صداوسیما دروغ‌گو و مروج خرافات و نازل‌ترین قرائت عوامانه از اسلام است، شورای نگهبان متحجر، بسیط و مانع پیشرفت کشور هستند، فقهای شورای نگهبان در حدّ نسبی و متعارف نیز آگاه به زمان نیستند، آن‌ها عادل نبوده و موجب فروپاشی قانون اساسی هستند، جنتی عادل نیست، احمدی‌نژاد فردی متقلب، فرصت‌طلب، بی‌کفایت، انسانی وقیح و منصوب رهبری است، دولت و کارگزارانش شرورترین افراد کشور هستند، مجلس خبرگان مجلس بی‌کفایت است، سعید مرتضوی سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق دیگران دارد، سپاه پاسداران عامل فساد سیاسی و اقتصادی در کشور بوده و غولی است که ممکن است رهبری را نیز ببلعد، تئوری ولایت مطلقه فقیه که امام خمینی بیان داشته است فسادزا و موجب پدید آمدن هر نوع فسادی در کشور است؛ و...<sup>۲</sup> آقای کدیور، آیا توهین به نهادهای قانونی در کشور که در قانون اساسی تصریح شده است، کاری است قانونی؟ راستی با ادعای شما که در خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی آورده‌اید: «نویسنده نامه... در این نامه با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی مبنای نظم عمومی در ایران است».<sup>۳</sup> و نیز در همان ابتدا در مورد مسائل پس از انتخابات آورده‌اید: «راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است».<sup>۴</sup> چگونه سازگار است؟ به نظر می‌رسد که مناسب آن بود آقای کدیور اصول اخلاقی را در بحث رعایت می‌کرده و حداقل به ادعای قانون‌گرایی و مبنای قرارداددن قانون اساسی موجود در نقدهایش عمل می‌کرده است.

### نقض سوگند!

آقای کدیور در بند دیگر مقدمه در مقام نقد مجلس خبرگان خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی آورده‌اند که: نویسنده از محدودیت‌ها و تضییقاتی که اکنون متوجه شماست بی‌اطلاع نیست، اما معتقد است اگر شما و معدود نمایندگان مجلس خبرگان رهبری - که سوگند خود را نقض نکرده‌اید...<sup>۵</sup>

۱. جالب است که آقای کدیور صرفاً مجلس ششم را در نامه خود مورد ملح قرار می‌دهد.

۲. این موارد صرفاً نمونه‌ای از توهین‌های آقای کدیور بوده است که در کل این نامه موجود است. البته با تفصیل بیش‌تری این بحث خواهد آمد.

۳. بخش مقدمه، بند سوم، پاراگراف اول.

۴. بخش مقدمه، بند اول.

۵. بخش مقدمه، بند اول.

زمانی که خبرگان به وظیفه قانونی خود عمل نمی‌کنند.<sup>۱</sup> متهم کردن بیش از ۹۹٪ نمایندگان مجلس خبرگان به نقض سوگند خود و عمل نکردن به قانون آیا درست و براساس قانون است؟ شما که در بند اول مقدمه تن دادن به حاکمیت قانون را راه‌حل برون‌رفت از بحران مطرح کرده‌اید، آیا چنین اتهام زنی‌هایی قانونی است؟ اینک به قانون اساسی که شما نیز آن را در همین نامه معیار دانسته‌اید و نیز متن سوگندنامه اعضای مجلس خبرگان توجه می‌کنیم.

۱- در اصل یکصد و هفتم (۱۰۷) قانون اساسی آمده است:

پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب اسلامی جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیراین صورت یکی از آنان را به‌عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند.

در اصل پنجم آمده است: در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت و امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

در اصل یکصد و نهم قانون اساسی نیز آمده است:

شرایط و صفات رهبر:

۱- صلاحیت علمی و لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه.

۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی

برای رهبری.

آیا چون شما و برخی از دوستان محدود شما رهبری را مطابق سلیقه خودتان نیافته‌اید، ایشان صلاحیت ندارند؟ آیا براساس قانون اساسی شما باید عدم صلاحیت رهبری را تشخیص دهید یا اعضای مجلس خبرگان؟

حال سؤال این است که مجلس خبرگان رهبری آیا نسبت به این اصول کوتاهی کرده‌اند؟ آیا در انتخاب رهبری اشتباه کرده‌اند؟ آیا مشکلی در مدیریت رهبری، شجاعت، صلاحیت لازم برای افتا، عدالت و تقوای لازم برای رهبری پیش آمده است که تقریباً همه اعضای مجلس خبرگان عاجز از درک آن می‌باشند؟ و یا این که همه آن‌ها با این که ضعف رهبری را درک کرده‌اند اما به دلیل این که اهل هوی و هوس

بوده و به دنبال منافع خود می باشند به وظیفه قانونی خود عمل نمی کنند؟ آیا چنین برخوردی منصفانه، عالمانه و براساس قانون است؟

آیا چون شما و برخی از دوستان محدود شما رهبری را مطابق سلیقه خودتان نیافته‌اید، ایشان صلاحیت ندارند؟ آیا براساس قانون اساسی شما باید عدم صلاحیت رهبری را تشخیص دهید یا اعضای مجلس خبرگان؟ چگونه شما بدون هیچ استناد قانونی تقریباً تمام اعضای مجلس خبرگان را متهم به نقض سوگند می کنید و آن‌ها را جاهل و یا سودجو و منفعت طلب و اهل هوی و هوس می دانید؟

قانون اساسی تصریح می کند که تشخیص صلاحیت رهبری و عدم آن به عهده مجلس خبرگان است نه افرادی مانند آقای کدیور و دوستان محدود و مشخص ایشان.

در اصل یکصدویازدهم آمده است: هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد.

تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصدوهشتم می باشد.

با توجه به تصریح قانون اساسی بر این امر که تشخیص فقدان شرایط رهبری در شخص رهبر به عهده مجلس خبرگان رهبری است، چگونه شما با قاطعیت حکم صادر کرده و رهبری را فاقد صلاحیت معرفی می کنید: «... و بالاخره با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است»<sup>۱</sup>.

آیا ادعای شما مطابق قانون اساسی است؟ تشخیص شما معتبر و قانونی است یا تشخیص مجلس خبرگان رهبری؟

اما این که ادعا کرده‌اید تقریباً همه اعضای مجلس خبرگان سوگند خود را نقض کرده‌اند، ادعایی بی دلیل است.

در سوگندنامه اعضای مجلس خبرگان آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم - من در محضر قرآن مجید، به خدای قادر متعال سوگند یاد می کنم که ودیعه‌ای را که ملت به ما سپرده است به عنوان امینی عادل، پاسداری کنم و در ایفای وظیفه سنگینی که بر عهده دارم، یعنی، تشخیص و معرفی بهترین فرد، برای مقام الای رهبری امت و در حراست از این منصب الهی و حفظ آن از هرگونه خطری، خود را در پیشگاه مقدس خداوند مسؤول بدانم و در بهره‌مندی ملت غیور ایران از این نعمت عظیم الهی، کمال کوشش را نمایم و کوچک‌ترین مسامحه و خیانت را روا ندارم.

چنان که ملاحظه می شود اعضای مجلس خبرگان، موظف‌اند که بهترین فرد را برای رهبری تشخیص و معرفی کنند. آیا اعضای مجلس خبرگان در این وظیفه خود کوتاهی کرده‌اند؟ آیا بهترین فرد را برای رهبری معرفی نکرده‌اند؟

در جلسه خبرگان رهبری در ۱۳۶۸/۳/۱۴ برای انتخاب رهبر، اگرچه شخص مقام معظم رهبری با انتخاب خودشان مخالف بودند، ولی ایشان از سوی اکثریت

قریب به اتفاق اعضای مجلس خبرگان به رهبری انتخاب می شوند. کمالین که پس از بازنگری قانون اساسی و رأی مردم به قانون اساسی جدید در تاریخ ۱۳۶۸/۵/۱۵ با آرای بیش از آرای دفعه اول، به رهبری برگزیده می شوند.

آقای یوسف صانعی چند روز پس از انتخاب مقام معظم رهبری از سوی مجلس خبرگان نسبت به شخصیت بلند حضرت آیت الله خامنه‌ای تأکید کرده و تخلف از فرمان ایشان را خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان می داند.

برای اینکه بدانیم آیا مجلس خبرگان به سوگند خود عمل کرده و بهترین فرد را برای رهبری انتخاب کرده است، به سخنان یکی از اعضای مجلس خبرگان توجه می کنیم.

آقای یوسف صانعی چند روز پس از انتخاب مقام معظم رهبری به مقام رهبری از سوی مجلس خبرگان نسبت به شخصیت بلند حضرت آیت الله خامنه‌ای تأکید کرده و تخلف از فرمان ایشان را خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان و نیز مخالفت و رد کردن ایشان را در حد شرک به خداوند می داند:

من به عنوان یک مسأله شرعی می گویم که تخلف از فرمان آیت الله خامنه‌ای گناه و معصیتی است بزرگ و رد بر او، رد بر امام صادق علیه السلام، رد بر رسول الله صلی الله علیه و آله و رد بر رسول الله صلی الله علیه و آله، رد بر الله و موجب خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان است و طبق روایت عمر بن حنظله در باب ولایت فقیه رد بر او در حد شرک بالله است.

اما حفظ و تقویت آیت الله خامنه‌ای هر چه بیشتر تأیید و تقویت شود، اسلام و انقلاب اسلامی و حوزه‌های علمیه و فقه و قرآن تقویت شده است. تأیید ایشان یک واجب الهی است نه یک مستحب. مسأله کیان اسلام و عظمت اسلام است، مسأله یک امر جزئی نیست و عدم تأیید، ترک واجب است و ترک واجب موجب معصیت و خروج از عدالت است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، اعضای مجلس خبرگان حاضر نیز نسبت به سوگند خود عمل کرده و چنان که آقای کدیور نیز در ضمیمه نامه خود آورده است مجلس خبرگان رهبری نسبت صلاحیت مقام معظم رهبری اعلام نظر نموده و آن را تأیید کرده است:

نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعده فوق العاده تشکیل می دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم شرایط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می نماید... در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ کدام از اوصاف و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد بلکه هر مقدار در زمان جلوتر می رویم صفات لازم مزبور درخشان تر مخصوصاً

۱. سخنرانی آقای یوسف صانعی در حرم حضرت معصومه علیها السلام، ۶۸/۳/۲۲.

درايت و مدیریت در حدّ اعلا در ایشان متجلی می‌شود.<sup>۱</sup> با عنایت به قانون اساسی، روشن است که تبعیت از قانون مستلزم آن است که تشخیص مجلس خبرگان را معتبر بدانیم نه تشخیص هر فرد دیگر. آقای یوسف صانعی در مورد تشخیص و نظر خبرگان در انتخاب رهبری آورده است:

دشمنان و خناسان نشینند و مصوبه مجلس خبرگان را وسوسه کنند. مسأله قانونی و حقوقی را نمی‌شود با وسوسه حل کرد... من حاضریم به عنوان یک طلبه و آشنا که طرف آدم سوفسطایی نباشد بنشینم و ثابت نمایم که این مصوبه هم به حکم اولی طبق قانون اساسی و هم به حکم ثانوی طبق قانون اساسی می‌باشد. شصت نفر از مجتهدین و خبرگان تشخیص دادند که اصل فوق با آقای خامنه‌ای منطبق است.<sup>۲</sup>

### مبنای توقیف مطبوعات چیست؟

آقای کدیور در بند دیگر مقدمه آورده است: رسانه‌های مستقل و منتقد برخلاف قانون، توقیف و تعطیل شده‌اند.<sup>۳</sup>

نسبت به این کلام مناسب است که به قانون اساسی مراجعه کنیم تا صحت و یا خطای مدّعی مورد نظر روشن شود:

در مورد مطبوعات در اصل بیست و چهارم قانون اساسی آمده است: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخلّ به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد.

مطابق اصل نام برده شده مطبوعات در بیان مطالبی که ضد اسلام باشد، آزاد نیستند و چنین نشریات و روزنامه‌هایی نباید آزاد باشند.

براین اساس برای نمونه، محتوا و مطالب چند روزنامه اصلاح طلب که برخی از آن‌ها توقیف شده‌اند، را ذکر می‌کنیم تا برای خوانندگان عزیز روشن شود که آیا برخورد با این روزنامه‌ها خلاف قانون بوده یا براساس قانون اساسی - همان قانونی که آقای کدیور بر رعایت و محوریت آن تأکید می‌کند- باید توقیف می‌شده‌اند، قضاوت با شما:

- ۱- اثبات حق حاکمیت به معنای حقوقی آن برای خدا اشکالات فراوانی دارد.<sup>۴</sup>
- ۲- به خدای خالق و هستی بخش می‌توان اعتراض جست فراتر از آن، می‌توان او را فتنه گر نامید.<sup>۱</sup>

---

۱. متن کامل گزارش کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان به هفتمین اجلاس خبرگان به امضای رئیس آن محسن مجتهد شبستری به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۹.

۲. سخنرانی آقای یوسف صانعی در حرم حضرت معصومه علیها السلام، ۶۸/۳/۲۲.

۳. بخش مقدمه، بند دوم. البته این ادعا در مواضع دیگر نامه آقای کدیور آمده است.

۴. هفته نامه آبان، ۷۹/۱/۲۸.

۳- اگر مجوز راه‌پیمایی به هر گروه براساس قانون داده شود، اشکال ندارد حتی علیه خدا.<sup>۲</sup>

۴- قرآن قابل نقد عقلی و تجربی است.<sup>۳</sup>

۵- قرآن به هیچ‌یک از چهار معنا دارای تقدس نیست. یعنی از ناحیه خدا نیست، کامل نیست، بی‌چون و چرا نیست و غیرقابل نقض نیست. به اعتقاد روشن فکران دینی ختم نبوت باطل است و روشن فکران دینی با ادعای افزودن به دین به نوعی ادعای پیامبری دارند.<sup>۴</sup>

۶- وحی همان احساسات پیامبر و تابع پیامبر است نه پیامبر تابع وحی؛ و از این رو، اگر پیامبر عمر بیش‌تری می‌کرد قرآن ممکن بود دو جلد می‌شد.<sup>۵</sup>

۷- قرآن وحی خداوند نیست بلکه سخنان شخص پیامبر است،<sup>۶</sup> و بخش معاملات و عقود آن برگرفته از فرهنگ عرب است؛ از این رو، باید قرآن را اصلاح کرد و آن آیات متعدد را از قرآن حذف کرد و نباید «دبه» در بیاوریم و ملتزم به آن‌ها باشیم.<sup>۷</sup>

از آقای کدیور می‌توان پرسید که آیا همه محتوای نشریات و روزنامه‌های اصلاح‌طلب، مطابق با دین است یا مخل به دین اسلام؟ به نظر شما این نشریات ضد دین باید براساس قانون اساسی آزاد باشند یا توقیف شوند؟

۸- صحت قضیه یوسف در قرآن کریم از محالات است.<sup>۸</sup>

۹- آدم و حتی معصومین خودبه‌خود و بدون نظارت مردم و به‌طور اصولی در معرض انحراف هستند.<sup>۹</sup>

۱۰- اعتقاد به عصمت انبیا و ائمه [علیهم‌السلام] از بُن معیوب و نادرست است.<sup>۱۰</sup>

۱۱- پیامبر و ائمه [علیهم‌السلام] فقط در برهه‌ای از زمان صلاحیت مرجعیت داشته‌اند.<sup>۱۱</sup>

۱. روزنامه ایران، ۷۹/۴/۲۴.

۲. روزنامه آفتاب امروز، ۷۸/۶/۲.

۳. نشریه پیام هاجر، ۷۸/۹/۳.

۴. اکبر گنجی، نشریه راه نو، ش ۱۳، ۲۷ تیرماه ۱۳۷۷، ص ۲۲-۲۳.

۵. عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، ص ۱۳؛ سخنرانی عبدالکریم سروش تحت عنوان: دین مقوله‌ای است انسانی، ۱۹۹۶.

۶. عبدالکریم سروش، فصل‌نامه پژوهشی و قرآنی فراراه، شماره اول، زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۰.

۷. عبدالکریم سروش، مقاله: راهی از یقین و یقین به راهی، مجله کیان، شماره ۴۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۸، ص ۶-۷.

۸. روزنامه صبح امروز، خرداد ۷۸.

۹. روزنامه عصر آزادگان، ۷۸/۱۰/۱۶.

۱۰. هفته‌نامه توانا، ش ۲۸، ص ۱۱.

۱۱. نشریه راه نو، ۱۳۷۷/۵/۳.



- ۱۲- دامنه تساهل، امور جنسی و همجنس‌بازی را نیز فرامی‌گیرد. این امور مردود است ولی نباید ممنوع باشد.<sup>۱</sup>
- ۱۳- قوانین شرعی در مورد زنان ظالمانه است.<sup>۲</sup>
- ۱۴- احکام دیه و طلاق در حق زنان غیر عادلانه است.<sup>۳</sup>
- ۱۵- طرفین ماجرا در کربلا اهل خشونت بودند.<sup>۴</sup>
- ۱۶- دوران مدرن، دوران حکومت و رهبری عقل است و دین باید به عرصه زندگی خصوصی بازگردد، رهبری ائمه و پیامبر هم به خاطر آن بود که مردم آن زمان، عقل را مرجع استناد خود قرار نداده بودند.<sup>۵</sup>
- ۱۷- حقیقت ثابت نداریم، حتی در دست انبیا و معصومین هم حقیقت ثابتی نبوده که بتوانند آن را برای همه از منته و امکانه دیکته کنند.<sup>۶</sup>
- ۱۸- احکام کیفری اسلام کارآیی ندارد و موجب رواج خشونت می‌گردد.<sup>۷</sup>
- ۱۹- شادی و اسباب آن حد و حدود شرعی و قانونی ندارد.<sup>۸</sup>
- ۲۰- یکی از قوانین که بنده به شدت با آن مخالفم با حجاب بودن زن در تمام صحنه‌های فیلم حتی در حریم خانواده است، چنین صحنه‌هایی در واقع تحریف واقعیت است.<sup>۹</sup>
- ۲۱- اباحی‌گری جزء لاینفک جامعه مدنی است، جامعه ما با مشکل کمبود قطار شادی، آوازخوانی، دست‌افشانی و نواختن موسیقی روبه‌روست.<sup>۱۰</sup>
- این‌ها بخشی از هزاران موردی است که در روزنامه‌ها و نشریات اصلاح‌طلبان آمده است.

حال از آقای کدیور می‌توان پرسید که آیا محتوای نشریات نام برده شده مطابق با دین است یا مخل به دین اسلام؟ به نظر شما این نشریات ضد دین باید بر اساس قانون اساسی آزاد باشند یا توقیف شوند؟ شما که مدعی شدید تنها راه حل برون‌رفت از مشکلات و بحران‌ها تن دادن به قانون است، مقتضای اصل بیست و چهارم قانون

- 
۱. روزنامه صبح امروز، ۷۸/۸/۱۲.
  ۲. روزنامه عصر آزادگان، ۷۸/۱۱/۷.
  ۳. نشریه پیام هامون، شهریور ۷۸.
  ۴. روزنامه همشهری، ۷۸/۲/۳۱.
  ۵. هفته‌نامه راه نو، تیر ۷۷.
  ۶. هفته‌نامه توانا، شهریور ۷۷.
  ۷. روزنامه صبح امروز، اسفند ۷۷.
  ۸. هفته‌نامه آبان، تیر ۷۸.
  ۹. ماهنامه فیلم و سینما، شماره ۵۶.
  ۱۰. محمدرضا نیک‌فر، فصل‌نامه نگاه نو، بهار ۱۳۷۷.

اساسی - با صراحتی که دارد - این است که این نشریات نباید آزاد باشند. پس چگونه مدعی شدید که بستن این مطبوعات خلاف قانون اساسی است؟

به جز این، مدعی شدید که این مطبوعات مستقل هستند. آیا مطبوعاتی که علیه اسلام می نویسند، مستقل هستند؟ این مطبوعات استقلال از چه چیزی دارند؟ آیا علیه آموزه های اسلام و ائمه هدی علیهم السلام و برضد اعتقادات پاک تقریباً همه مردم ایران عزیز اسلامی سخن گفتن مستقل بودن است ولی مطابق اندیشه های کاملاً درست اسلامی موضع گرفتن به معنای استقلال نداشتن و وابستگی است؟

آقای کدیور، شما در نامه خود ادعا کردید که: «نویسنده نامه هنوز از اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی دفاع می کند»، به نظر شما موضع گیری های بیشتر روزنامه ها و نشریات اصلاح طلبان سبز با اهداف انقلاب اسلامی و اسلام عزیزی که حتی تمام احکام کیفری و جزایی آن نیز منشأ رحمت برای بشر است، سازگاری دارد؟

### مغالطه فحاشی!

آقای کدیور در بخش دیگر نامه آورده است: نامه استیضاح رهبری ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی و ملی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین.<sup>۲</sup>

نیز برای توجیه درستی این نامه از کلام پیامبر اسلام از تحف/العقول و نیز از کلام حضرت علی علیه السلام از نهج البلاغه، شواهدی را بر ضرورت استیضاح رهبری ذکر کرده اند. در مورد این بخش از نامه به دلیل اینکه به مسائل و دستورات دینی اشاره شده است، اگرچه جای خوشوقتی دارد، اما توجه آقای کدیور و خوانندگان عزیز و منصف را به نکته زیر جلب می کنم:

آقای کدیور، ادعا کرده اید که از روی خیرخواهی و نصیحت این نامه را نوشته اید و با نیت خیری که داشته اید به وظیفه دینی خود عمل کرده اید، وظیفه ای که پیامبر اسلام و ائمه هدی علیهم السلام ما را به انجام آن ترغیب می کنند. (شما از کلام پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام نیز شاهد آورده اید که در ادامه به بررسی آن می پردازیم).

اما جای این سؤال وجود دارد که آیا توهین کردن و فحاشی های پی درپی و مکرر نیز از باب خیرخواهی است و عمل به وظیفه دینی، اخلاقی و ملی و از باب امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و خیرخواهی کردن؟ آیا هیچ انسان منصفی - حتی اگر مسلمان نباشد - در نصیحت و خیرخواهی خود نسبت به یک شخص دست به فحاشی و توهین های مکرر (از قبیل ظالم، مستبد، دیکتاتور تمام عیار، جائر، کسی که حکومت مطلقه شاهنشاهی را پدید آورده است، کسی که مایه وهن اسلام و شین

۱. بخش مقدمه، بند سوم.

۲. بخش مقدمه، بند چهارم.

مذهب شده است و... نسبت به او می‌زند؟

آیا کسی که دنبال نصیحت به یک شخص است، پس از توهین‌ها و فحاشی‌های مکرر و قبل از شنیدن پاسخ وی، به نتیجه و حکم قطعی می‌رسد و او را محکوم می‌کند و فاقد صلاحیت می‌داند؟

در این قسمت بخشی از فحاشی‌ها و توهین‌های آقای کدیور را یادآور می‌شویم تا برای خوانندگان منصف روشن شود که آیا ایشان به‌واقع در مقام خیرخواهی و نصیحت بوده است یا...؟

آقای کدیور در نامهٔ خودش - با چشم‌پوشی از برخی موارد - ۴۹۵ بار فقط به رهبری توهین و فحاشی کرده که برخی از آن‌ها را صرفاً برای قضاوت خوانندگان ذکر می‌کنیم:

آقای خامنه‌ای فردی ظالم، مستبد، برانداز، دروغ‌گو، قانون‌شکن، موجب وهن اسلام، جائز، مجرم، جنایت‌کار، یزید، کسی که موجب سقوط حکومت دینی شده است، موجب جدایی دین از دولت بوده و مروج سکولاریسم در کشور است، مروج خرافات و قشری‌گری در ایران است زیرا به زیارت جمکران می‌رود، مروج رذایل اخلاقی و اشاعه‌دهندهٔ فساد در کشور است به‌طوری که هیچ فسادی در کشور نیست - مانند دروغ، ریا و تمام رذایل اخلاقی دیگر - که خامنه‌ای مروج آن نباشد و نه تنها در کشور ایران بلکه در کل کرهٔ زمین بلکه در تمام خشکی‌ها و دریاها فساد و رذیلتی نیست که خامنه‌ای علت ترویج آن نباشد: «ظهر الفساد فی البرّ و البحر»، او دفن‌کنندهٔ موازین اسلامی و مروج قشری‌نگری و سطحی‌نگری جمکرانی در مقابل اسلام رحمانی روشنفکران است، دارای قرائتی متحجرانه، عقب‌افتاده و خشونت‌طلبانه از اسلام است، او مجرم و جنایتکار است و شاهد جرم، جنایت و فساد خامنه‌ای، کسری میلیاردی دولت احمدی‌نژاد است، او مجتهد نیست و کسی است که بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام، خدا، شیعه، پیامبر و ائمه زده است و هیچ دشمنی به اندازهٔ ایشان به اسلام ضربه نزده است، خامنه‌ای کسی است که هر روز حجم وسیعی از مقررات بین‌المللی را نقض می‌کند، نیز همیشه علیه دشمن در هر سخنرانی خود حرف می‌زند درحالی که سران دنیا به دنبال صلح و دوستی هستند و صدها توهین و فحش دیگر.

جالب این است که ایشان مدعی است که من از روی خیرخواهی این حرف‌ها را بیان کرده‌ام؛ و نیز در آخرین جملهٔ نامهٔ خود می‌گوید که من فقط و فقط به قصد اصلاح امور این نامه - حاوی حداقل ۴۹۵ فحش و توهین - را نوشته‌ام!!

جالب‌تر آنکه ایشان هر کسی - مانند مردم عزیز کشور - را که طرفدار رهبری بوده است نیز از فحاشی‌های خود بی‌بهره نگذاشته است، که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

راستی چرا آقای کدیور نسبت به هر کسی که او را قبول ندارد فحاشی می‌کند؟

آیا روشنفکر بودن و قرائتی روشنفکرانه از اسلام داشتن مقتضی این امر است؟ آیا به واقع همان طوری که او گفته است همه این توهین‌ها و فحاشی‌ها علیه همه را به قصد اصلاح امور کشور، خیرخواهی و نصیحت بیان داشته است؟

فرهنگ عمومی جامعه ما فرهنگ نفاق و دورویی است، مُد روز در ایران دغل‌بازی است، عموم مردم ایران افسرده، بی‌رغبت به تولید و کار حلال هستند، مجلس شورای اسلامی موجود مجلس مهره‌چینی شده، دست‌نشانده و چون مدّعی در خط رهبر بودن است، خونابه دل است،<sup>۱</sup> اعضای هیئت منصفه مطبوعات، منصوب رهبری و دشمن‌ترین شهروند ایرانی هستند، صداوسیما دروغ‌گو و مروّج خرافات و نازل‌ترین قرائت عوامانه از اسلام است، شورای نگهبان متحجّر، بسیط و مانع پیشرفت کشور هستند، فقهای شورای نگهبان در حدّ نسبی و متعارف نیز آگاه به زمان نیستند، آن‌ها عادل نبوده و موجب فروپاشی قانون اساسی هستند، جنتی عادل نیست، احمدی‌نژاد فردی متقلّب، فرصت‌طلب، بی‌کفایت، انسانی و قبیح و منصوب رهبری است، دولت و کارگزارانش شروترترین افراد کشور هستند، مجلس خبرگان مجلس بی‌کفایت است، سعید مرتضوی سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق دیگران دارد، سپاه پاسداران عامل فساد سیاسی و اقتصادی در کشور بوده و غولی است که ممکن است رهبری را نیز بلعد، تئوری ولایت مطلقه فقیه که امام خمینی بیان داشته است فسادزا و موجب پدید آمدن هر نوع فسادی در کشور است و....

راستی چرا آقای کدیور نسبت به هر کسی که او را قبول ندارد فحاشی می‌کند؟ آیا روشنفکر بودن و قرائتی روشنفکرانه از اسلام داشتن مقتضی این امر است؟ آیا به واقع همان طوری که او گفته است همه این توهین‌ها و فحاشی‌ها علیه همه را به قصد اصلاح امور کشور، خیرخواهی و نصیحت بیان داشته است؟

سرّ چنین برخوردهایی - که منحصر به آقای کدیور نیست و اکثر دوستان ایشان نیز از همین شیوه بهره می‌برند - این است که یکی از انواع مغالطات برای پیروزی در بحث توسل به مغالطه «فحاشی» است.

این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که شخصی در مقام نقد دیگری به جای ارائه استدلال، مشتّی فحش و ناسزا به‌عنوان نقد! بیان کند و کوشش کند با تخریب و مخدوش نمودن شخصیت او، سخن و یا رفتار او را باطل جلوه نماید. جنبه مغالطی بودن توهین و فحاشی در این امر است که اصل استدلال کنار نهاده شده و معیار و شیوه دیگری برای نقد مدّعا به کار گرفته شده است که در منطق هیچ ارتباطی با ادعا ندارد. برای مثال گفته می‌شود:

این مقاله ارزش خواندن ندارد، زیرا نویسنده او شخص خشونت‌طلب و انسانی و قبیح است.

این نوع مغالطه، شیوه جدیدی نیست، بلکه همیشه توسط اهل باطل علیه اهل حق

۱. جالب است که آقای کدیور صرفاً مجلس ششم را مورد مدح خودش قرار می‌دهد.

به کار می‌رفته است.

در قرآن کریم موارد متعددی نقل شده که مشرکین و کفار، پیامبران را «دیوانه»، «ساحر» خوانده‌اند. برای نمونه، در مورد پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ آمده است: و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر إنک لمجنون.<sup>۱</sup>

قرآن کریم در مورد اهل جهنم می‌گوید بدین علت به عذاب گرفتار شدند که در مقابل پیام الهی استکبار می‌ورزیدند و می‌گفتند ما چرا از خدایان خود به خاطر حرف یک شاعر دیوانه دست بکشیم: إنهم کانوا إذا قیل لهم لا إله إلا الله یستکبرون- و یقولون أننا لتارکوا آلہتنا لشاعر مجنون.<sup>۲</sup>

وقتی که حضرت موسی ﷺ با نشانه‌هایی به سوی فرعون رفت، فرعون در مقابل بیان داشت: فتوکی برکنه و قال ساحراً أو مجنون.<sup>۳</sup>

نسبت به حضرت نوح ﷺ نیز پس از تکذیب ایشان گفته‌اند او «دیوانه» است.<sup>۴</sup> علاوه بر پیامبران خداوند، پیروان آن‌ها نیز از سوی دشمنان خداوند و طرفداران کفر و باطل، سفیه و دیوانه خوانده شده‌اند. خداوند می‌فرماید: «عده‌ای از مردم (منافقین) با این که ایمان ندارند ادعای ایمان می‌کنند، ولی قصدشان فریب خداوند و مؤمنین است.» اما این عده در واقع خودشان را فریب می‌دهند و خداوند نیز بر مرض دل‌هایشان می‌افزاید و وقتی که به آن‌ها گفته می‌شود که در زمین فساد نکنید، ادعا می‌کنند که ما اهل فساد نیستیم بلکه ما اصلاح طلب هستیم؛ درحالی که این عده اهل فساد هستند و وقتی که به آن‌ها گفته می‌شود که ایمان بیاورید می‌گویند: «آیا ما مانند افراد «ابله» ایمان بیاوریم»: و إذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا أنؤمن کما آمن السفهاء ألا إنهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون.<sup>۵</sup>

حال چگونه فحاشی‌های آقای کدیور با ادعای قانون‌گرایی ایشان و روشنفکر بودن ایشان سازگاری دارد، امری است که خوانندگان باید داوری کنند.

### نصیحت به ائمه مسلمین!؟

در بخش قبل ذکر گردید که آقای کدیور در نامه خود فقط ۴۹۵ بار به رهبری فحاشی کرده و جالب آن است که ایشان ادعا نموده که من این نامه را از باب نصیحت به ائمه مسلمین نوشته‌ام: نامه استیضاح رهبری ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی

۱. حجر/۶: و گفتند: ای کسی که «ذکر» [قرآن] بر تو نازل شده است، مسلماً تو دیوانه‌ای.

۲. صافات/۳۵-۳۶: چرا که وقتی به آن‌ها گفته شد: «معبودی جز خدا نیست» تکبر و سرکشی می‌کردند- و پیوسته می‌گفتند: آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم.

۳. ذاریات/۳۹: او [فرعون] با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت: این مرد یا ساحر است یا دیوانه.

۴. قمر/۹.

۵. بقره/۱۳: و هنگامی که به آنان گفته می‌شود: همانند مردم ایمان آورید، می‌گویند: آیا هم چون ابلهان ایمان بیاوریم؟ بدانید این‌ها همان ابلهانند ولی نمی‌دانند.

و ملکی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین.<sup>۱</sup>

چون آقای کدیور مدعی شده است که من از روی خیرخواهی و نصیحت به ائمه مسلمین این نامه - با محتویات خاص آن - را نوشته‌ام؛ برای این که روشن شود آیا توهین کردن و متهم کردن را می‌توان خیرخواهی و نصیحت دانست، به بررسی واژه «نصیحت» و شرایط نصیحت کننده در اندیشه اسلامی می‌پردازیم.

مسئله نصیحت در اندیشه اسلامی امر مهمی تلقی شده است، به طوری که حتی نصیحت نسبت به خداوند و رسول خداوند نیز به کار رفته است. برای نمونه، قرآن کریم می‌فرماید: «لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج إذا نصحو الله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم».<sup>۲</sup>

«معلوف» در «المنجد» در مورد کلمه نصیحت آورده است: «نصح نصحاً و نصاحاً فلاناً و لفلاناً: أخلص له المودة. یقال رجل ناصح الجیب: ای نقی القلب لا غش فیهِ».<sup>۳</sup>  
«جوهری» در «صحاح» خود در مورد واژه نصیحت آورده است: «الناصح، الخالص من العسل و غیره».<sup>۴</sup>

«طریحی» در «مجمع البحرین» آورده است: «و أصل النصیحة فی اللغة الخلوص... و فی الحدیث: "ثلاث لا یغل علیها قلب امرء مسلم" و عد منها النصیحة لأئمة المسلمین، قیل هی شدة المحبة لهم و عدم الشک فیهم و شدة متابعتهم فی قبول قولهم و فعلهم و بذل جهدهم و مجهودهم فی ذلك.

و النصیحة لفظ حامل لمعان شتی: فالنصیحة لله الاعتقاد فی وحدانیتة و إخلاص النیة فی عبادتة و نصره الحق فیهِ، و النصیحة لكتاب الله هو التصدیق به و العمل بما فیهِ و الذب عنه دون تأویل الجاهلین و تحریف الغالین و انتحال المبطلین، و النصیحة لرسول الله التصدیق بنبوته و رسالته و الانقیاد لما أمر به و نهی عنه».<sup>۵</sup>

۱. بخش مقدمه، بند چهارم.

۲. توبه/ ۹۱: بر ناتوانان و بیماران و فقیران (که خرج سفر ندارند) گناهی بر ترک جهاد نیست هرگاه که با خدا و رسول او خیرخواهی و اخلاص ورزند (که این کار نیکوست) و بر نیکوکاران از هیچ راه حرج و زحمتی نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

۳. لوئیس معلوف، *المنجد فی اللغة و الاعلام*، چاپ دوم، اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۴، ص ۸۱۱-۸۱۲: نصیحت به یک شخص به معنای آن است که دوستی و محبت را نسبت به او خالص گرداند، وقتی گفته می‌شود: مرد امین و پاک‌دل به معنای آن است که قلب شخص، پاکیزه بوده و نیرنگ و فریب در او نیست.

۴. اسماعیل بن حماد الجوهری، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية*، امیری، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۱۱: ناصح یعنی خالص از عسل و غیر عسل.

۵. فخرالدین الطریحی، *مجمع البحرین*، تحقیق السیداحمد الحسینی، ج ۲، چاپ دوم، کتاب‌فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۱۸: ریشه کلمه نصیحت، خلوص است... در روایت آمده است: سه چیز است که مسلمان، کینه نسبت به آن‌ها را در قلب خود راه نمی‌دهد، که از آن سه، نصیحت نسبت به امام مسلمین است و گفته شده است که مراد از نصیحت ائمه مسلمین این است که به شدت آن‌ها را دوست داشته باشد،

ملاحظه می‌شود که نصیحت حاکم اسلامی در لغت به معنای خیرخواهی خالصانه و از روی شدت محبت به او و گوش دادن به اقوال و سخنان او است.

برای وضوح بیشتر مسأله به چند روایت نیز توجه می‌کنیم:

۱- قال رسول الله ﷺ: «الدين النصيحة، قلنا لمن؟ قال: لله و لكتابه و لرسوله و لأئمة المسلمين و عامتهم»<sup>۱</sup>.

۲- قال علي ﷺ: النصح ثمرة المحبة»<sup>۲</sup>.

۳- قال رسول الله ﷺ: ... أما علامة الناصح فأربعة: يقضى بالحق و يعطى الحق من نفسه و يرضى الناس ما يرضاه لنفسه و لا يعتدى على أحد»<sup>۳</sup>.

۴- قال علي ﷺ: أيها الناس، إن لي عليكم حقاً و لكم عليّ حق: فأما حقكم عليّ فالنصيحة لكم، و توفير فيئكم عليكم، و تعليمكم كي لاتجهلوا، و تأديبكم كي ماتعلموا، و أما حقّي عليكم فالوفاء بالبيعة، و النصيحة في المشهد و المغيب و الاجابة حين أدعوكم و الطاعة حين أمركم»<sup>۴</sup>.

۵- در زیارت حضرت ابوالفضل ﷺ در *مفاتیح الجنان* آمده است: «أشهد لك بالتسليم و التصديق و الوفاء و النصيحة لخلف النبي صلى الله عليه و آله المرسل»<sup>۵</sup>.

۶- همچنین در زیارت حضرت ابوالفضل ﷺ در روز عرفه در *مفاتیح الجنان* آمده است: «السلام عليك يا أباالفضل العباس بن أميرالمؤمنين... أشهد لقد نصحت لله و

نسبت به آن‌ها شک و تردید نداشته باشد، به شدت از آن‌ها تبعیت کند، یعنی سخنان آن‌ها، کارهای آن‌ها و تلاش آن‌ها را بپذیرد؛ و کلمه «نصیحت» لفظی است که دارای معانی مختلف است؛ مراد از «النصیحة لله» اعتقاد به وحدانیت او، اخلاص نیت در عبادت او و یاری رساندن حق در راه خداوند است؛ «النصیحة لكتاب الله» عبارت است از تصدیق به قرآن، عمل به محتوای قرآن، دفاع از آن در برابر تأویل جاهلین و تحریف غلوکنندگان و نسبت‌های مبطلین؛ و «النصیحة لرسول الله» به معنای تصدیق به نبوت و رسالت او و تبعیت از اوامر و نواهی او است.

۱. محمدی‌الری‌الشهری، *میزان‌الحکمه*، مکتب‌الاعلام الاسلامی، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱۰، ص ۵۵، پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: دین نصیحت و خیرخواهی است، عرض کردیم: نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا، برای کتاب او، برای پیامبر او، برای پیشوایان مسلمانان و برای همه مردم.

۲. همان، ص ۵۶: حضرت علی ﷺ فرموده است: نصیحت، میوه محبت است.

۳. همان، ص ۵۷: پیامبر خدا ﷺ فرموده است: ... علامت کسی که ناصح و خیرخواه است چهار چیز است: به حق داوری می‌کند و در مورد خودش نیز حق را لحاظ می‌کند و برای مردم چیزی را می‌پسندد که برای خود می‌پسندد و به هیچ‌کس ظلم نمی‌کند.

۴. *تهج البلاغه*، خطبه ۳۴: ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آنکه از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.

۵. گواهی می‌دهم برای تو به تسلیم و تصدیق و وفا و خیرخواهی به جانشین پیامبر مرسل ﷺ.

رسوله و لأخیک فنعم الأخ المواسی»<sup>۱</sup>

مسأله نصیحت در اندیشه اسلامی امر مهمی تلقی شده است، به طوری که حتی نصیحت نسبت به خداوند و رسول خداوند نیز به کار رفته است.

دقت در روایات یاد شده - و بسیاری از روایات دیگر - حاکی از آن است که نصیحت و خیرخواهی در موردی است که شخص براساس شدت علاقه و محبت به شخص دیگر و با اخلاص برای او خیرخواهی کند. برای همین است که نصیحت، میوه محبت شمرده شده و نیز نصیحت، حق طرفینی حاکم بر مردم و نیز مردم بر حاکم تلقی شده است.

براین اساس، از آقای کدیور می توان پرسید که آیا به واقع ایشان در مقام نصیحت به رهبری بوده اند؟ آیا فحاشی و بدگویی و تهمت زدن ها را می توان نصیحت و خیرخواهی و از روی علاقه و محبت شدید ایشان به رهبری دانست؟! آقای کدیور، به نظر شما نصیحت خداوند، رسول او و نصیحت ائمه علیهم السلام هم همان معنایی دارد که شما در این نامه خود در مورد رهبری به کار برده اید؟

از سوی دیگر، آقای کدیور در این بخش و برای توجیه برخورد توهین آمیزی که با رهبر انقلاب داشته اند، به سخنان پیامبر اسلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تمسک کرده اند:

اگر چه استیضاح رهبری حق شرعی و اخلاقی نویسنده است، اما برای آن ها که با هاله ای از قداست رهبر را فراتر از پرسش و مسئولیت و استیضاح می پندارند، به عنوان ایضاح عباراتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام در جواز بلکه لزوم استیضاح را شاهد می آورم.<sup>۲</sup>

سپس کلام زیر از پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان تأیید خودشان در شیوه برخورد در این نامه ذکر کرده اند:

پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وقتی معاذ بن جبل را به عنوان حاکم به یمن اعزام کرد، به او چنین فرمان داد: «فرمان خدا را در بین آن ها جاری بگردان و نسبت به فرمان و مال او از هیچ کس و همه نداشته باش، چرا که نه ولایت از آن تو است و نه مال... در هر موضوع که گمان بری مورد اشکال و ایراد قرار می گیری دلیل اقدام و عملت را به مردم توضیح بده، تا تو را نسبت به آن کار معذور دانسته و اتهامی متوجه تو نگردد».<sup>۳</sup>

در مورد این کلام حضرت چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

۱- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این کلام تصریح می کنند که ولایت شخص والی - حتی

۱. سلام بر تو ای ابوالفضل العباس پسر امیرالمؤمنین... شهادت می دهم که به تحقیق، تو خیرخواه بودی برای خداوند و رسولش و برای برادرت، چه خوب برادر فداکاری.

۲. بخش مقدمه، بند چهارم.

۳. *تحف العقول*، ص ۲۵. بخش مقدمه، بند چهارم.



غیرمعصومین - متعلق به خودش نیست، بلکه از آن خداست. یعنی ولایت امری نصبی است و نه این که با رأی مردم به دست آمده باشد و از آقای کدیور باید سؤال کرد که آیا این مبنا را قبول دارد؟

علاوه بر این، در اجرای فرمان خداوند نباید نسبت به هیچ کس واهمه داشت.

۲- در این کلام دو نکته را باید از هم تفکیک کرد:

الف) این که هر کس می تواند با هر تعبیری - حتی تعبیرات زشت و نادرست - حاکم جامعه اسلامی را مورد خطاب و عتاب قرار داده و نسبت به او بدگمان باشد.

ب) این که حاکم جامعه اسلامی باید نسبت به بدگمانی افراد توجه کرده و آن ها را پاسخ داده و از بدگمانی خارج کند.

آنچه که پیامبر اسلام ﷺ به معاذ بن جبل فرموده اند امر دوم است نه امر اول. یعنی حضرت فرموده اند که توهین و بدگمانی نسبت به حاکم جایز است، بلکه مراد حضرت این است که اگر عده ای نسبت به تو بدگمان شده اند، دلیل عمل و اقدام خود را توضیح بده. از این رو، جای این سؤال از آقای کدیور وجود دارد که از کجای این کلام پیامبر اسلام ﷺ به دست آورده اند که در یک نامه سرگشاده و عمومی می توان به حاکم اسلامی فحش و ناسزا گفت؟

به نظر می رسد که چنین برخوردی - نسبت دادن امری به پیامبر اسلام در حالی که در سخنان او وجود ندارد - با کلام گهربار رسول خداوند خیانت به ایشان است.

۳- نکته دیگر این است که حضرت در همین کلامی که آقای کدیور نقل کرده اند، تأکید می کند: ای معاذ بن جبل، برای اینکه شخصی که به کارهایت آگاهی نداشته و «جهالت» دارد نتواند به تو اشکال کند، دلیل کارهایت را توضیح بده: «يقول الجاهل: قد تركت من حق الله، و اعتذر إلى أهل عملك من كل أمر خشيت أن يقع إليك منه عيب حتى يعذروك»<sup>۱</sup>.

آقای کدیور کلام حضرت علی ﷺ را نیز شاهد و دلیلی برای تأیید کار خودش ذکر می کند؛ ولی قبل از ذکر و بررسی کلام حضرت باید به این امر مهم توجه کرد که شیوه حضرت علی ﷺ به هیچ وجه توهین و فحاشی نبوده است.

حضرت در این کلام شیوه برخورد با افراد جاهل را توضیح می دهند، اما آیا از این کلام به دست می آید که افراد جاهل می توانند جهالت کرده و به حاکم اسلامی توهین و فحاشی کنند؟ از کجای کلام حضرت می توان جواز توهین کردن و فحاشی را استفاده کرد؟ چگونه آقای کدیور مدعی شده اند که از این کلام پیامبر ﷺ جواز و بلکه لزوم این امر به دست می آید که می توان به عنوان نصیحت و استیضاح در یک نامه ۴۹۵ بار به رهبر انقلاب اسلامی فحاشی و توهین کرد؟

۴- علاوه بر این، حضرت در ادامه همین فرمان به معاذ بن جبل نکاتی را مطرح

۱. ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه البحرانی، *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۶، ص ۲۵.

کرده‌اند که خوب است همه ما - و به‌ویژه آقای کدیور - به آن توجه کنیم:  
و ایّاک آن تشتم مسلماً، أو تطیع أئماً، أو تعصی إماماً عادلاً، أو تکذب صادقاً، أو تصدق کاذباً.<sup>۱</sup>

همچنین آقای کدیور کلام حضرت علی علیه السلام را نیز شاهد و دلیلی برای تأیید کار خودش ذکر می‌کند؛ ولی قبل از ذکر و بررسی کلام حضرت باید به این امر مهم توجه کرد که شیوه حضرت علی علیه السلام به هیچ وجه توهین و فحاشی نبوده است. حضرت هیچ‌گاه چنین برخوردی را با حاکم اسلامی نمی‌پسندد و به شدت با آن مخالف است. به طوری که حضرت علی علیه السلام به کسی که مغرض بوده و دارای سوءنیت باشد، اجازه حرف زدن نسبت به حاکم اسلامی را نمی‌دهد و نیز کسی که صادق بوده و صدقش نیز برای حضرت ثابت شده است (به گونه‌ای که حضرت زبان به مدح و ثنای او می‌گشاید نیز) در نظر حضرت می‌تواند به رهبر و حاکم اسلامی نصیحت کند، ولی نصیحت او نیز مشروط به دو شرط می‌باشد و در نهایت اینکه حضرت، انتقاد از مالک اشتر - به‌عنوان حاکم اسلامی مصر - را به‌صورت علنی و در میان مردم جایز نمی‌داند. برای نمونه، برخی از این موارد را ذکر می‌کنیم:

۱- وقتی که طلحه و زبیر پس از بیعت با حضرت علی علیه السلام - و قبل از شورش و اغتشاش و فتنه‌گری - به ایشان اعتراض کردند که چرا در امور کشور با آنان مشورت نکرده و از آن‌ها کمک نگرفته است، (با اینکه به نظر می‌رسید با توجه به موقعیت ممتاز آن دو در اسلام و نزد پیامبر و جامعه اسلامی و زحمتی که طلحه و زبیر برای پیروزی اسلام کشیده‌اند، بهتر آن بود که حضرت علی علیه السلام قبل از فتنه‌گری آن‌ها با ایشان در امور کشور مشورت می‌کرده است)، حضرت فرمودند: لقد نقتما یسیراً و أرجأتما کثیراً، ألا تخبرانی، ای شیء کان لکما فیہ حقّ دفعتما عنه؟ أم ایّ قسم استأثرت علیکما به؟ أم ایّ حقّ رفعه إلی أحد من المسلمین ضعفته عنه أم جهلته أم أخطأت بابه، والله ما کانت لی فی الخلافة رغبةٌ ولا فی الولاية إربةٌ، و لکنکم دعوتمونی إلیها و حملتمونی علیها، فلما أفضت إلیّ نظرت إلی کتاب الله و ما وضع لنا، و امرنا بالحکم به فاتبعته و ما استنّ النبی صلی الله علیه و آله فاقتدیته، فلم أحتج فی ذلک إلی رأیکما و لا رأی غیرکما و لا وقع حکم جهلته فأستشیرکما و أخوانی من المسلمین و لو کان ذلک لم أرغب عنکما و لا عن غیرکم.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۶: مبدا مسلمانی را شماتت کنی، یا از گناهکاری اطاعت کنی، یا از رهبر عادل نافرمانی کنی، یا انسان صادقی را تکذیب و انسان کاذبی را تصدیق کنی.

۲. **تهج البلاغه**، خطبه ۲۰۵: به اندک چیزی خشمناک شدید و خوبی‌های فراوان را از یاد بردید، ممکن است به من خبر دهید که کدام حقی را از شما باز داشته‌ام؟ یا کدام سهم را برای خود برداشته‌ام و بر شما ستم کرده‌ام؟ و کدام شکایت حقی نزد من آورده شده که ضعف نشان داده‌ام؟ و کدام فرمان الهی را آگاه نبوده و راه آن را به اشتباه پیموده‌ام؟ به خدا سوگند من به خلافت رغبتی نداشته و به ولایت بر شما علاقه‌ای نشان نمی‌دادم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل نمودید، روزی که خلافت به

۲- در خطبه دیگر، حضرت علی علیه السلام پس از اینکه از بعضی از یاران خویش تعریف‌های شدیدی می‌کند، از آن‌ها درخواست می‌کند که او را نصیحت نمایند و لکن به آن‌ها یادآور می‌شود که نصیحت شما نیز باید مشروط به دو شرط باشد: **أتمم الأنصار علی الحق، و الإخوان فی الدین، و الجنین یوم البأس، و البطانة دون الناس، بکم أضرب المدبر، و أرجو طاعة المقبل، فأعینونی بمناصحة خلیة من الغش، سلیمة من الریب، فوالله إنی لأولی الناس بالناس.**<sup>۱</sup>

نصیحت کردن انسان‌های صالح به رهبر نیز به صورت مطلق جایز نبوده و باید مشروط به خالی بودن نصیحت از نیرنگ، فریب و ایجاد تردید کردن باشد.

۳- نیز در نامه به مالک اشتر به او امر می‌کند که حتی در مورد نامه نگارانت دقت کن که مبدا سوءاستفاده کرده و جرأت نمایند تا در نزد دیگران و در میان مردم از تو انتقاد کنند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

ثم انظر فی حال کتابک، فوالله علی امورک خیرهم، و اخصص رسائلک الی تدخل فیها مکائدک و اسرارک بأجمعهم لوجه صالح الاخلاق ممن لا تطره الکرامة فیجترئی بها علیک فی خلاف لک بحضرة ملاً.<sup>۲</sup>

همچنین، مواردی که آقای کدیور از کلام حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، صراحتی در مدعای ایشان ندارد و چنان‌که بیان گردید دو نکته را باید از هم تفکیک کرد:

الف) اینکه هر کس می‌تواند با هر تعبیری - حتی تعبیرات زشت و نادرست - حاکم جامعه اسلامی را مورد خطاب و عتاب قرار داده و نسبت به او بدگمان باشد.

ب) این که حاکم جامعه اسلامی باید نسبت به بدگمانی افراد توجه کرده و آن‌ها را پاسخ داده و از بدگمانی خارج کند.

آنچه که آقای کدیور درصدد اثبات آن است امر اول است نه امر دوم؛ درحالی‌که آنچه از کلام حضرت علی علیه السلام نقل کرده شده است، ناظر به امر دوم است و هیچ‌گاه

من رسید در قرآن نظر افکندم، هر دستوری که داده و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم، به راه و رسم پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کردم. پس هیچ نیازی به حکم و رأی شما و دیگران ندارم، هنوز چیزی پیش نیامده که حکم آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و دیگر برادران مسلمان داشته باشم، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم.

۱. **تهج البلاغه**، خطبه ۱۱۸: شما یاران حق و برادران دینی من می‌باشید. در روز جنگ چون، سپر محافظ دورکننده ضربت‌ها و در خلوت‌ها محرم اسرار من هستید، با کمک شما پشت‌کنندگان به حق را می‌کوبم و به راه می‌آورم و فرمان‌برداری استقبال‌کنندگان را امیدوارم، پس مرا با خیرخواهی خالصانه و سالم از هرگونه شک و تردید یاری کنید. به خدا سوگند من به مردم از خودشان سزاوارترم.

۲. **تهج البلاغه**، نامه ۵۳: سپس در امور نامه‌نگارانت به‌درستی بیان‌دیش و کارهایت را به بهترین آنان واگذار؛ و نامه‌های مجرمانه که در بردارنده سیاست‌ها و اسرار تو است از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح‌تر از دیگران باشد، کسی که گرامی‌داشتن، او را به سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند.

امر اول را بیان نمی‌کند.

آنچه آقای کدیور درصدد اثبات آن است، توجیه کردن بدگمانی‌ها و توهین‌های خود نسبت به رهبر معظم انقلاب اسلامی است.

مناسب است مواردی از سخنان حضرت علی علیه السلام را که آقای کدیور در نامه خود در این بحث ذکر کرده‌اند، نقل کنیم تا حق روشن شود:

۱- حضرت فرموده است: «و إن ظنَّت الرعية بك حيفاً فأصحر لهم بعدرك و أعدل عنك ظنونهم بأصحارك فإن في ذلك... تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق: و اگر رعیت بر تو بدگمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با این کار از بدگمانی نجات‌شان ده، زیرا این امر موجب می‌شود... که آنان به حق واداشته شوند»<sup>۱</sup>.

از این سخن به دست می‌آید که حاکم اسلامی باید مردم را با توضیحات خودش از بدگمانی نجات دهد تا به‌سوی حق حرکت کنند. ولی از این امر هیچ‌گاه به‌دست نمی‌آید که بدگمانی مردم نسبت به حاکم اسلامی امر درستی است. درحالی‌که آنچه آقای کدیور درصدد اثبات آن است، توجیه کردن بدگمانی‌ها و توهین‌های خود نسبت به رهبر معظم انقلاب اسلامی است. ایشان در این مورد آورده است:

اگرچه استیضاح رهبری حق شرعی و اخلاقی نویسنده است، اما برای آن‌ها که با هاله‌ای از قداست رهبر را فراتر از پرسش و مسئولیت و استیضاح می‌پندارند، به‌عنوان ایضاح عباراتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام در جواز بلکه لزوم استیضاح را شاهد می‌آورم.<sup>۲</sup>

آیا در عبارت نقل شده از کلام حضرت علی علیه السلام شاهدی بر لزوم استیضاح وجود دارد؟ در کجای کلام حضرت حتی جواز - با قطع نظر از لزوم - بدگمانی نسبت به حاکم اسلامی آمده است؟

به‌واقع جای تعجب است که چگونه آقای کدیور مسأله و امری را که در سخن حضرت علی علیه السلام به‌هیچ‌وجه موجود نیست، به ایشان نسبت می‌دهد.

۲- مورد دیگر نامه پنجاه از نهج البلاغه است. حضرت فرموده است:

«ألا و إن لكم عندي ألاً أحتجز دونكم سرّاً إلا في حرب، و لا أطوي دونكم أمراً إلا في حكم، و لا أؤخر لكم حقاً عن محلّه، و لا أقف به دون مقطعه و أن تكونوا عندي في الحق سواء، فإذا فعلت ذلك وجبت لله عليكم النعمة و لي عليكم الطاعة»<sup>۳</sup>.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. بخش مقدمه، بند چهارم.

۳. آگاه باشید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده؛ و در وقت تعیین شده

در مورد این کلام حضرت علیه السلام باید به نکات زیر توجه کرد:  
 اولاً) حضرت این بیان را در نامه‌ای خطاب به نیروهای مسلح و مرزداران نوشته‌اند - نه برای هر یک از افراد مردم - و در آن مسئولیت‌های رهبری و نظامیان را یادآور شده‌اند.

ثانیاً) دقت در بیان حضرت می‌رساند که ایشان در این بخش از کلام خود درصدد بیان مسئولیت‌های رهبر و حاکم اسلامی است. اما اینکه وظیفه مخاطبین حضرت - یعنی سربازان و مرزداران - چه چیزی است، آیا آن‌ها می‌توانند به هر صورت ممکن نسبت به حاکم جامعه اسلامی بدگمان بوده و او را مورد عتاب، مؤاخذه و هتاک خود قرار دهند، هیچ نکته‌ای در این بخش از کلام حضرت که آقای کدیور آن را نقل کرده‌اند، وجود ندارد. آقای کدیور از کجای کلام فوق از حضرت علی علیه السلام لزوم و یا جواز استیضاح رهبر جامعه اسلامی را به عنوان حق مخاطبین حضرت - یعنی سربازان و مرزداران - به دست آورده‌اند؟ از آقای کدیور می‌پرسیم آیا شما در این بخش از کلام حضرت هیچ کلمه‌ای در مورد این امر که مردم حق دارند، - بلکه به تعبیر شما لازم و ضروری است - رهبر جامعه اسلامی را استیضاح کنند، ملاحظه می‌کنید؟  
 ثالثاً) جالب آن است که حضرت علی علیه السلام وظیفه مردم را نیز در همین نامه و در ادامه همان کلامی که آقای کدیور آورده است - اما آن را نقل نکرده است - معین کرده است، وظیفه‌ای که کاملاً در مقابل کلام آقای کدیور است. حضرت می‌فرمایند:

«و لی علیکم الطاعة، و آلا تنكصوا عن دعوة، و لا تفرطوا فی صلاح، و أن تخوضوا الغمرات إلی الحق، فإن أنتم لم تستقیموا لی علی ذلك لم یکن أحد أهون علیّ ممّن أعوجّ منكم، ثم أعظم له العقوبة، و لا یجد عندی فیها رخصة. فخذوا هذا من أمرائکم و أعطوهم من أنفسکم ما یصلح الله به أمرکم.»<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که حضرت آنچه که از مردم می‌خواهد اطاعت است و پیروی از رهبران و فرماندهان؛ و جای تعجب است که چگونه آقای کدیور امری را به حضرت علی علیه السلام نسبت می‌دهد که کاملاً در تضاد با کلام حضرت است.

اینکه این کلام حضرت آیا دلالت بر جواز - و بلکه لزوم - هتاک و بدگمانی نسبت به رهبران می‌کند یا اینکه اطاعت مردم از رهبران را لازم می‌داند، امری است کاملاً روشن و خوانندگان محترم خودشان داوری خواهند کرد.

آن بپردازم و با همه شما به گونه‌ای مساوی رفتار کنم پس وقتی مسئولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت‌های خود را بر شما ارزانی دارد و اطاعت من بر شما لازم است.

۱. **تبیح البلاغه**، نامه ۵۰؛ و اطاعت من بر شما لازم است و نباید از فرمان من سرپیچی کنید و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید و برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهان‌تان دریافت داشته و از فرماندهان خود در آنچه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید.

## پاسخ ذوعلم به شبهه افکنی های کدیور<sup>۱</sup>



علی ذوعلم

کتاب «تقد قال» به شکلی تحلیلی، نامه محسن کدیور که به شکل سرگشاده و با عنوان «استیضاح رهبر»؛ «ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهور اسلامی ایران» در سایت های خبری منتشر شد را مورد تجزیه و بررسی قرار می دهد.

با تقویت شناخت دشمنان از مؤلفه های مقوم نظام جمهوری اسلامی، همواره رکن رکین انقلاب یعنی ولایت فقیه و مصداق آن به نحوی موضوع خصومت ورزی قرار گرفته است.

دشمنان در این باب تمام ابزارهای خود را به کار می برند تا هدف که همان به پایان رساندن طاقت مقاومت ایران اسلامی و خاموش نمودن این ندا باشد، را به انجام برسانند.

تجربه تاریخی برای دشمنان ثابت کرده است که برای موفقیت، نیازمند همکاری از درون نظام می باشند. از این رو اقدام هایی نظیر نامه نگاری های سرگشاده به نام نقد، دلسوزی، واجب شرعی، آینده نگری و... که از پایگاه سلطه گر موجود و با تدابیر آنان صورت می گیرد، صورتک های شومی رنگی است که از جانب آنان برای اهداف مخالف با حرکت نظام اسلامی در نظر گرفته می شود.

در کتاب «تقد قال» که به قلم «حجت الاسلام علی ذوعلم» به نگارش درآمده، نویسنده در تلاش است که یکی از این اقدامات را مورد نقد قرار دهد. این اثر در واقع می تواند مولود فرصتی باشد برای تبیین حقیقت و واقعیت ولایت فقیه از دو منظر دینی و قانونی.

---

۱. شبکه ایران (وابسته به روزنامه ایران)، ۲۶ دی ۱۳۸۹. خبرگزاری رسا، رجانوز و فارس نیز مطلب فوق را به نقل از شبکه ایران نقل کرده اند. تیتز فارس نیز این است: هاشمی سکوت کرد، ذوعلم پاسخ داد.

براین اساس «نقد قال» به شکلی تحلیلی، نامه محسن کدیور که به شکل سرگشاده و با عنوان "استیضاح رهبر"؛ «ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران» خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی در سایت‌های خبری منتشر شد را مورد تجزیه و بررسی قرار می‌دهد.

هر چند این نامه در تاریخ ۲۶ تیر ۸۹ منتشر شد اما تاکنون از سوی هاشمی رفسنجانی تنها این سکوت بوده که نقش واکنش را بازی کرده است! که این خود جولانگاهی شد برای فتنه‌گران اما علی ذوعلم در مقام پاسخ، تبیین و نه توجیه برآمده و سکوت مخاطب اصلی نامه را جبران کرد!

نویسنده در این اثر به علت تفصیل، استفاده از سیاه‌های طولانی بدون سند و مدرک، استفاده ترکیبی از آموزه‌های دینی و گسترش دایره نقد به معنای نفی تمام دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌عنوان نمونه این اقدام را انتخاب و تحلیلی نقد کرده است.

واقعیت‌گریزی به نام واقع نگری و هم‌نوایی با دشمنان آرمان‌های انقلاب اسلامی در مخالفت با جمهوری اسلامی به نام احساس مسئولیت دینی و تکلیف شرعی، از تناقض‌های آشکاری است که کل نامه را از استقرار استدلال و جلب نظر در جهت‌گیری و تحلیل مسئولانه محروم ساخته است.

همچنین این نامه که ولایت فقیه را مورد تهاجم قرار می‌دهد، سعی دارد تا در شرایط فتنه‌انگیز همانند تلاش سازمان‌یافته فتنه‌گران برای ایجاد تردید و تزلزل نسبت به رکن اصلی و محوری جامعه، این هدف را دنبال کند.

در گوشه‌ای از این کتاب این‌گونه پاسخ داده می‌شود: "چه کسی از حذف اصل ولایت فقیه سود می‌برد؟ آیا مردم و کشور؟ اسلام و مسلمین؟ یا ابرقدرت‌ها و دیکتاتورهایی که برای بازیابی سلطه خود بر این کشور، دندان تیز کرده‌اند و تنها مانع اصلی خود را، همین اصل محوری و ریشه‌ای ولایت فقیه می‌دانند؟ اعتراف نویسنده این نامه به اینکه «رهبری در ۲۱ سال گذشته برای حفظ استقلال سیاسی موفق بوده است»، اعتراف بسیار مهمی است!

اگر ایشان انصاف داشته باشد، در این پرسش تأمل کند که آیا غیر از تکیه بر ولایت فقیه عادل می‌توان استقلال این کشور را حفظ کرد؟"

نویسنده همچنین در اشاره به چگونگی پاسخ و برخورد نسبت به این مسئله تأکید بر این دارد که در این راستا می‌توان به ۳ شیوه عکس‌العمل نشان داد؛ نخست آنکه همانند بسیاری دیگر از اقدامات مخالفان علیه ولایت فقیه، این نامه نیز جدای گرفته نشود و بنا به قاعده "الباطل يموت بترك ذكره" با بی‌اعتنایی از کنار آن رد شد.

دیگر آنکه مواجهه سیاسی صورت گیرد و این نامه را به‌عنوان یکی از حلقه‌های هجوم طراحی شده برای تزلزل و تردید در جایگاه رفیع رهبری نظام در چشم و دل مردم و تلاشی برای شکست اقتدار رهبری و قدرت ملی، مورد تحلیل و فعل و انفعال قرار دهیم.

همچنین در برخورد سوم که در واقع عکس‌العمل اصلی کتاب نسبت بدان است، همان توجه به مفاد این نامه نه به جهت اعتبار علمی یا حقوقی آن، بلکه از نظر عاملی برای القای شبهه در برخی جوانان جویای حقیقت است که خودبه‌خود ممکن است در ذهن آنان سولاتی را ایجاد کند و براین اساس نویسنده نیز پاسخ‌گویی به این نامه را وظیفه‌ای دینی و عملی و ملی برای این‌گونه افراد می‌داند تا بدین جهات به تبیین برخی حقایق و صیانت از ایمان انقلابی و اسلامی جامعه کند.

گفتنی است این کتاب با شمارگان ۲۵۰۰ نسخه در چاپ اول از سوی کانون اندیشه جوان روانه بازار کتاب شده است. "تقدال" در دوازده فصل نقد و بررسی محورهایی همچون "استبداد و دیکتاتوری"، "وهن اسلام"، "آزمون رهبری"، "ظلم و جور"، "قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی" و... را در دستور کار دارد و با اضافه کردن ضمیمه‌هایی به کتاب، به شرح و تفصیل مسئله موردنظر در ۴۰۰ صفحه می‌پردازد.



### تأملی انتقادی بر نامه کدیور به رهبر انقلاب<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام دکتر علی ذوعلم، محقق و نویسنده آثار دینی از انتشار اثری با عنوان «تقدال: تأملی انتقادی بر نامه محسن کدیور به رهبر انقلاب» از سوی انتشارات کانون اندیشه جوان خبر داد.

وی در گفت‌وگو با خبرنگار کتاب اظهار داشت: این کتاب در یک مقدمه، ۱۲ فصل، یک خاتمه و سه ضمیمه، نامه محسن کدیور به رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را نقد و بررسی می‌کند.

ولایت فقیه به‌عنوان نظریه مختار در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به مثابه رکن اصلی و محوری نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی، با گذشت بیش از ۳۰ سال از استقرار و اجرای عملی، همچنان در رأس فهرست موضوع‌های مبتلابه و مورد پرسش قرار دارد. اگرچه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب و به‌ویژه در دوره بررسی و تصویب قانون اساسی در سال‌های نخست پس از پیروزی، این بحث جاذبه گسترده‌ای در ذهن جامعه ایجاد کرده بود، اما در دهه اخیر نیز بنا به عوامل گوناگون در قالب طرح پرسش‌ها و شبهه‌ها، مجدداً مطرح شد و زمینه تحرک و تلاش‌های علمی و پژوهشی وسیعی را در این موضوع فراهم ساخت و موجب تألیف و نشر مقالات، کتاب‌ها و برگزاری نشست‌های مناظره‌ای و گفت‌وگوها و مباحثه‌های محفلی به‌ویژه در میان جوانان و دانشجویان- توسط موافقان و مخالفان شد.



این بحث‌ها و گفت‌وگوها در جریان‌های پس از انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۸، با شدت بیشتری دوباره مطرح شد و فراتر از اصل ولایت فقیه، شخص رهبری انقلاب را نیز آماج هجوم خود ساخت. نامه سرگشاده‌ای که به‌عنوان «ارزیابی کارنامه بیست‌ویک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران» خطاب به «ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری» در سایت‌های اینترنتی - در ۲۶ تیرماه ۱۳۸۹ - منتشر شد، اگرچه از جهت اعتبار علمی و منزلت منطقی چندان ارزشی برای بررسی و نقد نداشت، اما از سوی دیگر، حاوی نکته‌هایی بود که پرداختن به آنها، شاید برخی شبهه‌ها و پرسش‌های مطرح را بتواند پاسخ دهد و در بوته نقد و تحلیل، جایگاه و خاستگاه چالش‌های مطرح شده را نشان دهد.

### سه نوع برخورد با این نامه

سه نوع برخورد با این نامه سرگشاده قابل‌تصور است:

برخورد نخست اینکه هم‌چون بسیاری از مصاحبه‌ها، نامه‌ها، مقالات و میزگردهایی که با حمایت فکری و رسانه‌ای بیگانگان علیه رهبری نظام سامان می‌یابد و علی‌القاعده در آینده شدت بیشتری هم خواهد یافت، این نامه نیز چندان جدی گرفته نشود و بنا به قاعده الباطل یموت بترک ذکره، با بی‌اعتنایی از کنار آن عبور شود. بالاخره از قلم معاندان و مخالفان رسمی و نشان‌دار نظام، جز این انتظاری نیست! البته این نوع برخورد با چنین نامه‌ای و امثال آن، در میان عموم مردم انقلابی و متدین و عده زیادی از نخبگان و صاحب‌نظران مشاهده می‌شود، چرا که اساساً قدر و ارزشی برای آن قائل نیستند که بخواهند وقت خود را صرف آن کنند.

برخورد دوم، مواجهه سیاسی است و تحلیل این نامه به‌عنوان یکی از حلقه‌های هجوم طراحی شده برای تزلزل و تردید در جایگاه رفیع رهبری نظام در چشم و دل مردم و تلاش برای شکستن اقتدار رهبری، برای کاهش قدرت ملی انقلاب اسلامی ایران؛ این تحلیل البته محل تأمل است و می‌توان حدس زد که در آینده نیز یک سلسله نامه‌ها و تحلیل‌ها در راستای این هدف منتشر شود که تنها و تنها شخص رهبری نظام را هدف خود قرار خواهد داد، بنابراین تحلیل، نباید درمورد این نامه سکوت کرد ولی مواجهه با آن، باید یک اقدام سیاسی باشد که متناسب با آن تحقق یابد.

اما برخورد سوم که مدنظر نوشتار حاضر است، توجه به مفاد این نامه نه به جهت اعتبار علمی یا حقوقی آن، بلکه از نظر عاملی برای ارتقای شبهه در برخی جوانان جوایای حقیقت است که خودبه‌خود ممکن است در ذهن آنان سوالاتی را ایجاد کند و در این صورت وظیفه‌ای دینی و علمی و ملی برای کسانی ایجاد می‌شود که می‌توانند به نوبه خود از شکل‌گیری این شبهه‌ها پیش‌گیری کنند یا به این بهانه، به تبیین برخی حقایق بپردازند و از ایمان اسلامی و انقلابی جامعه و به‌ویژه نسل جوان صیانت کنند.

### اهمیت ولایت فقیه در جامعه امروز ما

به عقیده نویسنده این اثر، مسأله ولایت فقیه و نوع نگاه و باور جامعه ما به این اصل قانون اساسی، به مثابه رکن اصلی نظام جمهوری اسلامی ایران، موضوع بسیار مهمی است که سرنوشت دین و دنیای ما بدان وابسته است. از نظر دینی، نقطه کلیدی و آشکار وجه تمایز اسلام ناب محمدی ﷺ از سایر خوانش‌های انحراف‌آلود از اسلام و نماد امروزیین بروز و ظهور اسلام به‌عنوان یک مکتب جامع و کارآمد، موضوع ولایت فقیه است. از نظر حیات اجتماعی و هویت ملی ما نیز استمرار و تکامل این اصل در عرصه تحقق و کارآمدی، تنها راه پیشرفت و ارتقای جایگاه جهانی ایران اسلامی است و بدون این رکن، چالش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمیقی دامن‌گیر ملت ما خواهد شد که مطالعه و تحلیل تاریخ ۲۰۰ ساله گذشته کشورمان، این حقیقت را نمایان می‌سازد.

نامه سرگشاده‌ای که مورد بررسی و نقد این کتاب است، متنی است طولانی با عنوان «استیضاح رهبر» و با عنوان «ارزیابی کارنامه بیست‌ویک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری» که در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۸۹ توسط محسن کدیور نوشته شده است. نامه، از یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائم در پاورقی تشکیل و به مخاطب اصلی نامه که در آغاز به‌عنوان «حضرت آیت‌الله آقای هاشمی رفسنجانی» نام برده شده و به «نمایندگان محترم مجلس خبرگان رهبری» تقدیم شده است. از آنجاکه این متن در فضای اینترنتی منتشر شده، بدون شماره‌گذاری صفحات است، ولی با احتساب هر صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای، تقریباً یک کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای را تشکیل می‌دهد.

از این رو، در انتهای این اثر علاوه بر کتاب‌نامه، فهرستی از آیات، روایات، نمایه و نمایه موضوعی نیز درج شده است. چاپ نخست کتاب «نقد قال: تأملی انتقادی بر یک نامه» در شمارگان ۲۵۰۰ نسخه، ۴۰۰ صفحه و بهای ۵۵۰۰۰ ریال راهی بازار نشر شد.

## پاسخی منطقی به نامه جنجالی کدیور<sup>۱</sup>

محسن کدیور، در نامه اخیرش به رئیس مجلس خبرگان رهبری با عنوان استیضاح رهبری پیرامون ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران با قلم فرسایی طولانی، به ایراد اتهاماتی واهی علیه رهبر جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. مطالب وی که به کلی با موازین قانونی، دینی، اخلاقی و نقد علمی در تقابل است، نه براساس واقعیات بلکه عمدتاً براساس موهومات و مخیلات مغرضانه و کینه توزانه نامبرده شکل گرفته و در سایه سار حمایت‌های گسترده مادی و تبلیغاتی بیگانگان به ایفای نقش می‌پردازد. از آنجاکه مغالطات واضح و وابستگی آشکار نامبرده به غرب، ارائه جوابیه و نقد علمی به این نامه را فاقد ارزش می‌نماید، در اینجا به صورت مختصر به بررسی مهم‌ترین محورهای آن می‌پردازیم:

### الف. روش‌شناسی

مروری دقیق بر مطالب نامه و موضع‌گیری‌های نویسنده به خوبی مبین اشکالات فراوانی نظیر مغالطات، تحریف، قلب واقعیت، تناقض در مطالب، تاریخ‌سازی مجعول می‌باشد. به‌عنوان نمونه:

۱. تناقضات فاحش بی‌شماری در نامه مذکور وجود دارد؛ نویسنده خود را منتقد «ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن» دانسته و مدعی است که او و مردم در ۱۲ فروردین ۵۸ تنها با توجه به پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفتند. این در حالی است که متن پیش‌نویس قانون اساسی برای نخستین‌بار در ۲۴ خرداد ۵۸ در روزنامه کیهان منتشر گردید. جالب‌تر اینکه در آذر ۵۸ که متن نهایی قانون اساسی

۱. [فاقد اسم نویسنده]، وبلاگ سان‌دیس‌خور، ۱۶ اسفند ۱۳۹۰.

واجد اصل ولايت فقيه به همه‌پرسی گذارده شد، باز هم آقای کديور به آن رأی می دهد؟! نمونه ديگر اينکه از یک سو مدعی است که رهبری حتی نظارت استطلاعی خبرگان بر خود را نیز نمی پذیرد و از سوی ديگر مستنداتى را ارائه می کند که حاوی دستور رهبری مبنی بر واگذاری کلیه اطلاعات مورد درخواست خبرگان به آنان است؟ جمع میان این دو چگونه ممکن است؟!

یا اینکه تلاش می کند با استناد به اصول قانون اساسی، مطالب خود را پایبند به آن نشان دهد اما زیرکانه منظور خود را به مخاطب القا می نماید؛ چنان که در بحث «موقت بودن دوران رهبری و ادواری بودن رهبری» پس از اشاره به اصول دوم، سوم، ششم و پنجاه و ششم قانون اساسی، چنین بیان می کند که اصول مزبور «این اجازه را به خبرگان می دهد که...» اما تنها پس از یکی دو جمله، نتیجه می گیرد: «تردیدى در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی ماند.» و حال آنکه در مباحث حقوقی میان «اجازه دادن» و «ضرورت» تفاوت زیادی وجود دارد. همچنین برای نشان دادن چهره‌ای محققانه، منطقی و پژوهشگرانه از خود تلاش می نماید خوانندگان را به پانویست‌ها ارجاع دهد در حالی که، مستندات ارائه شده برخلاف مطالب ادعایی در متن است. نکته بارز روش شناختی در نامه مذکور این است که استندهای مکرر به اصول قانونی متعدد، صرفاً به عنوان روشی انتخاب شده است تا به خواننده القا کند صرفاً همان گونه که در ابتدا وعده کرده است - در چهارچوب قانون، مطالب خود را عنوان داشته و بسیار مستدل و مستند است حال آنکه در بسیاری موارد، اصول به کار رفته، ربطی به اصل موضوع مطروحه ندارند. بدینگونه با بهره‌گیری مکرر و مستمر از مستندات بی ربط - می کوشد خواننده را به اصطلاح «گیج» کرده تا در فضای ذهنی ایجاد شده، حرف خود را به او القا کند.<sup>۱</sup>

۲. یکی از شگردهای ديگر نویسنده نامه تحریف و مغالطه برای القای اغراض ناصواب خویش است؛ مثلاً در بحث «منصوبان رهبر، ناظران عملکرد وی» به اجازه حضور «منصوبین» رهبری در «کمیسیون تحقیق» معترض است و با آوردن تبصره ۲ ماده اول هیئت تحقیق موضوع اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب دوره اول خبرگان، معتقد است؛ " شرط مهم منصوب رهبر نبودن از عضویت کمیسیون تحقیق حذف شد. شرط منسوب رهبری نبودن نیز به منسوب نزدیک (اقرباى درجه اول) تنزل یافت. براین اساس اقرباى غیر درجه اول و منصوبین مقام رهبری امکان عضویت در این کمیسیون را یافتند." و این تغییر را به دلیل اینکه در زمان رهبری آیت الله خامنه‌ای صورت گرفته، به دخالت ایشان در این موضوع ربط داده است.

و این در حالی است که بررسی مصوبه مذکور قبل و بعد از تغییر، مبین تحریف و مغالطه نویسنده می باشد؛ مصوبه مذکور پیشین چنین بیان می دارد: «افراد هیئت باید فراغت کافی را برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سیمت‌های اجرایی و

۱. جهت مطالعه کامل ر.ک: محاجه با مدعی! (پاسخ به کديور)، مسعود رضایی، تابناک، ۱۰ مهر ۱۳۸۹.

قضایی از جانب مقام رهبری و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند.» همان‌گونه که مشاهده می‌شود آنچه که منع شده «شاغل سمت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری» اما نویسنده زیرکانه با توسعه این موضوع به کل "منصوبین رهبری" ادعا می‌کند: «شرط مهم منصوب رهبر نبودن از عضویت کمیسیون تحقیق حذف شد.» و «بعد از اصلاح این تبصره کلیه اعضای کمیسیون تحقیق از منصوبین مقام رهبری در سمت‌های مختلف قضایی، شورای نگهبان، امامت‌جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف هستند.» و این در حالی است که به جز شاغلان در سمت‌های قضایی، هیچ یک از دیگر عناوینی که در این جمله آمده است (شورای نگهبان، امامت‌جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف) مشمول «شاغل سمت‌های اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری» نمی‌شوند. و اما در مورد منسوبین رهبری، آنچه در تغییر تبصره پیشین به آن اضافه شده، ضمن حفظ عبارت «بستگان نزدیک»، دو واژه «سببی و نسبی» است که اتفاقاً نه تنها موجب تنزل در این قضیه نمی‌شود، بلکه آن را توسعه نیز می‌بخشد، چراکه به صراحت «بستگان نزدیک سببی» را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد و از محدود ماندن «بستگان نزدیک» در حوزه بستگان نسبی، جلوگیری به عمل می‌آورد. و بدین‌گونه نویسنده برای أخذ نتیجه مطلوب، اقدام به تحریف می‌نماید.<sup>۱</sup> و نمونه‌های متعددی دیگر از تحریفات و مغالطات نویسنده نامه که در ضمن مباحث بعدی بدان می‌پردازیم.

### ب. نقد مهم‌ترین محورهای نامه

یکم. عدم اطلاع‌رسانی مجلس خبرگان به مردم  
آقای کدیور تلاش می‌کند با استناد به برخی اصول قانون اساسی عدم اطلاع‌رسانی مجلس خبرگان و عدم انتشار مشروح مذاکرات و مصوبات مجلس خبرگان را مورد انتقاد و اعتراض قرار دهد. و این در حالی است که هیچ اصلی از قانون اساسی بر این موضوع دلالت ندارد و اگر قانون‌گذار تشخیص می‌داد انتشار مباحث مجلس خبرگان ضرورت دارد، آن را همانند لزوم علنی بودن مجلس شورای اسلامی و انتشار کامل آن از طریق رسانه‌ها (اصل ۶۹ قانون اساسی)، در متن قانون می‌گنجانید، اما به دلیل حساسیت برخی مباحث و موضوعات، انتشار آن‌ها الزامی نشده است. همچنان‌که مشروح مذاکرات هیئت دولت و یا شورای امنیت ملی و امثالهم نیز منتشر نمی‌شود.

### دوم. نفی استقلال مجلس خبرگان

نامبرده با تمسک به تغییراتی که در هشتمین اجلاس سالانه دوره اول خبرگان در قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری و آیین‌نامه داخلی آن، صورت پذیرفت، مدعی است: «در زمان آیت‌الله خامنه‌ای چند تغییر معنی‌دار در راستای نفی استقلال مجلس خبرگان انجام شده است.» و این در حالی است که:

۱. جهت مطالعه کامل ر.ک: محاجه با مدعی! (پاسخ به کدیور)، مسعود رضایی، تابناک، ۱۰ مهر ۱۳۸۹.

اولاً؛ اصل ۱۰۸ قانون اساسی، تصویب مقررات مربوط به مجلس خبرگان را در اختیار نمایندگان این مجلس قرار داده است و حتی به اذعان نویسنده نامه «مجلس خبرگان رهبری تنها نهاد قانونی مستقل از رهبری است»، بر این اساس به فرض که خبرگان دوره اول - که به تعبیر ایشان در میان آن‌ها «از نمایندگان سلیقه‌های مختلف سیاسی نشانی بود» - طی مذاکرات و مشاوره‌هایی که داشته‌اند، تغییراتی ایجاد نموده باشند، این مسئله هیچ ارتباطی با رهبری ندارد. جالب اینکه نامبرده هیچ‌گونه دلیل یا سند یا شهادی برای مدّعی خود - یعنی ارتباط تغییرات به رهبری - ارائه نمی‌دهد. ثانیاً؛ چرایی و دلایل اصلی برخی تغییرات در آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، تنها با مراجعه به صورت‌مشروح مذاکرات این مجلس امکان‌پذیر می‌باشد نه از منظر مغرضانه و ایراد اتهامات واهی، چنان‌که نویسنده با اشاره به تغییر در نحوه تشخیص شرط اجتهاد کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری، نتیجه گرفته که «دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان» به وجود آمده است و تمام این قضایا را نیز به اراده شخص رهبری منتسب نموده است.

و این در حالی است که تشخیص اجتهاد کاندیداهای نخستین دوره از انتخابات مجلس خبرگان، بر اساس گواهی «سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه» صورت پذیرفت، اما مجلس خبرگان به دلیل وجود اشکالات و ایراداتی که در این رویه وجود داشت و با استفاده از اختیارات قانونی خویش اقدام به تغییر آن نمود. بر اساس تبصره یک ماده ۳ آیین‌نامه انتخابات مجلس خبرگان رهبری؛ «مرجع تشخیص دارا بودن شرایط، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می‌باشد». این موضوع دارای پشتوانه فقهی، قانونی بوده و در زمینه تشخیص و تأیید صلاحیت‌ها، سازوکاری کاملاً منطقی و مطمئن به شمار می‌آید:

۱. مبنای فقهی؛ یکی از شرایط مهم خبرگان «اجتهاد» است و مسلماً شناسایی آن، بدون داشتن تخصص در این زمینه ممکن نیست. از این رو برای احراز این شرط، لازم است به متخصصان این امر مراجعه نمود. چنان‌که در طول تاریخ شیعه همواره فقها و مجتهدان، صلاحیت علمی افراد را ارزیابی و احراز می‌کرده‌اند. و شیعیان نیز برای تعیین مرجع تقلید خود، به افراد خیره مراجعه می‌کنند.<sup>۱</sup> بر این اساس فقهای شورای نگهبان به‌عنوان متخصص و خیره، در این زمینه دارای صلاحیت می‌باشند. هرچند در عمل، فقهای شورای نگهبان از افراد امتحان نمی‌گیرند؛ بلکه افرادی که متخصص حوزوی سرشناس، مشهور، مدرّس خارج و مورد اعتماد و قبول حوزویان و مراجع عظام تقلید هستند، این کار را بر عهده دارند. و تنها اداره کار، به دست شورای نگهبان است.

۲. از نظر قانونی؛ اما اینکه چرا از میان فقها، مجتهدان و مراجع، تنها فقهای شورای نگهبان صلاحیت چنین امری را دارند، خود یک امر قانونی است؛ یعنی اصل

۱. ر. ک: آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۲، ص ۱۳۶.

یکصد و هشتم قانون اساسی، به مجلس خبرگان اختیار وضع مقررات پیرامون «تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخابات آن‌ها و...» را داده است. خبرگان نیز پس از بحث و بررسی، به این نتیجه رسیده‌اند که بهترین مرجع برای احراز صلاحیت داوطلبان مجلس خبرگان، شورای نگهبان است.

۳. سازوکار منطقی؛ براساس تجارب مدیریتی، تعدد مراجع تصمیم‌گیری، در سلامت و نتیجه‌گیری کارها اختلال ایجاد می‌کند. در این موضوع نیز اگر مرجعیت تأیید صلاحیت‌ها به اساتید مختلف و متعدد در حوزه واگذار گردد، تعدد مراجع تصمیم‌گیری ایجاد شده و مشکلات و نارسایی‌های متعددی به وجود می‌آید. زیرا؛ اول اینکه باید مشخص شود مراد از مراجع تقلید چیست؟ آیا صرف چاپ رساله است یا معیارهای دیگری دارد؟ و به علاوه طبق قانون، هیچ التزام و تضمینی مبنی بر پاسخ‌گویی این مراکز وجود ندارد.

دوم اینکه شرایطی که ذکر شده فقط فقاهت نیست؛ بلکه موضوعات حساسی نظیر سوابق سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... کاندیداهاست که اگر تأیید صلاحیت در این موارد از دست شورای نگهبان خارج شود، لازم می‌آید اطلاعات خصوصی و طبقه‌بندی شده چهار مرجع قانونی (قوة قضائیه، نیروی انتظامی، وزارت کشور و وزارت اطلاعات) در اختیار دیگران قرار داده شود.<sup>۱</sup> که این موضوع به هیچ‌وجه از نظر قانونی و شرعی پذیرفتنی نیست. و اگر تنها تأیید فقاهت در دست مراجع و حوزه علمیه باشد و تأیید بقیه موارد در دست شورای نگهبان صورت پذیرد، این نیز علاوه بر برخی ابهامات و کاستی‌ها، روند طولانی چند ماهه ایجاد نموده و مستلزم تشکیلات خاص از سوی مراجع یا اساتید درس خارج جهت رسیدگی به این امور است؛ که هم هزینه‌بر و هم وقت‌گیر می‌باشد.<sup>۲</sup>

با بررسی این قبیل مشکلات که در تأیید صلاحیت از طریق غیر شورای نگهبان به وجود می‌آید؛ مجلس خبرگان به این نتیجه رسیده است که واگذاری تأیید صلاحیت‌ها به فقهای شورای نگهبان، ضمن پرهیز از مشکلات و محدودیت‌های فوق، دارای امتیازات و ویژگی‌های مثبت متعددی نیز می‌باشد؛<sup>۳</sup> که عبارتند از:

۱. عدم دخالت سلیقه‌های جناحی و ملاحظات سیاسی، در بررسی صلاحیت‌ها
۲. رفتار یکسان با نامزدها
۳. دقت در احراز اجتهاد و دیگر شرایط، مانند بینش درست سیاسی و اجتماعی
۴. دستیابی راحت‌تر و دقیق‌تر به سوابق افراد
۵. فقهای شورای نگهبان از علمای حوزه، افراد عادل و مورد تأیید حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری هستند و بالاترین مقام و جایگاه را از نظر قانون اساسی

۱. مجلس خبرگان در ترازوی نقد و بررسی، سایت حلقه نقد و پاسخ.

۲. ر.ک: مجلس خبرگان رهبری، علیرضا محمدی، قم: معارف، ۱۳۸۵، صص ۸۱-۸۳.

۳. ر.ک: پرسش‌ها و پاسخ‌هایی درباره مجلس خبرگان رهبری، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، قم ۱۳۸۵.

دارند.<sup>۱</sup>

سوم. انحصار انتخاب رهبر به فقها یکی دیگر از ایرادات آقای کدیور به مجلس خبرگان این است که؛ «مجلس خبرگان رهبری نیز می‌باید از دو قسم اعضای مجتهد برای احراز شرط اجتهاد در رهبری و اعضای خبره در علوم اجتماعی و انسانی (سیاست، حقوق، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و...) برای احراز شرط بینش سیاسی و مدیریت و ارزیابی تدبیر رهبر تشکیل شود.» هرچند پیرامون این موضوع دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و اساساً هرگونه اظهارنظری در این زمینه باید با دقت و تعمق صورت پذیرد تا بتواند مفید و مؤثر واقع شود. اما اشکالاتی که بر ایراد فوق وارد است اینکه؛

اولاً؛ نویسنده در نامه خویش تأکید دارد که در چهارچوب قانون اساسی حرکت و مطالب خود را بیان می‌کند؛ اما علیرغم این ادعا مشخص نمی‌کند که رویه فوق با کدام اصل قانون اساسی مغایرت یا تناقض دارد.

ثانیاً؛ از نظر آئین‌نامه مجلس خبرگان و عملکرد آن، منعی از حضور «مجتهدین متخصص» در این مجلس وجود نداشته و ندارد. هرچند به دلایل متعدّد حضور متخصصان غیرمجتهد در مجلس خبرگان رهبری دارای مشکلات و نارسائی‌های متعدّدی است. از جمله:

۱. هرچند داشتن تخصص در برخی رشته‌ها یک نوع مزیت است؛ اما طبق قانون اساسی، غیر از فقاقت، دارا بودن تخصص در سایر شرایط و اوصاف برای رهبر شرط نشده و لذا نیازی نیست که تحصیلات آکادمیک و تخصصی علوم سیاسی، مدیریت و دوره‌های نظامی داشته باشد. و البته چنین شرطی در هیچ‌یک از نظام‌های سیاسی دنیا نیز وجود ندارد؛ واقعاً چند درصد از زمامداران دنیا در رشته علوم سیاسی یا مدیریت به معنای تخصصی آن و... تحصیلات آکادمیک دارند؟ افزون بر این باید توجه داشت که بسیاری از افراد هر چند دارای تحصیلات آکادمیک می‌باشند؛ اما در زمینه اجرایی یا تحلیل و تدبیر صحیح مسائل سیاسی، مشکلات فراوانی دارند. بنابراین نمی‌توان گفت که هرکس تحصیلات آکادمیک داشته باشد، از جنبه عملی و توان مدیریتی نیز حتماً قدرت تشخیص و تدبیر بهتری دارد. براین اساس است که در تجربه مدیریتی نظام‌های سیاسی دنیا، تأکید بر این است که رهبران، بینش سیاسی و قدرت اداره و مدیریت داشته باشند. حتی امروزه بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که اموری نظیر مدیریت، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، فن و هنر هستند نه علم تا اکتسابی باشند.<sup>۲</sup> بنابراین طبق این دیدگاه آنچه که دست‌کم در بُعد اجرایی این صفات مطرح است،

۱. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان دوره اول، اجلاس هشتم، تیرماه ۱۳۶۹، ص ۶۰ - ۴۳.

۲. ر. ک: عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۲۶.



بخش عملی و کارشناسی این مسائل است نه جنبه نظری و تئوریک.<sup>۱</sup>  
 ۲. از آنجا که بینش، مدیریت و تدبیر سیاسی و اجتماعی رهبر متأثر از فقاقت وی است، نمی‌توان شرایط رهبری را از هم تفکیک کرد و برای تشخیص هر یک، کارشناسان و متخصصان خاصی را در نظر گرفت.

۳. حضور متخصصان غیرمجتهد در مجلس خبرگان، از لحاظ راهکار اجرایی نیز، موجب بروز برخی مشکلات می‌شود؛ زیرا افراد مزبور باید صلاحیت اظهارنظر درباره افرادی که در مظان رهبری هستند را داشته باشند. از این رو، درباره هر شخصی باید دو بار رأی گرفته شود، یک بار برای تشخیص اجتهاد و بار دیگر برای احراز دیگر صفاتی که متخصصان مجتهد، متکفل شناخت آن‌ها هستند. اکنون این پرسش‌ها مطرح می‌شود که جمع بین این دو دسته رأی، باید چگونه باشد؟ آیا نمایندگان مجتهدی که باید درباره مسائل سیاسی و اجتماعی نیز در حد قابل توجهی آگاهی داشته باشند، می‌توانند درباره دیگر شرایط رهبر (غیر از فقاقت) همراه با دیگر نمایندگان غیرمجتهد، در رأی‌گیری شرکت کنند یا نه؟ حد نصاب و اهمیت هر یک از ویژگی‌ها (اجتهاد و دیگر شرایط) در چه مرتبه‌ای نسبت به یکدیگر قرار دارد؟ در صورت تعارض و تراحم آرای مجتهدان با دیگر تخصص‌ها چه باید کرد؟ درباره تشخیص دیگر ویژگی‌های خصال رهبر (شجاعت، توان کافی برای رهبری، عدالت، تقوا و...) آیا باید رأی‌گیری سومی، که هر دو دسته از نمایندگان، در آن شرکت داشته باشند، انجام شود یا باید به گونه‌ای دیگر عمل شود؟<sup>۲</sup> و بالأخره اینکه حتی از دیدگاه برخی صاحب‌نظران، حضور متخصصان غیرمجتهد، در برخی صورت‌ها، باعث می‌شود رهبر منتخب، فاقد حجیت و مشروعیت شود.<sup>۳</sup>

۴. از نظر آئین‌نامه مجلس خبرگان، منعی از حضور متخصصینی که دارای اجتهاد هستند، در مجلس خبرگان وجود ندارد. و حتی بسیاری از منتخبان سه دوره خبرگان، غیر از تخصص فقهی، تخصص‌های دیگری هم از نظر علوم آکادمیکی و هم از نظر تجارب مدیریتی بسیار ممتاز داشته و دارند. البته می‌توان این پیشنهاد را مطرح نمود؛ که کاندیداهای مجلس خبرگان، باید از مجتهدان دارای تخصص در یکی از رشته‌های علوم سیاسی، مدیریت، اقتصاد و مانند آن باشند و یا دارای تجربه عملی در این موضوعات باشند. در هر صورت، تخصص‌های دیگر نیز به شرط «مجتهد بودن» می‌توانند در مجلس خبرگان، حضور داشته باشند. زیرا فردی که به‌عنوان رهبر تعیین می‌شود؛ مجتهد مطلق است، و کسانی که این مجتهد مطلق را انتخاب می‌کنند، خود

۱. حجت‌الاسلام میرمدرس، نشست خبری صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه علمیه قم، با موضوع مجلس خبرگان رهبری و ورود متخصصان غیرمجتهد، پایگاه اطلاع‌رسانی رسا، ۱۳۸۵/۶/۱.

۲. ر. ک: پرسش‌ها و پاسخ‌هایی درباره مجلس خبرگان رهبری، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، قم ۱۳۸۵.

۳. ر. ک: حجت‌الاسلام میرمدرس، پیشین.

بايد «مجتهدشناس» باشند.<sup>۱</sup>

چهارم. موقت بودن دوران زمامداری و ادواری بودن رهبری  
بررسی مبانی فقهی و اصول متعدّد قانون اساسی بیانگر این است که چنین  
موضوعی علاوه بر ضعف مبانی نظری از حیطة وظایف و اختیارات مجلس خبرگان  
نیز خارج می‌باشد. توضیح اینکه:  
۱. از منظر مبانی فقهی

براساس آموزه‌های اسلامی فقیه جامع‌الشرايط، به دلیل واجدیت و برخورداري از  
«صلاحیت‌های علمی، اخلاقی و مدیریتی» جانشین امام معصوم علیه السلام است؛ و دارای  
ولایت و همه اختیارات حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام می‌باشد؛ و در گستره  
اختیارات و مدت رهبری، تا زمانی که او دارای این شرایط و صلاحیت‌هاست، تفاوتی  
میان ولایت و زعامت سیاسی معصومین علیهم السلام با ولی فقیه وجود ندارد. هرچند بنا بر  
دیدگاه انتخاب- که جعل ولایت برای فقیه را به دست مردم و بنا به خواست آنان  
می‌داند- خبرگان که به نمایندگی از سوی مردم، فقیه را انتخاب می‌کنند، می‌توانند در  
گستره اختیارات و مسئولیت رهبر، محدودیت یا توسعه ایجاد کنند.<sup>[۱۳]</sup>

۲. از منظر قانون اساسی

در قانون اساسی وظایف و اختیارات ولی فقیه، در اصل‌های پنجاه و هفتم و  
یکصد و دهم مشخص شده است، لذا هرگونه گسترش یا ایجاد محدودیت در این  
وظایف و اختیارات، خلاف قانون اساسی خواهد بود. از سوی دیگر نحوه برکناری  
رهبر نیز در اصل یکصد و یازدهم مشخص گردیده و شرایط عزل و برکناری رهبر را  
تحقق یکی از امور مذکور<sup>۳</sup> در این اصل دانسته است و ذکر از نام مدت رهبری به  
میان نیامده است. و حتی اگر بالفرض هم ضرورتی در این زمینه پیش آید، باید از راه  
بازنگری، که روش آن را نیز قانون<sup>۴</sup> مشخص کرده است، صورت پذیرد و مجلس  
خبرگان نمی‌تواند مخالف اصول قانون اساسی و مبانی اسلامی، اقدامی انجام دهد.<sup>۵</sup>

۳. ادواری نبودن رهبری

دو هدف عمده را می‌توان در مکانیسم دوره‌ای بودن مسئولیت‌ها که در نظام‌های  
سیاسی مرسوم است؛ برشمرد که عبارتند از: ۱. جلوگیری از مفاسد صاحبان قدرت ۲.  
چرخش نخبگان و استفاده از نیروی انسانی کارآتر. اما در نظام اسلامی مکانیسمی که

۱. مجلس خبرگان رهبری، علیرضا محمدی، قم: معارف، ۱۳۸۵، صص ۷۲-۷۶.

۲. ر.ک: مجلس خبرگان رهبری، علیرضا محمدی، قم: معارف، ۱۳۸۵، صص ۶۲-۶۶.

۳. این امور عبارتند از: ۱. عجز و ناتوانی رهبر از ایفای وظایف قانونی خود؛ ۲. فقدان یکی از شرایط رهبری؛

۳. معلوم شود رهبری از آغاز فاقد بعضی از شروط بوده است.

۴. ر.ک: اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی.

۵. بنابر اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، خبرگان تنها می‌توانند درباره تعداد، شرایط، کیفیت انتخاب اعضا و  
آیین‌نامه داخلی جلسه‌های خود و نیز چگونگی انجام دادن وظایف خود، قانون وضع کنند.

برای گزینش، نظارت و برکناری ولی فقیه در نظر گرفته شده است؛ تضمین های به مراتب مطمئن و کارآمدتری را در جهت کنترل صاحبان قدرت، و استفاده بهتر از نخبگان و افراد واجد شرایط رهبری، در بر دارد. براین اساس درباره دوره نبودن رهبری در قانون اساسی گفتنی است:

۳-۱. ولی فقیه جامع الشرایط از ویژگی هایی برخوردار است که ریاست های نظام های سیاسی دیگر از آن بی بهره اند. رهبر در نظام اسلامی از ساز و کارهای قوی درونی کنترل قدرت همچون عدالت و اسلام شناسی برخوردار است و این دو علاوه بر مکانیزم های بیرونی کنترل قدرت که در قانون اساسی وجود دارد، به صورت جدی رهبر را در برابر آفات قدرت ایمن می سازد.<sup>۱</sup>

۳-۲. اساساً رهبری در اسلام، نه مادام العمر که مادام الصلاحیت است.<sup>۲</sup> به این معنا که ولی فقیه تا زمانی که صفات ولایت فقیه را دارا می باشد از مشروعیت برخوردار است. اگر صفات را از دست داد حتی اگر یک سال رهبر باشد، از ولایت ساقط است. و براساس اصل یکصدویازدهم قانون اساسی خبرگان برکناری او را اعلام و رهبر جدید را انتخاب می نمایند.

۳-۳. همان گونه که گذشت، ولایت فقیه در امتداد ولایت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام است؛ بنابراین ولی فقیه منصوب از سوی مردم نیست که آنان بتوانند او را به دلیل شرایط خاصی که خود منظور می کنند، مثل گذشت مدت زمان خاص، او را کنار بگذارند. و به علاوه در دلایل نصب فقیه هیچ قیدی و محدودیتی از این نظر، برای ولایت فقیهان در نظر گرفته نشده است.

۳-۴. و بالاخره در مورد چرخش نخبگان و جانشینی اصلح به جای رهبر موجود نیز نیازی به دوره ای شدن رهبری نیست؛ زیرا بنا بر اصل یکصدویازدهم اگر معلوم شود که رهبر از صفات و ویژگی های اولیه جدا شده و اصلحیت او برای خبرگان زیر سوال برود، مجلس خبرگان ملزم است که شخص اصلح را به جای او بگمارد. خصوصاً با توجه به این حقیقت که رهبری در نظام ارزشی اسلام، یک تکلیف سنگین است که افراد شایسته این مقام همواره از قبول این مسئولیت بزرگ گریزان هستند و ولع و شیفتگی که در نظام های بشری نسبت به رهبری و ریاست بر جامعه وجود دارد در نظام و جامعه الهی رنگی ندارد.<sup>۳</sup>

پنجم. نظارت مجلس خبرگان بر رهبری

آقای کدیور در فصل مربوط به "عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری" پس از طرح مباحث مختلفی چنین ادعا می کند که به دلیل عدم اجازه رهبری، مجلس خبرگان قادر به انجام وظیفه نظارتی خود طبق اصل ۱۱۱ قانون اساسی نشده

۱. ر.ک: حمیدرضا شاکرین، حکومت دینی، قم: انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، صص ۱۳۴ - ۱۴۸.

۲. ر.ک: ولایت فقیه، ولایت فقهات و عدالت، ص ۴۰۸ و ۴۰۹؛ مجله علوم سیاسی، سال اول، ش ۳، ص ۲۰.

۳. برگرفته از: چرا ولایت فقیه دوره ای نیست؟، حجت الاسلام باقرزاده، سایت حلقه.

است. و این در حالی است که؛

اولاً. این اتهام به مقام معظم رهبری که "ایشان با نظارت بر عملکرد خود، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری به شدت مخالفت کردند."، کذب محض بوده که حتی با آنچه که نویسنده در پی‌نوشت‌های خویش آورده ناسازگار است؛ در پی‌نوشت شماره ۹ نامه پس از نقل دیدگاه‌های برخی اعضای مجلس خبرگان و مقام معظم رهبری پیرامون کیفیت نظارت بر رهبری، تصریح می‌شود که رهبری نه تنها هیچ‌گونه محدودیتی را برای نظارت خبرگان بر عملکرد خویش قائل نشده‌اند، بلکه در این زمینه کمال مساعدت و همکاری را نیز داشته‌اند: «اگر بنا بر بررسی و سؤال و اقدامی است، با دفتر من در ارتباط باشید و از دفتر سؤال کنید، ببینید من درباره این تشکیلات چه کرده‌ام، درباره مراکزی که زیر نظر من است، چگونه عمل کرده‌ام. از اقدامات من سؤال کنید، آن‌ها به شما پاسخ می‌دهند، چون من به آن‌ها دستور می‌دهم که شما هر سؤالی داشتید، اطلاعات را در اختیار شما قرار دهند. آن وقت اگر دیدید کارهایی که انجام داده‌ام به یکی از شرایط لازم در رهبری خدشه وارد می‌کند، جای این است که اقدام نکنید، در غیر آن صورت ربطی به رهبری ندارد.»<sup>۱</sup> و همچنین در پی‌نوشت شماره ۱۰ تصریح می‌کند؛ «مجلس خبرگان برای انجام این وظیفه کمیسیونی متشکل از ۱۵ عضو تشکیل داده که حداقل هر ماه یک مرتبه جلسه دارند تا بر اعمال، رفتار و اقدامات رهبری اشراف کامل داشته باشند، خود مقام معظم رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدوده کار قانونی‌تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تاکنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صداوسیما هم پخش نشده برای کمیسیون فرستاده شده است. به‌هرحال، کمیسیون کار خود را با دقت انجام می‌دهد و مخبر آن هم نتایج بررسی‌ها و تحقیقاتی را که انجام شده در اجلاس‌های مجلس خبرگان به اطلاع دیگر اعضا می‌رساند. هر چند مواردی وجود دارد که چون اعلام آن‌ها از نظر مسائل امنیتی به صلاح نیست مخفی می‌مانند و به مقتضایشان اقدام می‌شود. در نتیجه اکنون می‌توانیم به‌طور قاطع بگوییم که بحمدالله رهبری با کمال قدرت و اقتدار وظیفه خودشان را انجام می‌دهند.»<sup>۲</sup>

همان‌گونه مشاهده می‌نمائیم نویسنده از یک‌سو مدعی است که رهبری حتی نظارت استطلاعی خبرگان بر خود را نیز نمی‌پذیرد و از سوی دیگر مستنداتی را ارائه می‌کند که حاوی دستور رهبری مبنی بر واگذاری کلیه اطلاعات مورد درخواست

۱. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: شرایط، وظایف و اختیارات خبرگان ملت در گفت‌وگو با آیت‌الله جنتی، *مجله*

*حکومت اسلامی*، پانیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، صص ۵۵-۵۸ با آدرس اینترنتی:

[http://www.majlesekhobregan.ir/fa/publications/mags/is\\_gv/index.htm](http://www.majlesekhobregan.ir/fa/publications/mags/is_gv/index.htm)

۲. ر.ک: کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹، وظایف و اختیارات در گفت‌وگو با آیت‌الله مقتدایی، *مجله حکومت*

*اسلامی*، پانیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۷۴.

خبرگان به آنان است؟ جمع میان این دو چگونه ممکن است؟!  
 ثانیاً؛ در هر نظام سیاسی، ممکن است اختلاف‌نظرهایی درباره تفسیر و نحوه اجرا اصول قانون اساسی به‌ویژه آن دسته از آن‌ها که به حوزه اختیارات و وظایف مسئولان و نهادها مربوط می‌شود، وجود داشته باشد. در نظام ما نیز همین مسئله قابل‌رؤیت بوده و درباره حدود اختیارات مجلس خبرگان رهبری، قوه مجریه و قوه مقننه و صلاحیت‌های آنان، مباحث و اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. بنابراین بحث درباره چگونگی اجرای اصل ۱۱۱ قانون اساسی در میان مقامات عالی‌رتبه نظام، نه تنها مسئله عجیب و غریبی نیست، بلکه کاملاً عادی و متعارف است و از طریق همین بحث‌ها، به روش‌های متقن و سازنده‌ای می‌توان دست یافت.

ثالثاً؛ برخلاف نظر نویسنده که «امور نظامی (و ملحقات آن از قبیل انتظامی و امنیتی) از دایره نظارت خبرگان مطلقاً بیرون است و به نظر مقام رهبری هیچ‌کس حق نظارت در این بخش را ندارد.» و با این ادعا به صورت کلی نظارت خبرگان بر امور نظامی را منتفی می‌سازد، واقعیت این است که مسئله مورد‌نظر رهبری، عدم ورود خبرگان به تحقیق و تفحص در بدنه نیروهای نظامی از طریق اعزام هیئت‌های کارشناسی و مصاحبه و گفت‌وگو با مسئولان و فرماندهان این نیروها بوده و در مقابل، دفتر رهبری موظف به ارائه کلیه اطلاعات درخواستی به خبرگان شده است. فراموش نباید کرد که مسائل نظامی و نیز امنیتی از طبقه‌بندی‌های بسیار بالایی برخوردارند تا جایی‌که برخی از این مسائل به کلی سری بوده و تنها در حد چند نفر امکان اطلاع از آن‌ها وجود دارد. این چیزی نیست که مختص به ایران باشد، بلکه در تمام دنیا همین روال جاری است.

آیا در هیچ جای دنیا روالی وجود دارد که فرماندهان عالی‌رتبه نظامی به هیئت‌هایی دعوت شوند و اسرار نظامی را در مقابل سئوالاتی که از آنان می‌شود، فاش کنند؟

بنابراین به نظر می‌رسد راه نظارت مجلس خبرگان بر تدابیر و توانمندی‌های رهبری در حوزه امور نظامی باید به‌گونه‌ای باشد که ضمن حفظ اسرار و دیسیپلین نظامی، امکان ارزیابی این مسئله را نیز برای آنان فراهم آورد. این راه نیز همان سئوال از دفتر رهبری پیرامون این مسائل است و نه برقراری ارتباط مستقیم با نیروهای نظامی. بدین‌منظور مجلس خبرگان می‌تواند با تشکیل یک هیئت کارشناسی در امور نظامی، به ارزیابی این امور بپردازد و سپس سئوالات خود را در زمینه‌هایی که مربوط به مدیریت و تدابیر رهبری در حوزه امور نظامی می‌شود، با دفتر رهبری در میان گذارد. به این ترتیب مجلس خبرگان بدون آن که وارد جزئیات امور نظامی کشور شود، اطلاعات لازم را از نحوه عملکرد رهبری در این حوزه کسب می‌کند و سپس می‌تواند قضاوت خود را درباره این عملکرد، داشته باشد.<sup>۱</sup>

۱. جهت آگاهی کامل ر.ک: محاجه با مدعی! (پاسخ به کدیور)، مسعود رضایی، تابناک، ۱۰ مهر ۱۳۸۹.

ششم. اتهام به آيت الله خامنه‌اي

۱. فقدان صلاحيت علمي

محسن کديور در اظهارنظر نامتصفانه و غيرمستدلي مي‌نويسد: "فاصله علمي آقاي خامنه‌اي تا رهبري آن قدر بود که هرگز در مخیله‌اش هم نمي‌گنجيد روزي رهبر شود."

کينه و خصومت آقاي کديور موجب گرديده تا با نادیده گرفتن و تحريف واقعيات، حقاقت ذاتي و قدرت‌طلبي خود را به رهبر فرزانه انقلاب نسبت دهد. و اين در حالي است که صلاحيت علمي و اجتهاد آيت الله خامنه‌اي از سوي بسياري از مراجع و بزرگان - از جمله حضرت امام (ره) - از قبل تصديق شده است. چنان که حضرت امام قدس سره بارها صلاحيت‌ها و صفات والاي شخصيت ايشان را در تعابيري مختلف بيان کرده بودند؛ و مي‌فرمايند: «...جناب‌عالي را يکي از بازوهاي تواناي جمهوري اسلامي مي‌دانم و شما را چون برادري، که آشنا به مسائل فقه و متعهد به آن هستيد و از مباني فقه مربوط به ولايت مطلقه فقيه جلدأً جانب‌داري مي‌کنيد، مي‌دانم و در بين دوستان و متعهدان به اسلام و مباني اسلامي، از جمله افراد نადري هستيد که چون خورشيد، روشني مي‌دهيد.» و آيت الله فاضل لنکراني، از مراجع عظام تقليد نيز مي‌فرمايد: «بنده به عنوان کسي که هم عضو مجلس خبرگان هستم و هم اينکه آشنائي با آيت الله خامنه‌اي دارم، عرض مي‌کنم که ايشان اهل نظر و اهل اجتهاد هستند... به نظر من ايشان يک فقيه و يک مجتهد است.»

گواهي اعضاي جامعه مدرسین حوزه علميه قم که از مجتهدان و نام‌آوران عرصه فقه و اجتهاد محسوب مي‌شوند نيز، نه بر فقاقت و اجتهاد ايشان، بلکه بر اعلميت و مرجعيت ايشان، بر اين معنا حکايت مي‌کند؛ درحالي که مطابق آموزه‌هاي شريعت، شهادت دو نفر خبره عادل، نسبت به اجتهاد يک فرد کافي است. همچنين ايشان در ترجمه، تحقيق و نويسندگي سابقه درخشاني دارند. تعدادي از آثار ارزشمند ايشان چاپ شده و در دسترس عموم قرار دارد، از جمله: صلح امام حسن عليه السلام، نقش مسلمانان در نهضت آزادي هندوستان، گفتاري در باب صبر، اينده در قلمرو اسلام، ادعائنامه‌اي عليه تمدن غرب، از ژرفاي نماز، طرح کلي اندیشه اسلامي در قرآن، زندگي سياسي امام صادق عليه السلام، درست فهميدن اسلام، بازگشت به نهج البلاغه، پژوهشي در زندگي امام سجاد عليه السلام، پيام به کنگره جهاني امام رضا عليه السلام، پيام به کنگره هزاره شيوخ مفيد(ره)، پيشوای صادق عليه السلام، ترجمه تفسير في ظلال القرآن، چهار کتاب اصلي علم رجال، اجوبه الاستفتائات، درست فهميدن اسلام، رسالت انقلابي نسل جوان، روح توحيد در نفي عبوديت غير خدا، سيري در زندگي امام صادق عليه السلام، شهيد آغازگر، عنصر مبارزه در زندگي ائمه، کتاب الجهاد (درس خارج) و....<sup>۱</sup>

عرصه ديگري که مي‌تواند نمايانگر گوشه‌اي از ابعاد علمي ايشان باشد، مجموعه

۱. برگرفته از کتاب آشنائي با ستارگان هدايت، ص ۳۰ و رهبري فرزانه از نسل کوثر ص ۸۲ - ۸۸.

سخنرانی‌ها و خطابه‌های ایشان (در زمان قبل از پیروزی انقلاب، دوران ریاست جمهوری و امامت جمعه و زمان رهبری) است که همواره با محتوای غنی علمی همراه بوده بلکه در بسیاری از موارد، به جهت‌دهی‌های علمی و عملی در جامعه انجامیده است.

همچنین درس خارج مقام معظم رهبری - که در آن بسیاری از فضلا شرکت کرده و همگی به وزانت علمی آن شهادت می‌دهند دلیل بر بنیة علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است. این توان علمی سابق بر رهبری و حتی ریاست جمهوری ایشان است؛ نه اینکه ایشان پس از رهبری، درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند. چنان که آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی (رضوان‌الله‌علیه) از علما و عرفای بزرگ معاصر می‌فرمایند: «... از همان زمان، رهبری را در آقای خامنه‌ای می‌دیدم، چراکه ایشان ذخیره الهی برای بعد از امام بوده است. باید او را در اهدافش یاری کنیم. باید توجه داشته باشیم که مخالفت با ولایت فقیه، کار ساده‌ای نیست.»

پس از این انتخاب، مراجع بزرگوار تقلید، علما و شخصیت‌های مذهبی، سیاسی، فرهنگی و... هر یک در پیام‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، با تمجید فراوان از این انتخاب، آن را «هدایتی الهی»، «انتخابی شایسته»، «مایه دلگرمی و امیدواری ملت ایران و یأس دشمنان» شمرده، از ایشان با عنوان «شخصیتی ممتاز»، «واجد همه شرایط رهبری» و «صالح‌ترین فرد برای این منصب» نام بردند. به‌عنوان نمونه آیت‌الله العظمی اراکی (ره) در پیامی به مقام معظم رهبری فرمودند: «انتخاب شایسته حضرت عالی به مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، مایه دلگرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است.» و آیت‌الله العظمی گلپایگانی (ره) در بخشی از پیام خود خطاب به ایشان چنین می‌نگارد: «از خداوند متعال مسئلت دارم که تأییدات خود را بر شما در منصب حساس رهبری جمهوری اسلامی ایران مستدام بدارد» و آیت‌الله میرزا هاشم آملی نیز چنین بیان داشت: «انتخاب شایسته شما از سوی مجلس خبرگان، موجب امید و آرامش گردید؛ چراکه شما شخصیتی متفکر، عارف به اسلام و صاحب درایت و تدبیر هستید.» حتی آیت‌الله صانعی نیز - که به دلیل برخی اظهارات، مورد علاقه و ارادت آقای کدیور است - چنین بیان می‌نماید: «آیت‌الله خامنه‌ای، نه تنها مجتهد مسلم می‌باشد، بلکه فقیه جامع‌الشرایط و واجب‌الاتباع می‌باشد.» و نکته قابل توجه تر اینکه انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای توسط مجلس خبرگان حتی مورد تأیید آیت‌الله منتظری قرار گرفته و ایشان با ارسال پیامی در تاریخ ۱۳۶۸/۳/۲۳ این انتخاب را به رهبری تبریک می‌گویند.

## ۲. عزل منتظری و انتصاب رهبری

کدیور در بخشی از نامه خود تحت عنوان «خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸»، با تحریف واقعیات می‌کوشد، عزل آیت‌الله منتظری و انتصاب آیت‌الله خامنه‌ای را قدرت‌طلبی و مهندسی آینده رهبری جلوه دهد و با بی‌انصافی تمام، تلاش‌های متعددی که حضرت امام (ره) و سایر مسئولان عالی‌رتبه در جهت حفظ

آيت الله منتظري انجام دادند و حتى اعتراف آن مرحوم در استعفا نامه خويش مبنی بر عدم صلاحيت خويش را، نادیده می گیرد. و حال آنکه آيت الله منتظري در دورانی که مسئوليت قائم مقامی رهبری را بر عهده داشتند، مجموعه اقدامات و عملکردهایی را انجام دادند که حاکی از اين واقعيت مهم بود که ایشان به هیچ وجه صلاحيت لازم را برای تصدی مسئوليت خطير رهبری را ندارند که برخی از مهم ترین آنان عبارتند از:

- ۱- تأثیر پذیری شديد از شایعات و اخبار دروغ رادیوهای بیگانه و اطرافیان خود.
- ۲- حمايت از منافقين، باند مهدی هاشمی و لیبرال ها و افشای اسرار نظام.
- ۳- تضعیف نهادهای انقلابی (از قبیل وزارت اطلاعات، سپاه و...) و دستاوردهای انقلاب و دفاع مقدس.

۴. تخلفات مهم برخی از اطرافیان ایشان با سوء استفاده از موقعیت قائم مقامی رهبری و تبدیل دفتر ایشان به کانون توطئه علیه نظام اسلامی.

تذکرات و هشدارهای حضرت امام (ره) چند سال به طول انجامید و حضرت امام (ره) با واسطه کردن افراد زیادی کوشیدند آقای منتظري را از گرداب بزرگی که توسط نزدیکانشان پدید آمده بود نجات دهند؛ ولی متأسفانه آن همه تلاش ها هیچ ثمری نبخشید پس از نامه های شدیدالحن آقای منتظري به امام (ره) و دفاع غیرقانونی از افراد و عناصر منافق و ضدانقلاب نظیر سیدمهدی هاشمی و گروهک های معاند نظام و تضعیف انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن و زیر سؤال بردن جنگ تحمیلی، حضرت امام (ره) جهت حفظ نظام اسلامی و دستاوردهای انقلاب اقدام به نگارش نامه ۶۸/۱/۶ نموده و در این نامه تصریح کردند که دیگر قائم مقامی آقای منتظري را قبول ندارد و وی را ساده لوح می داند و اگر انقلاب به دست وی سپرده شود، از دامن لیبرال ها و منافقين سر در می آورد. در این نامه، امام تأکید کرده بودند که اقدامات آقای منتظري، خیانت به اسلام تلقی می شود و نظام اسلامی را تضعیف می کند و با توجه به اطرافیان و کسانی که به آقای منتظري منسوبند، هیچ امیدی به اصلاح رفتار وی وجود ندارد و بنابراین بهتر است در گام اول به اصلاح دفتر و بیت خود دست بزند و در امور حوزه ها و نیز مسائل سیاسی، دخالت نکند. حضرت امام (ره) بعد از اتخاذ این تصمیم، در نظر داشتند که این نامه تند و شدیدالحن از رسانه ها، پخش شود، اما چند عامل باعث شد که از یک سو این نامه مسکوت گذاشته شده و از رسانه ها پخش نشود و از سوی دیگر در موضع گیری حضرت امام (ره) نسبت به آقای منتظري لحن و نگرشی ملایم تر اتخاذ شود: عامل اول اینکه: تصمیم امام (ره) آن چنان دور از تصور بود که یکباره، همه را غافلگیر کرد، زیرا مردم از میزان عشق و علاقه امام (ره) به آقای منتظري مطلع بودند و می دانستند که ایشان تنها درباره شهید مطهری و آقای منتظري تعبیر «حاصل عمر من» را به کار برده بودند و اینک شاهد بودند که امام (ره) حاصل عمر خويش و «امید امت امام» را با دست خود از منصب قائم مقامی رهبری عزل کرده اند. از سوی دیگر مشخص بود که حضرت امام (ره) در این گونه تصمیمات با سنجیدگی کامل عمل می کنند و برخلاف آقای منتظري، تعجیل در تصمیم گیری را



آفت رهبری می‌داند و این، واقعیتی بود که در چندین حادثه مهم انقلاب، ظهور و بروز کرده بود. مسئولان درجه اول کشور نیز موافق با شدت عمل و برخورد تند امام(ره) به ایشان نبودند از این رو مسئولان درجه اول کشور و از جمله رئیس جمهوری (آیت الله خامنه‌ای)، ریاست مجلس، هیئت رئیسه مجلس خبرگان و بسیاری از افراد بیت و دختر امام(ره) با پخش این نامه مخالفت می‌نمایند.<sup>۱</sup> از سوی دیگر آقای منتظری پس از دریافت نامه ۶۸/۱/۶ حضرت امام(ره) توسط «حجت الاسلام عبدالله نوری» و اطلاع از تصمیم حضرت امام(ره) استعفانامه‌ای در تاریخ ۶۸/۱/۷ خطاب به حضرت امام(ره) نوشته و در آن تصریح می‌کند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی پس از سلام و تحیت مرقومه شریف مورخه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایی‌های حضرت عالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان‌طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خود گذشته و مطیع در کنار حضرت عالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجراء دستورات حضرت عالی می‌دانم زیرا بقاء و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام رهبری است... و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری خود من از اول جدّاً مخالف بودم و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم و از حضرت عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمائید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرت عالی اشتغال داشته باشم. و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد ان شاء الله با رهبری‌های حضرت عالی مرتفع گردد. و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقمند تقاضا می‌کنم مبدا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند. امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی‌ها ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمائید.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته»

همان‌گونه که متن استعفانامه آیت الله منتظری نشان می‌دهد آن مرحوم به عدم صلاحیت خود برای جایگاه رهبری اذعان داشته و صراحتاً مخالفت خود را با هرگونه

شبهه‌افکنی در مقابل تصمیم حضرت امام (ره) و مجلس خبرگان بیان می‌دارد. که البته آقای کدیور در جهت تعقیب اغراض سیاسی خویش، هرگز به این حقایق توجه ندارد. همچنان‌که در ادامه این بخش از نامه خویش با تحریف واقعیات تاریخی خطاب به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی می‌نویسد: «جناب‌عالی در نفی مدیریت شورایی و قبول‌اندن مدیریت فردی نقش اصلی را ایفا کردید.» که به‌خوبی مبین غیرمستند و مغلوطن بودن مطالب است. زیرا آقای هاشمی رفسنجانی نه تنها هیچ‌گونه نقشی در نفی مدیریت شورایی نداشتند، بلکه به همراه آیت‌الله خامنه‌ای از جمله موافقان «شورای رهبری» و مدیریت شورایی بودند.

همچنین در بحث «موقت بودن دوران رهبری» آقای کدیور با چشم‌پوشی از حقایق و کاملاً ناجوانمردانه به دنبال القاء این نتیجه غرض‌آلود است که «ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ۱۰ سال قابل یک‌بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست.» و این در حالی است که گذشته از اختلاف نظرات و مباحثی که از منظر فقهی و قانونی در این زمینه وجود داشته و نظر اکثریت نمایندگان مجلس خبرگان بر عدم توقیت متمرکز بود، ذکر این واقعیت ضروری است که برخلاف آقای نویسنده، آیت‌الله خامنه‌ای در مجلس بازنگاری قانون اساسی در سال ۶۸، از جمله طرفداران نظریه توقیت بودند، ولی اکثریت اعضای این شورا، به عدم محدودیت دوران رهبری رأی دادند.<sup>۱</sup>

۳. نیم‌نگاهی به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای:

رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که ایشان با شناخت دقیق دشمنان و مواضع و تاکتیک‌های آن‌ها در سال‌های پس از انقلاب، هوشیاری در مقابل جریانات داخلی وابسته به بیگانگان و نیز قدرت‌های استکباری، آشنایی با مسائل داخلی و بین‌المللی، درعین ارتباطی صمیمانه با مردم، توانسته سگان کشتی انقلاب اسلامی را با وجود توفان‌ها و بحران‌های تند سیاسی در منطقه و جهان، به سلامت به ساحل نجات رهنمون نماید.

ایشان در شرایطی رهبری انقلاب را در دست گرفتند که سیل تهدیدهای داخلی و خارجی فراروی نظام اسلامی می‌توانست، کشور را با بحران‌های اساسی مواجه کرده و انقلاب را ساقط نماید، اما با سرپنجه مدیریت بهینه، مناسب، کارآمد، بومی و برآمده از آموزه‌های دینی، که از سوی آیت‌الله خامنه‌ای، انجام شد، بسیاری از این تهدیدها به فرصت تبدیل شده و کشوری که می‌توانست در سایه بسیاری از تحریم‌ها، تسلیم شود، در سایه محوریت دانایی، خوداتکایی، تکیه به مردم، باور به نیروهای خودی، رویکرد به خودکفایی اقتصادی و هویت‌بخشی به مردم و نظام، به یکی از قدرتمندترین کشورهای منطقه تبدیل شده، بلکه به الگوی بسیاری از کشورهای جهان تبدیل شود.

۱. ر.ک: صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگاری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ج ۳.

برخی از اموری که می توانست به تهدید نظام اسلامی و کشور ایران منجر شده و در عین حال گذر از آن ها در ذیل رهبری آیت الله خامنه ای، توانست، فرصتی برای توسعه و پیشرفت کشور، محسوب شود، در ذیل به اختصار از نظر می گذرد:

- بحران های ناشی از جنگ و اقتصاد به هم ریخته
- مشکل اختلافات قومیتی
- ضرورت دستیابی به انرژی هسته ای
- حادثه ۱۸ تیر
- جریان های فرهنگی سکولار و ضد انقلاب در حاشیه طرح مسأله اصلاحات
- حوادث پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری
- حوادث تروریستی افراد ضد انقلاب
- حادثه میکونوس و ماجرای خروج سفرای کشورهای اروپایی
- تحریم های اقتصادی متعدد
- حمله آمریکا به عراق و افغانستان
- اختلافات گروه های سیاسی
- فتنه پس از انتخابات ریاست جمهوری.

در حالی که هر کدام از مواردی که مطرح شد و می توانست حکومت و نظامی را از پای در آورد، گونه راهبری آیت الله خامنه ای، ضمن اینکه به خروج کشور از این بحران ها انجامیده و کشور را در حالت ثبات قرار داد، بلکه هر کدام از این موارد که گونه گذر از آن ها، خود، به بحثی مستقل و مفصل خواهد انجامید، به فرصتی مطلوب در جهت توسعه، پیشرفت، استقلال، تقویت نهادها، اتحاد عمومی، هویت ملی - اسلامی، بیداری فرهنگی، خودکفایی در صنایع نظامی و... گشته و به ظهور انقلاب اسلامی به عنوان نماد مقاومت، توسعه و استقلال در میان کشورهای در حال ظهور انجامید.<sup>۱</sup>

به عنوان نمونه در بُعد سیاست خارجی، در طول دو دهه گذشته، شرایط منطقه پیرامون ایران و نیز تحولات جهان، پیچیده و حساس بوده است. با حمله رژیم صدام به کویت و اشغال این کشور، ائتلاف جهانی به رهبری آمریکا برای حمله به عراق شکل گرفت و نیروهای اشغالگر غربی در منطقه حضور یافتند. در آن شرایط دشوار، رهبری انقلاب اسلامی با هوشیاری، ضمن حمایت از مردم مظلوم عراق، و در نقطه مقابل کسانی که نظام را به حمایت از صدام و مبارزه با آمریکا تشویق می کردند، و می گفتند، ایران باید به عراق کمک کند؛ چون عراق در واقع با آمریکا می جنگد، ایشان فرمودند: نه! این یک دام است و نباید از دولت عراق حمایت کنیم و از این روی با اعلام بی طرفی در جنگ، جمهوری اسلامی ایران را از گرفتار شدن در دام جنگی

۱. ابعاد شخصیتی، علمی و مدیریتی حضرت آیت الله خامنه ای، سیدسجاد ایزدی، مرکز مشاوره نهاد رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۸۹.

ويرانگر رهانيد. و بعداً معلوم شد كه دقيقاً اين يك دام بود و با موضع گيري هوشيارانه مقام معظم رهبري، تنها كشوري كه به سلامت از اين مقطع عبور كرد كشور ايران بود. و اين در حالي بود كه كشورهاي عربي مجموعاً ۵۳ ميليارد دلار به آمريكا دادند كه يك ضرر كلان اقتصادي بود. ولي تنها كشوري كه از جنگ سالم عبور كرد و يك ريال هم خسارت نداد، كشور ايران بود. برخلاف كشورهائي كه با حمايت از يكي از دو طرف جنگ، متحمل هزينههاي بسياري شدند، كشور ايران با بي طرفي در اين جنگ، عملاً از خسارات احتمالي، به دور مانده و درعين حال از ضعف و خسارتهاي دو طرف درگير، كمال استفاده را نموده است. اين قضيه از سوي برخي از آنان كه مايل به پيشرفت ايران اسلامي نيستند نيز مورد تأييد قرار گرفته است. به عنوان نمونه «دومينيك دوويلپن» نخست وزير سابق فرانسه در گفت و گو با روزنامه فرامنطقه اي «الحيات» با اشاره به اينكه با حمله نظامي آمريكا به عراق، نظام «صدام» سقوط كرد، ايران را پيروز واقعي جنگ آمريكا دانست. نخست وزير سابق فرانسه افزود: با شكست طالبان در افغانستان و سقوط صدام در عراق و احياي شيعيان عراق ايران بزرگ ترين پيروز جنگ آمريكا در عراق شد... آمريكا با به راه انداختن جنگ در عراق سعي كرد ايران را تضعيف كند ولي ايران از ضعف آمريكا در عراق استفاده كرد و نتايج جنگ عملاً برخلاف خواسته ها و انتظارات آمريكا و از سويي ديگر جاگاه ايران مستحكم تر شد.

مؤسسه كارنگي، در گزارشي به نقش آيت الله خامنه اي در قدرت و ثبات ايران اشاره مي كند و مي نويسد: «شايد در دنيا هيچ رهبري نباشد كه نسبت به مسائل جاري جهان به اندازه آيت الله خامنه اي اهميت دهد، اما هم زمان تا اين حد براي جهانيان ناشناخته باشد. آيت الله خامنه اي به اين دليل به مقام رهبري انتخاب شد كه به آرمان هاي انقلابي و آموزه هاي آيت الله خميني وفادار بود. لذا هر طرحي كه آمريكائيان براي ايران طراحي كنند، محكوم به شكست است. آيت الله خامنه اي هرگز توافقي را كه متضمن عقب نشيني يا پذيرش شكست باشد، نخواهد پذيرفت. او بايد متقاعد شود كه ايالات متحده آماده است مشروعيت نظام جمهوري اسلامي ايران را به رسميت بشناسد و به آن احترام بگذارد. آمريكا بايد به گونه اي رفتار كند كه آيت الله خامنه اي يقين پيدا كند كاخ سفيد در پي تغيير رفتار خود است، نه تغيير رژيم ايران».

بنابراين، بررسي عملكرد آيت الله خامنه اي پس از دو دهه، نشان مي دهد كه ايشان عليرغم تنوع و پيچيدگي توطئه هاي دشمنان انقلاب، در ادامه راه امام خميني و افزايش توانمندی و كارآمدی نظام جمهوری اسلامی، موفق بوده است. او امروز، رهبري وزين و هوشيار براي نظام اسلامي و تكيه گاهي امين و صادق براي توده هاي مردم به شمار مي رود.<sup>۱</sup>

باب دوم

بررسی استیضاح رهبری

## انتقاد صریح از رهبری مفید است<sup>۱</sup>

سراج‌الدین میردامادی، مهدی خلجی، روح‌الله شهسوار

حجت‌الاسلام دکتر محسن کدیور روحانی نواندیش و نزدیک به اصلاح‌طلبان مقیم آمریکا، با انتشار نامه‌ای خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان از ایشان خواست تا رهبری را استیضاح کنند. تقریباً هم‌زمان آقایان احمد قابل و عیسی سحرخیز نیز در دفاعیه خود انگشت اتهام را متوجه رهبر جمهوری اسلامی کردند و خواهان شکایت از ایشان شدند.

ابتدا از مهدی خلجی، پژوهشگر مقیم آمریکا پرسیدم:

آیا این روند جدیدی نیست که اصلاح‌طلبان برای اولین بار به صورت صریح، رهبری نظام را مورد انتقاد قرار می‌دهند؟ حال آنکه آقایان موسوی و کروبی تا به امروز چنین صراحتی را به کار نبرده‌اند.

در مورد این آقایانی که نام بردید اینها قبلاً هم از آیت‌الله خامنه‌ای انتقاد کرده بودند. یعنی هم آقای سحرخیز از سال‌ها پیش انتقاد می‌کرد، نام آقای خامنه‌ای را می‌برد و او را مسئول حوادثی می‌دانست که در کشور می‌گذرد و هم آقای قابل. هردوی این آقایان، به خاطر انتقادهای شان، به زندان هم افتاده‌اند، اما آنهایی که به عنوان رهبر اصلاحات یا جنبش سبز شناخته می‌شوند، از اینکه به طور رسمی و صریح سخنی و نامی از آیت‌الله خامنه‌ای ببرند، تاکنون پرهیز کرده‌اند.

به نظر می‌رسد که روند حوادث به سمتی برود که رهبران جنبش سبز ناگزیر شوند که نام ایشان را ببرند به خاطر اینکه به هر حال این اشخاص معتقدند و همچنین گفته‌اند که ملتزم به قانون اساسی هستند، اما ظاهراً التزام به قانون اساسی آن‌ها را در برابر تهاجم‌ها و آسیب‌های جمهوری اسلامی مصون نکرده است.

در نتیجه باید میان قانون اساسی و شخص اولی که قانون اساسی را نقض می‌کند، یعنی آیت‌الله خامنه‌ای تفکیک قائل شد. یعنی اگر قرار است که شعار اصلاح‌طلبان «بازگشت به قانون» یا شعار آقای موسوی «بازگشت به قانون اساسی» معنی پیدا کند، تنها کسی که دائم این قانون را به حال تعلیق در می‌آورد و به صورت سیستماتیک آن

۱. سراج‌الدین میردامادی، گفت‌وگو با مهدی خلجی و روح‌الله شهسوار، رادیو زمانه، ۳۱ تیر ۱۳۸۹.

را نقض می‌کند، باید مسئول شناخته شود.

به نظر من ناگزیر است که اصلاح‌طلبان به سمت مسئول شناختن قانون اساسی بروند و نهادی که در قانون اساسی برای پاسخ‌گویی رهبر پیش‌بینی شده، مجلس خبرگان است. اینکه اما تا چه اندازه مجلس خبرگان کنونی قادر است رهبر جمهوری اسلامی را مسئول کند، بحث دیگری است. به هر حال من فکر می‌کنم اگر بخواهیم به سمت قانونمندی پیش برویم، گام اول مسئول کردن رهبر خواهد بود.

**برخی بر این باورند که انگشت اتهام مستقیم به سوی رهبر جمهوری اسلامی ممکن است جنبش سبز را رادیکالیزه کند و سرکوب رهبران جنبش، آقایان موسوی، کروبی و سایر افراد و چهره‌های شاخصی که از این جنبش حمایت می‌کنند را به دنبال داشته باشد. نظر شما چیست؟**

من فکر می‌کنم که این امر جنبش را رادیکالیزه نمی‌کند و این خود آقای خامنه‌ای است که این کار را می‌کند. اگر آقای خامنه‌ای به‌طور رسمی پشت سر آقای احمدی‌نژاد نمی‌ایستاد، اگر آقای خامنه‌ای نگفته بود که نظر من به نظر آقای احمدی‌نژاد نزدیک‌تر است، اگر آقای خامنه‌ای به اشکال مختلف بر بی‌قانونی‌هایی که در کشور می‌گذرد صحه نگذاشته بود و آشکار و پنهان از سرکوب مردم حمایت نکرده بود، این جنبش رادیکالیزه نمی‌شد و می‌شد دامان آقای خامنه‌ای را از آنچه در کشور می‌گذرد منزه و مبرا کرد. حال چه باید کرد که آقای خامنه‌ای خودش را مسئول آنچه می‌گذرد می‌نمایاند و خود مسئولیت این بی‌قانونی‌ها را برعهده می‌گیرد.

این طبیعی است که شما تاحدی می‌توانید نهادهایی مثل وزارت اطلاعات، قوه قضائیه و سپاه پاسداران را مسئول بشمارید ولی در نهایت به رأس این هرم می‌رسید. یعنی آن کسی که به سپاه و قوه قضائیه مشروعیت می‌دهد و او کسی نیست جز آقای خامنه‌ای و درحقیقت آیت‌الله خامنه‌ای است که رهبران جنبش را به سمتی می‌برد که ناگزیر خواستار پاسخ‌گویی ایشان بشوند. به نظر بسیاری از افراد که در جنبش فعال هستند و من فکر می‌کنم که رهبران جنبش هم چنین اعتقادی داشته باشند، به هر حال اگر آقای خامنه‌ای طرفدار اجرای قانون بود و مقید به چهارچوب قانون بود، بسیاری از مشکلاتی را که ما امروز داریم نداشتیم.

برعکس، مشکلات امروز ما به این دلیل است که آقای خامنه‌ای، به‌عنوان عالی‌رتبه‌ترین مقام جمهوری اسلامی، قانون را نقض می‌کند. من فکر می‌کنم حرکت به این سمت ناگزیر است، اگرچه ممکن است تبعات بسیاری داشته باشد اما به این معنی نیست که اگر شما در مقابل آقای خامنه‌ای سکوت کنید این مصونیتی که الان دارید ادامه پیدا خواهد کرد. همان‌طور که در یک‌سال گذشته هیچ نامی از آیت‌الله خامنه‌ای نبردند اما آمد بر سر آن‌ها آنچه آمد.

**تا چه اندازه سازوکارهای حقوقی ترسیم شده در نظام حقوقی جمهوری اسلامی مثل مجلس خبرگان را- که آقای کدیور بحث استیضاح را در مجلس**

خبرگان مطرح کردند و آقایان قابل و سحرخیز هم بحث شکایت از رهبری را مطرح کردند- کارآمد می‌دانید؟ چقدر این نهادها می‌توانند پی‌گیر این شکایت باشند؟ اگر پاسخ منفی است به‌طور کلی طرح این مسائل چه تأثیری در شرایط سیاسی کنونی ایران دارد؟

به نظر من از مجلس خبرگان و قوه قضائیه کنونی نمی‌شود انتظار داشت که به آنچه آقای کدیور در نامه خود مطرح کرده‌اند توجه کنند و پاسخ مقتضی به آن بدهند. نوشتن این‌گونه نامه‌ها و بیان کردن این‌گونه مباحث اما بسیار مفید است؛ از این جهت که به جامعه آگاهی می‌دهند و با مسئولان و بسیار کسان دیگر اتمام حجت می‌کنند. مسئله ما فقط پاسخ‌گو کردن آقای خامنه‌ای نیست. مسئله پاسخ‌گو کردن آقای رفسنجانی هم است. آقای رفسنجانی درست است که در یک‌سال گذشته به شکل پنهان و آشکار از جنبش سبز حمایت کرده ولی در عمل هیچ اقدامی انجام نداده که مسئولیت آن را به عهده بگیرد.

نامه آقای کدیور به یک عبارت مسئول کردن آقای رفسنجانی و پاسخ‌گو کردن او نیز هست. نمی‌شود شما رئیس مجلس خبرگان باشید و بگوئید نمی‌گذارند من کاری انجام بدهم. به هر حال اگر نمی‌گذارند و آقای رفسنجانی نمی‌تواند کاری انجام بدهد هرچه زودتر باید در این بحرانی که هست مسئولیتی به عهده بگیرد. به نظر من یک بخش اتمام حجت هست و یک بخش دیگر آگاهی‌بخشی به عموم مردم است. به‌طور کلی طرح این مباحث بسیار می‌تواند مفید باشد.

\*\*\*

چه فایده‌ای در ایراد اتهام مستقیم به رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای در مقطع کنونی وجود دارد؟ این پرسش را با روح‌الله شهسوار، روزنامه‌نگار مقیم فرانسه در میان گذاشته‌ام.

ایراد اتهام مستقیم چیز تازه‌ای نیست و در گذشته هم انجام شده و تغییری هم به وجود نیاورده است. به نظر من اهمیت سبک پرداختن به این قضیه در این حالتی که شما گفتید در نوع ادبیات این آقایان است. شاید بتوان گفت که ادبیات درون‌نظامی است. یعنی این گفتمان خود نظام است. شما اگر صحبت‌های آقای سحرخیز را مرور کنید، متن یک دفاعیه در دادگاهی است که درون نظام تشکیل می‌شود و در آن دادگاه از رهبر نظام شکایت کرده است.

آقای کدیور از یکی از ارکان نظام درخواست می‌کند که آقای خامنه‌ای را به‌عنوان رهبر کشور استیضاح کند و آقای قابل هم به همین شکل. در صورتی که آقای قابل هم پیش از این نامه‌هایی به آقای خامنه‌ای نوشته بود و به‌طور مستقیم ایشان را مورد خطاب قرار داده بود. من فکر می‌کنم اهمیت این قضیه به این دلیل است که ادبیاتی را در انتقاد از رهبری وارد می‌کند که قابلیت آن را دارد که نیروهای داخل ایران را مورد تأثیر قرار دهد.



شاید بتواند در کوتاه‌مدت یا در میان‌مدت موجی را در مورد این مسئله به راه بیاندازد و در لایه‌های مختلف اجتماعی تأثیر بگذارد. من فکر می‌کنم یک ارتباط ناخودآگاه در زمینه به کارگیری این سبک ادبیات به صورت منسجم بین نامه آقای کدیور و نامه‌های آقایان قابل و سحرخیز به وجود آمده است.

برخی معتقدند که انتقاد صریح از رهبری جمهوری اسلامی، موجب رادیکالیزه شدن جنبش می‌شود و با رادیکالیزه شدن جنبش میزان سرکوب حاکمیت علیه مردم تشدید می‌شود و ما با یک بن‌بست در راه رسیدن به دموکراسی مواجه می‌شویم. نظر شما در این زمینه چیست؟

از نظر اخلاقی هم نمی‌شود اگر انتقادی هست مطرح نشود. نمی‌شود فقط به استراتژی نگاه کرد. به نظر من نوع این انتقاد مهم است. در بعضی مواقع انتقاد کردن به شعار و فحاشی منجر می‌شود ولی در این موارد انتقاد به‌جا است. سبکی که امروز در داخل و خارج ایران انتخاب شده، سبکی است به این شکل که یک‌سری پرسش‌ها مطرح می‌شود بدون اینکه حرکت‌های بعدی به وجود بیاید که نتوان آن‌ها را کنترل کرد. به نظر من این نوع انتقاد با شرایطی که دارد مفید است.

شما فکر می‌کنید خود موضوع انتقاد صریح از رهبری در جامعه ایران، به‌ویژه

در طبقه متوسط و دیندار جامعه به صورت یک تابو محسوب می‌شود یا خیر؟

قطعاً باید این سؤال را در فضای قبل و بعد از انتخابات جدا کرد. در پیش از انتخابات این موضوع تابو بود، اما بعد از انتخابات با موضع‌گیری‌های آقای خامنه‌ای، تابوی این قضیه شکست و کسانی که در بحث با ما هرگاه به ولایت فقیه و مقام رهبری می‌رسیدند با ما بحث نمی‌کردند و خط قرمزشان بود، پس از انتخابات به ما می‌گفتند این حرکت‌ها برای ما قابل قبول نیست.

من فکر می‌کنم شخص آقای خامنه‌ای به‌طور مشخص در به وجود آوردن این وضعیت نقش داشت. به این دلیل که سرنوشت خود و جایگاه رهبری را با مسئله انتخابات و با سرنوشت شخص آقای احمدی‌نژاد گره زد. این کار باعث شد جایگاه شخص رهبر و هم جایگاه رهبری تا حدی یک فعال سیاسی در جامعه به شدت تنزل پیدا کند.

## اجرای بی‌تنازل قانون اساسی؟!۱



حسن یوسفی اشکوری

مدت‌ها بود که بر آن بودم تا درباره‌ی یکی از پرمناقشه‌ترین مباحث جنبش سبز یعنی اجرای بی‌تنازل قانون اساسی به‌عنوان انتخاب استراتژیک جناب مهندس موسوی و دیگر سخنگویان جنبش در داخل کشور چیزی بنویسم و در این معرکه‌ی آرا حداقل نظر خودم را به‌عنوان یکی از حامیان و حاملان این جنبش مدنی بگویم ولی در عمل موفق نمی‌شدم. گرچه که در محافل و برخی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها در این زمینه بارها اظهارنظر کرده‌ام.

در هفته‌ی گذشته چند متن منتشر شد که وادارم کرد که در این زمینه چیزی بنویسم و در این جدال فکری و سیاسی بین افراد و جریان‌های مختلف‌العقیده جنبش مشارکت کنم، شاید درحالت خود به‌غناهی نظری و عملی بحث بیفزاید. این سه متن عبارت بودند از: متن مفصل استیضاح رهبر جمهوری اسلامی بوسیله‌ی جناب دکتر محسن کدیور، که در قالب نامه‌ی سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری جناب هاشمی رفسنجانی تنظیم و منتشر شده است، متن دفاعیات مشروح جناب عیسی سحرخیز در دادگاه رسیدگی به اتهاماتش و سرانجام متن گزارش جناب احمد قابل از دفاعیاتش در دادگاه اخیر خود. در ادامه خواهیم گفت که چرا این متون مهم مشوق من در این نوشته شد.

چنان‌که همه می‌دانیم، یکی از مهم‌ترین بحث‌ها و درواقع پرسش‌ها در جنبش جاری ایران یعنی جنبش موسوم به «جنبش سبز»، استراتژی جنبش و رهبران آن برای وصول به اهداف مرحله‌ای یا غایی جنبش است که هنوز هم در دومین سال جنبش با

شدت و قوت در جریان است و از هر سو در این زمینه اظهار نظر می شود و صد البته آرای متفاوت و گاه متعارضی به گوش می رسد.

طبعاً برای انتخاب «استراتژی» درست (- راهکار - راهبرد)، ناگزیر باید روشن شود که هدف یا اهداف جنبش کنونی ایران چیست و به عبارتی چه باید باشد. اگر در چرایی و چگونگی ظهور این جنبش درنگ و تأمل کنیم، ظاهراً جای تردید ندارد که این جنبش یک جنبش انتخاباتی و «مطالبه محور» بود که در پی مشارکت اکثریت قاطع مردم ایران در جریان دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۸۸ و در پی آن احساس تقلب و جابجایی عظیم آرا به سود یک کاندیدای از پیش برگزیده شده و کنار زدن منتخب واقعی مردم، پدید آمد و از این رو نخستین شعار معترضان صبح روز ۲۳ خرداد ۸۸ این بود: «موسوی، موسوی، رأی مرا پس بده» که به تدریج تحت عنوان عام تر «رأی من کو؟» مطرح شد و عمومیت یافت. البته در طول این بیش از یک سال به تناسب رشد جنبش و مواقف مختلفی که طی کرده است، خواسته ها و شعارهای متنوع و حتی گاه متعارضی از سوی افراد یا جریان های متکثر جنبش در داخل و خارج از کشور مطرح شده که در نهایت اغلب آن ها به شکلی در گفته ها و به ویژه بیانیه های هجده گانه مطرح ترین پیشگام جنبش یعنی موسوی انعکاس پیدا کرده اند و این همه البته در شمار اسناد جنبش شمرده می شوند و می توان به آن ها مراجعه کرد. اما به نظر می رسد از مجموعه این تحولات و مطالبات و شعارها می توان چنین نتیجه گرفت:

۱- بخش ناراضی و منتقد یا مخالف نظام جمهوری اسلامی، که با احتساب طبقات مختلف اجتماعی از ناراضیان خاموش تا فعال و از ناراضیان اقتصادی تا سیاسی و فرهنگی و گروه های شهری و مدرن اکثریت قاطع - شاید دو سوم جمعیت واجد شرایط برای شرکت در انتخابات - را تشکیل می دهند، پس از رخوتی چند ساله از انفعال درآمده و بار دیگر برای ایجاد اندکی تغییر در وضعیت فاجعه بار زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی و ملی خود ( که بخش مهمی از آن در دولت ویرانگر و ضد ملی نهم به رهبری محمود احمدی نژاد پدید آمده بود ) به صندوق رأی روی آورده و در واقع برای انجام تغییرات حداقلی وعده داده شده در برنامه های انتخاباتی موسوی و کروبی و حتی در سطح دیگری رضایی، راه کم هزینه یا بی هزینه و مسالمت جویانه و دموکراتیک بازی معمول انتخابات را، که به نظر می رسد مورد قبول نظام هم هست، برگزیدند.

۲- و اما از نظر شعارها و خواسته ها، شاید بتوان گفت حداقل اکثریت قاطع رأی دهندگان به موسوی و کروبی، در نهایت خواهان عدالت یا همان اصل بنیادین «مساوات حقوقی» کامل بودند که در مشروطیت در اصل هشتم متمم قانون اساسی به شکل رندانه ای ذبح شرعی شد و در قانون اساسی نظام جدید برآمده از انقلاب و در قالب جمهوری اسلامی نیز به گونه آشکارتر و سازمان یافته تر و ایدئولوژیک تر قربانی شد.

این سخن بدان معنا است که مردم مدافع موسوی و کربوبی یا همان اصلاح‌طلبان خواهان جدی حکومتی و قوانینی هستند که در آن تبعیض‌ها (دینی، قومی، جنسیتی، طبقاتی، نژادی و...) جایی نداشته باشد و این نوع نظام را فعلاً دموکراتیک و حقوق بشری می‌گویند که آشکارا در برابر هر نوع نظام مذهبی یا تئوکراتیک (به شکلی که در تاریخ شناخته شده است) قرار می‌گیرد و در واقع از نظر تاریخی بدیل آن نوع نظام سیاسی است. تمام آنچه گفته شد در گفته‌ها و بیانیه‌های این دو کاندیدای اصلاح‌طلب از دوران انتخابات تاکنون به زبان و بیان مختلف منعکس شده و با گذشت زمان وضوح بیشتری یافته و در بیانیه هجدهم موسوی آشکارا از این مساوات حقوقی و نیز دموکراسی و حقوق بشر یاد شده است.

۳- اما از نظر راهبرد و در حوزه عمل سیاسی، مردم در انتخابات شیوه مرحله به مرحله را برگزیده و بر آن شدند که مطالبات خود را (که در واقع مطالبات تاریخی ناکام یک قرن اخیر است) با توجه به امکانات و مقدرات واقعاً موجود کنونی یعنی در چهارچوب آرمان‌های انقلاب اسلامی ۵۷ و همین نظام مستقر و لاجرم همین قانون اساسی موجود پی‌گیرند. زیرا اگر جز این بود این انبوه مردم به‌ویژه جوانان و نسل دومی انقلاب یا مانند بسیاری در اکثر انتخابات‌های گذشته قهر و عملاً تحریم می‌کردند و در پای صندوق‌ها حاضر نمی‌شدند و یا احتمالاً راه سرنگونی و قهر انقلابی را بر می‌گزیدند و هیچ منطقی نبود که بالاخره در نظام و سنت انتخاباتی جمهوری اسلامی که ماهیتش روشن است شرکت کنند و به کاندیداهای دست‌چین شده شورای نگهبان رأی بدهند.

آنان می‌خواستند که شغل داشته باشند، از امنیت شغلی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی لازم برخوردار باشند، از گرانی‌ها و تورم اندکی کاسته شود و معیشت‌شان بهبود پیدا کند، از شادی و نشاط اجتماعی و انسانی بیشتری برخوردار شوند، از فسادهای اخلاقی و مالی و بی‌قانونی و هرج و مرج گسترده موجود و فزونی‌گرفته در دولت نهم اندکی کم شود، کرامت انسانی او کمتر مورد هتک و تحقیر قرار گیرد، امواج ادواری مهاجرت به خارج از کشور (فرار مغزها) فروکش کند، ایرانی از اعتبار و منزلت جهانی درخوری برخوردار گردد و خواسته‌هایی از این دست. انبوه رأی‌دهندگان به نامزدهای اصلاح‌طلبان بر این باور بودند که با گزینش موسوی یا کربوبی می‌توانند در حد قابل‌قبولی به این خواسته‌ها برسند و در این صورت، راه تحولات اساسی‌تر و تغییرات بنیادی‌تر در آینده گشوده‌تر خواهد شد. این بخش آخر را به این دلیل می‌گویم که این افراد به خوبی می‌دانستند که بخش مهمی از مطالبات انتخابی‌شان در دولت رئیس‌جمهور منتخب‌شان قطعاً قابل‌تحقق نیست و قابل‌توجه اینکه حتی خود کاندیداهای اصلاح‌طلب نیز به خوبی از این امر آگاه بودند و از این رو بارها بدان تصریح کرده‌اند.

با توجه به این ملاحظات است که این خیزش انتخاباتی را به درستی و واقع‌بینانه یک اقدام قانونی و اصلاح‌طلبانه دانسته‌اند و در پی آن جنبش اعتراضی «رأی من کو؟»

را نیز جنبش اجتماعی و مدنی و مطالبه‌محور و ضدخسونت و معطوف به آزادی و دموکراسی و حق حاکمیت ملی گفته‌اند و حق هم همین است. به عبارت دیگر رفتار انتخاباتی سال گذشته و جنبش مدنی و اجتماعی یک ساله، یک رفتار و جنبش اصلاحی است نه انقلابی، و‌گرنه اساساً چنین جنبشی شکل نمی‌گرفت و طی یک‌سال دوام نمی‌آورد. در این مقطع دو استراتژی شناخته شده «اصلاح» و «انقلاب» در تعارض هم قرار دارند و لاجرم یکی را باید انتخاب کرد و مردم در سال گذشته آشکارا اولی را انتخاب کرده‌اند.

اگر گزارش توصیفی، و نه البته لزوماً ارزشی، من از ماهیت و اهداف و شعارهای انتخاباتی مردم و کاندیداهای اصلاح‌طلب و نیز ماهیت و مضمون و سمت‌وسوی جنبش اعتراضی برآمده از نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری ۸۸ درست و واقع‌بینانه باشد، اکنون باید به این پرسش مهم پاسخ داد که آیا در این یک‌سال جنبش تغییر ماهیت و یا تغییر استراتژی داده است؟ نمی‌دانم پاسخ شما چیست اما تا آنجاکه من می‌فهمم جنبش در طول این بیش از یک‌سال نه تغییر هدف داده و نه تغییر ماهیت و مضمون و نه تغییر راهبرد.

تردید نیست که در این زمان پرحادثه و درپی کودتای انتخاباتی و شدت سرکوب‌ها و مقاومت نامعقول و خشن حکومت در برابر مطالبات قانونی و حداقلی مردم، جنبش و رهبران و رهروان آن در داخل و به‌ویژه در خارج از کشور رادیکال‌تر شده و خواسته‌های بنیادی‌تر و جدی‌تری را مطرح کرده و می‌کنند، اما در مجموع هیچ نشانه‌ای از عبور جنبش از فاز اصلاح به انقلاب در دست نیست و هنوز تأکید موسوی و کروبی و خاتمی و همراهان و همفکران‌شان و نیز دیگر حاملان و حامیان حداقل شناخته شده جنبش در داخل و خارج بر خواسته‌هایی چون اجرای بی‌تنازل قانون اساسی و آزادی زندان سیاسی و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات و مطالبات مدنی و قانونی مشابه تأکید و اصرار دارند تا بن‌بست موجود شکسته شود و فضا برای پی‌گیری خواسته‌های بیشتر مساعد گردد.

خواسته‌هایی که در بیانیه هجدهم موسوی به وضوح مطرح شده که قطعاً بخشی از آن‌ها جز با تغییر و اصلاح قانون اساسی فعلی قابل تحقق نیستند. با توجه به این واقعیت است که موسوی و دیگران بارها در این یک‌سال گفته‌اند که قانون اساسی هم وحی منزل نیست و می‌تواند به‌موقع اصلاح شود و یا اساساً با برگزاری یک referendum آزاد بن‌بست‌های نهایی گشوده گردد و مردم به وضعیت مطلوب‌تر برسند. اخیراً خانم رهنورد نیز با صراحت بیشتری از امکان و حتی ضرورت تغییر قانون اساسی موجود یاد کرده‌اند. اما با این همه، جنبش مدنی سبز تا این لحظه از مشی مرحله‌ای و اصلاحی عبور نکرده و نه‌تنها وارد فاز انقلابی‌گری نشده بلکه حتی بدان تمایل نیز نشان نداده است. اگر کسی شواهد متقنی مبنی بر انقلابی‌گری جنبش دارد می‌تواند ارائه کند.

حال به بحث مناقشه‌برانگیز و اصلی می‌رسیم که عبارت است از امکانات و

ظرفیت ساختاری نظام جمهوری اسلامی با محوریت قانون اساسی برای انجام اصلاحات لازم و تغییرات موردنظر و حداقل مطرح در گفتارها و بیانیه‌های موسوی. در واقع پرسش اساسی این است که اگر هدف تحقق دموکراسی و اجرای ماده ۳۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸ سازمان ملل) است و درغایت دستیابی به آرمان بلند مساوات حقوقی و انسانی در جامع‌ترین ابعاد موردنظر است، می‌توان انتظار داشت که در ساختار حقوقی و حقیقی جمهوری اسلامی با محوریت قانون اساسی کنونی چنین اهدافی و خواسته‌هایی عملی گردد؟

حتی اگر از مطالبات حداکثری و غایی چشم‌پوشیم، همین خواسته‌های حداقلی و متعارف مانند حذف نظارت استصوابی و برگزاری انتخابات آزاد و حتی محدودتر آزادی زندانیان سیاسی و آزادی احزاب و مطبوعات، در حاکمیت کنونی ممکن و قابل حصول و حتی قابل‌تصور است؟

بخش دوم: گفته شد که در قلمرو «روش اصلاح‌طلبانه» و «استراتژی اجرای بی‌تنازل قانون اساسی»، که بوسیله پیشگامان جنبش سبز در ایران و ازجمله مهندس موسوی اتخاذ شده، این پرسش اساسی و پرمناقشه همواره مطرح است که: در چهارچوب نظام مستقر در ایران (جمهوری اسلامی) و قانون اساسی موجود می‌توان به اهداف اصولی و غایی جنبش (آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، رفع تبعیض در تمام سطوح و تحقق مساوات حقوقی کامل بین تمام شهروندان ایرانی) و حتی مطالبات حداقلی موسوی و دیگران دست یافت؟

هرچند این پرسش و مبحث از آغاز دوران موسوم به اصلاحات (۱۳۷۶) مورد بحث و گفت‌وگو بوده و همواره کسانی به آن پاسخ مثبت داده (اصلاح‌طلبان درون حکومت و بیرون از آن) و شماری نیز به آن پاسخ منفی داده و با این استراتژی برای انجام حتی اندکی تغییر مخالف بوده و به هر تقدیر آن را ناممکن می‌شمرده‌اند (براندازان و سرنگونی‌طلبان)، اما در یک‌سال اخیر و در پی تحولات پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم و ظهور غیرقابل‌پیش‌بینی جنبش مدنی سبز و اعلام تداوم همان راهبرد اصلاح‌طلبانه پیشین با محوریت اجرای کامل قانون اساسی کنونی، همان مناقشات گذشته در اشکال مختلف و البته به‌صورت جدی‌تر ادامه یافته و با گذشت زمان و عدم تحقق حداقل خواسته‌های اصلاح‌طلبان و رهبران جنبش و مقاومت تمام‌عیار و حشن حاکمیت در برابر کمترین خواسته‌های مردم، دامنه مناقشه و اختلاف‌نظر در این زمینه هر روز گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شود. این اختلاف‌نظر چندان عمیق و جدی است که اگر واقعاً دو سوی منازعه به توافق قابل‌قبول نرسند، خطر تجزیه کامل و دو تکه و شاید چند تکه شدن جنبش فراگیر هست و این می‌تواند در تاریخ معاصر شکست دیگری را بر مردم تحمیل کند و با تداوم حاکمیت استبدادی، خشونت شورشگرانه و شبه‌انقلابی و پرهزینه و کم‌فایده دیگری را پدید آورد که در پایان آن به احتمال قریب به‌یقین با تولید استبداد چه‌بسا خشن‌تر دیگر، چیزی عاید مردم تحت ستم میهن‌بلازده ما نشود.

و اما من حامی و مدافع روش اصلاحی هستم و استراتژی تغییرات تدریجی را در چهارچوب همین نظام و همین قانون اساسی هم ممکن می‌دانم و هم مفید و، چنان‌که به تفصیل خواهم گفت، اساساً در چهارچوب روش اصلاحی و جنبش مدنی ضدخشونت با اهدافی چون دموکراسی و حقوق بشر، راهی جز این به نظر نمی‌رسد. اگر کمی تأمل کنیم و به منطق درونی استراتژی جنبش وفادار باشیم، این استراتژی تنها استراتژی قابل قبول است و از این رو می‌توان گفت «متعین» است و نیازی به «تعیین» ندارد.

برای مدلل کردن گزینه مختار خودم، به چند نکته مهم اشاره می‌کنم:

۱- نکته نخست همان منطق درونی جنبش است. باید بی‌ابهام روشن کنیم، آنچه در طول این بیشتر یک‌سال در میهن ما می‌گذرد، جنبش مدنی و اصلاحی است یا جنبش صرفاً سیاسی و انقلابی و معطوف به تسخیر دولت و تغییر رژیم؟ گفتن ندارد هر یک از این دو گزینه، استراتژی و تاکتیک‌های خود را می‌طلبد. دو استراتژی مغایر را با هم نمی‌توان انتخاب کرد و همزمان پیش برد. تا آنجاکه به اکثریت سبزه‌های داخل کشور و تقریباً اکثریت قریب‌به‌اتفاق زندانیان سیاسی کنونی و به‌ویژه سخن‌گویان بی‌چون‌وچرای جنبش، سخن‌گویی که از قضا مخالفان روش اصلاح‌طلبانه تا این لحظه قبول‌شان دارند و حداقل به ظاهر حرمت‌شان را نگه داشته‌اند، استراتژی نخست را انتخاب کرده‌اند و بر تداوم آن اصرار می‌ورزند و بی‌گمان در این راه صادق‌اند و با آگاهی و شناخت شرایط درونی نظام و واقعیت‌های داخلی و خارجی این گزینه را برگزیده‌اند. در واقع آن‌ها به منطق درونی جنبش مدنی و ضدخشونت با غایت دموکراسی‌خواهی وفادارند اما در این میان سرنگونی‌طلبان و حامیان شعار الغای قانون اساسی چه می‌گویند و منطق‌شان چیست؟ تا آنجاکه من با نوشته‌ها و گفته‌های آنان آشنا هستم، به نظر می‌رسد اینان دچار تناقض آشکار هستند. زیرا از یک‌طرف از جنبش مدنی و ضدخشونت و دموکراسی و حتی تحولات تدریجی سخن می‌گویند و حتی غالباً آشکارا و با اصرار انقلاب و انقلابی‌گری را نفی می‌کنند و آن را مخرب می‌شمارند، ولی از طرف دیگر، به الزامات این دعاوی وفادار نمی‌مانند و در نهایت باز با اصرار بر محال بودن روش اصلاح‌طلبی و گریزناپذیر بودن تغییر رژیم پای می‌فشارند و حتی گاه در ادبیات اینان واژه اصلاح و روش اصلاح‌طلبی یک دشنام غلیظ سیاسی است که نثار اصلاح‌طلبان می‌کنند. شگفت اینکه این گروه هنوز هم خود را سبز می‌نامند و از موسوی و کروبی دفاع و حمایت می‌کنند و برای سحرخیز و تاج‌زاده دست می‌زنند! و شگفت‌تر اینکه اینان گاه طلبکارانه می‌گویند موسوی و کروبی روشن حرف نمی‌زنند و نمی‌گویند استراتژی‌شان چیست. گرچه ابهامات مختلفی در برخی گفتارها و دعاوی موسوی و دیگران وجود دارد، اما حداقل در اصل استراتژی ابهامی دیده نمی‌شود. در واقع ابهام در این سو است نه آن سو.

۲- موضوع مهم و اساسی دیگر، محور استراتژیک تحقق اهداف مرحله‌ای جنبش است. گفتیم که جنبش در پی شرکت فعال مردم در پروسه یک انتخابات رسمی و

سنتی جمهوری اسلامی پدید آمده و مردم یک سلسله مطالباتی داشته و خواهان برآورده شدنشان در چهارچوب همین نظام و همین قانون اساسی بودند و گفتیم در این یک سال، به رغم طرح بعضی شعارهای رادیکال تر و حتی فراتر از حدّ توان جنبش در داخل کشور، همچنان همان مطالبات ناکام با همان استراتژی برقرار است. در این چهارچوب و با توجه به این واقعیت ها و ظرفیت ها، جنبش سبز و سخنگویان تثبیت شده آن در داخل کشور، اجرای بی تنازل قانون اساسی موجود را مطرح کرده و بر اجرای کامل آن اصرار می ورزند و گمان می کنند که اجرای کامل این قانون، به رغم تمام کاستی ها و تناقضات آن، تنها راه خروج از بن بست کنونی است و می تواند گامی بزرگ به پیش باشد. روشن است که این طرح از یک سو با ماهیت اصلاحی و خصلت مدنی و ضرورت تحقق گام به گام آزادی و دموکراسی، آن هم در کشوری مانند ایران تناسب دارد و از سوی دیگر برآمده از مقتضیات ساختار حقوقی و حقیقی نظام حاکم است و در واقع بر بنیاد «امکانات» و «مقدورات» و ظرفیت های واقعاً موجود، نه لزوماً آرمانی و غایت مندی اتوپیک، مطرح شده و پیگیری می شود.

این منطق درونی جنبش سبز «واقعاً موجود» در داخل کشور است و به نظر کاملاً منطقی و مقبول می نماید و حداقل دچار تناقض درونی نیست. اما مخالفان این راهبرد چه می گویند و از کدام منطق پیروی می کنند و در نهایت پیشنهاد و طرح بدیل شان چیست؟ در مورد ظرفیت های قانون اساسی به زودی سخن خواهم گفت، اما منظور این است که قانون اساسی فعلی را ملغی کنیم و یا به حالت تعلیق در آوریم؟ در این صورت چه اتفاق خواهد افتاد و پیامدهای گریزناپذیر آن چیست؟ آیا مدافعان این نظریه به الزامات و عواقب خواسته و ناخواسته آن اندیشیده اند؟

اگر منظور دوستان منتقد این است که قانون اساسی را، به هر دلیل، یک طرفه به کلی ملغی کنیم، به نظر می رسد چند پیامد قطعی در پی خواهد داشت، از جمله:

اولاً- این اقدام بهانه لازم و کاملاً موجهی را به دست حاکمان فعلی خواهد داد تا نه تنها سبزه ها و به ویژه جوانان پیشگام و به طور کلی اقدار فعال و اثرگذار و کم و بیش شناخته شده جنبش (به ویژه دانشجویان، زنان، احزاب و نهادهای نیمه جان مدنی بازمانده) را به شدت سرکوب کند بلکه کسانی چون موسوی و کروبی و در مراحل بعدتر خاتمی و در گام بعدتر هاشمی رفسنجانی و حتی برخی چهره های منتقد و حداقل مخالف احمدی نژاد و احمدی نژادیسیم را نابود کند و حداقل بسیاری از چهره های میانه رو را به کلی منزوی نماید و دست کم تا مدتی رهبری و نظامیان را از خطر آنها در امان نگاهدارد. اگر تاکنون نتوانسته اند به این اهداف و خواسته های افراطی (که به شدت مورد علاقه و خواسته افراطیون نظامی و باند مافیایی احمدی نژاد است و در ماه های نخست نیز بارها این خواسته اعلام و پیگیری شد و احمدی نژاد در نماز جمعه تهران وعده داد که به زودی سر مخالفان را به سقف خواهد چسباند) برسند، دقیقاً به این دلیل بوده است که سبزه ها و به ویژه رهبران آن هوشمندانه رفتار کرده و در واقع از چهارچوب اصول جنبش یعنی مسالمت و تلاش های قانونی و



اصولی در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی و به‌طور مشخص از قلمرو قانون اساسی خارج نشدند و گر نه اکنون دیگر نه جنبشی وجود داشت و نه به احتمال زیاد موسوی و کروبی‌ای که بخواهیم دربارهٔ این موضوع و با این شخصیت‌ها صحبت کنیم. اگر قانون اساسی به دست خطِ امامی‌های نامدار نظام جمهوری اسلامی ملغی و بی‌اعتبار می‌شد، می‌توان تصور کرد چه رخ می‌داد! واقعاً تصور فاجعه‌آمیزش دشوار است؟ روشن است الغای قانون اساسی به معنای انتخاب گزینۀ سرنگونی است (حداقل در شرایط کنونی ایران) و این یعنی اجرای فرمان آتش به وسیلهٔ رهبران جنبش علیه خود و یا به‌عبارت‌دیگر به معنای کشیدن سکوی زیر پای خود در پای جوبهٔ دار است.

ثانیاً- اگر جنبشی مطالبه‌محور است و در پی تحقق مطالباتش از طریق مسالمت و گام‌به‌گام و مطالبات خود را قانونی می‌داند و در چهارچوب خواسته‌های مرحله‌ای‌اش می‌خواهد گامی به جلو بردارد، باید بتواند روزی و در مرحله‌ای با حاکمیت گفت‌وگو کند و از طریق گفت‌وگو (البته گفت‌وگوی شفاف و از موضع قدرت برآمده از جنبش گستردهٔ عمومی و ملی) به پیدا کردن راه حلی معقول و مقبول برسند و مطالبات ملی را قدم‌به‌قدم پیش ببرند. در تمام جنبش‌های مدنی و اجتماعی این سنت نیکو و گریز ناپذیر رخ داده و می‌دهد. گفت‌وگوی شفاف و در چهارچوب اهداف روشن و معین، به گونه‌ای که در چهارچوب امکانات و مقدمات موجود برای طرف مقابل نیز قابل‌اجرا باشد، هنر رهبران یک جنبش است و فقط آدم‌های ناتوان و ضعیف‌النفس و یا عوام‌زده و مریدپرور از گفت‌وگو با طرف مقابل، ولو دشمن، تن می‌زنند و از آن تحت عنوان فریبکارانهٔ حفظ اصول و قاطعیت و سازش‌ناپذیری می‌گیرند.

حال اگر در شرایط کنونی کشور، به هردلیل، قانون اساسی ملغی شود، فصل مشترک بین پوزیسیون و اوپزیسیون چیست و حول چه سندی می‌توان با طرف مقابل به گفت‌وگو نشست و برای خروج از بن‌بست و احتراز از خشونت به راه حل مقطعی و مرضی‌الطرفین رسید؟ فرضاً همین امروز رهبر نظام و یا دولت مستقر از معترضان برای گفت‌وگو حول اعتراضات و مطالبات خود دعوت کرد، رهبران معترض چه باید بکنند؟ اگر قبول کنند، حول کدام سند مقبول و مشترک گفت‌وگو کنند و خواسته‌های خود را بی‌بگیرند؟ جز قانون اساسی موجود، که به‌هرحال در پی یک انقلاب مردمی و مشروع تدوین شده و چند بار به رأی مردم گذاشته شده و به هر تقدیر تنها سند موجود به‌عنوان میثاق ملی است، سند دیگری سراغ دارید؟ اگر سخن‌گویان و نمایندگان جنبش از گفت‌وگو تن بزنند، چرا و با چه منطقی؟ و مهم‌تر، پس از آن چه باید بکنند و با چه منطق و محوری مطالبات خود را از حکومت طلب کنند؟ داستان جالبی است! اگر بخواهیم نتایج شعار الغای قانون اساسی را به شکل ساده بیان کنیم، بدان معنا است که به حکومت بگوییم ما هر چند مدنی هستیم و مسالمت‌جو و ضد خشونت اما اول قانون اساسی را بگذاریم کنار و آنگاه گفت‌وگو کنیم. در این صورت گفت‌وگو حول چه محوری و با چه زبان و سند مشترکی؟ سخن

روشن تر این است که ما به حکومت اعلام کنیم اول کناره‌گیری یعنی فروپاشی و آنگاه گفت‌وگو! اساساً در این شرایط گفت‌وگو با کی و برای چی؟ تازه در نزد مدافعان این تزلزل رفتن هم کفایت نمی‌کند، زمامداران سی‌ساله (حتی اصلاح‌طلبان و کسانی چون موسوی و خاتمی و کروبی نیز) باید محاکمه شوند و احیاناً مجازات تا راه برای گفت‌وگو و پیشبرد جنبش مدنی هموار گردد! آخر خط این است که: اول اعدام و بعد مذاکره و...!

شعار رفرا ندوم قانون اساسی هم در این شرایط سرابی بیش نیست. چراکه روشن است حکومت که خود را به رفرا ندوم نمی‌گذارد و در خارج از ساختار حکومت موجود نیز راه حلی برای اجرای رفرا ندوم وجود ندارد و هیچ مقام و یا نهادی (ولو سازمان ملل) نیز نمی‌تواند چنین کاری بکند. پس طرح شعار بی‌پشتوانه و غیرقابل اجرا آن هم به مثابه یک راهبرد چه ثمری دارد و چه کمکی به جنبش می‌کند؟ سیاست و جنبش مدنی در هر کشوری و در هر مقطعی در چهارچوب مقدرات قابلیت طرح و عمل و موفقیت دارد نه در عالم اندیشه و ذهن و آرمان‌های ولو بلند و غایی و متعالی. از آن مهم‌تر، در ساختار حقوقی و حقیقی کنونی جمهوری اسلامی، حتی اصلاح و تغییرات دموکراتیک قانون اساسی نیز تقریباً غیرممکن است. زیرا طبق همین قانون اساسی اولاً اصلاحات در قانون باید با تأیید رهبر نظام باشد و ثانیاً مانند خبرگان دوم قانون اساسی چند نفر معتمد رهبر و نظام می‌توانند در اصولی معین و به‌طور فرمایشی و حداقل سفارشی تغییراتی بدهند و ثالثاً در شرایط کنونی حتی اگر خبرگان سوم تشکیل شود و قرار بر بازنگری در قانون اساسی باشد به احتمال قریب به یقین تغییرات باز هم به زیان بخش دموکراتیک‌تر و اصول مرفقی‌تر قانون و به سود تقویت ولایت مطلقه خواهد بود و به اصطلاح مطلقه را مطلقه‌تر خواهد کرد. بنابراین، هم راه اصلاح قانون اساسی در وضعیت کنونی بسته است و هم امکان رفرا ندوم عملاً وجود ندارد.

۳- و اما در این مورد که قانون اساسی موجود توان و ظرفیت لازم برای برآوردن خواسته‌های حداقلی معترضان سبز را دارد یا نه، باید بگویم: آری، به لحاظ حقوقی (در باره امکان عملی آن بعداً صحبت خواهیم کرد) چنین امکانی در این قانون وجود دارد. طبعاً منتقدان و مخالفان روش اصلاحی بلافاصله داد سخن خواهند داد که: خیر! چنین نیست و آنگاه شرح مفصلی در باب تناقضات قانون اساسی و به‌ویژه مقید شدن بسیاری از اصول مربوط به حقوق مردم (مانند آزادی‌ها و احزاب و مطبوعات و...) به عدم معایرت با شرع و وجود سد سدیدتی چون نهاد شورای نگهبان و مهم‌تر از آن تعبیه ولایت مطلقه فقیه در این قانون و کثیری دیگر از این نوع مشکلات، خواهند گفت. اما با علم و اعتراف به تناقضات بنیادین قانون اساسی و کاستی‌های اساسی آن، معتقدم که اولاً با عنایت به مطالب پیش‌گفته، فعلاً تنها سند و متن قابل قبول طرفین اختلاف (ملت و حکومت) همین متن است و «در دست من جز این سند پاره‌پاره نیست» و الغای آن از سوی اپوزیسیون یک‌سویه به سود حاکمیت است، و ثانیاً همین قانون اساسی اصول متعدّد به سود مردم و حاکمیت ملت و آزادی و دموکراسی و

حقوق بشر هم دارد که عمدتاً در فصل سوم قانون تحت عنوان «حقوق ملت» منعکس است. با اتکا به همین اصول می‌توان هم اصول متناقض دیگر همین قانون را به چالش کشید و هم رفتارهای حاکمیت و حاکمان را به‌طور جدی و قانونی به زیر تیغ نقد برد و نشان داد که تا کجا اینان به قانون بی‌اعتنایند و حتی در تعارض با قانون عمل می‌کنند. در واقع با استناد به همین سند مهم و میثاق می‌توان نشان داد که مسئولان نظام، هم خود اولین و بزرگ‌ترین قانون‌شکنانند و هم بزرگ‌ترین براندازان نظام هستند. به عبارت دیگر، منتقدان و اپوزیسیون قادرند با توسل و تمسک به سویه دموکراتیک و اصول قابل قبول قانون اساسی، سویه استبدادی و ارتجاعی و ضدحقوق ملی و مدنی آن را هم افشا کنند و هم زمینه‌های اصلاح دموکراتیک یا به‌طور کلی تغییر قانون را فراهم کنند. اما فعلاً آنچه مهم است این است که با استناد به این میثاق می‌توان توپ را به حق به زمین ناقضان واقعی قانون اساسی یعنی مسئولان جمهوری اسلامی انداخت و از آن‌ها طلبکار شد. بیان دیگر مسأله این است که در طول سی سال حاکمیت با تجزیه و سلأخی قانون اساسی و سوءتفسیر و سوءاستفاده از آن تناقضات قانون را به سود خود و در واقع یک جناح حل کرده است، چرا مردم و تحویل‌خواهان و اصلاح‌طلبان با استفاده از سویه دیگر همین قانون تناقض را به سود خود و مردم نگردانند؟ این کار هم بر آگاهی و بسیج توده مردم کمک می‌کند و هم سیاست سرکوب را دشوار می‌کند. بنابراین برای معترضان و اپوزیسیون حریم امنیتی بیشتر پدید می‌آورد.

این کاری است که شخصیتی چون زنده‌یاد آیت‌الله منتظری در طول بیش از دو دهه کرد و با این شیوه معقول و مقبول جدی‌ترین و مؤثرترین نقد را از حاکمان ریزودرشت نظام (از آیت‌الله خمینی تا آیت‌الله خامنه‌ای و دادگاه‌ها و شورای نگهبان و دیگر افراد و نهادها) انجام داد و به رخ همه کشید و موجب آگاهی‌های بسیار شد. مهم آن است که کار در داخل کشور و در چهارچوب همین نظام و به‌طور علنی و رسمی انجام شد نه در خلوت خانه‌ها و یا در خانه‌های تیمی و یا در فضای امن خارج از کشور. هر چند البته در این راه رنج‌ها را هم به جان خرید. حال در تداوم همین روش، عیسی سحرخیز و احمد قابل در دفاعیات‌شان در دادگاه و حجت‌الاسلام محسن کدیور در نامه مبسوط خود به رئیس خبرگان رهبری، عالی‌ترین مقام کشور یعنی رهبری را با استدلال‌های استوار و با منطق روشن و کاملاً حقوقی به نقد و استیضاح می‌کشند و به روشنی نشان می‌دهند که این رهبری نظام است که ناقض قانون است نه زندانیان و این رهبری است که با رفتارهای غیرقانونی و فرافرونی خود بیش‌ترین اقدام را در جهت براندازی نظام برداشته است نه متهمان به براندازی و اسیر در دست‌های بی‌رحم بازجویان و دستگاه قضایی ابزار دست دستگاه‌های امنیتی و باندهای افراطی سیاسی.

من اکنون سخنم درباره این نوشته‌ها و داوری در باب این دعوای نیست، استناد من به این مکتوبات (به‌ویژه متن متین جناب کدیور) برای اثبات این مدعا است که

قانون اساسی فعلی از ظرفیت بالایی برای نقد حاکمیت و حاکمان برخوردار است و با این سند می‌توان مطالبات جنبش سبز را پی گرفت و به بخش‌هایی از این خواسته‌ها رسید. درست است که برخی از اصول دیگر شماری از اصول مورد استناد ما را نقض یا مقید می‌کنند اما چرا ما میدان را به سود حریف‌ها کنیم و تفسیر و اجرای قانون را بی‌چون‌وچرا در اختیار کسانی قرار دهیم که غالباً اساساً به قانون به معنای مدرن آن باور ندارند و قانون را ابزار سرکوب و حاکمیت یک گروه و باند خاص کرده‌اند؟ من پیش از این در نظر داشتم که در این نوشته از برخی اصول قانون اساسی اتخاذ سند کنم ولی استیضاح نامه مهم و استوار دوست گرامی‌ام دکتر کدیور به‌ویژه کار مرا آسان کرد. فقط اشاره می‌کنم اگر اصل نهم قانون اساسی در این سه دهه صادقانه اجرا شده بود اوضاع به این وخامت نبود و استبداد تا بدین پایه استوار نمی‌شد. این اصل می‌گوید استقلال و آزادی دو جزء لاینفک نظام جمهوری اسلامی‌اند و نمی‌توان یکی را به بهانه دیگری نقض کرد و در پایان تصریح می‌کند «ولو با وضع قانون» نمی‌توان آزادی را سلب و نقض کرد (نقل به مضمون). واقعیت این است کسانی که به دلیل تناقضات و کاستی‌های قانون اساسی از آن به کلی قطع امید کرده و در نهایت شعار الغای قانون را می‌دهند، یا این متن را به درستی نخوانده‌اند یا دلایل و اغراض دیگری آنان را به این گزینه قانع کرده است.

با توجه به این ملاحظات است که سخن موسوی مبنی بر اجرای بی‌تنازل قانون اساسی معنای روشنی پیدا می‌کند و آشکار می‌شود که چرا این استراتژی انتخاب شده است. اگر عمق و الزامات اجرای بی‌تنازل قانون اساسی به درستی فهم و سنجیده شود، بی‌گمان تحقق آن بیشتر به سود جنبش و مردم است تا اقدارگرایان و مستبدان حاکم. کسانی که گرفتار زندان و بازجویی و دادگاه‌های جمهوری اسلامی شده باشند، به خوبی می‌فهمند که چه می‌گویم. آیا هیچ از خود پرسیده‌ایم که چرا در طول این سی سال و به‌ویژه در این بیست سال، قانون اساسی و حتی شماری از قوانین عادی جمهوری اسلامی اجرا نشده است؟ پاسخ روشن است. اگر قانون اساسی رعایت می‌شد، قطعاً امروز گرفتار این همه بیداد و خشونت و ستم و تبعیض نبودیم.

بخش سوم: در دو گفتار پیشین ادعا کردم که:

۱- جنبش سبز کنونی در آغاز یک حرکت انتخاباتی و مطالبه‌محور بوده و خواسته‌های کم‌وبیش روشنی داشته است.

۲- با اندکی تسامح می‌توان گفت که در مقطع انتخابات تمام حامیان موسوی و کروی بر آن بودند که اهداف خود را البته به‌طور مرحله‌ای و با توجه به امکانات و مقدرات کنونی در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی پی بگیرند و با اندکی تغییر در ساختار حقیقی نظام حاکم یعنی تغییر مدیران عالی و دانی، تغییراتی را در زندگی پررنج خود ایجاد کنند. اگر جز این بود، دلیلی بر شرکت در انتخابات وجود نداشت.

۳- این جنبش مطالبه‌محور و مدنی و مسالمت‌جو و ضدخشونت است و حامیان و حاملان آن برآنند تا با توسل به شیوه‌ها و ابزارهای مدنی و موجه به تدریج به اهداف

مرحله‌ای و غایبی خود برسند.

۴- با توجه به سه گزاره گفته شده، تنها سند و متنی که فعلاً می‌تواند محور گفت‌وگو و احتجاج معترضان و مخالفان مدنی و اصلاح طلب نظام با مسئولان نظام باشد، قانون اساسی است. به گونه‌ای که الغای یک‌سویه قانون اساسی بوسیله مخالفان و معترضان کاملاً به سود حاکمیت است و در عمل نه تنها راه به جایی نمی‌برد بلکه پیامدهای منفی متعدّد دارد و حتی می‌تواند به فاجعه منتهی گردد.

حال درباره این گزاره‌ها و تحلیل من در دفاع از قانون اساسی به مثابه تنها سند و محور گفت‌وگو و احتجاج با حاکمیت برای پیش‌برد اهداف جنبش، پرسش‌ها و ابهامات احتمالی فراوانی وجود دارد که طبعاً مخالفان این دیدگاه به منظور نقد و نفی آن به آن‌ها متوسّل و متمسک خواهند شد. اما من در این گفتار به دو پرسش خیلی مهم و مطرح پاسخ می‌دهم و بقیه را در صورت طرح از سوی منتقدان پاسخ خواهم گفت. پرسش نخست این است که آنچه گفته شد، در عالم نظر و تحلیل بود و ممکن است بگوئیم اگر بشود چه می‌شود، اما آیا واقعا می‌شود؟! و آیا حاکمیت به خواسته‌های مردم مبنی بر اجرای کامل قانون اساسی از جمله بخش سوم آن تن خواهد داد؟ و پرسش دوم این است، حتی اگر حاکمیت به اجرای بی‌تنازل قانون اساسی موجود گردن نهد، اهدافی چون دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و رفع تبعیض برآورده خواهند شد؟ این قانون ظرفیت لازم برای تحقق این اهداف را دارد؟

در مورد پرسش نخست، باید بگویم که گرچه در چهارچوب سنگین و متصلّب نظام جمهوری اسلامی و حداقل حاکمان کنونی، تحقق چنین امری بسیار سخت و دشوار است و به‌ویژه در کوتاه‌مدت (ماه‌های آینده و سال جاری) جای امیدواری نیست، اما در نهایت تحقق مطالبات مبتنی بر حقوق شهروندی و جنبش مدنی نه تنها ممکن که قطعی می‌نماید و ما هم به استناد برخی توضیحات پیش گفته، اساساً راهی جز این نداریم. پیش از بیان تحلیل این مدعا، بهتر است بدانیم مخالفان مشی اصلاح‌طلبانه چه می‌گویند و استدلال‌شان چیست.

معمولاً مخالفان روش اصلاح‌طلبی و منتقدان طرح اجرای کامل قانون اساسی برای اثبات اصلاح‌ناپذیری حاکمیت، به تاریخ سی‌ویک ساله و تلاش‌های اصلاح‌طلبانه در داخل کشور از اقدامات دولت موقت و شخصیت‌هایی چون بازرگان و سبحانی‌ها و بعدها کسانی چون آیت‌الله منتظری و به‌ویژه کوشش‌های اصلاح‌طلبانه هشت ساله دولت خاتمی و مجلس ششم و در نهایت همین انتخابات دهم ریاست‌جمهوری اشاره و استناد می‌کنند و در فرجام کار قاطعانه به این نتیجه می‌رسند که: این نظام اصلاح‌پذیر نیست و هرگز به حقوق مردم حتی در حدودی که در قانون اساسی خودشان به رسمیت شناخته شده تن نخواهد داد، و بنابراین، انتظار حداقل تغییری در چهارچوب این نظام با این ساختار حقیقی و حقوقی ناممکن و محال است و موجب اتلاف وقت و نیرو است و به اصطلاح مصداق «آب در هاون کوبیدن» است. در این مورد این استدلال بسیار رایج توجه و تعمق در چند نکته مهم است:

۱- نخست باید گفت این گونه نبوده است که انتقادهای و تلاش‌های مصلحانه از سوی شخصیت‌ها و یا احزاب و جریان‌های داخل نظام و خارج از آن در طول عمر جمهوری اسلامی کاملاً بی‌تأثیر بوده و منشأ هیچ تغییری نشده است. از جمله می‌توان اشاره کرد که افکار و اقدامات شخصیتی چون منتظری در دوران سیاه دهه شصت، منشأ تغییرات اصلاحی زیادی در نهادها و دستگاه‌های مختلف نظام و به‌ویژه در دستگاه قضایی کشور بوده است. این امری است که امروز همه، حتی مبلغان متعصب اصلاح‌ناپذیری نظام نیز، آن را قبول دارند و زندانیان سیاسی آن زمان به آن گواهی می‌دهند. دوران اصلاحات با محوریت خاتمی و از جمله مجلس ششم حول کروی نیز موجب تغییراتی مفید و تحول‌بخش در سطح جامعه و در ساختار حکومت شد که در مجموع بعید می‌دانم کسی از اهل نظر بتواند آن‌ها را انکار کند. بررسی این مدعا از حوزه بحث کنونی ما خارج است اما این اشاره بدان جهت بوده است که بگویم فرض بی‌ثمری مطلق روش اصلاحی فرضی نادرست است و حداقل از نظر مدافعان روش اصلاح‌طلبانه آشکاراً مبالغه‌آمیز و گزاف و غیرواقع‌بینانه می‌نماید (چنان‌که درباره ناکامی جنبش مشروطه نیز غالباً مبالغه می‌شود). به‌رحال در مقام احتجاج می‌توان گفت حداقل نمونه منتظری و دستاوردهای دولت و مجلس اصلاحات، خود بدان معنا است که فی‌الجمله انجام تغییرات در ساختار نظام جمهوری اسلامی ممکن است. اصولاً جنبش سبز کنونی ادامه منطقی و تکامل تلاش‌های اصلاح‌طلبانه گذشته و به‌ویژه کوشش‌های دوران اصلاحات است. اگر آن دستاوردها و زمینه‌سازی‌ها نبود، فضای رادیکال و مدنی و جنبش مطالبه‌محور دوران تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری دهم شکل نمی‌گرفت و کسانی چون کروی و موسوی و حتی رضایی اصولگرا نمی‌توانستند چنان سخنانی بگویند و چنان وعده‌هایی به مردم بدهند. «چون که صد آمد نود هم پیش ما است».

۲- حتی اگر مدعای یاد شده را قبول کنیم یعنی بپذیریم که تاکنون تمام تلاش‌های اصلاح‌طلبانه بی‌نتیجه بوده است، باز منطقی نمی‌توان در مورد آینده گفت که: خیر! به استناد گذشته، هیچ نوع تغییری در آینده و برای همیشه در ساختار حقیقی و حقوقی جمهوری اسلامی ممکن نیست. چگونه و با چه منطق و ابزاری می‌توان درباره آینده قاطعانه و غیب‌گویانه سخن گفت؟ به‌ویژه اگر بدین نتیجه رسیده باشیم که شکست و ناکامی‌های دولت و مجلس اصلاحات بیش از آنکه معلول مخالفت‌ها و اقدامات ضد اصلاحات جناح قدرتمند رقیب باشد، معلول اشتباهات و ندانم کاری‌ها و بی‌برنامگی‌ها و از جمله برخی عقب‌نشینی‌های نابهنگام و ناموجه رئیس دولت جناب خاتمی بوده است! (این نوع انتقادهای را بسیاری مطرح کرده‌اند و من نیز چنین باوری دارم و حداقل یکبار در سال ۸۳ نامه مفصلی از زندان اوین به جناب خاتمی نوشتم و از نگاه خودم به شماری از کاستی‌های شخص ایشان اشاره کردم). بنابراین حتی اگر دعوی شکست مطلق اقدامات اصلاح‌طلبانه در گذشته درست و قابل‌قبول باشد، که نیست، باز منطقی نمی‌توان از آینده خبر داد و گفت که نه، نمی‌شود، و هرگز هم

نخواهد شد. این نوع جزمیت ایدئولوژیک، از جهل و ناآگاهی به تاریخ و قانونمندی تحولات اجتماعی و انسانی خبر می‌دهد.

۳- بدون اینکه بخواهیم در مورد آینده قاطعانه اظهار نظر کنیم، از قضا داده‌های تاریخی و تجارب جهان و ایران به ما می‌گوید که در صورت جمع شدن شرایط و در رسیدن «تقدیر تاریخی»، امکان اصلاح و تغییر در متصلب‌ترین و مستبدترین نظام‌های سیاسی ممکن است و شدنی. طبیعی است که یک نظام و حاکمان ستمگر آن تا آنجاکه در توان داشته باشند و تا آنجاکه به تداوم روش و منش خود امیدوار باشند، تلاش خواهند کرد که بمانند و برای بقا از هیچ کاری ابا نمی‌کنند و به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند. اما سرانجام تقدیر تاریخی در می‌رسد و با مبارزات مردم چاره‌ای نمی‌بینند که عقب‌نشینی کنند و به تدریج خواسته‌های به حق مردم را قبول کنند. گرچه از تاریخ جهان ده‌ها نمونه می‌توان مثال زد اما می‌توان به تغییراتی که در مشروطیت و انقلاب ایران اتفاق افتاد اشاره کرد. تازمانی که مظفرالدین‌شاه قاجار و رجال مستبد قجری امیدی به مقاومت و بقا داشتند، ایستادند، اما سرانجام شاه بیمار و ناتوان با دست لرزان فرمان مشروطیت را امضا کرد و رفت. محمدعلی‌شاه نیز تا توانست و زور داشت (البته با حمایت‌های مستقیم روسیه و مجتهدان و نظامیان و رجال حامی استبداد) مقاومت کرد، اما سرانجام زیر ضربه‌های آزادی‌خواهان شمال و جنوب در چند روز از پای درآمد و گریخت. داستان عبرت‌آموز محمدرضاشاه را که همه به یاد داریم. او هم تا اندک امیدی به بقا داشت، ماند و قدرت‌نمایی کرد ولی در فرجام کار با چشمان اشک‌آلود فرار را بر قرار ترجیح داد و در توفان یک انقلاب عمومی نظام پادشاهی فروپاشید. اساساً کدام دیکتاتوری است که به میل خود قدرت را رها کرده و یا به اراده خود تن به خواسته‌های عدالت‌خواهانه مردم ستم‌دیده داده باشد؟ اگر دیکتاتوری چنین کند، که دیگر درخور عنوان «دیکتاتور» نیست! بنابراین مسأله این نیست که حاکمان جمهوری اسلامی به میل خود تن به مطالبات قانونی و انسانی مردم ایران می‌دهند یا نه، که قطعاً چنین نخواهند کرد، اما این مردم و مبارزات و مقاومت‌های عدالت‌خواهان و دموکراسی‌طلبان است که در نهایت حقوق قانونی و شهروندی خود را از حاکمان ناقض حقوق می‌ستانند. و گرنه هیچ مستبدی در احساس قدرت به میل خود روش خود را رها نکرده و به مطالبات مردم گردن نهاده است. تجارب مکرر تاریخی ما را به این پیروزی امیدوار می‌کند.

۴- چنان‌که چند بار تأکید شد که ما در عمل راهی جز این نداریم. یعنی اگر هم مجهز به علم غیب باشیم و یا از طرق یقینی دیگر بدانیم که این نظام اصلاح‌پذیر نیست و هرگز هم اصلاح نخواهد شد، باز هم عملاً چاره‌ای جز استفاده از روش‌های تدریجی و اصلاحی با توسل به مقدرات موجود و ظرفیت‌های قانونی کشور برای تحقق خواسته‌هایمان نیست. این انتخاب به اقتضای نفی هر نوع انقلابی‌گری و توسل به انواع خشونت و در مقابل اهمیت دموکراسی و جنبش مدنی است. زیرا به تجربه می‌دانیم که دموکراسی و حقوق بشر از درون خشم و خشونت و شعار «مرده باد

فلان» و «زنده باد فلان» حاصل نخواهد شد. ضمن اینکه استفاده از روش انقلابی برای براندازی و فروپاشی ناگهانی نظام سیاسی است و این استراتژی اگر هم شدنی باشد، که در شرایط کنونی شدنی به نظر نمی‌رسد، از یک سو مستلزم خطرانی جدی برای استقلال و منافع ملی وطن است و از سوی دیگر به احتمال قریب به یقین استبداد خشن دیگری را شاید برای سالیان طولانی‌تر نصیب مردم ایران خواهد کرد. به‌هر حال این راه بسیار پرهزینه و حداقل با یک ریسک بزرگ و خطرناک همراه است.

۵- اما اینکه واقعاً راهبرد اصلاحات و قانون‌گرایی پیروز خواهد شد یا نه، غیب نمی‌دانیم و فقط می‌توانیم به حکم عقل و تجربه گمان‌ها و تحلیل‌های مان را بگوئیم و در عمل عاقلانه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین رهبرد را انتخاب کنیم. همین نکته آن است که آینده را در واقع نظام حاکم رقم خواهد زد، نه ما. اکثریت مردم در طول این سی سال و به‌طور خاص در ۱۳ سال اخیر و از جمله در یک سال گذشته، شعار سرنگونی را رها کرده و روش مدنی و تغییرات تدریجی در چهارچوب نظام و قانون اساسی را به مثابه یک استراتژی (نه لزوماً یک ایدئولوژی) برگزیده‌اند، حال این نظام است که به مردم خواهد گفت که کدام راه را ترجیح می‌دهد، راه اصلاح‌طلبانه را یا راه انقلابی و فروپاشی را! قابل تأمل است که جنبش‌های انقلابی نیز در آغاز یک جنبش اصلاح‌طلبانه با مطالبات حداقلی بود اما در تداوم آن وقتی با مقاومت و سدّ سدید حاکمیت و رژیم مواجه شد، به شکل گریزناپذیری به فاز دوم وارد گردید و به براندازی و خشونت انقلابی منتهی شد. در مشروطیت، مظفّرالدین‌شاه در نهایت تسلیم شد و در نتیجه انقلابی رخ نداد اما محمدعلی‌شاه تا آخرین لحظه مقاومت کرد و سرانجام با گلوله مجاهدان فروپاشید و گریخت. در عین حال سلطنت قاجار به دلایلی ماند. اما محمدرضا شاه حداقل از سال ۳۲ و پس از کودتا در برابر مردم ایستاد و نه تنها در برابر خواسته‌های مردم انعطاف نشان نداد که روزبه‌روز بر سرکوب و خشونت افزود و سرانجام این شعار مقبولیت عام یافت که «تا شاه کفن نشود/ وطن، وطن، نشود». داستان سرنوشت جمهوری اسلامی نیز جدای از قواعد بازی و تقدیر تاریخی نیست. این را هم باید مردم بدانند و هم حاکمانی که گوش و چشم خود را تا این لحظه بسته‌اند و گویا بنا ندارند از تاریخ بیاموزند. به تحقیق می‌توان گفت حاکمانی که به‌هنگام «صدای اصلاحات» را نشنوند، روزی ناچار «صدای انقلاب» را خواهند شنید. این درس تاریخ است. اما در این میان تا آنجاکه به معترضان مربوط می‌شود، مهم آن است که آزادی‌خواهان و دموکراسی‌طلبان بر وفق استراتژی خود عمل کنند و حتی بر وفق قاعده نافرمانی مدنی (حداقل به روایت پیامبران آن مانند گاندی، مارتین لوتر کینگ و ماندلا) نباید الزامات استراتژی خود را رها کنند و در دام خشونت و شورشگری بی‌فراجم یا بدفراجم بیفتند.

۶- سرنگونی‌طلبان طوری از ناممکن بودن اصلاح‌طلبی سخن می‌گویند که گویی گزینه مطلوب‌شان یعنی استراتژی سرنگونی و تغییر رژیم به سادگی و یا به شکل کم‌هزینه‌تری ممکن است! بسیار خوب! اگر شما راه اصلاح‌طلبی قانونی را محال و



بی‌فرجام می‌دانید، چه راهی پیشنهاد می‌کنید؟ براندازی؟ چگونه و با چه ابزاری و به قصد چه هدفی؟ آیا تضمینی معقول و قابل‌پیش‌بینی برای تحقق دموکراسی در دوران پس از سرنگونی هست؟ سرنگونی با پول خارجی و حمله نظامی و امکانات بیگانه یا...؟ انصافاً نظراً و عملاً کدام استراتژی عملی‌تر و دموکراتیک‌تر و مقرون به‌صرفه‌تر و در عمل شنیدنی‌تر است؟ آیا تجربه یک‌بار انقلاب و پیامدهای آن، برای عبرت‌آموزی کفایت نمی‌کند؟

و اما در مورد پرسش دوم مبنی بر اینکه حتی اگر قانون اساسی کنونی بی‌تنازل یعنی به‌طور کامل اجرا شود، مطالبات جنبش به‌طور کامل و بی‌تنازل محقق خواهد شد؟

پاسخ آن روشن است که، نه. قانون اساسی موجود احتمالاً متناقض‌ترین قانون اساسی جهان است. با توجه به شرایط خاص دوران انقلاب و سال تصویب قانون اساسی (۱۳۵۸)، تلاش شده است که به شکلی نظام شرعی - فقهی مصطلح در شریعت و به‌ویژه نظریه خاص ولایت فقیه با نظام حقوقی مدرن و الزامات جمهوری و دموکراسی و حق حاکمیت ملی سازگار شوند و در نهایت حکومت الهی - مردمی ویژه‌ای را سامان دهند، اما در عمل این سازگاری ممکن نشده است. به‌ویژه که پس از تصویب هر اصل مهمی در بخش حقوق مدنی مردم، قید «عدم مغایرت با شرع» نیز افزوده شده و در عمل همه چیز به قیودات شرعی و فقهی مقید شده است و این راه را برای تفاسیر اقتدارگرایانه از قانون و در فرجام شکل‌گیری استبداد دینی (تئوکراسی) هموار کرده و می‌کند. بازنگری سال ۶۸ نیز این قانون را متناقض‌تر و ناکارآمدتر کرده است. در چهارچوب این قانون تحقق دموکراسی (یعنی نظام عرفی مبتنی بر حق حاکمیت ملی و منشأ زمینی قدرت و قانون) و اجرای کامل اصول حقوق بشر ممکن نیست. زیرا بنیاد این خواسته‌ها و اصول، مساوات حقوقی آدمیان و نفی تبعیض است و حال آنکه این قانون خود بر بنیاد تبعیض استوار شده است.

اما حال مسأله این نیست. به نظر می‌رسد که دوستان در مقدمات درست می‌گویند و استدلال‌شان مقبول و معقول است اما به نتیجه‌ای نادرست می‌رسند. شاید بتوان گفت نوعی مغالطه در مقدمات و نتیجه‌گیری به چشم می‌خورد. من فکر می‌کنم که اگر این قانون اساسی اکنون در یک فضای نسبتاً آزاد (در حد سال ۵۸) به رفراندوم گذاشته شود، در خوشبینانه‌ترین حالت، بیش از بیست درصد آرای مردم ایران را کسب نخواهد کرد و به احتمال قریب به یقین کسانی چون موسوی و خاتمی و کروی و دوستان‌شان نیز به آن رأی نخواهند داد. البته همان قانون اساسی نخست هم اگر دو سال بعد در معرض آرای مردم قرار می‌گرفت، به زحمت می‌توانست بیش از پنجاه درصد رأی مردم را با خود همراه کند. حداقل من یکی در سال ۶۰ به آن قانون اساسی رأی نمی‌دادم. و من در بازجویی زندان دادگاه انقلاب در تابستان ۸۰ گفتم و نوشتم که به قانون اساسی دوم رأی ندادم و اکنون نیز به این قانون رأی نخواهم داد و در پی تقاضای دلیل از سوی بازجو، دلایل خودم را تقریباً به تفصیل نوشتم. اکنون

اختلاف در مورد دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن قانون اساسی نیست، بلکه مسأله اصلی و استراتژیک، راه برون‌رفت از بن‌بست موجود در چهارچوب شرایط و مقدرات و امکانات بالفعل جمهوری اسلامی برای برآوردن کف مطالبات قانونی و حقوق شهروندی مردم است. مدّعی اصلی که دوستان مخالف باید بدان توجه کنند و در واقع به آن جواب دهند این است که در صورت الغای همین قانون اساسی از سوی حامیان و رهبران جنبش سبز چه راه معقول و مقبولی برای نزدیک شدن به مطالبات مرحله‌ای و غایی وجود دارد و حتی متصور است؟ بدیهی است که نه تنها آرمان‌های غایت‌مداران سکولار و به‌غایت مدرن در چهارچوب قانون اساسی و به‌ویژه با این ساختار حقیقی جمهوری اسلامی برآوردنی نیست، بلکه بخش‌هایی از مطالبات دینی و متعارف کنونی موسوی و کروبی نیز شدنی نیست، اما بالاخره اولاً باید متنی و سندی برای پیشبرد مطالبات از حکومت (چرا که به‌رحال اکنون طرف ما حکومت است و ما از او اموری را می‌خواهیم) وجود داشته باشد، و ثانیاً بالاخره از جایی باید شروع کرد و نمی‌توان تابع قاعده «همه یا هیچ» بود، و ثالثاً در مراحل بعدی همین قانون یا اصلاح خواهد شد و یا به‌کلی تغییر خواهد کرد و مردم به‌موقع قانون اساسی خود را خواهند نوشت. اما به‌رحال فعلاً «ای عزیزم! در اگر نتوان نشست!»! یقین دارم که در صورت اجرای بی‌تنازل قانون اساسی، تناقضات درونی آن آشکارتر و جدی‌تر خواهد شد، اما چه باک! این روند مبارک است و بر آگاهی مردم و رشد جنبش مدنی خواهد افزود و مردم را برای ورود به اصلاح جدی و یا تغییر قانون آماده‌تر خواهد کرد. روند تحولات مثبت تاریخی نیز همین‌گونه رخ داده است. ما که تافته جدا بافته نیستیم. نه نور چشمی خدائیم و نه نشان‌کرده تاریخ.

دعوی آخر همان است که پیش از این گفته شد و توضیح واضح‌تر دادم که الغای یک‌طرفه قانون اساسی نه‌تنها کمکی به جنبش مدنی و پیشبرد مطالبات دموکراتیک نخواهد کرد بلکه کاملاً به سود حاکمیت است و به معنای سرکوب بیشتر و نهایتاً بر باد دادن همه چیز است. از این‌رو مطالبه اجرای کامل قانون اساسی و استفاده از ظرفیت‌های مغفول و اجرا نشده قانون در شرایط کنونی جنبش، راهبردی معقول و مقبول و قابل دفاع است. در همین چهارچوب می‌توان از خواسته‌هایی سخن گفت که ولو محدود شدنی باشد و حاکمیت نیز نتواند به سادگی از آن فرار کند. مثلاً اگر جنبش بتواند نظارت استصوابی را، که از قضا نه تنها در قانون اساسی نیست که حتی آشکارا خلاف آن است و در مجلس چهارم زیر سیطره محافظه‌کاران تصویب شده است، حذف کند و در پی آن انتخابات نسبتاً آزاد (حتی در حد مجلس و ریاست جمهوری اول) برگزار کند، روند تکاملی جنبش مدنی و تغییرات جدی آغاز شده است و این دستاورد مهمی است. تمام اینها شدنی است. در عالم واقع و در سیاست، گزاره‌های جاودانه‌ای وجود ندارد و از این‌رو سخن لغوی است که جزم‌اندیشانه تکرار کنیم که: «نمی‌شود» و «نخواهد شد!» اما هر امر شدنی نیز مشروط به شرایطی است که از قضا جمع آن شرایط به نوع پیشرفت جنبش و درایت رهبران و

رفتار و هوشمندی حامیان آن دارد. به گمان من حاکمان زمانی عقب‌نشینی خواهند کرد و تن به مطالبات مردم، بیش یا کم، خواهند داد که جنبش قدرتمند باشد و راه گریز قانونی و عملی را بر مستبدین ببندد. به یقین تا زمانی که زور پر زور نباشد، هیچ مستبدی کوتاه نخواهد آمد. بنابراین من اگر از اصلاحات و اجرای قانون اساسی صحبت می‌کنم، صرفاً با توجه به مقدمات و قواعد بازی جنبش مدنی و درنهایت امید به تداوم جنبش و قدرتمند شدن آن و اثرگذاری از پایین است. درعین حال از یاد نبریم که برآیند قوا و توازن قوا است که در تمکین یا عدم تمکین حاکمیت به خواسته‌های مردم نقش می‌آفریند نه اینکه حاکمان چه می‌گویند و چه می‌خواهند و چه تصمیمی دارند و یا در قانون اساسی و غیراساسی چه نوشته است؛ قانون نوشته‌ای روی کاغذ است، مهم آن است که چه عناصری در چه ساختاری حقیقی آن را اجرا می‌کنند و در چه شرایطی به اجرا گذاشته می‌شود. نباید ذهنی بود و فرمالیست و تمامیت‌خواه، قطعاً واقعیت‌ها و توازن قوا است که در آینده سرنوشت جنبش و حاکمیت را رقم خواهد زد، نه خواست این و آن.

## پیگیری نامه استیضاح رهبری وظیفه ملی، دینی و اخلاقی<sup>۱</sup>



احسان سلطانی

با بالا بردن آگاهی‌ها نسبت به اتهاماتی که متوجه آقای خامنه‌ای است استیضاح وی را تبدیل به خواست عمومی نمائیم

آقای محسن کدیور در دی ماه سال جاری طی نامه‌ای سرگشاده به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری با اشاره به موارد حقوقی و اصول صریح قانون اساسی خواستار استیضاح آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی شد. در این نامه محسن کدیور با صراحت اعلام نمود که سیدعلی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و وهن اسلام متهم می‌کند.

انتشار این نامه به صورت سرگشاده و متعاقب آن فشارهای برخی اعضای مجلس خبرگان رهبری به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی مبنی بر پاسخ به اتهامات مطروحه در نامه مذکور و سکوت وی در برابر این فشارها و همین‌طور پاسخ‌های متعدد سایت‌های وابسته به حاکمیت از جمله سایت «شبهه» (وابسته به سپاه پاسداران) نشان از نفوذ و تأثیر آن در مدافعان و حامیان رهبری دارد چراکه سایت‌هایی نظیر «شبهه» مطابق اظهارات سردار نقدی رئیس سازمان بسیج مستضعفین که در جمع برخی طلاب بسیجی در قم عنوان نمود جهت پاسخ‌گویی به شبهات بسیجیان و جلوگیری از بدبینی و عدم تأثیرپذیری آنان از انتقادات مخالفان نظام راه‌اندازی گردیده است. انتشار پاسخ‌های بدون استناد به موارد حقوقی و همین‌طور تکراری که مشخصاً از سر دستاچگی نوشته شده‌اند و انتشار آن‌ها از سوی این قبیل سایت‌ها، خود نشان از این

دارد که موارد مطروحه در نامه آقای کدیور تا چه اندازه در مدافعان و حامیان رهبری تأثیرگذار بوده است.

در بند چهارم از مقدمه این نامه آقای کدیور خطاب به آیت‌الله هاشمی متذکر شده است «نامه استیضاح رهبری ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی و ملی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین و نظارت یکی از صاحبان حق مشاع بر متصدیان حوزه عمومی. وظیفه اخلاقی است از باب مسئولیت وجدانی هر انسانی در برابر ظلم و بی عدالتی. وظیفه ملی است از باب مسئولیتی که هر شهروند ایرانی در قبال بی اعتنائی به مصالح ملی احساس می‌کند، و این بی اعتنائی و ندانم‌کاری ایران را درگیر بحران‌های بین‌المللی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کرده است.» محسن کدیور با اقدامی شایسته و حقیقتاً درخور تقدیر با انتشار نامه ای مفصل و مستند که هرگونه راه فرار و توجیه را برای حامیان و مدافعان رهبری بسته است به وظیفه دینی، اخلاقی و ملی خود مبادرت نمود وی حتی در جهت پیگیری و اثبات اتهاماتی که به سیدعلی خامنه‌ای ایراد داشته است و مواردی که به واسطه آن‌ها عنوان نموده بود «با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی‌آنکه نیازی به عزل داشته باشد» بارها اقدام به مصاحبه و دفاع از آن مواضع نمود و حتی علناً اظهار داشت که حاضر است با اعضاء مجلس خبرگان درخصوص احراز این اتهامات مناظره نماید.

بدون تردید این انتظار را از حاکمیت و بخش اعظم نمایندگان آقای خامنه‌ای در مجلس خبرگان نمی‌توان داشت که در جهت احقاق مطالبه آقای کدیور که درواقع مطالبه بخش وسیعی از بدنه جنبش سبز است گامی مؤثر برداشته شود اما واکنش‌ها پس از انتشار این نامه از سوی اطرافیان رهبری به خوبی نشانگر این بود که آنان قصد داشتند با اقداماتی عاجل نامه مذکور را تحت‌الشعاع خود قرار داده و درواقع از نشر و گسترش محتویات آن در میان قشر متوسط و ضعیف جامعه جلوگیری نمایند. حال که نامه‌ای با این مستندات حقوقی و قانونی نگاشته شده است و همگان شاهدش بودیم که ذوب‌شدگان در رهبری حتی در پاسخ به این نامه اقدام به انتشار پاسخ در قالب کتاب و انتشار گسترده آن با تیراژ بسیار بالایی نمودند چرا ما منتقدان به عملکرد آقای خامنه‌ای پیگیر رسیدگی به اتهامات ایشان در مجلس خبرگان رهبری نشویم آیا پایگاه‌های مختلف فکری مخالف حاکمیت که یکی از فصول مشترک‌شان انتقاد جدی به شخص آقای خامنه‌ای است بر سر مندرجات این نامه که بی‌شک یکی از سندهای افتخارآمیز جنبش سبز که نشانگر سطح آگاهی و بیش و وسع نخبگان آن است دچار تردید هستند؟

ما همگی روزانه با سرفصل‌های متعدد نامه آقای کدیور چه مستقیم و چه غیرمستقیم روبرو هستیم به‌طور مثال در فصل دوم پیرامون نقض آزادی‌های عمومی که مشتمل بر ۱۲ بخش از جمله، سلب آزادی‌های مشروع به بهانه امنیت و استقلال، تبعیض در بهره‌مندی شهروندان از حقوق اقتصادی، عدم مصوبیت حیثیت و جان و

حقوق منتقدان، رویه مداوم تفتیش عقیده، خفقان، سرکوب آزادی بیان و توقیف مطبوعات منتقد، تجسس و شنود و تجاوز مستمر به حریم خصوصی شهروندان و از این دست قانون شکنی ها می باشد از جمله مواردی است که همگی از سوی نهادهای تحت امر رهبری صورت می گیرد و بدون تردید مسئولیت مستقیم این اقدامات متوجه رهبری نظام است. البته بخش مربوط به نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری در این نامه یکی از مهم ترین قسمت های آن است که باعث دوام و استمرار این قبیل قانون شکنی ها می گردد.

در حالی که در آستانه هشتمین اجلاس دوره چهارم مجلس خبرگان رهبری قرار گرفته ایم و با توجه به اینکه تا به حال پاسخی قانع کننده به مواردی که آقای کدیور در نامه مطرح نموده اند داده نشده است و تذکر مهمی که در مقدمه این نامه خطاب به آیت الله هاشمی رفسنجانی مبنی بر اینکه «اگر شما به عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری از اهرم های پیش بینی شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این محاصره راهی بیندیشد، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده ایم: "جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح ناپذیر است." نوشته اند دیگر بر همگان بیش از پیش مسجل خواهد گردید که این مجلس با توجه به ایرادات حقوقی ای که نگارنده نامه به آن وارد نموده است از اساس باطل و کلیت آن مورد اشکال است و از این مجلس نیز باید قطع امید نمود.

بدون تردید همگی ما بر سر انتشار این نامه و تأثیر عمیقی که محتویات آن در افکار عمومی جامعه داشته است وحدت نظر داریم و به نظر می رسد اگر غیر از این بود با این همه هراس و وحشت برخی مدافعان آقای خامنه ای روبه رو نبودیم. هر یک از ما در راستای عمل به وظیفه ملی، دینی و اخلاقی خود اگر با محتویات نامه مذکور موافقیم باید با اقداماتی همچون راه اندازی کمپین هایی مانند مطالبه کنندگان استیضاح رهبری، انتشار گسترده خلاصه ای از این نامه در سطح دانشگاه ها، ادارات و اماکن عمومی هر آنچه که در توان داریم انجام دهیم تا با بالا بردن سطح آگاهی عموم نسبت به اتهاماتی که متوجه آقای خامنه ای است استیضاح وی را تبدیل به یک خواست عمومی نماییم.

باب سوم

پاسخ به استيضاح رهبری

## تعجب از سکوت هاشمی در برابر کدیور<sup>۱</sup>



سیدهاشم حسینی بوشهری

آیت‌الله بوشهری با ابراز تعجب از سکوت رئیس مجمع تشخیص در برابر شبهات مطرح شده از سوی محسن کدیور، گفت: آقای هاشمی به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان باید در اولین فرصت پاسخ ادعاهای کدیور را بدهد.

آیت‌الله سیدهاشم حسینی بوشهری، عضو مجلس خبرگان رهبری در گفت‌وگو با شبکه ایران با اشاره به سکوت آقای هاشمی رفسنجانی در برابر شبهه‌افکنی‌های محسن کدیور درباره ولایت فقیه و رهبری انقلاب اسلامی، گفت: با توجه به اینکه متن نامه خطاب به رئیس مجلس خبرگان بوده است، آقای هاشمی باید پاسخ این نامه را می‌داد.

وی با ابراز تعجب از اینکه آقای هاشمی تاکنون پاسخ نامه را نداده است، تصریح کرد: متنی که کدیور تنظیم کرده بود کلیت نظام را زیر سوال برده است، نظامی که مجلس خبرگان باید با جدیت حافظ آن باشد.

آیت‌الله بوشهری تأکید کرد: آقای هاشمی باید در اولین فرصت به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان پاسخ مستدلی به نامه کدیور بدهد و اجازه ورود دیگر مخالفان نظام را به این عرصه ندهد.

محسن کدیور، از فعالان مطرح جریان فتنه که به غرب پناهنده شده، اواخر تیرماه گذشته، نامه سرگشاده‌ای را خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص منتشر کرد.

این نامه ۳۳۰۰۰ کلمه‌ای مجموعه‌ای از ادعاها و شبهه‌افکنی‌ها درباره ولایت فقیه و رهبری جمهوری اسلامی در دو دهه اخیر بود. از آنجایی که آقای هاشمی بر کرسی ریاست مجلس خبرگان هم تکیه زده است،

۱. شبکه ایران (وابسته به روزنامه ایران)، ۱۰ مهر ۱۳۸۹.



ناظران سیاسی منتظر بودند که وی دست به قلم شده و با توجه به وظیفه خود در این باره، پاسخ ادعاهای کدیور را بدهد.

اما آقای هاشمی ترجیح داد که همچنان سکوت کند. در نتیجه این رویکرد رئیس مجلس خبرگان بود که مهدی کروبی، یکی از سران فتنه هم، پای نامه‌ای اتهام آمیز همانند نامه کدیور را امضا کرد و آن را برای آقای هاشمی فرستاد.

این نامه که در شهریورماه امسال و چند روز پیش از برگزاری اجلاس خبرگان نوشته شده، تاکنون جوابی از سوی آقای هاشمی نداشته است.

سکوت آقای هاشمی رفسنجانی در قبال این شبهه افکنی‌ها و اتهامات، وی را در معرض انتقادات جدیدی قرار داده است.

## اعلام آمادگی کدیور برای مناظره با اعضای مجلس خبرگان

دربارهٔ «استیضاح رهبری»<sup>۱</sup>

**جرس:** به دنبال انتشار مصاحبهٔ حجت‌الاسلام حسینی بوشهری عضو محترم مجلس خبرگان رهبری با شبکهٔ ایران و اظهار تعجب ایشان از سکوت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری در برابر نامهٔ «استیضاح رهبری» کوشیدیم عکس‌العمل محسن کدیور را در این زمینه جویا شویم.

حسینی بوشهری در گفت‌وگویی خود با شبکهٔ دولتی ایران که در سامانهٔ خبری مشرق نیز منتشر شده است «با اشاره به سکوت آقای هاشمی رفسنجانی در برابر شبهه‌افکنی‌های محسن کدیور دربارهٔ ولایت فقیه و رهبری انقلاب اسلامی» گفته است «آقای هاشمی به عنوان رئیس مجلس خبرگان باید در اولین فرصت پاسخ ادعاهای کدیور را بدهد». به نظر این عضو مجلس خبرگان رهبری: «با توجه به اینکه متن نامه خطاب به رئیس مجلس خبرگان بوده است، آقای هاشمی باید پاسخ این نامه را می‌داد». وی با ابراز تعجب از اینکه آقای هاشمی تاکنون پاسخ نامه را نداده است، تصریح کرد: «متنی که کدیور تنظیم کرده بود کلیت نظام را زیر سوال برده است. نظامی که مجلس خبرگان باید با جایزیت حافظ آن باشد». آیت‌الله بوشهری تأکید کرد: «آقای هاشمی باید در اولین فرصت به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان پاسخ مستدکی به نامهٔ کدیور بدهد و اجازهٔ ورود دیگر مخالفان نظام را به این عرصه ندهد».

محسن کدیور در نامهٔ سرگشادهٔ ۲۶ خرداد ۱۳۸۹ خود به حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن خمینی پرسش‌های زیر را با وی مطرح کرده بود: «اگر ارادهٔ ملی (یا نظر اکثریت مردم) برخلاف رأی ولی فقیه بود، آیا باز هم میزان رأی ملت است؟ اگر ولی‌امر دیکتاتوری کرد، درحالی‌که شرعاً از ولایت ساقط شده است، اگر با زور مردم را سرکوب کند و با تهدید یا تطمیع مجلس خبرگان را ساکت کند و به قوای نظامی و امنیتی برای بقای قدرتش متوسل شود، چه باید کرد؟ به کدام دلیل شرعی یا عقلی حکومت مادام‌العمر فقیه به دیکتاتوری منجر نمی‌شود؟ (مادام‌الشرائط که با پرسش قبلی تعارفی بیش نیست). بالاخره پرسش نهایی این است با توجه به تجربهٔ عملی دو دههٔ اخیر ایران، آیا تصور ولایت مطلقهٔ فقیه باعث تصدیق به بطلانش نمی‌شود؟...

از آنجاکه اصل ولایت فقیه و مصداق فعلی آن (بنا به شهادت مرحوم پدر شما و سه نفر دیگر از سران نظام در آن زمان) مورد رضایت آیت‌الله خمینی بوده است، آیا علاوه بر براهین نظری، ارزیابی منصفانه دو دهه اخیر بالاترین دلیل بر بی اعتباری این نظریه نیست؟ پرسش جناب این است: خط امام این "خطای فاحش" را چگونه می‌خواهد اصلاح کند؟"

کدیور در نامه سرگشاده مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۸۹ به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان به دلایل زیر خواستار "استیضاح رهبری" شده بود: "من به‌عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله آقای سیدعلی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و همن اسلام متهم می‌کنم. اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران، به‌صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی بازآفرینی کرده است. ثانیاً، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی الحقوق، "ولایت جائر" را محقق کرده است. ثالثاً، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعاهد قانون اساسی به ویژه در حوزه تقنین و اجرا، بزرگ‌ترین قانون‌شکنی را در دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است. رابعاً، از آنجاکه این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام و مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و جانشینی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه همن اسلام و شین مذهب شده است. و بالاخره، با توجه به از دست دادن شرائط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی‌آنکه نیازی به عزل داشته باشد."

دو نامه سرگشاده اخیر کدیور، پرسش‌ها و نکات تأمل‌برانگیزی را مطرح ساخته و در محافل فرهنگی و سیاسی به خصوص قم، تهران و شیراز گفت‌وگوهای را برانگیخته است. در این گفت‌وگوی کتبی علاوه بر آن، پرسش‌هایی درباره پاسخ منتشره در هفته‌نامه پنجره و نیز مسائل بعد از نامه وی به حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسین خمینی را مطرح کردیم. توجه شما را به متن این گفت‌وگو جلب می‌کنیم:

آیا شما حجت‌الاسلام سیدهاشم حسینی بوشهری را می‌شناسید؟ نظرتان درباره ورود ایشان به بحث "استیضاح رهبری" چیست؟

ضمن تسلیت ایام سوگواری امام جعفر صادق علیه‌السلام که منادی بزرگ گفت‌وگو بود، ابتدا از حساسیت جناب آقای سیدهاشم حسینی بوشهری تشکر می‌کنم. بله ایشان را می‌شناسم. درحالتی اطلاع من ایشان صاحب سیمت‌های متعددی هستند، از جمله: استاد حوزه علمیه قم، امام‌جمعه موقت شهر قم، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عضو مجلس خبرگان رهبری، عضو کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری، عضو

مرکز مدیریت حوزه علمیه قم و مدیر سابق این مرکز، عضو هیئت رئیسه مرکز جهانی علوم اسلامی و رئیس سابق هیئت رئیسه آن.

اینکه ایشان به دلیل هر یک از سبب‌های یاد شده در بحث "استیضاح رهبری" وارد شده‌اند را باید به فال نیک گرفت. بی‌شک ایشان به دلیل عضویت در مجلس خبرگان رهبری به ویژه عضویت در کمیسیون تحقیق آن - که وظیفه قانونی نظارت بر رهبری در اجرای اصل ۱۱۱ قانون اساسی را به عهده دارد - لازم بود درباره نامه "استیضاح رهبری" رسماً اظهار نظر کنند. ایشان از سکوت ریاست مجلس خبرگان در برابر نامه من گلابه کرده‌اند. اما مخاطب آن نامه سرگشاده منحصرراً آقای هاشمی رفسنجانی نبود. در جملات ابتدائی نامه ۲۶ تیر ۱۳۸۹ به صراحت سه بار تکرار شده است که تک‌تک اعضای مجلس خبرگان رهبری مخاطب "استیضاح رهبری" هستند:

اول: "این نامه سرگشاده (در یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائم در پاورقی) در استیضاح مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای به جناب‌عالی و نمایندگان محترم مجلس خبرگان رهبری تقدیم می‌شود." دوم: "مخاطب این نامه مردم، ریاست مجلس خبرگان رهبری و نمایندگان آن هستند. این نامه را سرگشاده برای شما ارسال می‌کنم، تا مردم ایران - مخاطبان واقعی این نامه - نیز شاهد این دادخواهی باشند." سوم: "این نامه یک شهروند جمهوری اسلامی به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان درخصوص استیضاح مقام رهبری است."

بنابراین جناب آقای حسینی بوشهری و دیگر نمایندگان مجلس خبرگان مخاطب این نامه بوده‌اند. از اینکه ایشان لازم دیدند چند کلمه‌ای درباره نامه استیضاح رهبری سخن بگویند تشکر می‌کنم.

آیا انتظار پاسخ از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را نداشتید؟ از حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن خمینی چطور؟ به علاوه اخیراً در برخی خبرگزاری‌های وابسته به حکومت [مشرق نیوز، ۱ مهر ۱۳۸۹] خبر «پاسخ محکم هاشمی به نامه کدیور» منتشر شد، البته در دل خبر هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده بود و به نظر می‌رسید که تیتیر خبر، گویای فشارهایی است که قرار است بر هاشمی برای دادن پاسخ اعمال شود. نظر شما در این مورد چیست؟

در هیچ کدام از دو نامه‌ام انتظار جواب فوری نداشته‌ام. اما هر دو نامه تأثیر خود را گذاشته است. من نفس طرح پرسش‌های بنیادی و دعوت متنفذان را به اندیشه، موفقیت می‌دانم. مبارزه با استبداد دینی مبارزه‌ای درازمدت و فرسایشی است. هر دو شخصیت یاد شده زیر فشار سنگین حکومت برای پاسخ دندان‌شکن به نامه‌ها بوده‌اند و هیچ کدام حاضر نشده‌اند از دیدگاه رسمی حمایت کنند. سکوت آن‌ها در شرائط خفقان و سرکوب، قابل درک است. اخبار واصله از ایران بر نفوذ سوالات و انتقادات مطرح در این دو نامه به بیوت علما و محافل فکری حوزوی و دانشگاهی دلالت دارد.

دست‌پازدن مراکز خبری نزدیک به حکومت در این زمینه - از جمله خبری را که اشاره کردید - بهترین قرینه این تأثیر است. موضع ریاست مجلس خبرگان از ظرافت و حساسیت بیشتری برخوردار است و به تناسب، وی تحت فشار بیشتری است. اگرچه سخنان افتتاحیه وی با برآیند خبرگان متفاوت بود، اما بیانیه منتشره از سوی مجلس خبرگان رهبری در اجلاس شهریور نیشتری بر قلب خونین ملت ایران و سندی بر ناکارآمدی "خبرگان منصوب" بود. البته باید توجه داشت جلوه بیرونی این مجلس (نطق‌ها و بیانیه‌های منتشر شده) لزوماً همه عملکرد این مجلس نیست. امیدوارم آقای هاشمی بتواند در این موقعیت به غایت خطیر، فراتر از سخنرانی و گفتار، به وظائف شرعی، اخلاقی، قانونی و تاریخی خود عمل کند.

**نظر تان درباره اظهارات حجت‌الاسلام حسینی بوشهری چیست؟ ایشان مدعی شده‌اند شما در این نامه "کلیت نظام" را زیر سوال برده‌اید و رئیس مجلس خبرگان باید مستدلاً به شما پاسخ دهد.**

نظر جناب آقای حسینی بوشهری در اینکه مجلس خبرگان باید به این نامه مستدلاً پاسخ دهد، صائب است. در اینکه امر مهمی زیر سوال برده شده، باز حق با ایشان است. اما آنچه زیر سوال رفته، "کلیت استبداد دینی" است. آیا نظام جمهوری اسلامی با استبداد دینی تلازمی دارد؟ اگر جمهوری اسلامی و استبداد دینی ملازمند، حق با جناب حسینی بوشهری است. من با صراحت و براساس مبانی فقه استدلالی (مندرج در آثارم از جمله کتب حکومت ولایتی و حکومت انتصابی) ادعا کرده‌ام ولایت انتصابی مطلقه فقیه آن گونه که جناب آقای سیدعلی حسینی خامنه‌ای اجرا کرده است، مصداق بارز استبداد دینی، دیکتاتوری تمام‌عیار، حکومت مطلقه، ولایت جائر، استحاله قانون اساسی، براندازی جمهوری اسلامی، وهن اسلام و شین مذهب است.

این ادعایی سبتر است و من از اهمیت، عمق و گستره آن آگاهم. جناب آقای حسینی بوشهری نیز خوشبختانه متوجه اهمیت مسئله شده‌اند و به حق خواستار پاسخ‌گویی هستند. اما تعجب اینجاست که چرا خود ایشان قلم بر نمی‌گیرند و از حریم ولایت مطلقه دفاع نمی‌کنند. تا آنجاکه به یاد دارم ایشان قلمی روان دارند و دفاع منطقی از حریم نظام پنداری، شایسته ایشان است.

ایشان مستحضر هستند که اکنون محل نزاع در اصل نظام است. در این نامه مدعی شده‌ام نظام از شاکله اصلی خود که عدالت، آزادی، اسلام رحمانی و رعایت رأی شهروندان بوده کاملاً منحرف شده است و احیاناً ایشان مدعی هستند منتقدان حاکمیت و سیاست‌های رهبری فتنه‌گردد و از اجرای رهنمودهای مقام ولایت خارج شده‌اند. در این نامه استدلال و مستندات خود را بر ملاحظیم با شفافیت و وضوح ارائه کرده‌ام. از نمایندگان مجلس خبرگان امثال آقای حسینی بوشهری انتظار می‌رود آنان نیز با منطقی و استدلال کاستی‌های بیان مرا متذکر شوند و اثبات کنند که این منتقد اشتباه کرده، مقام رهبری از وظائف قانونی و شرعی‌اش تخلفی نکرده است.

### آیا شما حاضرید با ایشان درباره ادعایتان مناظره کنید؟

با صراحت اعلام می‌کنم با هر یک از نمایندگان مجلس خبرگان بدون هیچ شرطی در محورهای مطرح شده در نامه "استیضاح رهبری" حاضر به مناظره هستم. هر یک از نمایندگان محترم مجلس خبرگان که در خود توانائی پاسخ به انتقادات مطروحه در این نامه را می‌بیند، به آن پاسخ دهد. یقیناً انتقادهای ایشان بی‌جواب نخواهد ماند. به نظرم جرس می‌تواند در ایجاد این فضای گفت‌وگو پیش قدم باشد. از فرصت استفاده کرده از جناب آقای حسینی بوشهری دعوت می‌کنم دیدگاه‌های مکتوب خود را درباره "استیضاح رهبری" مطرح فرمایند. در صورت آمادگی ایشان و هر یک از اعضای هیئت رئیسه، اعضای کمیسیون تحقیق، و به‌طور کلی نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، من از نقد علنی دیدگاه‌های منتشر شده‌ام درباره استیضاح رهبری به‌شدت استقبال می‌کنم و مناظره را نیز در این زمینه مفید می‌دانم.

### نظرتان درباره پاسخ آقای مسعود رضائی در هفته‌نامه پنجره چیست؟

از ایشان هم سپاسگزارم که زحمت پاسخی مطوّل بر خود هموار کرده‌اند. متأسفانه انتقادهای حقوقی مطروحه در نامه همچنان بی‌پاسخ مانده است. وی تنها در ابتدا به ذکر ناقص چند واقعه تاریخی مربوط به خبرگان اکتفا کرده، بدنه اصلی مطلبش را به توجیه سیاسی "استبداد دینی" اختصاص داده است. مطلب منتشره فاقد اعتبار علمی است. این مطلب در عداد یک کار توجیهی - تبلیغی به درد کلاس‌های بسیج یا بخش از برنامه هشت‌وسی صداوسیما می‌خورد.

### اصول‌گرایان تنظیم‌کننده مصاحبه با آقای حسینی بوشهری مدعی شده‌اند شما

به غرب پناهنده شده‌اید. پاسخ‌تان چیست؟

پناهندگی همانند دیگر دروغ‌های کیهان‌ساز، کذب محض است. زندگی موقت در غرب معادل پناهندگی نیست. من سوّمین سال تدریسم را در دانشگاه‌های آمریکا پشت‌سر می‌گذارم. هر زمان هم فرصت تدریس و تحقیق به پایان رسید به ایران باز خواهم گشت. جالب اینجاست که بعد از نوشتن و انتشار هر مطلب تازه، ماشین دروغ به کار می‌افتد و اتهام بی‌پایه جدیدی ساز می‌شود. از نظامی که خود را موظّف به رعایت ضوابط اخلاقی، دینی، قانونی و حقوق بشری نمی‌داند، چنین اتهاماتی دور از انتظار نیست. فَذَرَهُمْ فِی حَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ. بگذار در آرزوهای خود غوطه زنند و به بازی خود سرگرم باشند.

### امیدواریم جرس امکان برگزاری مناظره پیشنهادی شما را در زمینه "استیضاح

رهبری" داشته باشد. ما کوشش می‌کنیم با نمایندگان مجلس خبرگان و دیگر صاحب‌نظران در قالب مصاحبه زمینه لازم مناظره را فراهم کنیم. موفق باشید.

## اصلاح طلبان هاشمی رفسنجانی را سپر کرده‌اند<sup>۱</sup>



سیدمرتضی نبوی

مهندس سیدمرتضی نبوی در گفت‌وگو با پنجره گفت: «اصلاح طلبان هاشمی را سپر کرده‌اند.

وی در توضیح این مطلب گفت: اصلاح طلبان به سیاست «تترس» روی آورده‌اند. تترس به معنی گرفتن ترس است. ترس به معنی سپر است. در صدر اسلام معارضین برخی اسرا را به عنوان سپر قرار می‌دادند به این کار می‌گفتند «تترس»؛ اصلاح طلبان ساختارشکن در فتنه سال ۸۸ فعال بودند آن‌ها در مقطع ۷۶ تا ۸۴ ساختارشکنی کردند. آن‌ها از شخصیت‌هایی که در درون نظام هستند و مشروعیت دارند به عنوان سپر استفاده می‌کنند.

وی با اشاره به نامه کدیور و کروی خطاب به هاشمی رفسنجانی گفت: نامه پراکنی‌های کروی و کدیور و ملاقات جمعی از خانواده‌های زندانیان در راستای سیاست «تترس» است.

وی با اشاره به بی‌مهری‌های اصلاح طلبان به هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم گفت: اصلاح طلبان در مطبوعات خود عناوینی چون عالی جناب سرخپوش به هاشمی دادند. آن‌ها چنان بازی سخیفی کردند که اصلاً ایشان از حضور در مجلس پشیمان شدند.

لذا این سؤال پیش می‌آید که آقای هاشمی چرا دارد دوباره می‌پذیرد که

---

۱. روزنامه رسالت، ۱۴ مهر ۱۳۸۹.

اصلاح طلبان ساختارشکن از ایشان به عنوان سپر استفاده کنند. وی همچنین گفت: اصلاح طلبان ساختارشکن در انتخابات سال ۸۸ پشت سر موسوی ظاهر شدند.

وی در خصوص مواضع خاتمی گفت: خاتمی سعی دارد خود را درون نظام تعریف کند. وی با اشاره به انتخابات آینده گفت: جریان اصلاح طلب قصد دارد در پوشش خاتمی و هاشمی در انتخابات آینده شرکت کند. وی در موردِ کروبی گفت: کروبی راه افراط و مقابله با نظام را در پیش گرفته است من امیدوارم کروبی «حر» وار به دامن نظام برگردد. وی با اشاره به عملکرد سران فتنه گفت: اینها دارند آب به آسیاب آمریکا و اسرائیل می ریزند. وی افزود: من معتقدم ریشه جریان فتنه در خارج است. اینها عوامل آمریکا هستند ما افراطیون دوم خردادی را منشاء فتنه در داخل می دانیم. وی با اشاره به مواضع مقام معظم رهبری گفت: رهبری طبق سیره ائمه علیهم السلام و امام راحل (ره) روشنگری و اتمام حجت می کنند. نبوی در مورد عملکرد و مواضع موسوی گفت: بعید است موسوی با روحیات خاصی که دارد به اشتباه خود پی ببرد. وی با اشاره به مضمون فتنه گفت: قصد فتنه سال ۸۸ براندازی نظام بود نظام با فتنه سخت و نرم به تناسب آن برخورد می کند.



## پاسخ هاشمی رفسنجانی به معترضین هیئت‌رئیسۀ مجلس خبرگان<sup>۱</sup>



اکبر هاشمی رفسنجانی

**جرس:** براساس اخبار واصله، بعدازظهر بیستم مرداد ۱۳۸۹، جلسۀ هیئت‌رئیسۀ مجلس خبرگان رهبری با حضور حضرات آیات و حجج‌اسلام شیخ‌اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس)، سیدمحمود شاهرودی (نایب‌رئیس)، شیخ‌محمد بزدی (نایب‌رئیس)، شیخ‌صادق لاریجانی (منشی)، سیداحمد خاتمی (کارپرداز) و سیدابراهیم رئیسی (کارپرداز) در دفتر رئیس مجلس خبرگان رهبری تشکیل گردید. در این جلسه پس از بحث و بررسی پیشنهادهای کمیسیون‌های مجلس خبرگان رهبری و تعیین زمان برگزاری اجلاسیهٔ هشتم دورۀ چهارم مجلس خبرگان، هر یک از اعضای هیئت‌رئیسۀ به بیان دیدگاه‌های خویش درخصوص مسائلی مطرح شده در جلسه پرداختند. به گزارش منابع موثّق مهم‌ترین مسئلهٔ مطرح شده در این جلسه فشار برخی اعضای هیئت‌رئیسۀ مجلس خبرگان رهبری به آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی برای پاسخ‌گویی به نامهٔ سرگشادهٔ مورخ ۲۶ تیر ماه ۸۹ محسن کدیور تحت عنوان؛ استیضاح رهبری " بوده است.

در این نامه با استناد به اصول قانون اساسی، رهبر جمهوری اسلامی به دیکتاتوری، ظلم، تجاوز به حقوق ملت، زیر پا گذاشتن حق حاکمیت ملی و نقض مکرر بیش از شصت اصل قانون اساسی متهم شده، از خبرگان خواسته شده ضمن عمل به مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی (اعمال نظارت) آقای خامنه‌ای به مجلس خبرگان دعوت شده مورد استیضاح قرار گیرد. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در پاسخ به معترضین ابراز می‌دارد: «تنها به من که نوشته، مخاطب نامه همهٔ اعضای خبرگان

۱. جرس، ستون نچوا، ۱۷ مهر ۱۳۸۹ (با تلخیص).

## ۳۷۷ پاسخ هاشمی رفسنجانی به هیئت رئیسه مجلس خبرگان

است. هر یک از آقایان که احساس وظیفه شرعی بیشتری می‌کنند، زحمت بکشند به وی پاسخ دهند».

خبرگان معترض دوباره فشار می‌آورند که از یک سو اسم جناب عالی در آغاز نامه آمده و سطورى از نامه هم دقیقاً متوجه شماست، به علاوه شما رئیس و زبان خبرگان هستید، از سوی دیگر در این نامه اساس نظام و ولایت فقیه و مقام معظم رهبری زیر سوال رفته است، شایسته است پاسخ محکمی از جانب شما به وی داده شود. در برابر اصرار فراوان اعضای هیئت رئیسه خبرگان، هاشمی ابراز می‌دارد: «بی‌خود اصرار نکنید، بسیاری از موارد مذکور در نامه مورد قبول من است.» و با کمی مکث اضافه می‌کند: «البته نه همه‌اش».

جلسه با اوقات تلخی خبرگان معترض به هاشمی رفسنجانی به پایان می‌رسد. هاشمی در نطق افتتاحیه خود نیز از تن دادن به درخواست معترضان به نامه کدیور خودداری کرد. فشار فزاینده بر رئیس مجلس خبرگان تاکنون به نتیجه نرسیده است.

## حفظ نظام با اسرائیلیات<sup>۱</sup>

محسن کدیور

در فرهنگ اسلامی اسرائیلیات به اخبار و قصصی که از طریق بدخواهان داخل متون اسلامی شده و خرافی و دروغ و بی بنیان است اطلاق می شود. کسانی که معتقدند نظام اسلامی را به هر طریقی حتی با دروغ و بهتان و تهمت و افتراء به متقددان و مخالفان باید حفظ کرد، درحقیقت می خواهند با اسرائیلیات نظام را حفظ کنند. حفظ نظام دینی از طرق خلاف اخلاق و خلاف شرع و خلاف دیانت براندازی رسمی نظام دینی است. اگر کسی معتقد به مشروعیت این طرق مردود باشد، یا ناشی از جهل است یا برخاسته از تزویر و نفاق.

این یادداشت از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول به مبانی نظری نصرت دین و حفظ نظام از طریق اسرائیلیات به اختصار اشاره شده، به این امید که در فرصتی فراخ تر حق مطلب ادا شود. بخش دوم ارائه یکی از نمونه های معاصر حفظ نظام از طریق اسرائیلیات است.

### بخش اول

#### نصرت دین و حفظ نظام از طریق اسرائیلیات

##### باهتوهم!

قائلان به «حفظ نظام از طریق اسرائیلیات» غالباً به یک حدیث استناد می کنند:<sup>۲</sup>  
«رسول خدا فرمود: هرگاه پس از من اهل ریب (کسانی که در دین القای شبهه می کنند) و بدعت را دیدید، از آن ها به طور علنی براءت جوئید، و بیزاری خود را از آنان آشکار نمائید، به آن ها سخت دشنام دهید، و درباره شان بدگویی کنید، تا به فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آن ها دوری نمایند، و بدعت های آنان را یاد نگیرند

۱: ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱، وبسایت نویسنده و جرس.

۲: *الاصول من الکافی*، ج ۲ ص ۳۷۵. عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا رأيتم اهل البدع والريب من بعدى فآظروا البراءة منهم و أكثروا من سبهم و القول فيهم و الوقعة و باهتوهم حتى لا يطمعوا في الفساد في الاسلام و يحذرهم الناس و لا يتعلمون من بدعتهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات.»

(که اگر این کارها را کردید) خداوند در برابر این کار برای شما ثواب می‌نویسد، و درجات تان را در آخرت بالا می‌برد.)<sup>۱</sup>  
قائلان به «حفظ نظام از طریق اسرائیلیات» برای تمسک به این حدیث<sup>۲</sup> دو مقدمه ذیل را به آن اضافه می‌کنند.

### منتقدان رهبری اهل بدعت هستند!

**مقدمه اول.** منتقدان ولایت فقیه و سیاست‌های رهبری اهل ربیب و بدعت هستند. ولی فقیه مقامی مقدس است و انتقاد از وی و مخالفت با وی بدعت در دین است.

---

۱. محمدرضا مهدوی کنی [ریاست مجلس خبرگان رهبری]، کتاب *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*، بحث غیبت بدعت گزار، صفحه ۲۰۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳، چاپ جدید: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰

۲. شهید مرتضی مطهری درباره این حدیث نوشته است: «عده‌ای آمده‌اند از این حدیث این جور استفاده کرده‌اند که اگر اهل بدعت را دیدید، دیگر دروغ گفتن جایز است، هر نسبتی می‌خواهید به اینها بدهید، هر دروغی می‌خواهید ببندید، یعنی برای کوباندن اهل بدعت که یک هدف مقدس است از این وسیله نامقدس یعنی دروغ بستن استفاده نکنید، که این امر دایره‌اش وسیع‌تر هم می‌شود. آدم‌های حساسی هرگز چنین حرفی را نمی‌زنند. آدم‌های ناحساسی گاهی دنبال بهانه‌اند... می‌گویند به ما اجازه داده‌اند هر دروغی که دلمان بخواهد، برای اهل بدعت جعل بکنیم. بعد با هر کسی که کینه شخصی پیدا می‌کند، فوراً به او یک نسبتی می‌دهد، یک تهمت می‌زند و بعد می‌گوید او اهل بدعت است. شروع می‌کند به جعل کردن، دروغ گفتن و تهمت زدن. چرا؟ می‌گویند به ما اجازه داده‌اند. آن وقت شما ببینید بر سر دین چه می‌آید؟! فرنگی مآب ما می‌گوید الغایات تبرّر المبادی. هدف باید خوب باشد، هدف که خوب بود وسیله هر چه شد شد. متقدم‌مآب ما هم می‌گوید به ما گفته‌اند باهتوم، حق داریم هر چه دلمان بخواهد بگوئیم و می‌گوئیم هر چه دل خودمان بخواهد. آن وقت ببینید به سر دین چه می‌آید؟! (کتاب *سیری در سیره نبوی*، ص ۱۳۰-۱۲۸).

درباره حدیث فوق مرحوم سیدمحمدجواد موسوی غروی معتقد است: «گرچه مباحته، به معنای بهتان نیست ولی ساختار حدیث به گونه ای است که فسادش ظاهر و بارز است، به جهت مخالفت با نصّ و سیره، چون پیامبر هرگز فرمان به وقیعه و سبّ نمی‌دهد و خود نیز در حیات خود چه قبل از دعوت و چه بعد از آن، با مخالفان خود چنین روشی را اتخاذ ننموده است.» (وبسایت ارباب حکمت، بخش دست نوشته‌های منتشر نشده موسوی غروی).

محمد سروش محلاتی در تحقیق خود به این نتیجه رسیده است: «متأسفانه از قرن سیزدهم، نقطه سیاهی بر دفتر سفید فقه شیعه نقش بست و نظریه «به اهل بدعت تهمت» بزیند تا آن‌ها را از میدان به در کنید»، در فقه پدیدار شد. این نظریه ابتدا به شکل احتمال مطرح شد که «باهتوم» می‌تواند به معنی «تهمت زدن» باشد و سپس در تأیید این احتمال گفته شد که: چه مانعی دارد که تهمت‌زدن به آن‌ها به‌خاطر «مصلحت» جایز باشد، و چه مصلحتی بالاتر از آنکه با تهمت زدن - مثل آنکه فلانی دزد است، و یا کافر شده، و یا اهل زنا و لواط است - او را مفتضح و بی‌آبرو ساخته تا مردم از او فاصله بگیرند و دین‌شان حفظ شود؟ با این تهمت، هر چند یک نفر بی‌آبرو می‌شود، ولی دین و ایمان جامعه سالم می‌ماند!!» (وبسایت نویسنده، مقاله تهمت در خدمت دیانت! ۱۳۸۹)

ابعاد دیگری از مسئله را در بحث «کالبدشکافی تزویر شرعی» بررسی کرده‌ام. (وبسایت نویسنده، آبان ۱۳۸۷)

رهبر جمهوری اسلامی ولایت فقیه را «حکم شرعی تعبّدی مورد تأیید عقل»<sup>۱</sup> (و از «ارکان مذهب حقّه اثنی عشری»<sup>۲</sup> معرفی کرده، معتقد است: «براساس مذهب شیعه همه مسلمانان باید از اوامر ولایی ولی فقیه اطاعت نموده و تسلیم امر و نهی او باشند، و این حکم شامل فقهای عظام هم می‌شود، چه رسد به مقلّدین آنان. به نظر ما التزام به ولایت فقیه قابل تفکیک از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام نیست.»<sup>۳</sup> به نظر وی: «برای هیچ کسی جایز نیست که با متصلای امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته‌تر است، مخالفت نماید.»<sup>۴</sup>

کارگزاران نظام ولایی از این فتاوی این‌گونه استنباط کرده که متقددان و مخالفانی که سخن‌شان نفوذ اجتماعی دارد بدعت‌گذار در دین هستند. این سیره عملی و رویه رایج دستگاه‌های اطلاعاتی، قضائی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی ایران است.

### بهتان زدن نه مبهوت کردن!

**مقدمه دوم.** تهمت و بهتان و افترا و نسبت‌های خلاف واقع و دروغ به اهل بدعت مجاز بوده موجب ثواب اخروی است و برای از چشم انداختن و بی‌آبرو کردن مخالف لازم است. قائلان به «حفظ نظام از طریق اسرائیلیات» عبارت «باهتوهم» در حدیث یاد شده را به معنی «به آن‌ها بهتان بزنید» ترجمه می‌کنند، نه «آنها را (با استدلال‌های خود) مبهوت کنید». تفاوت بهتان تا مبهوت کردن فراوان است. شارحان کافی «باهتوهم» را بهت و حیرت معنی کرده‌اند. ملامحسن فیض کاشانی: «با آنان چنان سخن بگوئید که ساکت شوند و حرفی برای گفتن نداشته باشند.»<sup>۵</sup> ملاصالح مازندرانی: «با حجت قاطع و دلیل محکم راه‌ها را به روی بدعت‌گذاران ببندید تا آن‌ها مبهوت شوند.»<sup>۶</sup>

### دین جدا از اخلاق در برابر دین اخلاقی

در مکتب «دین اخلاقی»، مسلمانان مجاز نیستند حتی به مخالف و منتقد خود نسبت خلاف واقع و ناروا بدهند. این نصّ قرآن کریم است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید، دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، و از (معصیت) خدا پرهیزید، که از آنچه انجام می‌دهید، با خبر

۱. سیدعلی خامنه‌ای، *اجوبه‌الاستفتانات*، مسائل تقلید، مسئله ۵۶.

۲. پیشین، مسئله ۶۱.

۳. پیشین، مسئله ۶۲.

۴. پیشین، مسئله ۶۵.

۵. *الوائفی*، ج ۱ ص ۲۴۵.

۶. *شرح‌الاصول و الروضة من الکافی*، ج ۱۰، ص ۴۳.

است.<sup>۱</sup> مقتضای عدالت و قسط، پرهیز آکید از بهتان و نسبت خلاف واقع است. اوامر اخلاقی شمول و عمومیت دارد و موافق و مخالف را یکسان در بر می‌گیرد. غیبت و تهمت و افترا و دروغ مطلقاً مردود است و با اعتقادات فرد استثناپذیر نیست. صاحب جواهر پس از نقل روایت فوق در بحث کذب همدار می‌دهد بدگویی نسبت به اهل بدعت به معنی آن نیست که نسبت‌های ناروا به آن‌ها داده شود و به آنچه انجام نداده‌اند متهم شوند.<sup>۲</sup>

اما در مکتب «دین جدا از اخلاق» حفظ نظام اوجب واجبات است و هدف وسیله را توجیه کرده، غیبت و تهمت و افترا و بهتان و نسبت دروغ اگر به مخالف مذهبی و سیاسی باشد نه تنها جایز بلکه در مواقعی واجب و مستوجب ثواب است: «هرچند دروغ حرام است ولی گاه «مصلحت» اقتضا می‌کند که به آن‌ها «تهمت» زده شود و برای مفتضح شدنشان، کارهای زشتی که نکرده‌اند، به آن‌ها نسبت داده شود، تا مردم متدین عوام، از آن‌ها فاصله بگیرند و تحت تأثیر آنان واقع نشوند.» در چنین مواردی، دروغ جایز است، چون با این دروغ مصلحت مهم‌تری استیفا می‌شود، و آن مصلحت، «بی‌آبروکردن» بدعت‌گذار در میان مردم است.»

## بخش دوم

### اشاعه اسرائیلیات برای حفظ نظام

#### قضایات ولایی

جمهوری اسلامی با نظریه «حفظ نظام از طریق اسرائیلیات» پیش می‌رود. یکی از شاخص‌ترین مجریان این نظریه ماکیاولیستی نماینده ولی فقیه و سرپرست روزنامه کیهان، آقای حسین شریعتمداری است. آنچه ایشان تنها درباره نگارنده این سطور نوشته کتاب قطوری می‌شود. به‌عنوان نمونه یک روز قبل از آزادیم از زندان اوین (۲۵ تیر ۱۳۷۹) وی رپرتاژ دروغ و افترای خود را با این تیتیر یک کیهان آغاز کرد: «سروش و کدیور از سازمان آمریکائی حقوق بشر پول گرفتند»، تا یک هفته وی این سوژه را در تیتیر یک روزنامه ادامه داد. من در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۷۹ از طریق وکیل خود جناب آقای صالح نیکیبخت رسماً از مدیرمسئول روزنامه کیهان به جرم افترا و نشر اکاذیب به دادگستری تهران شکایت کردم. بعد از گذشت «سیزده سال» قوه قضائیه سه قاضی‌القضات به خود دیده و قضات ولایی با برگزاری چند جلسه فرمایشی هنوز محاکمه مفتری را به پایان نبرده‌اند!

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنًا قَوْمٍ عَلَىٰ آَلَا تَعْلَمُونَ اغْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (المائدة: ۸).

۲. جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۴۱۳.

در این مجال تنها می‌خواهم به‌عنوان نمونه بهتان بزرگ دیگری را که مصداق بارز «اشاعه اسرائیلیات برای حفظ نظام» است تحلیل کنم: کذب محض و افترای سراسر دروغی به نام سفر به اسرائیل.

### اسرائیلیات سفر به اسرائیل

**الف:** آقای حسین شریعتمداری نماینده رهبری در کیهان در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۸۹ بعد از انتقاد من از شعار «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» در تظاهرات روز قدس آن سال مدعی شد «عطاءالله مهاجرانی و محسن کدیور بعد از خروج از ایران با ویزای ورقه‌ای - بدون مهر در پاسپورت - به اسرائیل سفر کرده و دستورات لازم را گرفته بودند.»

اما چند روز بعد مدعی شد «یک خبر موثق که از چند کانال نقل شده و در میان گروه‌های اپوزیسیون مطرح است حکایت از آن دارد که کدیور و سروش با ویزای ورقه‌ای - بدون درج در پاسپورت - حداقل دو بار به تل‌آویو سفر کرده‌اند. (۲۴ تیر ۱۳۸۹) البته بعداً دکتر مهاجرانی و دکتر سروش جای خود را به حسین درخشان و کاسپین ماکان دادند (۲۰ مهر ۱۳۸۹) و بالاخره دکتر اردشیر امیرارجمند به‌عنوان دیگر مسافر اسرائیل مطرح شد (۲۷ بهمن ۱۳۸۹).

**ب:** با انتشار «رساله استیضاح رهبری» - که تاکنون دو کتاب و بیش از هشت مقاله مفصل در نقد آن توسط نهادهای حکومتی منتشر شده است - آقای حسین شریعتمداری در پاسخ ولایی خود تحت عنوان «گاو» نوشت: «محسن کدیور بعد از بازگشت از دومین سفر خود به اسرائیل، نامه سرگشاده‌ای خطاب به هاشمی رفسنجانی و علیه رهبر انقلاب نوشته است.» در دومین نوشته‌اش در همان روز تحت عنوان «سوغات کدیور از دومین سفر به تل‌آویو» متذکر شد: «نمی‌توان سفر اخیر وی به تل‌آویو را در این میان نادیده گرفت». (۲۹ تیر ۱۳۸۸)

البته بعداً دستاورد دیگری اضافه شد: «سایت جرس هم که بعد از سفر دوم کدیور به اسرائیل، تحت مدیریت مشورتی منوشه امیر اداره می‌شود...». (۳ بهمن ۱۳۸۹)

**پ:** آشفته‌گویی کیهان تنها به همسفران و دستاوردهای این سفر خیالی منحصر نیست. زمان سفرها شاهکار نماینده ولی فقیه است. ابتدا مدعی می‌شود «بعد از خروج از ایران» (۱۲ تیر ۱۳۸۸) اما یک‌سال بعد ادعای قبلی خود را نقض کرده می‌نویسد: «کدیور بعد از لو رفتن اولین سفرش به تل‌آویو از ایران فرار کرد» (۹ مرداد ۱۳۸۹) که معنایش سفر به اسرائیل قبل از ۱۳۸۷ است. برای بار سوم ادعای دوم خود را فراموش کرده از «دو سفر پیاپی به اسرائیل» (۱ اسفند ۱۳۸۹) خبر می‌دهد. بالاخره تاریخ سفرها را بر خلاف ادعای پیشین خود این‌گونه تعیین می‌کند: «سال گذشته دو بار به اسرائیل سفر کرده بود». (۸ خرداد ۱۳۹۰) یعنی به‌جای قبل از ۱۳۸۷ می‌شود سال ۱۳۸۸!!

ت: دربارهٔ تعداد سفرها هم آشفته‌گویی‌ها شنیدنی است. روایت دو بار را شنیدید. اما چند ماه بعد دو بار سفر می‌شود «چند بار» (۲۶ دی ۱۳۸۹) و چند بار هم می‌شود «بارها» (۲۱ اسفند ۱۳۸۹). در سرمقالهٔ ۸ خرداد ۱۳۹۰ «حداقل دو سفر» می‌شود. بار دیگر به همان دو سفر رضایت می‌دهد (۶ شهریور ۱۳۹۰). اما دو هفته بعد دوباره تعداد بیشتر می‌شود تا حدی که «یک پایش اسرائیل است یک پایش انگلیس» (۲۱ شهریور ۱۳۹۰). سه ماه بعد باز سفرها می‌شود «دو سفر مخفیانه» (۷ آذر ۱۳۹۰). اما نهایتاً: «از کثرت سفر به اسرائیل گرگیجه گرفته» (۹ بهمن ۱۳۹۰).

ث: از تناقض‌های همسفران و دستاورد و زمان و تعداد که بگذریم نحوهٔ افشای خبر سفرهای مخفیانه شنیدنی‌تر است. ابتدا قرص و محکم اعلام می‌شود کیهان این خبرها را توسط «افراد مؤمن و متعهد دریافت کرده و صحت تمامی آن‌ها نیز به اثبات رسیده است» (۱ اسفند ۱۳۸۹). اما کمتر از دو ماه بعد کیهان اقرار می‌کند که «بهایها باعث شده‌اند ماجرای سفرهای کدیور به اسرائیل لو برود.» (۲۳ فروردین ۱۳۹۰) تا اینجا افراد مؤمن و متعهد موردنظر نمایندهٔ ولی فقیه مشخص شد. اما آقای شریعتمداری در ادعای سوم خود یکبارہ مدعی می‌شود «محمدعلی ابطحی اطلاعات مهمی از دو سفر کدیور به اسرائیل دارد.» (۶ شهریور ۱۳۹۰) البته نامبرده در زمان سفرهای خیالی در زندان جمهوری اسلامی بوده است!

#### سفر به اسرائیل، اسم رمز سوزش قلب رهبری از انتقاد

ذهن مالخولیایی آقای حسین شریعتمداری تاکنون طی ۲۲ ماه ۲۴ بار مرا در روزنامهٔ کیهان روانهٔ اسرائیل کرده است! وی به این بسنده نکرده در گفت‌وگوی ویژهٔ خبری بعد از اخبار ساعت ده و سی دقیقه کانال دوی سیمای جمهوری اسلامی پنجشنبه ۸ دی ۱۳۹۰ به مناسبت سالگرد تظاهرات حکومتی ۹ دی بار دیگر مدعی شد «کدیور در زمان اقامت در آمریکا تاکنون دو بار به اسرائیل سفر کرده است. البته نه با گذرنامهٔ عادی بلکه با ویزای برگه‌ای بدون اینکه در گذرنامه‌اش درج شده باشد.» من در تکذیبیهٔ قبلی<sup>۱</sup> گفتم: «سفر به اسرائیل از اختراعات ذهن معیوب نمایندهٔ رهبر جمهوری اسلامی است. آقای شریعتمداری هرگاه که در استدلال کم می‌آورد این افترا را بر زبان جاری می‌کند. ظاهراً اسرائیل اسم رمز سوزش قلب مقام رهبری است. هرگاه انتقادات من قلب ایشان را به درد می‌آورد، آقای شریعتمداری از آن به سفر به اسرائیل تعبیر می‌کنند.

بعد از انتشار مصاحبهٔ اخیرم در انتقاد از رهبری مادام‌العمر و نظارت‌گریز جناب آقای خامنه‌ای<sup>۲</sup> آقای شریعتمداری بار دیگر آن اسم رمز را بر زبان راند (۱۰)

۱. جرس ۹ دی ۱۳۹۰.

۲. مهین ۹ اردیبهشت ۱۳۹۱.



اردیبهشت ۱۳۹۱). اکنون نیک می‌دانم انتقاد از رهبری بلافاصله سفر به اسرائیل تعبیر می‌شود و بعید می‌دانم این تکذیبیه هم همانند تکذیبیه‌های قبلی نماینده ولی فقیه را از تکرار گوبلزوار بهتان‌هایش برحذر دارد، اما برای ثبت در تاریخ و روشننگری اذهان عمومی این مختصر قلمی شد.

### اشاعه اسرائیلیات، باعث اضمحلال و متلاشی شدن نظام

آنچه اشاره کردم تنها پرونده یک بهتان بود: افترای سفر به اسرائیل. حتی از دیگر بهتان‌های مرتبط با اسرائیل از قبیل جاسوسی برای اسرائیل و پادویی موساد هم صرف‌نظر کردم. تناقض‌های متعدّد یاد شده چیزی نیست جز ضرب‌المثل اصیل فارسی «دروغ گو کم حافظه است». آقای شریعتمداری به نیابت از مولای خود انتقاد به رهبری را معادل جاسوسی برای سیا و ام‌آی‌سیکس و پادویی آمریکا و انگلیس معرفی می‌کند. راستی آیا ممکن نیست فرد سالم مستقلاً از ولی فقیه انتقاد بکند؟ آیا این شیوه جز معصوم و مبری از خطا و مقدس دانستن رهبری معنایی دارد؟ آیا دیکتاتورهای خودکامه دیگر، راه و روشی جز این داشته‌اند؟

بی‌شک جناب آقای خامنه‌ای روزنامه‌تک‌تیرانداز خود را روزانه مطالعه می‌فرمایند. ایشان از این همه بهتان و افترا و دروغ و تهمت به من و دیگر منتقدان و مخالفان‌شان تاکنون خم به ابروی مبارک نیاورده‌اند. اگر ایشان قیامت را باور داشت این‌گونه رفتار نمی‌کرد. اگر در قوه قضائیه ایران ذره‌ای انصاف و عمل به قانون و استقلال قضائی سراغ بود امثال آقای حسین شریعتمداری این‌گونه بی‌محابا با اسرائیلیات خود برای حفظ نظام و حمایت از رهبری منتقدان رهبری و مخالفان سیاسی را مهدورالعرض نمی‌کرد. البته حنای آقای شریعتمداری سال‌هاست رنگی ندارد و سرهم کردن این جعلیات و اسرائیلیات تنها حکایت از دل مشغولی ایشان به آراء افرادی است که کمر به تخریب شان بسته است. اگر آراء این منتقدان محلی از اعراب نداشت نماینده رهبری این‌گونه به دست و پا نمی‌افتاد و آسمان و ریسمان نمی‌کرد.

با جعل اسرائیلیات و حراج کردن آبروی منتقدان نه تنها نظام حفظ یا تقویت نمی‌شود، بلکه با سست کردن پایه‌های اخلاقی و دینی آن اضمحلال و متلاشی شدنش تسریع می‌شود.

فاعتبروا یا اولی الابصار.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این ره که تو می‌روی به ترکستان است

والسلام

خاتمه



## حذف آخرین ناهماهنگ<sup>۱</sup>

کنار گذاشته شدن هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان رهبری

محسن کدیور

سیاست عملی “دفع حداکثری و جذب حداقلی” مقام رهبری مرد شماره دو کشور را به حاشیه راند. اکبر هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان رهبری کنار گذاشته شد. این حذف دور از انتظار نبود. البته هاشمی هنوز سیمتی دیگر هم دارد رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام. اما آن سیمت مشورتی و انتصابی است، در مقایسه با خبرگان نه چندان ارزشی دارد نه هاشمی دلیلی برای استمرار آن می‌یابد.

اکنون نظام جمهوری اسلامی کاملاً یکدست شده است. همه مسئولان نظام از عالی‌ترین تا پایین‌ترین رده مطیع محض و همسو با منویات رهبری هستند. سیدعلی خامنه‌ای رهبر خودکامه جمهوری اسلامی طی دو سال گذشته مکرراً نقشه راه مورد نظر خود را با صراحت مطرح کرده و با همگان اتمام حجت کرده است. خامنه‌ای اطاعت مطلقه و تبعیت محض می‌خواهد. او هیچ مخالفی را ولو مسالمت‌آمیز و قانونی بر نمی‌تابد. انتقاد یعنی آب به آسیاب دشمن ریختن و مخالفت مسالمت‌آمیز یعنی مزدوری سازمان‌های اطلاعاتی بیگانه بودن! دیکتاتور خود را حق مطلق و مخالفانش را باطل محض معرفی می‌کند.

---

۱. ۱۷ اسفند ۱۳۸۹، وبسایت نویسنده و جرس.

پس از ورود جنبش سبز به مرحلهٔ دوم و هم‌زمان با قیام‌های ضددیکتاتوری در خاورمیانه، رهبر مستبد ایران تاکنون اقدامات زیر را انجام داده است:

**اول.** محبوس کردن رهبران جنبش میرحسین موسوی و مهدی کروبی و همسرانشان و محروم کردن آنان حتی از ملاقات با اعضای خانواده بدون اینکه دادگاه صالحه چنین حکم شداد و غلاظی صادر کرده باشد.

**دوم.** دو قطبی کردن کامل کشور. خامنه‌ای پیرو سیاست "یا با من، یا بر من" است. برای وی شقّ سومی وجود ندارد. به همهٔ کسانی که در این دو سال از پروژهٔ فتنه‌سازی وی حمایت نکرده بودند پیغام داد اگر سیاست‌های داهیانۀ وی را تأیید نکنند از نظام حذف می‌شوند، و واضح است نظام یعنی او. خواص بی‌بصیرت یکی‌یکی از فتنه ابراز براءت کردند، از عباس واعظ طبسی و علی‌اکبر ناطق نوری و حسن روحانی گرفته تا محمدباقر قالیباف. و شرمنده در نظام ماندند.

**سوم.** کنار گذاشتن هاشمی رفسنجانی از پست حسّاس ریاست مجلس خبرگان. پاک‌سازی خبرگان از فرد ناهماهنگی همچون هاشمی ماه‌ها قبل طراحی شده بود. به هاشمی هم بارها تذکر داده شده بود. اما هاشمی انتخاب کرد و این بار درست هم انتخاب کرد. وی به‌جای براءت از فتنه بر خطبه‌های آخرین نماز جمعه‌اش (۲۶ تیر ۸۸) تأکید کرد. در آخرین نطق ریاستش در خبرگان نیز از بداخلاقی و دروغ‌گوئی که کشور را فراگرفته انتقاد کرد اما فتنۀ موردنظر مقام معظم را محکوم نکرد و از آن براءت نجست. در رژیم توتالیتر چنین پست حسّاسی نمی‌تواند در دست فرد مستقلی باشد. و هاشمی نه تنها ناهماهنگ بود، بلکه مستقل از خامنه‌ای است.

سطح تحمّل دیکتاتوری در ایران به قدری پائین آمده که حتی هاشمی رفسنجانی را هم تحمّل نکرد. هاشمی همواره در جمهوری اسلامی مرد شماره دو بوده است، چه در زمان مرحوم آیت‌الله خمینی چه در زمان سیدعلی خامنه‌ای؛ و در همه خوب و بدش شریک است. کیست که نداند هاشمی بیشترین نقش را در رهبری خامنه‌ای داشته است؟ هاشمی مکافات خطای استراتژیکش را در مسلط کردن خودکامه‌ای به نام خامنه‌ای بر کشور را می‌پردازد. علاوه بر آن نیک به خاطر دارم مرحوم آیت‌الله منتظری از سکوت شاگردش هاشمی در قبال جفائی که در این دو دهه بر وی رفت ناخشنود بود. هاشمی تقاص آن سکوت را هم پس می‌دهد.

دیکتاتور ایران با حذف رفیق پنجاه ساله‌اش نشان داد که قدرت - که وی به تزویر نام اسلام یا مصلحت نظام را بر آن می‌نهد - با کسی شوخی ندارد. او با کنار زدن کسی که کرسی رهبری را برایش مهیا کرد، درحقیقت یک گام بلند به سوی سقوط برداشت. اکنون حکومت کاملاً تک‌صدائی است و این تک‌صدا، صدای رهبر است. از دولت، مجلس، قوه قضائیه، مجلس خبرگان، صداوسیما، نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی، ادارات و مساجد صدائی جز مدح و ثنای رهبری به گوش نمی‌رسد. اما این صدا، صدای مردم کوچه و بازار نیست. اکثریت مردم این صدا را صدای خود نمی‌دانند. لذا طبیعی است که زندان‌های جمهوری اسلامی هشتاد درصد بیش از ظرفیت کامل‌شان زندانی داشته باشند. جمهوری اسلامی به زندان‌های جدیدی نیاز پیدا کرده است. این نتیجه مستقیم همان سیاست دفع حداکثری و جذب حداقلی رهبری است که به آن اشاره شد.

عمر حکومت‌های تک‌صدائی به غایت کوتاه است. البته خودکامگان

این را باور ندارند. نه طاغوت‌های قبل از انقلاب این را باور داشتند و نه دیکتاتورهای ساقط شده منطقه همانند بن علی تونس و مبارک مصری. طاغوت ایران هم همانند همتایش قذافی لیبیائی صدای اعتراض مردم و تنفر ملی از استبداد را نمی‌شنود و احساس نمی‌کند.

با شیوه ناصواب و خلاف شرع نظارت استصوابی شورای نگهبان، اعضای مجلس خبرگان رهبری برای چنین روزی مهره‌چینی شده‌اند. ظاهراً نمایندگان ملتند، اما همچون اعضای مجلس شورای اسلامی با اراده رهبری گزینش شده‌اند. طبیعی است که وکیل الدوله‌ها برخلاف قانون در یک راه‌پیمائی در داخل مجلس، خواستار اعدام متقصدان حکومت شوند. بر همین منوال و عَظَاظِ السَّلَاطِين عضو خبرگان هم همچون عروسکان خیمه‌شب‌بازی آلت دست رهبری باشند نه ناظر بر عملکرد وی.

صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه و عضو سابق شورای نگهبان اعلام کرد که در قانون اساسی وظیفه‌ای به نام نظارت بر رهبری برای خبرگان تعریف نشده است. این دقیقاً نظر سیدعلی خامنه‌ای است. قدرت مطلقه مادام‌العمر بدون نظارت نهادینه دنیوی، یعنی استبداد و دیکتاتوری و خودکامگی، یعنی طغیان و فساد و تفرعن. مجلس خبرگان بدون نظارت مجلسی دست‌نشانده و تحت فرمان ولی امر است که تنها وظیفه‌اش عمل به وصایای رهبری برای به تخت نشانیدن رهبر بعدی است. نظر مقام معظم رهبری هم برای بعد از خودش اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است. هاشمی تن به خفت موروثی کردن قدرت سیاسی نداد.

هاشمی اما به نظارت خبرگان بر عملکرد رهبری قائل بود، به‌علاوه او رهبر را منتخب خبرگان می‌شناسد و نصب ولی فقیه از جانب خدا یا رسول یا امام را افسانه‌ای بیش نمی‌داند. ثالثاً وی به توقیت یعنی محدود

کردن دوران زمامداری رهبری به دو دوره نهایتاً ده ساله معتقد بود و در شورای بازنگری قانون اساسی با رهبری مادام‌العمر مخالفت کرد. هاشمی در دوران ریاستش بر خبرگان اگرچه وظیفه نظارتی خبرگان را نه تنها درباره رهبری بلکه حتی درباره نهادهای متعدد تحت امر رهبری نتوانست عملی کند، اگرچه نتوانست به سوال و استیضاح خبرگان از رهبری اقدام کند، اما در مقایسه با مرحوم علی مشکینی نخستین رئیس خبرگان، مدّاحی رهبری را پیشه نکرد. دوران ریاست او به مراتب از دوران ریاست مشکینی کم‌خطراتر بود.

اما محمدرضا مهدوی کنی سومین رئیس مجلس خبرگان محلّلی بیش نیست. او چنین سِمّتی در نخست‌وزیری هم ایفا کرده است. او ندانسته مأموریتی جز آماده کردن زمینه برای رئیس موردنظر رهبری را ندارد. صحنه به گونه‌ای برای وی آراسته شده که احساس تکلیف کند. اینکه چه زمانی ایشان درک کند چه کلاه گشادی بر سرش رفته است و چگونه از وی سوءاستفاده ابزاری شده است معلوم نیست.

روحانیت شیعه قدمی دیگر به سوی دولتی شدن کامل برداشت. اکنون روحانیون شیعه حکومتی در ایران به همان مصیبتی دچار شده‌اند که قرن‌ها روحانیون اهل سنت را به واسطه آن شماتت می‌کردند. آنان که سر سفره حکومت نشسته‌اند، نمی‌توانند مستقل از اراده حاکم رفتار کنند. روحانیون حکومتی از جمله اعضای مجلس خبرگان منفورترین شهروندان ایران هستند و در کلیه ستم‌هایی که ولایت جائز بر ملت روا می‌دارد شریک هستند. اگر در این مجلس دست‌چین شده چند نفر همانند سیدعلی محمد دستغیب شیرازی وظیفه نصیحت به ائمه مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر را عملی می‌کرد مقام معظم رهبری این‌گونه کوس "أنا ربکم الأعلى" نمی‌زد.



آخرین عضو شورای انقلاب از قایق مضیق نظام اخراج شد. اکنون سیدعلی مانده و حوضش و مذاحان و مطیعان درگاهش. هاشمی در نطق آخرش در مجلس خبرگان گفت که دلگرمی‌اش به خاطراتش است که می‌نویسد. بعید می‌دانم خاطرات سال‌های اخیر وی مجوز انتشار بگیرد. نفس ثبت و مکتوب کردن تاریخ ستودنی است. امیدوارم هاشمی در تأملات دوران دوری از قدرت به این پرسش کلیدی پاسخ دهد: چرا جمهوری اسلامی فاسد شد؟ آیا هرگز پیش‌بینی می‌کرد که نظام این‌گونه منحرف شود؟

در نامه استیضاح رهبری (۲۶ تیر ۸۹) نوشته بودم: اگر شما به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری از اهرم‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این مخمصه راهی بیندیشید، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: “جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح‌ناپذیر است.” فکر می‌کنم هاشمی امروز با من هم عقیده شده باشد که به آن گزاره تلخ رسیده‌ایم: “جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح‌ناپذیر است.”

تئوری ولایت مطلقه فقیه و شخص سیدعلی خامنه‌ای امروز به بزرگ‌ترین موانع جنبش آزادی‌خواهی ملت ایران بدل شده‌اند. اما ملت ایران عزم جدی در مبارزه با استبداد دینی کرده است، مبارزه‌ای دراز و بی‌امان.

## فهرست تفصیلی

- پیش‌گفتار ..... ۷
- قسمت اول. متن استیضاح رهبری ..... ۱۵
- مقدمه ..... ۱۷
- بخش اول. نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری، خبرگان منصوب! ..... ۲۷
- فصل اول. عدم اطلاع‌رسانی به مردم ..... ۲۸
- فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم ..... ۲۹
- اول. دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان ..... ۲۹
- دوم. منصوبان رهبر ناظران عملکرد وی ..... ۳۱
- سوم. انحصار انتخاب رهبر به فقها، مگر قراراست مرجع تقلید انتخاب شود؟! ..... ۳۳
- چهارم. موقت بودن دوران زمامداری و ادواری بودن رهبری ..... ۳۴
- فصل سوم. عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری ..... ۳۷
- فصل چهارم. خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸ ..... ۴۷
- بخش دوم. استبداد و دیکتاتوری، استبداد دینی و سلب آزادی‌ها ..... ۵۱
- فصل پنجم. امارات استبداد و شواهد دیکتاتوری ..... ۵۳
- فصل ششم. نقض آزادی‌های عمومی ..... ۶۱
- اول. نقض اصل هشتم: تعطیل نهی از منکر اصلی ..... ۶۱
- دوم. نقض اصل نهم: سلب آزادی‌های مشروع به بهانه امنیت و استقلال ..... ۶۲
- سوم. نقض اصل نوزدهم: تبعیض در بهره‌مندی شهروندان از حقوق اقتصادی ..... ۶۳

- چهارم. نقض اصل بیست و دوم. عدم مصونیت حیثیت و جان و حقوق منتقدان ۶۴
- پنجم. نقض اصل بیست و سوم: رویه مداوم تفتیش عقیده..... ۶۶
- ششم. نقض اصل بیست و چهارم: خفقان، سرکوب آزادی بیان و توقیف  
مطبوعات منتقد..... ۶۶
- هفتم: نقض اصل بیست و پنجم: تجسس و شنود و تجاوز مستمر به حریم  
خصوصی شهروندان..... ۶۹
- هشتم. نقض اصل بیست و ششم: انحلال احزاب و انجمن‌های مستقل و توقف  
فعالیت سیاسی منتقدان..... ۶۹
- نهم. نقض اصل بیست و هفتم: ممانعت از اجتماعات و راه‌پیمائی مسالمت‌آمیز ۷۱
- دهم. نقض اصل بیست و هشتم: تبعیض در اشتغال و اخراج منتقدان و مخالفان ۷۲
- یازدهم. نقض اصل سی‌ام: محرومیت مخالفان و دگراندیشان از حق آموزش. ۷۳
- دوازدهم. نقض اصل سی و یکم: سیاست‌های نابخردانه اقتصادی و محرومیت  
بسیاری از ایرانیان از مسکن مناسب..... ۷۳
- بخش سوم. ظلم و جور، تحقق ولایت جائر و سقوط شرط عدالت ۷۵**
- فصل هفتم. امارات ولایت جائر..... ۷۶
- فصل هشتم. شواهد نقض عدالت قضائی در قانون اساسی..... ۷۹
- اول. نقض اصل سی و دوم: بازداشت‌های غیرقانونی منتقدان و مخالفان..... ۷۹
- دوم. نقض اصل سی و دوم: عدم ترتیب‌اثر به دادخواهی منتقدان و مخالفان..... ۸۰
- سوم. نقض اصل سی و پنجم: وکلای تحمیلی و عدم برخورداری از حق داشتن  
وکیل در زمان بازجوئی..... ۸۱
- چهارم. نقض اصل سی و ششم: مجازات مرگ خارج از دادگاه..... ۸۱
- پنجم. نقض اصل سی و هفتم: منتقدان رهبری مجرمند مگر خلافش اثبات شود ۸۳
- ششم. نقض اصل سی و هشتم: قاعده اعتراف تحت فشار و شکنجه..... ۸۴

## فهرست تفصیلی ۳۹۵

- هفتم. اصل سی و نهم: رویه مستمر هتک حیثیت و حرمت منتقدان زندانی ..... ۸۵
- هشتم. نقض اصل یکصد و پنجاه و هشتم: عدم استقلال قضائی در نظام ولایتی ..... ۸۷
- نهم. نقض اصل یکصد و شصت و پنجم: پخش کیفرخواست علنی، دفاع متهمان سیاسی غیر علنی ..... ۹۰
- دهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: احکام دادگاه‌های سیاسی مطبوعاتی، اسناد چهل قضائی صادرکنندگان ..... ۹۱
- یازدهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: عدم تعریف جرم سیاسی بعد از سی و دو سال ..... ۹۱
- دوازدهم. نقض اصول شصت و یکم، یکصد و هفتاد و دوم و نوزدهم: دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت ..... ۹۳
- بخش چهارم. قانون ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی، سلطنت فقیه ..... ۹۵**
- فصل نهم. براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی قانون اساسی ..... ۹۶
- فصل دهم. قانون ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون ..... ۱۰۱
- اول. نقض اصول ششم و پنجاه و هشتم: نقض مستمر حاکمیت ملی ..... ۱۰۱
- دوم. نقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم: مصوبات غیرقانونی شورای عالی انقلاب فرهنگی ..... ۱۰۴
- سوم. نقض اصل هفتاد و هشتم: تحقیق و تفحص از نهادهای تحت امر رهبری بدون اذن ایشان ممنوع! ..... ۱۰۷
- چهارم. نقض اصول هشتاد و چهارم و هشتاد و هشتم: انتقاد نمایندگان مجلس از رهبری عملاً ممنوع ..... ۱۰۹
- پنجم. نقض اصل پنجاه و نهم: همه‌پرسی عملاً ممنوع ..... ۱۰۹
- ششم. نقض اصل نود و یکم: فقهای شورای نگهبان و تابلوی عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مکان ..... ۱۱۱

- هفتم. نقض اصول نود و هشتم و نود و نهم: نظارت استصوابی، تفسیر برخلاف  
 متن ..... ۱۱۲
- هشتم. نقض ذیل اصل یکصد و هفتم: عدم تساوی عملی رهبر با شهروندان... ۱۱۵
- نهم. نقض اصول یکصد و دهم و شصتم: اختیارات فراقانونی رهبری؟ ..... ۱۱۵
- دهم. نقض بندهای اول و دوم اصل یکصد و دهم: سنجه غیرقانونی سیاست‌های  
 کلی نظام و نمونه بارز سوءتدبیر ..... ۱۱۶
- یازدهم. سوءاستفاده از بند چهارم اصل یکصد و دهم: مقابل مردم قرار دادن  
 نیروهای مسلح ..... ۱۲۲
- دوازدهم. نقض بند هشتم اصل یکصد و دهم: تأسیس نهادهای جدید و صدور  
 حکم حکومتی خلاف قانون اساسی است ..... ۱۲۳
- سیزدهم: تقصیر در اجرای اصل یکصد و سیزدهم: نقض تعهدات بین‌المللی ..... ۱۲۶
- چهاردهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و هفتم: ممانعت از اصلاح قانون اساسی ..... ۱۲۷
- پانزدهم. نقض اصل یکصد و پنجاهم: وارد کردن غیرقانونی سپاه به عرصه‌های  
 سیاست و اقتصاد ..... ۱۲۸
- شانزدهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و پنجم: صداوسیما دروغ و اقدام برخلاف  
 مصالح ملی ..... ۱۲۹
- هفدهم. نقض فاحش، مکرر و سیستماتیک مقررات بین‌المللی در حکم قانون  
 داخلی ..... ۱۳۰
- بخش پنجم. وهن اسلام، به نام علی به راه معاویه ..... ۱۳۳**
- فصل یازدهم. به نام اسلام، علیه اسلام ..... ۱۳۴
- فصل دوازدهم. نقض "موازین اسلام" در قانون اساسی ..... ۱۴۱
- اول. نقض اصول دوم و سوم: ترویج رذائل اخلاقی و اشاعه فساد ..... ۱۴۱
- دوم. نقض اصل چهارم: غفلت از موازین اسلام به بهانه عمل به ظواهر احکام ..... ۱۴۲

## فهرست تفصیلی ۳۹۷

- سوم. نقض اصل پنجم: قرار بود ولایت امر طریق به سوی حق و عدل باشد نه  
محور قانون اساسی ..... ۱۴۳
- خاتمه. سقوط قهری ولایت بدون حاجت به عزل ..... ۱۴۵
- قسمت دوم. واکنش‌ها به استیضاح رهبری ..... ۱۴۹
- باب اول. نقد استیضاح رهبری ..... ۱۵۰
- محمد رحمانی، حجت‌الاسلامی در قامت رهبری، وبسایت خودنویس ..... ۱۵۱
- حسین شریعتمداری، گاو، روزنامه کیهان ..... ۱۵۳
- حسین شریعتمداری، سوغات کدیور از دوّمین سفر به تل‌آویو، کیهان ..... ۱۵۳
- بهزاد حمیدیه، محسن کدیور و هجوّیات، روزنامه رسالت ..... ۱۵۶
- مهدی عامری، زردنامه‌ها و هرزنامه‌ها، روزنامه رسالت ..... ۱۶۷
- اکبر گنجی، پرده‌نشینان شاهد بازاری فقه، گویانیوز ..... ۱۷۲
- مسعود رضایی، محاجّه با مدّعی، هفته‌نامه پنجره ..... ۱۷۷
- مسعود رضایی، شخص ولی‌فقیه مایه مباهات است، هفته‌نامه پنجره ..... ۲۴۸
- مسعود محمدی، محسن کدیور کیست و چه می‌گوید؟ شبکه ایران ..... ۲۵۴
- شبهه‌نیوز، پاسخی به نامه به اصطلاح سرگشاده کدیور ..... ۲۶۸
- سید محمود نبویان، پاسخی به نامه کدیور، برهان ..... ۲۷۴
- پاسخ ذوعلم به شبهه‌افکنی‌های کدیور، شبکه ایران ..... ۳۱۷
- علی ذوعلم، تأملی انتقادی بر نامه کدیور به رهبر انقلاب، شبکه کتاب ..... ۳۱۹
- وبلاگ ساندیس‌خور، پاسخی منطقی به نامه جنجالی کدیور ..... ۳۲۲
- باب دوم. بررسی استیضاح رهبری ..... ۳۴۰
- انتقاد صریح از رهبری مفید است، مصاحبه سراج‌الدین میردامادی ..... ۳۴۱
- حسن یوسفی اشکوری. اجرای بی‌تنازل قانون اساسی؟! جرس ..... ۳۴۵

- احسان‌سلطانی، پیگیری نامه استیضاح رهبری و وظیفه ملی، دینی و اخلاقی ۳۶۳
- باب سوم. پاسخ به استیضاح رهبری..... ۳۶۶
- سیدهاشم حسینی بوشهری، تعجب از سکوت هاشمی در برابر کدیور... ۳۶۷
- اعلام آمادگی کدیور برای مناظره با اعضای مجلس خبرگان..... ۳۶۹
- سیدمرتضی نبوی، اصلاح طلبان هاشمی رفسنجانی را سپر کرده‌اند..... ۳۷۴
- پاسخ هاشمی رفسنجانی به معترضین هیئت رئیسه مجلس خبرگان.... ۳۷۶
- محسن کدیور، حفظ نظام با اسرائیلیات..... ۳۷۸
- خاتمه. حذف آخرین ناهماهنگی..... ۳۸۷**
- فهرست تفصیلی..... ۳۹۳
- به همین قلم..... ۳۹۹
- مقدمه انگلیسی..... ۴۰۳

به همین قلم  
اردیبهشت ۱۳۹۳

۱. کتب کاغذی منتشر شده:

الف. آثار فلسفی کلامی

- دفتر عقل، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ۴۸۳ صفحه.

- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرّس طهرانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، سه جلد:

جلد اول: تعلیقات الاسفار، ۷۸۲ صفحه.

جلد دوم: رسائل و تعلیقات، ۵۷۸ صفحه.

جلد سوم: رسائل فارسی، تقریظات، قطعات، تعلیقات نقلیه، تقریرات و مناظرات، ۵۷۷ صفحه.

- مناظره پلورالیسم دینی (عبدالکریم سروش و محسن کدیور)، انتشارات سلام، ۱۳۷۸، ۱۰۳ صفحه.

- مأخذشناسی علوم عقلی، با همکاری محمد نوری، ۳ جلد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹، ۳۴۱۸ صفحه.

ب. آثار اجتماعی سیاسی

- مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام:

۱- نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نشر نی، ۱۳۷۶، چاپ هفتم، ۱۳۸۷، ۲۲۳ صفحه.



۲- حکومت ولایی، نشر نی، ۱۳۷۷، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۸۷، ۴۴۵ صفحه.

- بهای آزادی، دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی (کدیور)، نشر نی، ۱۳۷۸، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۷۹، ۲۴۸ صفحه.

- دغدغه‌های حکومت دینی، نشر نی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ۸۸۳ صفحه.

- مجموعه منابع پیشگامان اسلام سیاسی در ایران معاصر:

۱. سیاست‌نامه خراسانی (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی صاحب کفایة)، انتشارات کویر، ۱۳۸۵، چاپ دوم: ۱۳۸۷، ۴۲۳ صفحه.

- حق الناس: اسلام و حقوق بشر؛ تهران، ۱۳۸۷، انتشارات کویر، چاپ پنجم، ۱۳۹۳، ۴۳۹ صفحه.

۲. کتب الکترونیکی منتشرشده:

- شریعت و سیاست: دین در حوزه عمومی، ۴۵۷ صفحه، ۱۳۸۸.

- مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام:

۳. حکومت انتصابی، تحریر سوم، ویرایش دوم، ۳۱۶ صفحه،

اردیبهشت ۱۳۹۳.

- مجموعه درباره استاد آیت‌الله منتظری:

۱. در محضر فقیه آزاده، ۳۸۲ صفحه، بهمن ۱۳۹۲.

۲. سوگنامه فقیه پاکباز، ۴۰۶ صفحه، دی ۱۳۹۲.

- مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای متقد:

به همین قلم ۴۰۱

- ۱- اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سال‌های پایانی زندگی آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری، ۴۲۷ صفحه، دی ۱۳۹۲.
  - ۲- فراز و فرود آذری قمی: سیری در تحول مبانی فکری آیت‌الله احمد آذری قمی، ۴۸۶ صفحه، بهمن ۱۳۹۲.
  - ۳- انقلاب و نظام در بوتۀ نقد اخلاقی: آیت‌الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، ۲۲۵ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.
- مجموعه افضل الجهاد:

۱. استیضاح رهبری: ارزیابی کارنامه بیست و یک‌ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری، تیر ۱۳۸۹، نوبت دوم انتشار همراه با نقد و بررسی‌ها، ۴۱۸ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.
۲. ابتدال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای، ۴۱۰ صفحه، فروردین ۱۳۹۳.



مقدمه انگلیسی

No doubt this letter has the capacity to present an even more extensive case against the Supreme Leader. This is however my first attempt and later iterations, if I am given the opportunity to write them, will expand upon this first step. I hope that my lawyer compatriots aid me in pointing out the mistakes and deficiencies of this brief. I hereby officially invite expert criticism.

**Mohsen kadivar**

May 2014

## 14 Introduction

accusation of absolutism and tyranny against the Supreme Leader. The third part is responsible in bringing to light issues and evidence related to the topic of injustice and oppression committed by the Supreme Leader and a description of how he became the embodiment of a despotic ruler. In the fourth section, I illustrate instances of the Leader's contentious relationship with the rule of law and explain what I mean when I accuse him of subverting and sabotaging the regime. In the fifth section, I elaborate on what I mean by "enfeebling Islam" and describe the blows the Leader's transgressions have struck upon Islam and Shi'ism. And finally, considering that he has lost the prerequisites implied at the time of his engagement as Supreme Leader, Mr Khamenei's authority as leader, has, in turn, become invalid.

### 7

The Supreme Leader and his attorneys undoubtedly reserve the right of defense against these purported charges. If upon reviewing their response, the truth of their defense is demonstrated upon me, if I have mistakenly accused the Supreme Leader of an offense, or if I have been misguided in any of my four accusations, I will publically retract my statement and officially apologize to him. If the contents of this letter get discussed by the Assembly of Experts or the Assembly's Research Committee – and I hope that it does – I will thank the Lord for the remaining few open ears that still exist in the regime. If the Assembly of Experts does not respond appropriately to this letter—all indications point to this being the most probable result—I will carry on my plea for justice by continuing the discussion in the public arena.

**First**, I believe that by systemically abusing the rights of the citizenry, the Supreme Leader has stepped into the role of consummate tyrant and successfully recreated an absolute monarchy. What is different about the current system is that Mr. Khamenie has adorned the monarchy with an Islamic veneer.

**Second**, I believe that by violating the independence due to judges and the judiciary, politicizing adjudication and committing indisputable injustice towards his critics and the citizenry, he has brought “despotic rule (*velayat-e ja'er*)” to life.

**Thirdly**, I believe that he has committed the worst kind of lawlessness in the last two decades, by repeatedly violating tenets of the constitution, especially in the areas of legislation and implementation. By causing the transmutation and disintegration of the constitution, he has, in fact, been the greatest saboteur of the goals of the Islamic Republic.

**Fourthly**, in so much as this absolutism, injustice, lawlessness and subversion is enacted in the name of Islam and the faith of the Prophet's Household and as a substitute for the authority of the Prophet himself and the Imams and as a form of Islamic Rule, he has struck the biggest blow against Islam, Shi'ism, God, The Prophet and the Imams. By politicizing religion, he has enfeebled Islam and Shi'ism.

And **finally**, considering that he has lost the prerequisites implied at the time when his tenure as supreme leader began; Mr. Khamenei's authority has become invalid.

This letter begins with a criticism of the Assembly of Experts' performance. The second part of the letter is dedicated to making a persuasive case in support of the

## 12 Introduction

analyzed in detail in the fourth section of this letter. My criticism is limited to the present day in the hopes that it can be of use in solving the current crises. A criticism of the past can be pursued at a more opportune moment.

The responsibility of what is said in this open letter lies squarely on my shoulders. If there are still some dear friends out there who are pondering whether or not the limit of the public's patience has reached the farfetchedness of an act as drastic as impeachment, and still believe that this fruit is yet to ripen and consider criticism of the Supreme Leader a type of extravagance, or if there are others who deem such activity as a last-ditch effort in preserving the regime and a means in delaying the complete overthrow of religious absolutism, then we have differing views and of course to each his own opinion. I have tried to show the extent to which the Supreme Leader has violated the constitution and the extent to which he is responsible for the current deep crisis with which Iran is facing. I also accept all responsibility for the contents of this letter. No one is allowed to apply pressure on the honorable leaders of the Green Movement or the reformist activists still within the country. I represent no one other than myself.

### 6

The Abstract of the Letter of Impeachment of the Supreme Leader is as follows:

Speaking as an Iranian citizen, I accuse the leader of the Islamic Republic of Iran, his holiness Ayatollah Mr. Seyyed Ali Hosseini Khamenei, of oppression, injustice, violating the laws of the land, the dismantlement of the Islamic Republic and of enfeebling Islam.



not honor their responsibility in impeaching the Leader, each citizen in turn acquires the right to do so. In this letter, I have admonished and censured the ethical, juridical, civil and criminal offenses of the Supreme Leader. Islam has taught us that although it is customary for governments to infer chimerical grandeur onto their leaders and consider their populace as insignificant, neither position can bar advice from being given and impede the truth from being spoken:

“And therefore it is incumbent upon you to counsel each other in fulfilling your responsibilities (towards each other and the government) and to cooperate well in doing so. Verily, one of the divine responsibilities entrusted to humanity is to assiduously give counsel and act with charity, to the utmost of one’s abilities, when dealing with other. Note that it is not possible to find someone - no matter how elevated in status and long-established in religious practice – who doesn’t need help in fulfilling his obligations towards others. Note also that it is impossible to find someone who – no matter how disparaged and belittled by others – is not needed in the prospect of realizing justice or helping the leader carry out what is honorable.” (*Nahj al-Balaghah*, Sermon 216)

## 5

Assessment and criticism of the Supreme Leader’s 21 years in office does not mean that the Islamic Republic’s first decade had no shortcomings. The root cause of some of these shortcomings (not all of them) can be traced back to the leadership methods of the founder of the Islamic Republic. The differences in leadership between the two supreme leaders of the Islamic Republic have been

## 10 Introduction

same leaders.” Imam `Ali then asks that Malik Ashtar take the business of “being responsive” to the citizenry’s questions and objections seriously and to not dismiss their complaints: “If the people suspect you of oppression defend yourself with a clear justification and in being transparent, deflect their distrust. In choosing such a method you will no doubt build yourself (in the ability to withstand criticism while maintaining justice). It also ensures that you have acted cautiously with your people. You will also have an excuse for when you meet your maker. If your goal is to justly honor and advance your people, God will make it happen.” (*Nahj al-Balagha*, Letter 53).

C. Imam `Ali felt responsible towards keeping the citizenry informed and knew that only by giving updates (in all non-military issues) could he expect obedience: “Know that the responsibility I owe you is to not keep anything hidden from your attention, with the exception of war-related issues, and to not take action without consulting you unless it’s God’s will and to be vigilant in not delaying or relinquishing in my efforts to make sure your rights are awarded and that they are awarded in equal manner. If I act according to this standard, God is responsible to you for provisions and it is incumbent upon you to obey me.” (*Nahj al-Balaghah*, Letter 50)

My intent in calling for an impeachment is in earnest, a plea for greater clarity and elucidation. The impeachment of the ministers and the president has been deliberated upon in the 89<sup>th</sup> article of the constitution. Correspondingly, The Assembly of Experts has the right to impeach the supreme leader based on the jurisdiction inferred upon them in the 108<sup>th</sup> article used in executing the content of article 111. If the Assembly of Experts does

is a religious duty because it falls under the purview of enjoining the good and forbidding the evil (*amr-e be ma`ruf va nahy-e az munkar*), the religious duty of counseling imams and the oversight by an individual citizen with legal rights of one who has power in the public sphere. It is an ethical duty because human beings are ethically bound to stand up to injustice and oppression. It is a national duty because the citizenry feels responsible to correct for the negligence of those in power in defending the interests of the state, especially when the neglect and lack of prudence has led to crises in the international arena and has caused economic and cultural problems at home.

Although impeachment of the Supreme Leader is a religious and ethical entitlement due to the author, nevertheless for those who consider the leader a hallowed authority figure beyond question, culpability and impeachment, I marshal below, not only as permission but a need for impeachment, sayings of Mohammad the Prophet of Islam and Imam `Ali:

**A.** When the Prophet Muhammad Ibn Abdullah sent Ma`adh Ibn Jabal as governor to Yemen, he advised him that: "Execute God's will among them. Given that neither the authority nor the wealth is yours, fear no one, when distributing His wealth and enforcing his command. When you think an instance might present itself where you could become subject to criticism, explain your actions to the people so that they might consider those actions justifiable and not accuse you of wrong doing." (Tuhf al-`Uqul, 25).

**B.** Imam `Ali in a treaty letter cautions Malik Ashtar that: "people reflect on your actions the same way you reflect on the actions of leaders that have come before you. They say about you what you say about those very

3

Allow me to be frank: I still defend the goals of the 1979 Islamic revolution (independence, freedom, justice and compassionate Islam). Even though my response to the referendum which asked for an endorsement of a constitutional model--roughly similar to the constitutional draft, held in April 1980--was a resounding yes, I have expressed serious criticism of the Islam Republic in the 25 years since. Although I accepted the 1980 constitution, I nevertheless, rejected the December 1989 revisions based on the entrance of the concept of the absolute guardianship of the jurist (*velayat-e motlaqeh-ye faqih*). In fact, I essentially argue against the concept of the political guardianship of a Muslim jurist, in all its forms, on the basis of argumentative jurisprudence (*feqh-e estedlali*). In spite of all this, I engage you in this debate against the backdrop of this same 1989 constitution, a constitution that for the time being remains the foundation of public order in Iran.

Despite all the injustices imparted onto the author by the system which is controlled by Mr. Khamenei, I feel no personal animosity towards him. In fact, I voted to make him president twice, once in 1981 and another in 1985. I criticize Mr. Khamenei solely on basis of the detrimental effects his behavior has had on the lives of the Iranian people while occupying the position of the Supreme Leader.

4

Presenting a letter addressing the impeachment of the Supreme Leader is a religious, ethical and national duty. It

## 2

Why is this text being presented to you as an open letter? The actual place for presenting such an issue would be the Assembly of Experts, but when the Assembly does not perform its legal duties; the opposing political parties are illegally disbanded; independent and critical media illegally suppressed and shut down; dissenting political activists illegally detained and charged with extended sentences; when the offices of the clerical establishment and the source of imitation (*Marja`-e Taqlid*), get destroyed and plundered by plain clothed officials and the *Basij*, the only possible alternative is to write an open letter from exile – a letter, the publication of which is only possible through internet outside of Iran!

This letter is not being written in order to record a grievance for posterity's sake, but in order to leave an actual imprint, however insignificant, on the country's current condition. The writer is not an idealist nor is he trying to start an abstract discussion in order to stroke his ego. With an eye to what is actually possible, he is searching for a way out of a crisis that is extremely harmful to the Iranian society. Discovering a way out of the current troubles, with which the country is afflicted, is in fact the immediate duty of all those who dream of Iran's exaltation. If you, as the head of the Assembly of Experts, are unable to find the means by which to use the provided levers in the constitution to extricate the country from this crisis, then you might as well be saying that "it is not possible to reform The Islamic Republic using its constitution."

## 6 Introduction

mercy of the voting cycle, has been elected eight times. The time before last, upon becoming a candidate, he found solace in God's grace because the only recourse he could find was the Almighty's promise of justice. In the last two years, given your open letter dated (June 9, 2009), your Friday prayer sermons on (July 17, 2009) and your note on (June 27, 2010), it is clear that you award the citizenry's demands, at least a cursory amount of attention.

Your record, with all its highs and lows, shows that you simultaneously accept as necessary, the two foundational principles of public consent, and oversight and control over the power of the Supreme Leader. You are also the only member of the Islamic Republic's ruling elite that has acquiesced to the fact that the state, in the very least, has been facing a "crisis of legitimacy" in the last 14 months and that the protesting Green Iranians are not "seditious and incendiary". They are in search of their vote, nay, their "hijacked" rights. An exit strategy out of this crisis is not suppression and silencing but submitting to the sovereignty of the rule of law and the execution of the neglected articles of the constitution.

This author is not unaware of the limitations and restrictions which are currently place on you but believes that if you and those few members of the Assembly of Experts—who have not broken your oath—like Ayatollah S.A.M. Dastgheyb Shirazi, not rush to act in accordance to your legal duties, you will then be held accountable in the public arena. Negligence in such an important matter, on which the sovereignty of regime and the country depend upon, will not be considered a minor error based on delinquency, but an egregious offense with due culpability.

## **Introduction**

To the Head of the Assembly of Experts  
His Excellency Ayatollah Hashemi Rafsanjani

Greetings and Salutations,

This open letter (consisting of an introduction, five sections, a conclusion and some footnotes) is presented to you and the members of the Assembly of Experts in defense of the impeachment of the Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran.

### **1**

This letter is addressed to the citizenry, the head of the Assembly of Experts and its members. I send this letter in open format, so that the Iranian People—my real intended audience—can also be witness to this petition. I wish to address you in two capacities; the first is as the head of the Assembly of Experts, the only organization in the country that was supposed to be independent of Supreme Leader's authority and was charged with the responsibility of acting as the checks and balances against the leader's political power. And the second is that of a person who has consistently been one of the pillars of the Islamic Republic, and as a result, is at least partially responsible for all the good and bad produced by the system. This person has steadily been the second most effective political force in the country. He has put himself at the

## 4 Introduction

Chapter Ten: Violation of law through illegal law-making and Interpreting law in a wrong manner	101
<b>Section five: Enfeebling Islam</b>	<b>133</b>
Chapter Eleven: Against Islam in the Name of Islam	134
Chapter Twelve: Violating the Principles of Islam in the Constitution	141
<b>Conclusion</b>	<b>145</b>
<b>Part Two: The Reactions to Impeachment</b>	<b>149</b>
Chapter one: The criticisms	150
Chapter Two: The reviews	340
Chapter Three: The responses	366
<b>Epilogue: The Removal of the Last Dissident</b>	<b>387</b>
Annotated table of contents	393
From this author	399
English Abstract	403



## Table of Contents

Preface.....	7
<b>Part One: The text of Impeachment.....</b>	<b>15</b>
Introduction.....	17
<b>Section One: Criticizing the Assembly of Experts'</b>	
<b>Performance.....</b>	<b>27</b>
Chapter One: Lack of informing the people.....	28
Chapter Two: Lack of usage of the legal capacity of the article 109 of the Constitution.....	29
Chapter Three: Lack of supervision on the continuity of the qualifications and function of the leader.....	37
Chapter Four: Experts' big mistake in their selection of June 1989.....	47
<b>Section Two: Tyranny and Dictatorship.....</b>	<b>51</b>
Chapter Five: The indicators of tyranny and the evidence for dictatorship.....	53
Chapter Six: Violations of public freedom.....	61
<b>Section Three: Injustice and Oppression.....</b>	<b>75</b>
Chapter Seven: The signs of the oppressive ruler.....	76
Chapter Eight: The signs of the violation of juridical justice in the Constitution.....	79
<b>Section Four: Violence of Law and Subverting the         Regime.....</b>	<b>95</b>
Chapter Nine: subverting the Islamic Republic and the sabotaging the Constitution.....	96

---

**Impeaching Iran's Supreme Leader**  
(*Estizah-e Rahbari*)

**Assessing the Supreme Leader's 21 Years in the Office**  
(*Arzyabi-e Karname-ye Maqam-e Rahbari-e Jomhuri-e Eslami-e Iran*)

**An Open Letter to the Head of the Assembly of Experts**  
(*Dar Name-ye Sarhgoshadeh be Re'is-e Majles-e Khobreghan-e Rahbari*)

**& The Responses to the Letter**  
(*Hamrah ba vakoneshha-ye an*)

**The Superior Jihad Series (1)**  
(*Majmou'e-ye Afzal al-Jahad- 1*)

**Mohsen Kadivar (1959- )**

First Edition: July 2010, Published on JARAS

Second Edition (as web-book): May 2014

418 pages

Official Website of Mohsen Kadivar



**kadivar@kadivar.com**

**<http://kadivar.com>**

The Superior Jihad Series (1)

# **Impeaching Iran's Supreme Leader**

**Assessing the Supreme Leader's 21 Years in the Office  
An Open Letter to the Head of the Assembly of Experts**

And the Responses to the Letter

**Mohsen Kadivar**

2014

# Impeaching Iran's Supreme Leader

## Assessing the Supreme Leader's 21 Years in the Office

An Open Letter to the Head of the Assembly of Experts

And the Responses to the Letter

من به عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله آقای سید علی حسینی خامنه ای را به استبداد، ظلم، قانون شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام متهم می کنم.

اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی بازآفرینی کرده است.

ثانیاً، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی الحقوق، "ولایت جانر" را محقق کرده است.

ثالثاً، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی بویژه در حوزه تقنین و اجرا، بزرگترین قانون شکنی را دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

رابعاً، از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون شکنی و براندازی را بنام اسلام و مذهب اهل بیت (ع) و جانشینی رسول الله (ص) و ائمه (ع) و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شین مذهب شده است.

و بالاخره، با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان ساقط است، بی آنکه نیازی به عزل داشته باشد.